بسم الله الرحمن الرحیم

وصیت به ملت ایران

یادداشت‌های سیاسی و مصاحبه‌ها

۹۱ – ۱۳۸۸

احمد قابل

شناسنامه کتاب

نام کتاب: وصیت به ملت ایران

یادداشت‌های سیاسی و مصاحبه‌ها ۹۱ – ۱۳۸۸

مجموعه آثار ۵

نویسنده: احمد قابل

ناشر: شریعت عقلانی

تاریخ انتشار: آبان ۱۳۹۱

محل انتشار: فضای مجازی

تعداد صفحات: ۴۲۰

www.ghabel.net

تقدیم به روان پاک استاد:

آیت‌الله العظمی منتظری

و شاگرد مخلص و فاضلش:

احمد قابل

(رضوان الله علیهما)

فهرست

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

«**وصیت به ملت ایران**» مجموعه‌ی یادداشت‌ها و مصاحبه‌های زنده یاد آیت‌الله احمد قابل (۱۳۳۶–۱۳۹۱) است که به مناسبت هفتمین روز رهائی‌اش در فضای مجازی منتشر می‌شود. این مجموعه بیست و پنج یادداشت سیاسی (کوتاه و بلند در قالب‌های مختلف) و بیست و دو مصاحبه وی را در بر می‌گیرد. محدوده‌ی زمانی کلیه‌ی این یادداشت‌ها و مصاحبه‌ها ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ تا ۱۸ خرداد ۱۳۹۱ است.

هیچ یک از مطالب این مجموعه – به دلیل وفور آزادی! – امکان انتشار کاغذی در ایران پیدا نکرده است. اکثر قریب به اتفاق این یادداشت‌ها برای نخستین بار به طور اختصاصی در تارنمای جنبش راه سبز (جرس) منتشر شده‌اند. چند مورد معدود منتشرنشده در جرس از وبلاگ نویسنده «از نگاه من» به مجموعه افزوده شد. می‌توان «وصیت به ملت ایران» را مجموعه‌ی کامل سیاست نامه‌ی احمد قابل در چهار سال آخر عمرش دانست. تاریخ نگارش یا انتشار (در صورت فاصله با زمان نگارش) یادداشت‌ها و مشخصات مصاحبه‌ها در ابتدای هر یادداشت یا مصاحبه آمده است.

عنوان «وصیت به ملت ایران» برگرفته از دومین یادداشت این مجموعه است. این کتاب شامل دو بخش است. بخش اول یادداشت‌ها و بخش دوم مصاحبه‌ها. هر دو بخش به ترتیب زمانی مرتب شده‌اند. کتاب با پیام استاد آیت‌الله منتظری درباره کودتای ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ که قابل آن را عیناً با همین عنوان در وبلاگ

خود منتشر کرده آغاز می‌شود، و با یادداشت خود وی درباره کودتای ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ ادامه می‌یابد. یادداشت‌های ۲۰ تا ۲۴ کوتاه هستند. اما بقیه یادداشت‌ها مشروح و مفصلند. دو یادداشت ۱۲ و ۲۵ درباره استاد آیت‌الله منتظری است. در حقیقت آخرین نوشته قابل که تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۹۰ را دارد در رثای استادش است و بعد از آن قلم وی به دلیل کسالت از نوشتن بازمانده است.

مهم‌ترین نوشته‌های این مجموعه کودتای ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ (نوشتار ۱)، وصیت به ملت ایران (نوشتار ۲)، گزارش از محاکمه و زندان (نوشتارهای ۱۳ تا ۱۶) – که اسنادی تاریخی از وضعیت قوه‌ی قضائیه و زندان‌های جمهوری اسلامی است– و دفاعیات شجاعانه‌ی وی در بیدادگاه‌های ولایت مطلقه‌ی فقیه (نوشتارهای ۱۷ و ۱۸) است.

این هفت نوشتار عصاره‌ی زندگی سیاسی احمد قابل است. می‌توان آن‌ها را «هفت شهر عشق» قابل نامید. قوت و متانت استدلال‌ها و عمق انتقادهای وی به انحراف نظام جمهوری اسلامی از آرمان‌های انقلاب اسلامی یادگار ارزشمند قابل است.

بخش دوم کتاب حاوی بیست و دو مصاحبه احمد قابل با جراید و تارنماهای مجازی خارج از کشور است. دو مصاحبه با لوموند و العربیه و بقیه با تارنماهای فارسی است، یک مورد هم صحبت با دانشجویان در همین بخش گنجانیده شده است. مصاحبه‌ها از تیر۱۳۸۸ تا ۱۸ خرداد۱۳۹۱ انجام شده‌است، که آخرین اظهار نظرهای شفاهی وی محسوب می‌شود و به آراء اصلی خود اشاره کرده است.

مکتوبات فقهی، اصولی و تفسیری قابل در شش مجلد جداگانه تدوین شده و به تدریج در سال جاری منتشر خواهد شد، انشاء الله.

احمد قابل در منش و روش شاگرد «استاد علامه» آیت‌الله منتظری است، همانند او شجاع و در ستیز با ظلم و دفاع از حقوق ملت مصمم و دلیر و پاک‌باز.

احمد قابل همانند استادش متعلق به «مدرسه‌ی فقه رهایی بخش» است. او مدافع عدالت، آزادی، حقوق بشر و کرامت انسان است.

اینک بخشی از دفاعیات نویسنده به نقل از نوشتارهای هفت‌گانه‌ی مذکور به عنوان نمونه‌ای از مطالب کتاب «وصیت به ملت ایران» را در مقدمه نقل می‌کنم:

(۱)

در محکمه گفتم: «من در سال ۱۳۸۷ و پس از اجرای حکم برادرم [هادی قابل]، متنی نوشتم و منتشر کردم که در آن رهبری کشور را به اقدامات مکرر علیه امنیت ملی، تبلیغات مکرر علیه نظام، نشر اکاذیب بصورت گسترده به قصد تشویش اذهان عمومی، توهین‌های بی‌شمار به مخالفان سیاست‌های حاکمیت، و در نهایت، "براندازی سخت نظام" متهم کرده و مواردی از مستندات را نیز آورده بودم. هیچ محکمه‌ای پیدا نشد تا ایشان را به‌خاطر این اتهامات و جرایم تحت تعقیب قرار دهد و باز هم دستگاه امنیتی و قضایی ایشان، به محاکمه و بازداشت مخالفان این سیاست‌های غیر قانونی و نامشروع اقدام کرده و می‌کند»

(۲)

در بخشی از دفاعیاتم (با اشاره به عکس رهبری که در سمت راست من روی دیوار بود) گفتم: این آقا در خطبه‌های نماز جمعه و پیش چشم همه‌ی من و شما و در سایر سخنرانی‌هایشان، بارها و بارها حکومت پر از ظلم و جور خویش را با حکومت سراسر عدل امیر مؤمنان علی (ع) مقایسه می‌کند و به این وسیله صراحتاً به مولای متقیان (ع) و پیامبر خدا (ص) و اسلام اهانت می‌کند!! چطور است که شما به اتهام «اهانت احتمالی به رهبری» غیرت می‌ورزید و صدها نفر را ماه‌ها بازداشت کرده و برخی را به مدت‌های طولانی زندانی می‌کنید، ولی من مدعی پیروی از امیر مؤمنان (ع) این‌قدر بی‌غیرت باشم که در برابر این جسارت‌ها و اهانت‌های آشکار هیچ واکنشی نشان ندهم؟!! مگر من بی‌غیرت باشم که سکوت کنم. والله در برابر این جسارت‌ها و اهانت‌ها می‌ایستم حتی اگر به قیمت جانم تمام شود!! البته این وظیفه‌ی هر مسلمانی است که از حیثیت علی بن ابیطالب (ع) و ساحت دین خدا و پیامبر عزیز (ص) در برابر این جسارت‌ها دفاع کند.

(۳)

مسؤولان کشور برخلاف اهداف بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و اهداف اولیه انقلاب، کشور را به سوی استبداد کشانده‌اند و انتظار دارند که هیچ انتقادی از آنان نشود و اگر بشود، آن را تحت عنوان «تبلیغ علیه نظام» و سایر عناوین اتهامی مثل «اقدام علیه امنیت ملی» یا «نشر اکاذیب» یا «توهین به مقامات» به حربه‌ای برای سرکوب مخالفان تبدیل می‌کنند!! اگر این محکمه در پی «دادرسی» است و قصد «داد» و عدالت دارد، باید مسؤولان کشور را با همین اتهامات به محاکمه کشد نه منتقدان دلسوزی که علیرغم همه سرکوب‌ها و محرومیت‌ها در پی اصلاح وضعیت کشور و اصلاح سیاست‌ها و بازگرداندن کشور به آزادی‌های مصرحه در قانون اساسی و تعهدات ملی و شرعی مسؤولان کشورند.

(۴)

نظامی که مردم با شعار و شعور خود طلب می‌کردند و آن را در شعار محوری «استقلال، آزادی جمهوری اسلامی» تکرار و بارها تکرار می‌کردند. امروز از آن آزادی که دست حکومت‌ها را از زندگی مردم کوتاه کند و حکومت‌ها را جز با رأی مستقیم و آزاد ملت و بدون رد صلاحیت‌های غیر قانونی حاکمیت‌ها برپا ندارد، تا جمهوریت آن معنی حقیقی بیابد، کمتر خبری است.

آزادی مخالف و مخالفت با حاکمیت‌های گوناگون و افرادی که بدون قوه عصمت، در مصادر حکومتی قرار می‌گیرند و شرط اصلی نظارت مردم بر آن‌ها، وجود رسانه‌های مستقل و آزاد است که حاکمیت‌ها نتوانند با اعمال نظر، اقدام به سانسور اخبار آن کنند و در حقیقت آن رسانه‌ها، چشم و گوش همیشه بیدار مردم باشند و راه اطلاع رسانی آزاد، هیچ‌گاه مسدود نشود، تا حق حاکمیت ملت (اصل پنجاه و ششم) مفهوم حقیقی خود را پیدا کند.

ما از چنین نظامی دفاع کرده و همه هستی خود را برای آن گذاشته‌ایم. سابقه ما و وضعیت امروز ما (من و دوستان و همفکرانم) گواه ادعای ما است. اکنون نیز با سرفرازی به راه و روش اصلاح‌طلبانه خود افتخار می‌کنیم، چرا که علیرغم

سرکوب‌های شدید رقیبان، از روش‌های مسالمت‌جویانه و قانونی خود عدول نکرده و از صراط مستقیم اصلاح طلبی خارج نشده و به امید خدا، خارج نخواهیم شد.

***

احمد قابل نه تنها فرزند شیرمحمد که خود «شیراحمد» بود. این کتاب «حجت شرعی» منتقدان مشفق نظام جمهوری اسلامی است. «وصیت به ملت ایران» ادامه‌ی منطقی سه جلد دیدگاه‌ها و خاطرات استاد آیت‌الله منتظری است. مدرسه‌ی منتظری که مدرسه‌ی فقه رهایی بخش اهل بیت (ع) است پیشتاز پاک‌سازی جمهوری اسلامی از ولایت جائر می‌باشد. احمد قابل مجتهد مخلص و مجاهد شجاع از جمله نمایندگان رشید این مدرسه است.

خواندن دقیق این کتاب به همه‌ی رهروان سبز و منتقدان مسالمت جوی استبداد دینی توصیه می‌شود. مدافعان حکومت ولایی نیز اگر این کتاب را بخوانند خواهند دانست که خانه تارعنکبوتی ولایت جائر سست‌تر از آن است که بتواند در برابر اراده ملی دوام بیاورد. نظامی که زندانی آن دانشمند وارسته‌ای همانند احمد قابل باشد محکوم به زوال است.

سخن را با اشعار حافظ شیراز به پایان می‌برم:

چنگ در پـرده همین می‌دهدت پند ولـی وعظت آن گاه کند سود که «قابل» باشی
گر چه راهیست پر از بیم زما تا بر دوست رفتـن آسان بـود ار واقف منـزل باشی

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

عاش سعیداً و مات سعیداً

محسن کدیور

آبان ۱۳۹۱

بخش اول:

یادداشت‌ها

متن پیام آیت‌الله منتظری در مورد کودتای ۲۳ خرداد ۱۳۸۸

بسم الله الرحمن الرحیم

(لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم)

ملت شریف و مظلوم ایران ضمن سلام و تحیت – در روزهای اخیر شاهد تلاش و حضور پرشور و ایثارگرانه شما برادران و خواهران عزیز و بزرگوار، از زن و مرد، پیر و جوان و تمامی اقشار در صحنه تبلیغات انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری بودم. در این ایام قشر جوان با روحیه امید و برای رسیدن به خواسته های به حق خود به صحنه آمدند و شب و روز برای روز موعود لحظه شماری کردند، و این فرصت بسیار مناسب و خوبی برای مسؤولین نظام بود تا موقعیت را مغتنم شمرده و بتوانند بهترین رابطه دینی، عاطفی و ملی را با قشر عظیم نیروی جوان و بقیه اقشار برقرار نمایند.

اما متأسفانه از این بهترین فرصت بدترین استفاده شد. با اعلام نتایجی که هیچ عقل سلیمی آن را نمی‌پذیرد و بر اساس شواهد موثق تغییرات عمده ای در آرای مردم داده شده است و به دنبال آن در پی اعتراض برخی از اقشار مردم به این نحو عملکرد، در جلوی چشم همین مردم که بار سنگین پیروزی انقلاب و هشت سال جنگ تحمیلی را بر دوش خود حمل نمودند و با دست خالی در برابر گلوله های رژیم شاهنشاهی و توپ و تانک دشمن مقاومت کردند، و در جلوی چشم جهانیان و در حضور دوربین‌های خبرنگاران داخلی و خارجی به

جان فرزندان این مردم و این مملکت افتاده و با شدت و خشونت کامل با زنان و مردان بی دفاع و دانشجویان عزیز برخورد کرده و آن‌ها را سرکوب و مضروب و دستگیر نمودند؛ و اینک به دنبال تسویه حساب‌های سیاسی، با فعالان و اندیشمندان و روشنفکران بر آمده و عده کثیری را که بعضاً از مسؤولین بلند مرتبه نظام جمهوری اسلامی بوده‌اند بی جهت دستگیر و بازداشت می‌کنند.

اینک بر وظیفه دینی و ملی و بر اساس آیه شریفه (فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین) و نیز با هدف خیرخواهی و آرزوی اصلاح امور، چند نکته را تذکر می‌دهم :

۱- ویژگی یک حکومت مقتدر – چه اسلامی و یا غیر اسلامی– آن است که بتواند دیدگاه‌های موافق و مخالف را مورد توجه قرار دهد و با شرح صدر که شرط لازم حاکمیت است همه اقشار حق مخالفین فکری و سلیقه‌ای خود را جذب و در امر حاکمیت سهیم نماید، نه اینکه آنان را به کلی طرد نموده و روز به روز بر تعداد آنان بیفزاید. من به خاطر موسوم شدن حاکمیت به حکومت دینی خوف آن دارم که کارها و اعمال مسؤولین در نهایت باعث ضربه به دین و موجب خدشه در اعتقادات مردم گردد.

۲- در رابطه با اوضاع کنونی و مسائلی که پس از انتخابات اخیر به وجود آمده و بسیاری از مردم دچار تحیر و بدبینی شده‌اند و بر اساس آموزه های دینی و اخلاقی، از حاکمان و مسؤولین مربوطه توقع دارند در چنین امر مهمی که حفظ حقوق عامه مردم است و در آن نمی‌توان به اصالت برائت تمسک کرد بلکه بایستی از طریق معتبر و مرضی‌الطرفین و بی طرف، امانت‌داری حاکمیت و دست‌اندرکاران آن احراز گردد. در چنین شرایطی انتظار آن است که حاکمیت پاسخی مقبول و معقول بدهد و با روش‌های صحیح، بدبینی و شک و شبهه مردم را برطرف نماید؛ که در غیر این صورت موجب بی اعتمادی بیش از پیش مردم به حاکمیت شده و مشروعیت نظام و منتخب آن زیر سؤال رفته و اعتبار آن مخدوش خواهد شد. بارها تذکر داده‌ام که آراء ملت امانت‌های مردمی و الهی

هستند و حاکمیتی که بر اساس تصرف در آراء باشد هیچ نحو مشروعیت دینی و سیاسی ندارد.

۳- از همه مردم به ویژه جوانان عزیز تقاضا می‌شود که حق خواهی خود را همراه با صبر و متانت دنبال کنند و با کیاست و هوشیاری درصدد حفظ آرامش و امنیت کشور و پرهیز از هرگونه خشونت و کارهایی باشند که چهره آنان و نیز خواسته مشروع و قانونیشان را مخدوش می‌نماید و بهانه به دست افراد معلوم‌الحالی می‌دهد که خود را در میان مردم جا زده و با ایجاد اغتشاش و تخریب و آتش زدن اماکن شخصی و عمومی، قصد ایجاد فضای رعب آور و امنیتی کردن کشور را دارند. لازم است ضمن حضور آگاهانه و با هوشیاری کامل اجازه دهند تا کاندیداهایی که حقشان تضییع شده کار قانونی خود را دنبال نمایند.

۴- به همه مسؤولان و دست‌اندرکاران و همچنین به مأمورین نظامی و انتظامی توصیه می‌کنم دین خود را حفظ و آن را به دنیای دیگران نفروشند و توجه کنند که عبارت "المأمور معذور" در پیشگاه خداوند متعال به هیچ وجه پذیرفته نیست. جوانان معترض را فرزندان خود دانسته و از برخوردهای خشن و غیر انسانی دست برداشته و با عبرت از سرنوشت گذشتگان، بدانند که دیر یا زود عاملین ظلم به مردم از کیفر و عقوبت دنیوی و اخروی مصون نخواهند بود. در این زمان نمی‌توان با سانسور و قطع و محدود نمودن امکانات ارتباطی حقایق را از دید مردم پنهان نمود.

در خاتمه از خداوند متعال توفیق همگان را در خدمت به اسلام و مسلمین، و نیز عزت و سربلندی ملت عزیز ایران را مسألت می‌نمایم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

۲۶ خرداد ۱۳۸۸ حسینعلی منتظری

(۱)

کودتای ۲۳ خرداد ۱۳۸۸

به نام خداوند رحمان و رحیم

ایران در این روز و شب‌های تاریخی، در برابر «کودتای رهبری و برخی فرماندهان سپاه پاسدارن و حامیان دولت فاسد و دروغ‌گو» با تمام وجود ایستاده است. کودتایی به سبک «نظامیان ترکیه» بر علیه رأی و گرایش دموکراتیک و آزادی‌خواهانه‌ی مردم. کودتایی که در پی نادیده گرفتن «حق حاکمیت ملت» بوده و هست، آن هم ملتی که صرفاً در چارچوب «قانون اساسی جمهوری اسلامی» حقوق قانونی و مشروع خویش را مطالبه می‌کند و هنوز هم خود را ملتزم به قانونی می‌داند که رهبری و باند کودتاچی او، هرگز به آن ملتزم نبوده و پی‌درپی آن را نادیده گرفته و این پیمان و میثاق ملی را نقض کرده‌اند. در روزهای پایانی فروردین ۱۳۸۷ در بیانیه‌ای آشکار، رهبری کشور و باند حامی او را با ذکر دلایل گوناگون، به «براندازی نظام» متهم کردم و اکنون همه‌ی کسانی که کودتای فعلی بر علیه حق قانونی و خواست آنان انجام گرفته، بر صحت آن اتهامات و «مجرم بودن متهمان» گواهی می‌دهند. در بطلان نتایج اعلام‌شده، تردیدی نمی‌توان کرد. چرا که همه‌ی شواهد و قرائن از «عزم پیشین کودتاچیان» برای معرفی احمدی‌نژاد به عنوان رئیس جمهور، حکایت می‌کند. عمده‌ترین این شواهد عبارتند از:

۱- در تاریخ ۲۰ خرداد (۲ روز پیش از رأی گیری) رئیس دفتر سیاسی سپاه پاسداران در مصاحبه با هفته‌نامه‌ی «صبح صادق» ارگان رسمی سپاه پاسداران، ضمن متهم کردن هواداران میرحسین موسوی به «تلاش برای راه انداختن یک انقلاب مخملی» رسماً تهدید کرده بود که؛ «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی،

انقلاب مخملی در ایران را در نطفه خفه خواهد کرد». پیش از آن هم برخی چهره‌های بانفوذ جناح راست از «محال بودن برگشت اصلاح‌طلبان به قدرت و عدم اجازه از سوی جناح متبوعشان برای چنین اتفاقی» سخن گفته بودند.

۲- در نیمه‌شب ۲۲ خرداد، برخی خبرگزاری‌ها و روزنامه‌های وابسته به کودتاچیان از پیروزی نامزد خود با میزان رأی‌های که هنوز شمارش نشده و فردای آن روز رسماً اعلام گردید، خبر داده بودند. حتی برخی از آنان از دو روز قبل نیز همین درصد آراء را منتشر کرده بودند. شخص احمدی‌نژاد نیز یک هفته قبل از پایان تبلیغات در جمع اعضای ستاد خود گفته بود: «من پیروز قطعی هستم و تعجب می‌کنم که دیگران چرا خودشان را بیهوده معطل می‌کنند». آن روزها این سخنان و موضع‌گیری‌ها را حمل بر «جنگ روانی» می‌کردند ولی اکنون معلوم می‌شود که «با کشف و شهود از عالم غیب خبر داده‌اند**!!**».

۳- اعلام نظر ناگهانی و شتاب‌زده‌ی آقای خامنه‌ای در مورد انتخابات ریاست جمهوری در ساعت ۱۰ صبح ۲۳ خرداد و «تأیید صحت آن و تشکر از امانت‌داری مجریان و ناظران، و تبریک به فرد منتخب و اعلام جشن پیروزی» و در حقیقت، اعلام «پایان قطعی پروژه‌ی انتخابات با پیروزی حامیان خویش» قبل از اعلام نتیجه‌ی نهایی از سوی وزارت کشور و پایان مهلت رسیدگی به شکایات توسط شورای نگهبان و تأیید صحت انتخابات از سوی این نهاد (که طبق قانون اساسی، تنها نهاد قانونی صاحب صلاحیت برای اظهارنظر قطعی در مورد انتخابات است)، نشانگر عزم پیشین رهبری برای معرفی «چوپان دروغ‌گو» به عنوان «رئیس جمهور منصوب رهبری» است. این اقدام رهبری، مصداقی برای سخن رئیس دفتر سیاسی سپاه پاسداران در مورد «در نطفه خفه کردن انقلاب سبز و مخملی طرفداران میرحسین موسوی» بود. ایشان با «تعجیل در اعلام نتایج و بستن پرونده‌ی انتخابات» می‌خواست خود و حامیانش را از شر «رئیس جمهوری اصلاح‌طلب» و «انقلاب سبز» وی، راحت کند و چهار سال را آسوده سپری کند. البته ایشان و بسیاری از دوستان آقای موسوی هم فکر نمی‌کردند که

میرحسین، تا این اندازه مقاومت کند. تصور همگان این بود که در برابر مواضع رهبری، ایشان نیز مثل آقای محسن رضائی، کوتاه آمده و تمکین خواهد کرد.

۴- طبق اقرار و اعتراف شخص آقای خامنه‌ای، در این دوره، بیش از ۱۰ میلیون نفر از مردمی که در انتخابات گوناگون گذشته شرکت نمی‌کردند نیز به میدان آمدند. تردیدی نیست که این افراد، کسانی بودند که در طول سال‌های گذشته، به‌خاطر «مخالفت با سیاست‌های مسؤولان کشور و نتیجه بخش ندانستن حضور خود برای تغییر وضع موجود» از شرکت در رأی‌گیری‌ها، پرهیز می‌کردند و اکنون که به میدان آمده بودند، برای «تغییر اوضاع» بوده است و نه «ادامه‌ی وضع موجود». اما عملاً این رأی به نفع احمدی نژاد «مصادره» شده است و رأی او را به میزان «بیش از ۱۰ میلیون رای افزون بر تعداد آرائی که آخرین نظرسنجی‌های علمی نشان می‌داد» اعلام کرده‌اند. گویی این جمع تازه به میدان آمده، عاشق احمدی‌نژاد بوده‌اند و برای زدن «مشت محکم به دهان مخالفان وی» به میدان آمده‌اند!!

۵- در کنار دروغ آشکار ۲۴ میلیون رأی احمدی نژاد (و فقط معادل نیمی از آن برای آقای موسوی)، یکی از آشکارترین دروغ‌های انتخاباتی این دوره در مورد رأی آقای کروبی است که هر انسان آگاهی را آزار می‌دهد. کینه‌ی آقای خامنه‌ای از شعار «تغییر» آقای کروبی و وجود برخی چهره‌های سرشناس پیرامون ایشان و برنامه‌های مختلفی که ارائه کرده بود و لزوم پاسخ احمدی‌نژاد به «خط و نشان کشیدن آقای کروبی در دو سال پیش برای وی در انتخابات بعدی ریاست جمهوری» (که اکنون زمانش رسیده بود) انگیزه‌های کافی برای «نشان دادن اثر کینه و انتقام، در اعلام نتیجه‌ی آراء او» را فراهم ساخته بود. کینه‌ی حاکمیت کودتایی از کروبی، دلایلی چون صراحت او در «اعتراض به قتل زهرا بنی-یعقوب، نظارت استصوابی و رد صلاحیت‌ها، در برنامه‌ی تبلیغی تلویزیونی» و امثال آن را نیز داشته است.

۶- افزایش ۱۰ برابری صندوق‌های سیار، که عملاً دور از چشم ناظرین نامزدها، امکان همه‌گونه تقلب را فراهم می‌کرد و بی‌اعتنایی به اعتراض نامزدها نسبت به این افزایش غیر منطقی، یکی دیگر از شواهد این ماجرا است.
۷- نداشتن ناظر در بسیاری از صندوق‌ها از سوی نامزدها، به‌خاطر کارشکنی‌های وزارت کشور و فرمانداری‌ها، امکان جابجایی آراء را فراهم ساخته بود و کسی باور نمی‌کند که دولتی که پیش چشم مردم دروغ می‌گوید و فسق علنی انجام می‌دهد و آمار را وارونه جلوه می‌دهد، از جابجایی آراء و وارونه کردن آمار رأی مردم، پروایی داشته باشد.
۸- راه ندادن ناظرین نامزدها در بسیاری از موارد و مراحل مربوط به «آماده کردن صندوق‌ها، رأی گیری و شمارش» و خصوصاً در «اتاق تجمیع آراء» و بیرون کردن کارکنان رسمی وزارت کشور و شمارش غیر متعارف آراء این دوره، زمینه‌ی دستبرد به آراء مردم را فراهم کرده بود. این رفتار غیرقانونی، اعتماد به نتایج رسمی را مخدوش می‌کند.
۹- این دولت پیش از این و در «رأی گیری برای مجلس هشتم» نیز صحنه‌های آشکاری از تقلب را رقم زده بود. مثلاً؛ یکی از حامیان دوره‌ی پیش احمدی‌نژاد (که فعلاً منتقد او است) رسماً در مصاحبه‌اش اعلام کرده بود که «من با خانواده‌ام در یکی از شعب رأی‌گیری، حاضر شده و رأی داده‌ایم ولی با کمال تعجب، در همان صندوق، رأی مرا "صفر" اعلام کرده‌اند». این داستان مشابه همان چیزی است که برای مرحوم «مدرس» در دوره‌ی رضاخان اتفاق افتاده بود. وقتی چنین وقاحتی در تقلب رأی مردم از این مجریان و ناظران به ثبت رسیده است و فردی از اردوگاه خود آنان به آن اعتراف می‌کند، خیانت آنان در امانت آراء مردم، قطعی و مسبوق به سابقه است. بنابراین، شهادت آنان به صحت انتخابات، از نوع «شهادت فاسق» و شرعاً و عقلاً غیر قابل اعتماد است.
۱۰- گزارش‌های فراوانی از نیروهای مردمی حاضر در صحنه‌های مختلف انتخاباتی در مورد «رأی گیری از افراد زیر ۱۸ سال و بدون ثبت در شناسنامه» یا

«جابجایی آراء میرحسین موسوی و کروبی و رضائی به نفع احمدی نژاد» به ستادهای نامزدهای مغبون، رسیده است که موجبات اعتراضات آنان را طی بیانیه‌ها و اعتراضات کتبی به مراجع قانونی، فراهم کرده است. سابقه‌ی «خیانت در امانت آراء ملت» به ضمیمه‌ی این گزارشات متکی بر تخلفات رسمی، شواهد معتبری برای عدم اعتماد به نتیجه‌ی اعلام شده به صورت رسمی را فراهم کرده است.

۱۱- آقای خامنه‌ای و باند کودتاچی وی، اگر خواهان حقیقت بودند، از طرح «کمیته‌ی صیانت از آراء مردم» استقبال می‌کردند. آن‌ها نه تنها استقبال نکردند که طراحان را به «اهانت به نظام و همراهی با دشمنان» متهم کردند تا زمینه‌ی کودتای خود را فراهم کنند. در فرهنگ عمومی این کشور این سخن حکیمانه را همه پذیرفته‌اند که؛ «آن را که حساب، پاک است، از محاسبه چه باک است» (حتی آقای خامنه‌ای در پاسخ یکی از یاران قدیمی خود در قضیه‌ی پول گرفتن از شهرام جزایری، به همین مطلب اشاره کرده بود). اکنون نیز با همین منطق، می‌توان پرسید که چرا از «نظارت مردم» نگران می‌شوند و آن را مخالف منافع خود می‌پندارند؟ آیا قصد خیانتی داشته و دارند که از نظارت دیگران بر خویش، این‌گونه می‌هراسند و همه را متهم به همراهی با دشمن می‌کنند؟ بازداشت‌های گسترده‌ی سیاسیون و حتی فعالان ستادهای نامزدهای اصلاح‌طلب و قطع ارتباطات تلفنی و رسانه‌های مربوط به مخالفان کودتا، چهره‌ی عریان «کودتای ۲۳ خرداد ۱۳۸۸» را نمایان ساخت. سرکوب شدید تجمعات مردمی در روز ۲۳ خرداد و حضور گسترده‌ی نیروهای مسلح و تشدید فوق‌العاده‌ی فضای امنیتی، تمامی اجزاء پازل این کودتا را در کنار هم قرار داد تا در برابر اقدام غیرقانونی کودتاچیان، هیچ مقاومتی نشود.

۱۲- در موارد مختلف انتخابات مجلس و ریاست جمهوری، سال‌ها است که از «لزوم نظارت بین‌المللی» دفاع کرده‌ام. دلایل قانونی و عقلی برای این مطلب وجود دارد؛

یکم؛ دولت ایران در زمان رهبری آقای خامنه‌ای، عضویت در کنفرانس بین‌المجالس را پذیرفته است و آن را به رسمیت شناخته است.
دوم؛ طبق مصوبات این کنفرانس، انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس کشورهای عضو، باید با نظارت بین‌المللی انجام گیرد.
سوم؛ ایران تاکنون چند بار به عنوان «ناظر» در انتخابات چند کشور حضور داشته و با پذیرش حضور خود به عنوان ناظر، روند اعمال نظارت بین‌المللی بر انتخابات کشورها را عملاً تأیید کرده و به رسمیت شناخته است.
چهارم؛ دولت و حکومتی که عملاً روند «نظارت بین‌المللی» را پذیرفته، نمی‌تواند از نظارت بین‌المللی بر انتخابات خود، جلوگیری کند. این حقی «دو سویه» است و هیچ کشوری مجاز نیست که فقط یک سویه‌ی آن را بپذیرد و سویه‌ی دیگر را انکار کند. اکنون باید پرسید که؛ «چرا حاکمان فعلی ایران و حامیان آن‌ها، با طرح (نظارت بین‌المللی بر انتخابات ایران) رنگ از چهره‌شان می‌پرد و برای فرار از پاسخ‌گویی، بدون هیچ منطقی، به جوّسازی پرداخته و رگ‌های گردنشان بیرون می‌زند و با پرخاش و هتاکی، خواستاران نظارت بین‌المللی را به انواع تهمت‌هایی که تنها شایسته‌ی خودشان است، متهم می‌کنند؟!!»
کودتای ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ علیه ملت ایران و تصمیم قاطع او به «ریاست جمهوری میرحسین موسوی» نشان می‌دهد که علت‌العلل تمام آن مخالفت‌ها، مقاصد سوء کودتاگرانه بر علیه حق حاکمیت ملت بوده و هیچ دلیل دیگری نداشته و ندارد.
۱۳- آقای خامنه‌ای در دیدارش با اعضای ستادهای نامزدها در تاریخ ۲۶ خردادماه ۱۳۸۸ ادعا می‌کرد که؛ «همه‌ی کسانی که در انتخابات شرکت کرده‌اند، چه رئیس‌جمهور منتخب!! و چه دیگران که رای اقلیت را دارند، همه از نظر نظام، مردم ایران هستند و برای نظام فرقی ندارند. همه محترمند و موافق و مدافع نظام جمهوری اسلامی‌اند!!». گویی هیچ‌کس نمی‌پرسد که چرا طرف اقلیت (به ادعای ایشان) در تمام دوران رهبری ایشان از امکانات صدا و سیما محرومند و طرف مقابل تمام امکانات را به مصادره‌ی خود درآورده است. ایشان از «لزوم

توجه در سخنان به‌گونه‌ای که تحریک‌کننده نباشد» سخن گفت. کیست که نداند که بیشترین اهانت‌ها و تهمت‌های ناروا را شخص ایشان بر علیه همان اقلیت ادعایی در طول این سالیان، بر زبان رانده و منتشر کرده است. ایشان به‌گونه‌ای سخن می‌گفت که گویا هیچ اتهامی متوجه خود وی نیست!! تمامی اقدامات اخیر در سایه‌ی حمایت‌های آشکار ایشان از باند کودتاچی، رقم خورده است.

۱۴- ایشان از «لزوم موضع‌گیری شفاف در برابر خشونت‌طلبان و اغتشاش‌گران و مهاجمان به اموال عمومی و خصوصی و جنایت‌کاران» سخن گفتند. کاش یادی از «شهیدان ۲۵ و ۲۶ خرداد» نیز می‌کردند و لااقل اظهار تأسف می‌کردند. کاش ایشان در مورد جنایات «کوی دانشگاه» و خیابان آزادی، و شهرهای اصفهان و شیراز، و شهادت مردم غیر مسلح، که به دست نیروهای رسمی و مهاجمان مسلح تحت‌الحمایه‌ی آن‌ها انجام گرفته، صریحاً موضع‌گیری می‌کردند تا متهم به رضایت به آن جنایات نمی‌شدند. آیا از جنایاتی که آقای اعلمی در محدوده‌ی محل سکونتش گزارش کرده است و یا حمله به مجتمع مسکونی سبحان که هردو مورد از سوی نیروهایی که مسلح بوده‌اند به انجام رسیده و نیروی انتظامی هم متعرض آنان نشده است، بی‌خبر هستند؟!! آیا شکستن شیشه‌های آپارتمان‌ها و اتومبیل‌های ساکنان و تهدید و فحاشی‌های آنان به‌خاطر تکبیرگویی ساکنان، از نظر ایشان جرم است یا خیر؟ آیا از عکس‌های منتشره در مورد هجوم نیروهای رسمی ضد شورش به منازل شخصی و ضرب و شتم مردم و مجروح ساختن آنان و صدمه زدن به اتومبیل‌های پارک شده در کوچه‌ها بی‌خبرند؟!! آیا از وحشی‌گری‌های مهاجمان به کوی دانشگاه تهران اطلاعی ندارند؟!! آیا عکس‌های اتاق‌ها و ورودی ساختمان‌های کوی را مشاهده نکرده‌اند؟!! آیا تکرار این موارد ناشی از «عدم پی‌گیری جنایت قبلی در کوی دانشگاه» نبوده و نیست؟!! آیا اشک ریختن چند سال قبل، کفاف آن همه جنایت را داد؟ و آیا امروز هم سکوت ایشان در برابر جنایاتی که مهاجمان تحت‌الحمایۀ مرتکب می‌شوند، توجیه شرعی و قانونی دارد؟!! مگر ایشان «فرمانده کل قوا» نیست؟ و هزاران پرسش دیگر که

متأسفانه هیچ پاسخی نداشته و ندارد. آنانی که در برابر شهادت مظلومانه‌ی «زهرا بنی‌یعقوب، ابراهیم لطف‌اللهی و...» در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های رسمی حکومتی سکوت کرده‌اند و آن را از «کشیده شدن خلخال از پای یک یهودیه» کمتر ارزیابی می‌کنند، امروز ثمره‌ی آن همه جنایت و «امضای آن‌ها با سکوت» را برداشت می‌کنند.

۱۵- ظاهراً ایشان هیچ شرمی از آن‌همه اظهار وحدت و همبستگی در حضور افرادی که صمیمی‌ترین دوستان و همکاران ستادهایشان را در زندان می‌دیدند، نداشت و به‌گونه‌ای نصیحت می‌کرد که انگار همه آزادند و هیچ اتفاقی نیفتاده است!! کجای آن ادعاها با دستگیری گسترده‌ی سیاسیون هم‌خوانی دارد؟!! آیا یک‌بار اقدام به کشتن «سعید حجاریان» برای نیروهای کودتاچی کفایت نمی‌کرد که «جسم تکیده‌ی او» را نیز برنمی‌تابند و بازداشت می‌کنند؟!! جداً شرم آور است. مگر جرم آنان چیزی جز دفاع آرام و منطقی از حقوق قانونی خود و مردم بوده است؟ مگر راهپیمایی و اجتماعات و اعتراضات منطقی و غیر خشونت‌بار، طبق قانون اساسی کشور، آزاد نیست؟ کدام اصلاح‌طلبی را سراغ دارید که رویکردهای خشونت‌بار را تأیید کرده باشد؟!! منطق «چماق و هویج» دیرزمانی است که از ارزش تهی شده و جز خنده‌ی تمسخر، بر لب نمی‌آورد. بهتر است که فکری برای سامان‌دهی کشور بر اساس قوانین رسمی و منطبق با حق حاکمیت ملت بکنند و زبان تهدید و روش استبدادی را کنار گذارند. عامل اصلی ناهنجاری‌ها در کشور، قانون‌گریزی مسؤولان برتر کشور است و اگر همه به قانون تمکین کنند، هنجارها برمی‌گردد و حقوق همگان تأمین می‌شود.

۱۶- اکنون و پس از این تجربه‌ی با ارزش ملت ایران، و پس از عزم جدی ملت برای دفاع از حق حاکمیت خویش که اوج آن را در راهپیمایی کم‌نظیر آنان در زیر سایه‌ی «تهدیدهای وزارت کشور، لباس شخصی‌های مسلح، نیروهای رسمی ضد شورش، دادستانی کل و تبلیغات و تهدیدهای وسیع صدا و سیمای حکومتی بر علیه شرکت کنندگان» در روز دوشنبه‌ی سبز ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ خورشیدی،

مشاهده شد، باید همه‌ی مردمی که رأی آنان به تاراج کودتاچیان رفته است، هشیار باشند و از همراهی و حتی بی‌تفاوتی در برابر کسانی که از دست‌یازیدن به رفتارهای خشونت‌بار و صدمه زدن به اموال عمومی و خصوصی پرهیز نمی‌کنند، شدیداً پرهیز کنند (که پرهیز می‌کنند) و با حفظ متانت در برخوردها و بهره‌گیری از حقوق قانونی خود، تا می‌توانند، مدارک قطعی هجوم نیروهای کودتاچی به اموال مردم را در اختیار ستادهای رئیس‌جمهور منتخب ملت ایران که آقای میرحسین موسوی است، قرار دهند و یا آن را به رسانه‌های عمومی برسانند و اگر امکان انتشار آن را دارند، خود اقدام به انتشار آن کنند. پرهیز از انتشار اخبار ناصحیح و دقت در انتشار اخبار صحیح و تلاش و کوشش پیگیر برای آگاه کردن مردم از ظلم و ستمی که بر آحاد ملت می‌رود، با استفاده از تمامی امکانات متعارف و منطقی، وظیفه‌ی عقلی و شرعی همه است.

۱۷- تجدید انتخابات ریاست جمهوری اخیر، تنها با چنین سازوکاری به حاکمیت ملت، منتهی می‌شود. گوش به اتهامات بیهوده‌ی کودتاچیان و حامیان آن‌ها نسپاریم که دائماً با اتهام واهی «تسلیم در برابر بیگانگان» مردم را به تسلیم مطلق در برابر زیاده‌خواهی‌های خود و در حقیقت به «بردگی خویش» فرا می‌خوانند. هرگز و از هیچ فرد حقیقی یا حقوقی نباید پذیرفت که از این پس در ایران، انتخاباتی بدون نظارت بین‌المللی را به ملت ایران تحمیل کند. دلایل کافی برای بی‌اعتمادی به حاکمانی که بارها آزموده‌اند، به فراوانی وجود دارند و منطقی و معقول نیست که مجدداً در دامی بیافتند که بارها افتاده‌اند.

در پایان، یادآوری چند نکته را ضروری می‌دانم:

۱- کودتاچیان بدانند که ریختن خون فرزندان ملت، که خود به «حماسه‌آفرینی آنان و کسب عزت برای ایران و جمهوری اسلامی، در انتخابات اخیر» اقرار کرده‌اند، جز ننگ و نفرت و عذاب الهی در دنیا و آخرت را برای آنان در پی نخواهد داشت. پس از خدا بترسند و خون فرزندان ملت را نریزند، که در منطق شریعت محمدی (ص) ریختن خون یک نفر به ناحق، همچون کشتار تمامی

آدمیان است. آیا از «شرکت کنندگان در انتخاباتی که کودتاچیان نیز به آن افتخار کرده و می‌کنند» با «خشونت‌ورزی و سلب حقوق قانونی» تشکر می‌کنند؟!!

ملت ایران کشته‌شدگان وقایع اخیر در کوی دانشگاه و خیابان‌ها را به عنوان «شهیدان حاکمیت ملت» می‌شناسد و قدردان خون‌های پاک آنان خواهد بود. حاکمیت نیز شرعاً نسبت به این خون‌ها ضامن است.

۲- نیروهای مسلح و امنیتی، که کودتاگران به اتکای قدرت سلاح آنان، به این خیانت بزرگ دست زده‌اند، از اعمال خشونت بر علیه مردم خود بپرهیزند. حتی اگر از خدا و نظارت مطلق او و ثبت و ضبط رفتار خود در نامه‌ی عملشان برای حسابرسی دقیق روز جزا، پروا نمی‌کنند، به‌یادآورند که مأموران حکومت پهلوی در روزهای درگیری‌های خیابانی و تظاهرات مردم، چه عاقبتی پیدا کردند. آن روز نه امکانات تصویر برداری کنونی وجود داشت تا جنایات مختلف را ثبت و ضبط کند و نه امکان اطلاع رسانی وسیع امروز در اختیار بود. باید متوجه باشند که همه‌ی خشونت‌های آنان از سوی مردم، تصویر برداری می‌شود و فردا از چنگ عدالت نمی‌توانند بگریزند. پس برای دنیای خویش هم که شده، از جرم و جنایت بپرهیزند و خود را فدایی ملت، بدانند.

۳- روزی هشدار داده شد که؛ شعار «ارتش فدای رهبر» و یا اصرار بر تکرار «جانم فدای رهبر» در مراسم نظامی و انتظامی، از سوی پرسنل نیروهای مسلح، روزی آنان را در برابر ملت قرار خواهد داد و یا این قابلیت را دارد که چنین مصافی را تدارک ببیند. امروز و پس از بی‌توجهی نیروهای سیاسی به آن هشدار، شاهد این تقابل و رویارویی هستیم. این تجربه، برای همه باید درس عبرتی باشد تا به «ریشه‌کنی فرهنگ جان نثاری برای مستأجران قدرت» منجر شود و تنها ملت و کشور را به عنوان صاحبان حقیقی قدرت، شایسته‌ی جان نثاری، معرفی کند. خصوصاً باید فرزندان ملت در نیروهای مسلح را هشیار کند که هرگز خود را جان‌نثار رهبر و مستأجران قدرت قرار ندهند و تنها خود را فدایی ملت بدانند و برای حفاظت از حقوق آنان قدم بردارند.

۴- شعار «الله اکبر» شعار اصلی همه‌ی مردم است و کودتاچیان نمی‌توانند به‌دروغ، مخالفان خود را به بی‌دینی متهم کنند، ولی نباید از شعار محوری «حق حاکمیت ملت» لحظه‌ای غفلت شود. مقاومت ملت در قضیه‌ی اخیر و با استفاده از راهکارهای قانونی، هیچ چیز جز «دموکراسی و آزادی بیان و آزادی انتخاب» را هدف قرار نداده است. مبادا به‌خاطر خوش‌آمد این و آن، از شعار و هدف محوری این اقدام ملی، غفلت شود.

۵- عالمان دین و شریعت، وجهه‌ی خود را از «حق‌طلبی» و «دفاع از حق» به‌دست آورده‌اند و شایسته است که آبروی خود را در این جهت مصرف کنند. مبادا تسلیم کودتاچیان شوند و نتایج غیرواقعی اعلام شده را تأیید کنند. اعتبار آنان در گرو همراهی با کسانی است که از «دروغ، فریب، خدعه، کینه‌توزی، پیمان‌شکنی، خیانت در امانت و...» پرهیز می‌کنند و قدرت را «طعمه» نمی‌شمارند و تنها «منافع ملت» را می‌خواهند. راست گفت رسول خدا (ص) که فرمود: «لاتنظروا الی کثرة صلاتهم و صومهم... و لکن انظروا الی صدق الحدیث و اداء الأمانة = به زیادی نماز و روزه‌ی آنان نگاه نکنید (و آن را ملاک ارزیابی قرار ندهید) ولی به صداقت و امانت‌داری آنان نگاه کنید (و آن را ملاک ارزیابی قرار دهید)».

۶- آقای خامنه‌ای تاکنون به خیرخواهی خیرخواهان هیچ توجهی نکرده است. امروز او در جایگاهی قرار گرفته است که دوستان سابق خود را نیز در برابر خود قرار داده است. آقایان؛ هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری، میرحسین موسوی و... کسانی هستند که تا دیروز مورد اعتماد بوده و با حکم وی، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام بوده‌اند. امروز چه شده است که همه‌ی این‌ها فدای احمدی‌نژاد و چند چهره‌ی سپاهی می‌شوند؟ آیا قدرت تفویض شده در قانون اساسی به رهبری نظام، ایشان را قانع نمی‌کند که نهادهای انتخابی را نیز با حربه‌ی غیرمنطقی «نظارت استصوابی» می‌خواهد به مجموعه‌ی اقتدار خویش بیفزاید؟ چرا به حد خود قانع نیست و سخن امیرمؤمنان را آویزه‌ی گوش خود نمی‌سازد که؛ «رحم الله إمرءاً عرف قدره و لم یتعد طوره = خدا رحمت کند

کسی را که اندازه‌ی خویش نگه دارد و از آن تجاوز نکند». آیا تردیدی وجود دارد که توصیه‌ی علوی (ع) برای ایشان از توصیه‌های سپاهی و مصباحی و احمدی‌نژادی بهتر است؟!!

۷- در ورای اهانت‌های بی‌وقفه‌ی کودتاچیان به آقای هاشمی رفسنجانی و حامیان وی، دست پنهان کسانی دیده می‌شود که برای «رهبری آینده» می‌خواهند موانع را از سر راه خود بردارند. ادعاهای دروغین «مبارزه با فساد اقتصادی» و یا مبارزه با «رانت‌خواری» تنها پوششی برای پنهان نگه‌داشتن آن مقاصد شوم است. آن‌ها می‌دانند که در هردو صورت اقدام به حذف آقای خامنه‌ای یا اتفاق طبیعی برای ایشان، تازه با مانعی به نام «هاشمی رفسنجانی» مواجه می‌شوند که هنوز در بین خبرگان، از مقبولیت برخوردار است. مقبولیتی بیش از مقبولیت آقای خامنه‌ای در خبرگان سال ۱۳۶۸ و این مانع را پیش از حذف آقای خامنه‌ای یا اتفاق طبیعی برای وی، باید از سر راه خود بردارند. من هیچ علاقه‌ای به آقای رفسنجانی نداشته و ندارم و اساساً به لحاظ شخصی، به ایشان در قامت یک مسؤول سیاسی، اعتماد نکرده و نمی‌کنم و علی‌رغم تبری جستن از ظلم و ستمی که به ایشان از جانب کودتاچیان می‌شود (و حتی ملتزم بودن به دفاع از حقوق شهروندی و شرعی ایشان، همچون سایر شهروندان ایران زمین) ولی این اتفاقات را، کیفر دنیایی رفتار نامشروع سیاسی ایشان و همدستی طولانی وی با آقای خامنه‌ای، در ظلم و ستم می‌دانم. گرچه ایشان گفته‌اند که؛ «منتظری نظام نخواهند شد!!» ولی باید بدانند که اولاً؛ «بدخواهان در دستگاه‌های؛ دولتی، قضائی، اطلاعات سپاه و دفتر رهبری» مصاف و درگیری بین آیت‌الله خمینی و آیت‌الله منتظری را پدید آوردند و امروزه نیز همان افراد در همان ارگان‌ها، این پدیده را تکرار کرده‌اند. ثانیاً؛ هردو طرف ماجرا در بسیاری از جهات معنوی و بسیاری از عملکردهای سیاسی در هردو صحنه‌ی پیشین و امروزین، متفاوتند و قیاس آنان «مع‌الفارق» است.

ثالثاً؛ شرح آن هجران و آن خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر!!

رابعاً؛ آن اتفاق را چه مثبت ارزیابی کنید و چه منفی، اکنون گرفتار نتایج همان ماجرا هستید و هستیم. پس می‌توان از نتایج و بهره‌ها، به مثبت بودن یا منفی بودن آن واقعه پی برد.

۸- به گمان من، این واقعه، جز با بازگشت کودتاچیان به قانون و «بسنده کردن به محدوده‌های قانونی خود» و «پذیرش بی‌چون و چرای حق حاکمیت ملت» پایان نمی‌پذیرد. حتی اگر با سرکوب شدید و کشتن و دستگیری آحاد ملت از سوی کودتاچیان مواجه شود. ملت ایران چیزی برای از دست دادن ندارد. آبرو، منافع، عزت و شرف او مدت‌های مدیدی است که مورد تاراج ستم قرار گرفته و هرروزه شاهد به‌خاک افتادن سروقدی از عزیزان خود است. خواسته‌ی آنان چیزی جز «توقف ظلم و ستم و بازگشت به قانون و تن دادن به حق حاکمیت ملت نیست». طبیعی است که هیچ‌گونه رفتار غیرقانونی و خصوصاً خشونت بار، مورد تأیید ملت صلح‌جو و اصلاح‌طلب ایران نیست. البته در برابر تجاوز و تعدی و خشونت‌ورزی کودتاچیان نیز باید اعتراض کنند و هرگز سکوت نکنند. تجربه‌ی این ملت نیز تنها از مصاف «گل وگلوله» حکایت می‌کند و مطمئناً از جانب ملت، تنها «گل» عرضه می‌شود. بهتر است که مسؤولان کشور از کودتاچیان بخواهند که قدری شرم و حیا داشته باشند و رفتار مسالمت آمیز را با تحریک جوانان و هجوم ناجوانمردانه به مردم، به خشونت نکشانند، چرا که بیشترین ضرر و خسارت را حاکمیت خواهد برد. مصاف نابرابر ظالم و مظلوم، حتی اگر با شکست ظاهری مظلوم همراه شود، چیزی جز ننگ ابدی برای ستمگران را به ارمغان نمی‌آورد. اصرار بر این روند منحط و نابرابر، باید متوقف شود.

خدایا به حاکمان این ملت، حیاء و عفت و شعور عنایت کن که از زیاده‌خواهی دست بردارند و به جایگاه قانونی خود برگردند و حق حاکمیت ملت را با تمام لوازم آن بپذیرند و بیش از این چهره‌ی دین تو و شریعت محمد مصطفی (ص) و رویکرد علی‌بن ابی‌طالب (ع) را ملکوک نکنند. خدایا به ملت ما علم و آگاهی و توفیق بهره‌گیری کامل از خرد خود و خردمندان عالم را عنایت کن تا بیش از این زیر بار ستم و استبداد نمانند و عزت، امنیت، عدالت، رفاه، تندرستی و شادی و نشاط را در ادامه‌ی زندگی فردی و اجتماعی خود تجربه کنند و هرگز از این نعمت‌ها جدا نشوند.

خدایا چنان کن سر انجام کار تو خوشنود باشی و ما رستگار

۲۷ خرداد ۱۳۸۸ فریمان

(۲)

وصیت به ملت ایران

متنی که در پی می‌آید، به صورت امانت در اختیار برخی دوستان قرار داده بودم تا پس از بازداشت من توسط نیروهای امنیتی و قضایی، منتشر گردد. ارزش این کار را در آن می‌دیدم که نتیجه‌ی بازداشت امثال من برای حاکمیت، چیزی جز شکست و نومیدی نباشد و انتشار این مطلب پس از بازداشت، می‌توانست نشان‌گر شکست پروژه‌ی بازداشت باشد.

در بازجویی‌های پس از بازداشت ۲۹ آذر ۸۸ نسبت به این متن نیز مورد پرس و جو قرار گرفتم (چرا که در هارد کامپیوترم موجود بود) ولی نتوانستم بدانم که آیا منتشر شده یا خیر؟ پس از آزادی بود که متوجه شدم برای مراعات حال من، از انتشار آن پرهیز کرده‌اند!! و کاش مراعات حالم را نمی‌کردند!!

اکنون که با قید وثیقه آزاد شده‌ام و منتظر ادامه‌ی محاکمه هستم، دلیلی نمی‌بینم چیزی را که بازجویی‌اش را پس داده‌ام، منتشر نشود. به عبارتی؛ «آش نخورده و دهان سوخته» که نمی‌شود، پس آش را بخورم تا سوزش دهانش طبیعی باشد!!

البته متن اردیبهشت ۱۳۸۷ را با فضای تیرماه ۱۳۸۹ خواندن، کمی دشواری دارد، چرا که اتفاقات پس از این نوشتار، فضای نقد را بسیار پیش برده است و حقایق بی‌شماری آشکار گردیده است که اگر امروز می‌خواستم این متن را بنویسم، مطمئناً گسترده‌تر و مستندتر از پیش عرضه می‌شد. ولی بازگشت به دو سال و اندی قبل، خالی از لطف نیست.

اینک این شما و این «**آش دهان سوز**» :

گزارشی از یک اصلاح طلب بازداشت شده، به ملت ایران

به نام خدای رحمان و رحیم

أشهَد أن لا إله إلاّ الله و أنّ محمّدا رَسُولُ الله. وَالعَصر، إنَّ الإنسانَ لَفِي خُسر، إلاّ الّذین آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ توانا بالحَقِّ وَ توانا بالصَّبر.

با توجه به اظهار نظرهایی که در دو دهه‌ی اخیر زندگی، در سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و نوشته‌هایم داشته‌ام، و با توجه به نامه‌ها یا نوشته‌هایی که خصوصاً در سال‌های ۸۳ تا ۸۷ به رهبری کشور و سایر افراد و نهادهای حکومتی، در باره‌ی رفتارهای نامشروع و غیر قانونی رهبری و دستگاه حاکمه‌ی ایشان منتشر کرده‌ام، و یا نامه‌هایی که به برخی مسؤولان و نهادهای حقوق بشری نوشته و منتشر کرده‌ام، هرلحظه امکان بازداشت مجدد خود را داده و می‌دهم. هرچند این حاکمیت با تجارب دیگری از نوع؛ قتل و ترور مخالفان نیز آشنا است و امثال مرا گریزی از تصمیمات پیدا و پنهان آنان نیست.
هرگاه بازداشت شوم، یا دستگاه حکومتی، سرنوشت دیگری برایم رقم زند، معلوم می‌شود که حوصله‌ی حاکمیت در خصوص تحمل این مخالف سیاست‌های خویش، به پایان آمده و هنگامه‌ی تصفیه حساب با این شهروند ایران زمین، فرا رسیده است. برای چنین شرایطی نیز باید آماده می‌بودم. به همین خاطر، این مطالب را به عنوان «توصیه‌ی به حق و به صبر» (...تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر) به همه‌ی بستگان و دوستان عرضه می‌کنم تا پس از بازداشت یا هر اتفاق دیگری، آن را منتشر کنند و اگر حقیقتی را در آن یافتند، به آن حقیقت عمل کنند (إن شاء الله).
دستگاه حاکمه‌ی ایران، که متأسفانه به رفتارهای ستمگرانه در مورد مخالفان سیاسی و فرهنگی خویش «معتاد» شده است، از آشکار نشدن ستم‌های خود بیشترین بهره را برده است تا این مسیر منحط را ادامه دهد. آشکار کردن ستم‌های انجام گرفته در تمامی دوران پس از انقلاب و خصوصاً ظلم‌هایی که به تازگی

مرتکب شده و یا از این پس مرتکب می‌شود، هم خدمت به ستمدیدگان است و هم خدمت بی‌شائبه به ستمگران، چرا که شاید با این روش، از جرم و گناه بیشتر، در امان بمانند.

از پیامبر خدا (ص) نقل شده است که؛ «**انصر اخاک ظالما او مظلوما** = برادر خود را چه ظالم باشد و چه مظلوم، یاری کن». یاران ایشان متعجبانه پرسیدند که؛ «ما می‌دانیم که باید مظلوم را یاری کنیم، ولی ظالم را چگونه یاری کنیم؟». ایشان پاسخ دادند؛ «**بکفّه عن الظلم** = با بازداشتن او از ستم».

فایده‌ی آشکار کردن ظلم ظالمان، که مانع از ستم بیشتر آنان شود، حقیقتاً کمک رسانی به ستمگران است تا پرونده‌ی دنیا و آخرت خود را بیش از آنچه هست، سیاه نکنند. سکوت در برابر ستمگری ظالمان، اگر منجر به تکرار ظلم و ستم گردد (که معمولاً چنین است) یاری رساندن به ستمگری و شرکت در جرم است.

خدای سبحان تا آنجا به اهمیت این مطلب پرداخته است که «برای آشکار کردن ظلم و ستم، حق تند گویی و بهره بردن از واژگان ناپسند را برای ستمدیدگان، به رسمیت شناخته است» (**لایحب الله الجهر بالسوء من القول، إلاّ من ظلم**).

یکی از آسان‌ترین راه‌ها و قانونی‌ترین آن‌ها، انتشار متونی مکتوب است که به شمارش آن ستم‌ها بپردازد و برخی حقایق را آشکار کند. تکثیر نوشته‌هایی از این دست و رساندن آن به مخاطبان، اقدام ساده‌ای است که مانع بزرگی بر سر راه ادامه‌ی ستم ایجاد می‌کند.

۲- «امر به معروف و نهی از منکر» اقتضاء می‌کند که تا هنگامه‌ی تأثیر کلام، به تکرار امر و نهی ادامه دهیم و از بی‌اعتنایی مجرمان ستمگر، به امر و نهی ما، مأیوس نشویم و مطمئن باشیم که در صورت «صبر و استقامت بر امر به معروف و نهی از منکر» در نهایت پیروز میدان خواهیم بود و ستمگران را وادار به عقب نشینی خواهیم کرد.

هرچه گستره‌ی اعتراضات کلامی، بیشتر باشد و دامنه‌ی انتشار آن، وسیع‌تر، آثار مثبت آن فراوان‌تر خواهد بود. این‌گونه است که بهره‌ای فرهنگی نیز نصیب جامعه‌ی ما می‌شود و «جامعه‌ی ایرانی به نقد و انتقاد مستمر حاکمیت، از بالاترین سطوح تا پایین‌ترین آن، خو می‌گیرد» و این بزرگ‌ترین دستاورد عمل کردن به این راهکار «مشروع و عقلانی» است.

۳- من اکنون در سلامت کامل به سر می‌برم. اگر بازداشتی صورت گیرد، مسؤولیت حفظ سلامتی بازداشت شده بر عهده‌ی بازداشت کنندگان است. اهل «اعتصاب غذا» نیستم و اگر شایعه‌ای در این خصوص شنیده شد، مطمئناً صحت نخواهد داشت. البته تحمل جفاهای روحی و روانی حاکمیت و تجربه‌ی بازداشت‌ها و سلول‌های انفرادی طولانی مدت را دارم.

۴- تجربه‌ی بازداشت‌های قبلی می‌گوید که؛ «هیچ‌گاه هیچ‌گونه درخواست ابتدائی؛ ملاقات، تلفن، نامه، کتاب و دفتر، روزنامه و نشریات، آب و غذا و... از مأموران بازداشتگاه و دستگاه‌های قضائی و شبه قضائی نداشته‌ام». مسؤولان رسمی بازداشت و بازداشتگاه، همیشه به آنچه خود خواسته‌اند عمل کرده‌اند و تنها در برخی موارد، با اصرار از من خواسته‌اند تا اگر چیزی نیاز دارم به اطلاع آنان برسانم. اصطلاحاً «بنده‌ی بی‌آزاری بوده‌ام». حتی در مورد «تبدیل قرار بازداشت به وثیقه» بازجوی دادگاه ویژه به من گفت: «بنا شده است که شما با قرار وثیقه، آزاد شوید» و قبل از آن هیچ‌گونه سخنی از تبدیل قرار به میان نیامده بود.

تمامی تلاش لازم از نظر خود را تا وقتی بیرون از زندان بوده‌ام، انجام داده و می‌دهم و هیچ پروایی از ستمگران ریز و درشت نداشته‌ام. اما در هنگام بازداشت، مسؤلیتی جز «حفظ جسم و جان و باورها و آبروی خود، خانواده، دوستان و همفکرانم» برای خویش نمی‌شناسم و امیدوارم در انجام این مسؤولیت عقلانی و مشروع، در همه حال، توفیق الهی را همچنان رفیق خود بیابم.

۵- حقیقتاً هیچ‌گونه انتظار خاصی از بستگان و دوستان خود نداشته و ندارم. نمی‌خواهم کوچک‌ترین وقفه‌ای در زندگی طبیعی آنان ایجاد شود (چرا که یکی از اهداف ستمگران، مختل کردن زندگی مخالفان سیاست‌های خویش است). هیچ چشم داشتی به اقدامات خاص، برای آزادی خود نداشته و ندارم. اگر کسی توان «وادار کردن دستگاه حاکم به رعایت قانون و پرهیز از ظلم» را دارد، بهتر است این توان را بصورت کلی و در باره‌ی همه‌ی رفتارهای غیر قانونی حاکمان متخلف، بکار گیرد.

علاوه بر اینکه؛ «باقی ماندن من در بازداشت یا زندان، با توجه به روند نامشروع و نامعقول رفتار حاکمیت، برایم گوارا تر از آزاد بودن و سکوت در برابر مظالم موجود است. حقیقتاً در زندان، رضایت ناشی از انجام وظیفه و تأثیر بدون تردید آن (که زندانی شدن من ناشی از مؤثر بودن وظائف انجام شده است) مرا نشاطی بخشیده و می‌بخشد که هیچ‌گاه در بیرون زندان آن را تجربه نکرده‌ام».

۶- وقتی رقیب، در برابر بیانات مکرر و مستدل شما اقدام به بازداشت و زندانی کردن شما می‌کند و از قدرت متکی بر سلاح خود بهره می‌گیرد، بزرگ‌ترین دلیل بر «فضیلت» شما بر او، آشکار می‌شود. در بیان حکماء و ائمه‌ی هدی (ع) این نکته دیده می‌شود که؛ «الفضل ما شهدت به الأعداء=فضیلت، آن چیزی است که دشمنان (رقبا) به آن شهادت داده‌اند». آنان با این رفتار خود اقرار می‌کنند که؛ «توان استدلال و دفاع از رفتار و گفتار خود را ندارند و نمی‌توانند در منطق و استدلال بر شما پیروز شوند و به همین خاطر باید از حربه‌ی زور و زندان بهره گیرند».

سعدی شیرازی گفت:

دلایل قویّ باید و معنوی ‌‌ ‌ نه رگ‌های گردن به حجت قویّ

و شاید با کسانی مواجه نشده بود که در برابر «دلایل» از «بازوان قویّ» و یا «سلاح قویّ» و «بازداشت و سلّول انفرادی و زندان‌های طولانی مدت» بهره می‌گیرند تا از آنان نیز در شعر خود، یادی کند.

۷- من آنچه را باید در مورد سیاست‌های حاکمیت فعلی ایران بگویم، در «نامه به رهبری» و «نامه به رئیس جمهور، خاتمی» و «نامه به کمیسیون حقوق بشر اسلامی» و سایر نامه‌ها و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها گفته‌ام.
بالاترین مقام مسؤول در نظام جمهوری اسلامی، رهبری کشور است. «مسؤول» یعنی «پرسیده شده». پس بیشترین پرسش‌ها باید از کسی بشود که بیشترین اقتدار و امکان را در اختیار دارد. تمامی اقدامات نهادهای زیر نظر رهبری، شرعاً و قانوناً بر عهده‌ی وی قرار می‌گیرد، مگر آنکه در برابر جرم و خطای آنان واکنش مناسب نشان دهد و راه‌های آشکاری برای اطلاع رسانی بدون دلهره از تمامی ارکان قدرت را به رهبری و جامعه‌ی ایران، فراهم کرده باشد.
سوگمندانه آنچه عملی شده است، چیزی جز خلع سلاح کردن جامعه از نظارت بر ارکان قدرت نبوده است. این رهبری کشور است که:
الف) نشریات مکتوب و روزنامه‌ها را به شدت تحت کنترل دولت و حاکمیت قرار داده است و با عنوان جعلی «پایگاه دشمن» یا «تهاجم فرهنگی» همه‌ی دوستداران کشور را از نظارت و اطلاع رسانی در مورد تخلفات و جرائم مسؤولان ریز و درشت، محروم کرده است.
ب) اجازه‌ی تأسیس و فعالیت رادیو و تلویزیونی را (حتی در خارج از مرزها) به منتقدان دلسوز و دگراندیشان مذهبی نمی‌دهد تا چه رسد به سایر شهروندان کشور، در حالی که این حق قانونی و شرعی همه‌ی شهروندان برای نظارت و اطلاع رسانی در زندگی اجتماعی است.
ج) نویسندگان و بسیاری از امضاء کنندگان نامه‌های پنهانی منتقدان سیاست‌های ایشان، در اولین مرحله پس از نوشتن نامه، مورد انواع بی‌مهری‌ها و سلب حقوق قانونی (مثل حق نامزد شدن در انتخابات) قرار گرفته‌اند. رد صلاحیت این افراد، با اتکای به اظهارات تند رهبری کشور و گاه با تصریح ایشان به عدم صلاحیت منتقدان، صورت گرفته و می‌گیرد.

د) این‌گونه رفتار با منتقدان، جرأت و جسارتی به دون پایه‌ترین مسؤولان قانون شکن و بداخلاق در دستگاه‌های مختلف حکومتی بخشیده است که هیچ مقام غیر وابسته به رهبری (حتی اگر هفتمین و هشتمین رئیس جمهور یا رئیس مجلس ششم باشد) نمی‌توانست و نمی‌تواند مانع قانون شکنی آنان شود، تا چه رسد به جایی که فرد متخلف، از دانه درشت‌ها و یا خود رهبری باشد.

مبتنی بر موارد پیش گفته، هیچ عذری برای رهبری کشور باقی نمانده است تا تخلف مسؤولان دستگاه‌های مختلف را از خویش نفی کند. او در تمامی تخلفات ریز و درشت دستگاه حاکمه شریک است و این ناشی از «رویکرد غیر منطقی و غیر قانونی خود رهبری به مجموعه‌ی قانون اساسی» است. قرائت غیر منطقی قانون اساسی کشور بر اساس «فراقانون بودن رهبری» و تفسیر غیر علمی و غیر فقهی از عنوان «ولایت مطلقه» این مشکل را پدید آورده است.

کینه‌توزانه برخورد کردن با مخالفان سیاست‌ها، آن هم از طرف فرد و جایگاهی که باید در تمامی رفتارها و گفتارها «عادل و متعادل» باشد و تمامی افراد جامعه‌ی خود را مبتنی بر واقعیت وجودی و وزن اجتماعی آنان، در تمامی اظهارات و انتصابات، مورد توجه قرار دهد و مخالفان سیاست‌های خود را تکریم کند و آنان را محبوب‌ترین افراد بداند، نتیجه‌ای جز آنچه تاکنون داشته، نمی‌توانست به بار آورد. تنها راه نجات، رها کردن تصورات غیر منطقی و بازگشت به منطق و اخلاق و قانون است.

۸- محرومیت افراد علاقه‌مند به کشور، از تحصیل، تدریس، امکانات اشتغال به کارهای مجاز و قانونی، دولتی کردن همه چیز و همه کس، به گونه‌ای که هیچ اقدام علمی، اجتماعی، اقتصادی و... نیز بدون رضایت ارباب قدرت، امکان پذیر نیست، در کنار چشم تنگی، انحصار طلبی، انتقام گیری و نا آشنایی به ساز و کار مدیریت در بسیاری از مسؤولان، کشور را با بحرانی کم نظیر مواجه کرده و می‌کند. مسؤولیت اول این آشفتگی و نابسامانی و سلب حقوق اولیه‌ی انسانی از آحاد جامعه، شرعاً و قانوناً بر عهده‌ی رهبری کشور است.

گویا فراموش کرده‌اند که؛ «سلب حق یک مؤمن، سبب رسوایی و عذاب دردناک الهی در دنیا و آخرت می‌شود». در روایتی معتبر از امام صادق (ع) آمده است؛ «کسی که حقی را از مؤمن سلب کند... خداوند او را عذاب کرده... و منادی در قیامت او را می‌گرداند و معرفی می‌کند که: این کسی است که حق خدا را سلب کرده است... پس او را چهل روز توبیخ کرده و سپس به دوزخ می‌اندازند» (الکافی ۳۶۷/۲ : عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَان عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا يُونُسُ مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ أَقَامَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَة خَمْسَمِائَة عَامٍ عَلَى رِجْلَيْهِ حَتَّى يَسِيلَ عَرَقُهُ أَوْ دَمُهُ وَ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هَذَا الظَّالِمُ الَّذِي حَبَسَ عَنِ اللَّهِ حَقَّهُ قَالَ فَيُوَبَّخُ أَرْبَعِينَ يَوْماً ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّار).

۹- در پایان پنجاهمین سال عمر خود و در آستانه سی سالگی جمهوری اسلامی، مختصری از برداشت‌های خود، نسبت به آنچه نام «انقلاب اسلامی ایران» را به خود گرفت و دست‌خوش برخی تحولات اساسی شد، گزارش می‌کنم. شاید روزی منصفان را بکار آید و حقیقتی را پیش چشم آورد:

الف) شعار محوری انقلاب ۱۳۵۷ را همگان به یاد دارند. شعار مکرر راهپیمایی‌های گسترده‌ی سراسر کشور «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بود.

استقلالی که با عنوان «نه شرقی نه غربی» شناخته می‌شد در ادامه‌ی راه به «نه غربی نه غربی» تحول یافت و رویکرد نزدیک شدن به «شرق» یعنی «چین و روسیه» تا جایی پیش رفته است که برای از رو بردن «غرب» مناسبات ننگین «باج خواهی و باج دهی» مجدداً احیاء شده و در مواردی چون «نیروگاه اتمی بوشهر» و «دریای مازندران» همه گونه رفتار غیر منطقی و تحقیر آمیز روسیه را تحمل می‌کنند و راه را بر هرگونه اعتراض در رسانه‌های عمومی بسته‌اند.

از «آزادی» فقط نامی باقی مانده است. از رویکردهای شدیداً خشونت بار دهه‌ی هفتاد (۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰) و اعدام‌های بی‌شمار بدون محاکمه در محاکم قانونی تا قتل و ترور دگراندیشان در سال ۱۳۷۷ و ۱۳۷۹ و بستن روزنامه‌ها و نشریات و

سانسورهای آشکار و نهان کتاب‌ها و نشریات مختلف و بازداشت‌ها و زندان‌های طولانی مدت و محرومیت‌های فراوان از نامزدی در انتخابات، تدریس، تحصیل، سخنرانی، کار، خروج از کشور و... می‌توان «مثنوی هفتاد من کاغذ» نوشت.

تنها در سال‌های ۱۳۵۸ تا اواخر ۱۳۵۹، علی رغم وجود رفتارهای نامناسب و غیر منطقی از سوی برخی گروه‌های مخالف و حاکمیت، نمونه‌هایی از رفتارهای مناسب و دموکراتیک را در کشور دیدیم. کارهایی همچون «مناظره بین مسؤولان بالای نظام با مخالفان سیاسی و اعتقادی خود در تلویزیون رسمی کشور» که آزادانه به طرح دیدگاه‌های خود می‌پرداختند و البته «دولتی مستعجل» داشت.

روزنامه‌های مخالف و موافق، کم و بیش حضور داشتند و امکان اطلاع رسانی برای اکثریت نیروهای سیاسی رویارو، فراهم بود.

من به این روش و منش در آن دوران، همیشه افتخار کرده‌ام و هنوز نیز از آن روش و منش دفاع می‌کنم. تصور من و امثال من از شعار محوری انقلاب، وجود آزادی‌های حداکثری در حوزه‌ی «آزادی بیان و نشر اندیشه» و «فعالیت‌های مسالمت آمیز سیاسی و اجتماعی» برای همه‌ی ایرانیان بود.

هیچ‌گاه در خیال امثال ما نمی‌گنجید که؛ «رفتارهای مسالمت آمیز مخالفان سیاست‌های حاکمان، با داغ و درفش و زندان و محرومیت‌های بی‌شمار علمی، سیاسی و اجتماعی و حتی اقتصادی، پاسخ داده شود». مگر ادعای انقلابیون بر علیه شاه، این نبود که او «مخالفان سیاسی خویش را تحمل نمی‌کند». طبیعتاً هیچ فرد عاقل و منصفی نمی‌توانست از انقلاب اسلامی، تصور بازگشت به «دیکتاتوری و استبداد» را داشته باشد، هرچند با کمال تأسف، برخی انقلابیون در ادامه‌ی راه، تغییر روش و منش دادند و در دام «دیکتاتوری و استبداد» گرفتار شدند. دامی که از «صد دام صدام حسین» گسترده تر و محکم‌تر بود و با سابقه‌ی «۲۵۰۰ سال فرهنگ استبدادی سلطنتی، به علاوه‌ی قریب ۱۴۰۰ سال فرهنگ استبدادی مذهبی و به اضافه‌ی ۲۰۰ سال فرهنگ استبدادی استعماری» فرهنگ استبدادی «سه پشته» و با «هزاران دام» را فراهم آورده بود که کمتر کسی از

مسؤولان جمهوری اسلامی، توان رهایی از آن را یافتند. گویا رهایی، سهم آنانی بود که خواسته یا ناخواسته از حکومت و قدرت فاصله گرفتند و به جمع منتقدان پیوستند.

و اما «جمهوری اسلامی» که حتی با قرائت دموکراتیک از همین قانون اساسی (با همه‌ی نواقص دموکراتیک و مهمی که دارد) امکان تحقق آن وجود داشت، با رویکردهای پیش گفته‌ی مسؤولان نظام، اندک اندک از «عقلانیت و شریعت» فاصله گرفت، تا جایی که «نه جمهوریتی مانده است و نه از اسلامیت خبری است».

آنچه امروزه شاهد آنیم، حقیقتاً نه «جمهوری» است و نه «اسلامی». گویا به جای شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» شعار «نه جمهوری نه اسلامی» را نشانده‌اند و شدیداً به آن پایبندند.

ب) با توجه به «غلبه‌ی برداشت‌های روشنفکری مذهبی» بر مسؤولان رسمی کشور و انقلاب اسلامی در قبل و پس از پیروزی، تصور و رویکرد عمومی مردم و انقلابیون مذهبی، مبتنی بر پیروزی اندیشه‌های نوین مبتنی بر «عقلانیت» در برابر «تحجر» بود و رشد روز افزون تصورات عقل‌گرای مذهبی به وسیله‌ی انتشار اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه از رسانه‌های عمومی، نشانه‌ای از صحت تصور اولیه بود. کاری که در ماه‌های آغازین پس از پیروزی انقلاب، آغاز شد و کم و بیش تا دو سال ادامه یافت.

نفوذ جریانات فکری متحجر در مراکز قدرت و تسلط بر برخی ارگان‌های رسمی (همچون شورای نگهبان) و میدان یافتن آنان در پناه «آزادی بیان» و فشار آوردن بر ارکان قدرت برای جلوگیری از انتشار اندیشه‌های اصلاحی، اندک اندک کار را به جایی رساند که رادیو و تلویزیون و نمازهای جمعه و مساجد و بسیاری از مراکز تبلیغی مثل: سازمان تبلیغات اسلامی سراسر کشور و بخش‌هایی از دفتر تبلیغات قم و واحدهای تابعه‌ی آن در مشهد و اصفهان، به تسخیر نیروهای

متحجر درآمد و برخی مسؤولان روشنفکر مذهبی سابق، برای حفظ قدرت دنیایی، به رویکردهای مخالفان خود تسلیم شدند.
البته بحث «آزادی بیان» حتی اگر چنین آثار زیان‌باری داشته باشد، باید به آن وفادار ماند ولی از کسانی که منافع آن را برده‌اند، می‌توان توقع مراعات همان آزادی را در مورد مخالفانشان نیز داشت. چیزی که از سوی افراد شورای نگهبان و همفکرانشان هرگز در مورد مخالفان سیاست‌هایشان دیده نشده و نمی‌شود.
آنچه امروز بر فرهنگ عمومی نشر یافته از رادیو و تلویزیون و مراکز علمی و فرهنگی وابسته به حکومت، سیطره‌ی جدی یافته است، افکار متحجرانه و رویکردهای خرافی و بی‌اساس، به نام مذهب و شریعت است. تک مضراب‌های باقی مانده از رویکردهای علمی و اصلاح‌گرایانه در مراکز فرهنگی و علمی حکومت، در زیر سایه‌ی سنگین فرهنگ رایج حکومتیان، متأسفانه نفس‌های آخر خود را می‌کشند و از تأثیر گذاری جدّی بازمانده‌اند.
نسل سوم باید بداند که؛ «چه کسانی بر عهد خود پایدار ماندند و چه کسانی پیمان شکستند». یکی از مشهورترین انقلابیون روشنفکر قبل از انقلاب، جناب آقای خامنه‌ای (رهبر فعلی کشور) بود. یار و یاور «دکتر علی شریعتی» و همفکر و همراه «نیروهای ملی و مذهبی» و یکی از پیشاهنگان مدافع «اصلاح فکر دینی» که گاه آنچنان پیش می‌تاخت که از آیه‌ی «و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض، و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین» برداشت «ماتریالیسم تاریخی» را می‌کرد و گاه برای «عضویت در شورای انقلاب» و برخلاف همه‌ی روحانیان و سیاسیون موجود در آن شورا، فرهیخته‌ای چون «خانم دکتر طاهره‌ی صفارزاده» را پیشنهاد می‌کرد.
امروز ایشان در کجا و با چه تفکر و چه کسانی محشور است و چه کسانی را طرد کرده و دوستی‌های زمان «قبل از فتح» آنان را فراموش کرده و با چه دوستان سابقی برای چه انگیزه‌ی قابل دفاعی، دشمنی می‌ورزد؟!!

دوستی و دشمنی ورزیدن افراد در زندگی فردی، اگر حق آنان دانسته شود، در صحنه‌ی اجتماع و سیاست نمی‌تواند خارج از مقررات و اخلاق عمومی و قواعد و قوانین منطقی و عقلانی، توجیه شود و با این بهانه، حقوق قانونی و شرعی افراد نادیده گرفته شود.

تغییر عقیده نیز آزاد است، ولی سخن از «اتهام پراکنی» و «محروم سازی» ها است. آنانی که بر عهد و پیمان اولیه‌ی انقلاب با مردم پایدار مانده‌اند، نباید مورد سرزنش نیروهایی قرار گیرند که به هر دلیل، از عهد و پیمان اولیه برگشته‌اند و رفتاری متفاوت را پسندیده‌اند. به یاد آوریم که تنها معیار و میزان سنجش «وفاداری یا بی‌وفایی نسبت به ارزش‌های آغازین و مورد توافق ملت و حاکمیت» در زمان انقلاب، متن «قانون اساسی» که مبتنی بر باورهای ملی و اسلامی است بوده و باید باشد.

طبق این متن و آن باورها، سخنان و وعده‌هایی که در قالب نوشته‌ها و گفتارها به مردم داده شده بود تا آنان به «جمهوری اسلامی» رأی دهند و یا قانون اساسی را بپذیرند، لازم الوفاء بوده و هست و اگر کسی نمی‌خواهد به آن وعده‌ها وفا کند، طبیعتاً «پیمان خود با ملت را نقض کرده است» و نقض پیمان، گناه کبیره و موجب «فسخ قرار داد» می‌شود. پس نباید وفاداران را به «خیانت به ملت» متهم کنند و بی‌وفایان و پیمان شکنان را «خدمت‌گزار ملت» معرفی کنند.

آقای خامنه‌ای به عنوان یکی از مؤسسین «حزب جمهوری اسلامی» و عضو شورای مرکزی و آخرین دبیر کل آن، لابد در جریان «اعلام مواضع حزب» (که در کتابچه‌ای با نام «مواضع ما» منتشر شد) بوده و آن را پذیرفته‌اند. کافی است که کسی آن مواضع را با عملکرد بیست ساله‌ی ایشان در مقام رهبری کشور، مقایسه کند و میزان وفاداری یا بی‌وفایی ایشان به عهد و پیمان‌ها و اعلام مواضع و رویکردهای مورد قبول خویش در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ را با معیار «عدل و انصاف» بسنجد و به هر نتیجه‌ای که رسید، جوانمردانه آن را ملاک اظهار نظر خویش در مورد ایشان و عملکرد وی قرار دهد.

در آن مواضع به نحوه‌ی تعامل با گروه‌های سیاسی مخالف از نظر سیاسی و موافق از نظر اعتقادات اسلامی، مخالف از نظر اعتقادی و سیاسی و... پرداخته شده و روش‌های کاملاً دموکراتیک در تعامل با آنان پذیرفته شده است که اگر همان را معیار عمل بیست ساله قرار می‌دادند، امروز «جمهوری اسلامی» تحقق یافته بود و هیچ مخالف سیاسی را در زندان و محرومیت نمی‌یافتیم و فیلترهای غیر قانونی، انتخابات‌ها را تبدیل به «انتصابات» نمی‌کرد و متحجران بر سرنوشت ملک و آیین، تسلط نمی‌یافتند و ملت، کشور و نظام را در لبه‌ی پرتگاه نابود کننده‌ی «سقوط در آتش جنگی نابرابر و خانمان سوز از یک سو و بی‌تفاوتی اکثریت ملت در برابر آن» قرار نمی‌دادند.

من اگر با لطف رهبری کشور و دستگاه‌های امنیتی و شبه قضائی، روانه‌ی بازداشتگاه یا زندان شدم، از نیروهای سیاسی کشور می‌خواهم که آن کتابچه (مواضع ما) را بازیافت کرده و به بحث و بررسی منطقی گذارند و «عهد و پیمان فراموش شده» را به رهبری فعلی کشور و تمامی محافظه کاران و قدرت طلبانی که سابقه‌ی حضور در «حزب جمهوری اسلامی» را داشته‌اند، مجدداً یادآوری کنند، شاید متذکر شوند (لعلهم یتذکرون).

امروز نیز بر این باورم که آقای خامنه‌ای و جناح راست حزب جمهوری اسلامی، در تشکلی که نام و نشان حزبی آن را معرفی نمی‌کنند و نام مستعار «نظام جمهوری اسلامی» را بر حزب خود گذاشته‌اند، بر ارکان قدرت، مسلط شده‌اند و با معرفی افراد درون حزبی خود به تعداد چند برابر مورد نیاز، در صحنه‌های انتخاباتی حاضر می‌شوند و با رد صلاحیت نامزدهای سایر احزاب منتقد قدرت (به اتهام مخالفت با نظام) یا تأیید صلاحیت معدودی از نامزدهای برخی احزاب فاقد پایگاه اجتماعی، سعی در برگزاری نمایشی دموکراتیک و مردم‌سالارانه می‌کنند و مکرراً تأکید می‌کنند که؛ «انتخابات، آزاد و با حضور همه‌ی گروه‌ها و گرایش‌های سیاسی، برگزار شده است!!».

این رفتار غیر قانونی و غیر منطقی، در ذات خود، رفتاری غیر اخلاقی نیز هست، چرا که با حیله و نیرنگ، در پی فریب افکار عمومی است و برخلاف تعهدات و شروط شرعی و قانونی برای رهبری و فعالیت‌های سیاسی احزاب است.

ت) یکی از سیاه‌ترین برگه‌های تاریخ جمهوری اسلامی، مسأله‌ی «عزل آیت‌الله منتظری» است. به عبارت دیگر؛ این حادثه‌ی بزرگ، نقطه‌ی عطف تاریخ جمهوری اسلامی و «تیر خلاص» بر پیکر نیمه جان «امیدواران پیروزی اصلاح‌گرایی اندیشه‌ی دینی» بود که به دست گروهی دنیا طلب و مدعی اصلاح‌گرایی، زمینه سازی شده و به کام محافظه کاران اقتدار طلب، به انجام رسید.

در آغاز این بررسی یادآوری می‌کنم که؛ به گمان من نظریه‌ی «ولایت فقیه» اعتبار علمی و فقهی ندارد و فقهاء دارای «حق ویژه» برای حکومت بر مردم نیستند. حق حاکمیت، صرفاً از آن مردم است و آنان هرکس یا کسانی را که با معیارهای منطقی به حکومت برگزینند، حکومتش مشروع خواهد بود. بنابراین من حق ویژه‌ای برای آیت‌الله منتظری نیز قائل نبوده و هرگز در پی تصدی ایشان بر منصب ولایت فقیه نبوده و نیستم.

گستردگی این واقعه و ادعاهای بی‌شماری که ناآگاهان، مخالفان و دشمنان ایشان ابراز کرده و می‌کنند، در حوصله‌ی بررسی مختصر من در این نوشتار نیست، بنا بر این به بررسی «حکم عزل» ایشان که توسط بالاترین حاکم شرع آن زمان (آیت‌الله خمینی) صادر شده است می‌پردازم و امیدوارم که همه‌ی مخاطبان گرامی، این مطلب را از سر انصاف بررسی کنند و سپس نسبت به داوری خود در مورد حاکم و محکوم، برگردند و اگر در آن خطایی دیدند، به اصلاح ذهنیت خود اقدام کنند.

در نامه‌ی ۱۳۶۸/۱/۶ آیت‌الله خمینی به آیت‌الله منتظری که «حکم عزل» آیت‌الله منتظری را به وی ابلاغ می‌کند، جرم‌های آیت‌الله منتظری این گونه شمرده شده است: «از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز

مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آن‌ها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده‌ی نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته‌شده‌ی منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آن‌ها نمی‌دیدم. مثلاً در همین دفاعیه‌ی شما از منافقین، تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلاف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید».

جرم = روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آن‌ها به منافقین می‌سپارید.

حکم = صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده‌ی نظام را از دست داده‌اید.

مدارک اثبات جرم = شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده‌ی منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آن‌ها نمی‌دیدم. مثلاً در همین دفاعیه‌ی شما از منافقین، تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلاف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید.

شواهد و قرائن دیگر بر صحت حکم = «در مسأله‌ی مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه‌ی متدینین، متدین‌تر می‌دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است، مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید. از قضایای مثل قضیه‌ی مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آن‌ها را ندارم».

بگذارید بررسی این حکم تاریخی را از «مدرک مشخص ارائه شده در متن حکم عزل» یعنی «اعدام‌های تابستان ۱۳۶۷» آغاز کنیم. سایر دلایل حکم، کلی است و

برداشت‌های حاکم از سخنان محکوم است که می‌تواند مورد تفسیرهای متفاوت قرار گیرد.
پس از عملیات «مرصاد» (و یا به ادعای سازمان تروریستی و فاشیستی مجاهدین خلق «عملیات فروغ جاویدان» که حقیقتاً شکست جاویدانی برای وطن فروشان همدست صدام در پی داشت) ادعایی از سوی وزارت اطلاعات مطرح شد که؛ «مدارکی از شکست خوردگان به دست آمده است که نشانگر هماهنگی با نیروهای وابسته‌شان در داخل زندان‌ها است و بنا داشته‌اند با نزدیک شدن مهاجمان به تهران، آنان نیز در زندان‌ها دست به شورش بزنند». این ادعا از صدا و سیما نیز پخش شد ولی چندان بر آن تأکید نشد.
چندی گذشت و معلوم شد که وزارت اطلاعات و دادگاه انقلاب، از آیت‌الله خمینی برای «بررسی سریع و مجدد پرونده‌ی زندانیان وابسته به این گروه و سایر گروه‌های مسلح مخالف (که به خاطر پایین بودن جرم آنان، به چند سال زندان محکوم شده بودند و مدتی از محکومیت خود را گذرانده و برخی از آنان با فاصله‌ی اندکی باید از زندان آزاد می‌شدند) توسط گروه سه نفره‌ای شامل؛ قاضی، دادستان و مسؤول اطلاعات، حکم گرفته‌اند تا کلیه‌ی کسانی که «سرموضع» هستند را با نظر اکثریت آن سه نفر، اعدام کنند».
پس از این حکم، طبق گزارش حاکم (آیت‌الله خمینی) در متن حکم عزل آیت‌الله منتظری، تنها «تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند» اعدام گردیدند ولی طبق ادعای آیت‌الله منتظری «چند هزار نفر» اعدام شده‌اند.
اکنون ماییم و قضاوت تاریخی مشخص، که می‌توان «تعداد حقیقی اعدام شدگان» را برای عموم مردم (و لااقل برای مسؤولان امر) مشخص کرد تا معلوم شود که ادعای محکوم با واقعیت انطباق داشته یا ادعای حاکم (تعداد بسیار معدود) مقرون به صحت است!!؟

چند سال پس از این واقعه‌ی تاریخی، آقای «ری شهری» (که وزیر اطلاعات زمان واقعه بود) در جزوه‌ی «منتظری از اوج تا فرود» اقرار به اعدام «چند صد نفر» در آن حادثه کرده است. در این خصوص، به چند نکته اشاره می‌کنم؛

یکم؛ آیا آقای ری شهری از عدد واقعی، اطلاع نداشته است؟!! آیا در مسأله‌ای با این مقدار از اهمیت که می‌خواهد «عامل عزل قائم مقام رهبری» شود، وزارت اطلاعات نباید مأموریت جمع آوری اطلاعات و رساندن آن به رهبری را بر عهده داشته باشد تا خطایی در این مرتبه صورت نگیرد؟!! آیا بهره گیری ایشان از عدد مبهم «چند صد نفر» برای این نبوده است که با «بیش از سه هزار نفر» نیز سازگار باشد؟!! آیا مبهم گویی به این خاطر نبوده است که چون در همین جزوه، متن نامه‌ی ۱۳۶۸/۱/۶ آیت‌الله خمینی برای اولین بار در تیراژی وسیع و کاملاً رسمی منتشر شده و در متن آن سخن از «تعداد بسیار معدود» شده است، اگر حقیقت آن «چند صد نفر» اعلام می‌شد، عملاً قضاوت عمومی به نفع آیت‌الله منتظری منجر می‌گردید؟!!

آیا آقایان؛ خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی، سید محمد خاتمی، کروبی، سید حسین موسوی، موسوی خوئینی‌ها، عسگراولادی، محمد یزدی، بازماندگان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و امثال آن‌ها از عدد حقیقی اعدام‌شدگان آن واقعه اطلاعی ندارند؟!! اگر امروز بخواهند (یا در زمان اقتدار می‌خواستند) که حقیقت را کشف کنند، آیا هیچ‌کدام به حقیقت مطلب نمی‌رسیدند؟!! آیا ترس از لوازم «کشف حقیقت» آنان را به بی‌تفاوتی نکشانده است؟!! برفرض امروز دنیا را با تغافل سپری کنند، فردای قیامت و حساب دقیق الهی را چگونه پاسخ خواهند داد؟!!

نیروهای سیاسی فعال کشور نمی‌توانند نسبت به واقعه‌ای که هنوز در رسانه‌ها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی و قضائی به آن پرداخته می‌شود و منشأ اثر است، بی‌تفاوت بمانند و بدون اظهار نظر از کنار این مطلب بگذرند.

اهمیت و ارجمندی مقام بنیان‌گذار جمهوری اسلامی نزد برخی سیاسیون، نباید به گونه‌ای باشد که ایشان را معصوم از خطا بدانند و درجایی که حقیقت بر آنان آشکار می‌شود، چشم فرو بندند و شاهد استمرار هجوم به محکومی باشند که اصلی‌ترین مدرک محکومیت او، مخدوش و مبتنی بر ادعایی باطل است.

حتی اگر همان اقرار آقای ری شهری مبنی بر اعدام «چند صد نفر» را به حد اقل آن یعنی «سیصد نفر» تأویل کنیم، باز هم معلوم می‌شود که در گزارش به آیت‌الله خمینی، به گونه‌ای «گزارش دروغ» داده‌اند که همین چند صد نفر را ایشان اطلاع نداشته است، وگرنه کیست که نداند «اعدام چند صد نفر» هرگز به عنوان اعدام «تعداد بسیار معدود» شمرده نمی‌شود.

جالب‌تر آنکه همین جزوه (منتظری از اوج تا فرود)، ملاقات کمتر از چهل نفر از نمایندگان مجلس چهارم با آیت‌الله منتظری را با عنوان «تعداد کثیر» گزارش کرده است. چگونه است که «سی و چند نفر» را «تعداد کثیر» می‌خوانند و می‌خواهند که همه‌ی ایرانیان باور کنند که هیچ خطایی نخواهد بود اگر «چند صد نفر» اعدام شده را «تعداد بسیار معدود» بخوانند؟!!

البته در جریان عملیات نظامی «والفجر مقدماتی» که تعداد زیادی از رزمندگان ایرانی کشته و اسیر شدند و به شکست انجامید و صدام از آن بهره‌برداری تبلیغی می‌کرد و مدعی شد که چهل هزار نیروی ایران را کشته یا اسیر کرده است، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی (که به‌خاطر بیماری قلبی، مسؤولان جنگ ملاحظه‌ی ایشان را می‌کردند و خبر شکست‌ها را به ایشان نمی‌دادند) بر اساس گزارش دروغ و مصلحتی فرماندهان، در سخنرانی رسمی منتشر شده از صدا و سیما ادعا کردند که؛ «همه‌ی نیروی ما در آن عملیات به چهار هزار نفر نمی‌رسید!!؟».

شاید در این قضیه نیز مصلحت سنجی شده و به ایشان گفته‌اند که مثلاً «ده یا بیست نفر، در مجموع اعدام شده‌اند» تا توجیه صحیحی برای بهره‌گیری ایشان از عبارت «تعداد بسیار معدود» (با اعتماد به نفس کامل) در برابر فردی مطلع و پی-گیر، چون آیت‌الله منتظری باشد.

دوم؛ ادعای حاکم این محکمه (آیت‌الله خمینی) آن است که؛ «تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند» و ادعای محکوم آن است که؛ «افرادی که به وسیله‌ی دادگاه‌ها و با موازینی در سابق، محکوم به کمتر از اعدام شده‌اند، اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه‌ای، بی‌اعتنایی به همه‌ی موازین قضائی و احکام قضات است و عکس‌العمل خوب ندارد». ایشان در مورد دستگیر شدگان عملیات مرصاد که به جنگ مسلحانه علیه نظام پرداخته بودند، با عبارت «اعدام بازداشت شدگان حادثه‌ی اخیر را ملت و جامعه پذیرا است و ظاهراً اثر سوئی ندارد» واکنش نشان داده بود ولی در مورد اعدام زندانیان پیشین نوشته بودند که؛ «ولی اعدام موجودین از سابق در زندان‌ها؛ اولاً، در شرایط فعلی حمل بر کینه‌توزی و انتقام جویی می‌شود و...» (هر دو متن ادعای محکوم، گزارش شده از نامه‌ی آیت‌الله منتظری به آیت‌الله خمینی است که در تاریخ ۱۳۶۷/۵/۹ نگارش یافته که مستند اصلی حکم است).

این بررسی روشن می‌کند که «گزارش مسؤولان وقت به آیت‌الله خمینی، به گونه‌ای بوده است که اساساً منکر "اعدام زندانیان سابق و محکومین به کمتر از اعدام" بوده‌اند و به همین خاطر، حاکم با اعتماد به نفس کامل مدعی اعدام تعداد بسیار معدودی از بازداشت شدگان حادثه‌ی اخیر (عملیات مرصاد) شده است». به عبارت دیگر؛ «حاکم مدعی است که اساس ادعای محکوم، بر دروغی آشکار بنیان شده است و اساساً هیچ‌یک از زندانیان سابق یا محکومین به کمتر از اعدام، اعدام نشده‌اند!!؟».

اما حقیقت واقعه چیزی است که «ده سال پس از واقعه» وزیر اطلاعات روز واقعه را به اقرار اجمالی وادار می‌کند و می‌پذیرد که «چند صد نفر» از زندانیان پیشین وابسته به گروه های محارب، که سر موضع مانده بودند را اعدام کرده‌اند!! یعنی ادعای محکوم در مورد «مصادیق اعدامی‌ها» را تأیید می‌کند.

سوم؛ ادعای دیگر و کلی حاکم مبنی بر اینکه؛ «شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده‌ی منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آن‌ها نمی‌دیدم».

در هیچ یک از نامه‌ها و صحبت‌های آیت‌الله منتظری، لفظ صریحی که از نظر حقوقی یا فقهی نشانگر اعتقاد ایشان به لزوم حاکمیت مجاهدین خلق (منافقین) باشد تا کنون از سوی مخالفان ایشان هم گزارش نشده است. آنچه ایشان در نفی رفتارهای غیر قانونی با محکومینی که متهم به همفکری با مجاهدین خلق بوده و پس از طی دوران محکومیت (و احیاناً توبه از رفتار پیشین) از زندان آزاد شده و با تنگ نظری مسؤولان از اشتغال رسمی آنان جلوگیری می‌شد، بیان کرده‌اند، دفاع از حقوق شهروندی و لزوم جذب آنان بوده است و در همان سخنان تأکید کرده‌اند که؛ «هرگونه محروم سازی افراد یاد شده از کار و اشتغال، سبب جذب دوباره‌ی آنان به گروه‌های خشونت طلب و غیر قانونی خواهد شد و مسؤولیت انحرافات بعدی آنان بر عهده مسؤولان خواهد بود».

البته ایشان در مورد لیبرال‌ها، چنین اعتقادی داشته و دارند که نباید آن‌ها را از شرکت در انتخابات یا تصدی برخی مقاماتی که در آن تخصص داشته و دارند، محروم کرد. ایشان نسبت به افراد نهضت آزادی و نیروهای ملی مذهبی (که با اکثر آنان در دوران قبل از انقلاب و زندان و بیرون از آن دوستی داشتند) دید مثبتی داشتند و علیرغم برخی انتقادات، آنان را افرادی مؤمن و دلسوز کشور می‌دانستند و دلیلی برای محرومیت آنان از حقوق اجتماعی نمی‌دیدند. این به منزله‌ی حذف سایر مسؤولان روحانی و یا ترجیح مطلق لیبرال‌ها بر مذهبی‌ها (امثال آقایان موسوی اردبیلی، خامنه‌ای، رفسنجانی و سایر مسؤولان ریز و درشت آن زمان) در ذهنیت ایشان نبود. تأکید بیش از حد آیت‌الله منتظری بر «نهاد مجلس و دولت» در مسؤولیت‌های اصلی کشور و ترجیح آنان در

تصمیم‌گیری‌های مهم کشوری و لشکری بر تصمیم‌گیری‌های مسؤولان سه قوه، نیز مؤید نگاه جامع آیت‌الله منتظری به مقوله‌ی قدرت بود.
آشکار است که گروهی اندک با میدان‌داری وزارت اطلاعات و محوریت «ری‌شهری و احمد خمینی» مجموعه‌ی گزارش‌ها و اطلاعات را به گونه‌ای گزینش شده در اختیار رهبری وقت کشور گذارده‌اند و شواهد و قرائنی را برای ایشان فراهم کرده‌اند که «اتهام طرفداری از منافقین» را به عنوان حقیقتی اثبات شده قرار دهند و از حساسیت‌های حاکم و محکوم در مورد این قضیه (یکی در مورد تندروی و خشونت ورزی مسؤولان و دیگری در مورد حمایت از مخالفان) کاملاً مطلع بودند و می‌دانستند که حساسیت‌های متضاد این دو نفر، می‌تواند «جایگاهی مناسب» برای سرمایه گزاری و اختلاف افکنی باشد.
به گمان من، موضع‌گیری آیت‌الله منتظری در مورد اعدام‌های سال ۱۳۶۷ نه تنها دفاع جدی از حیثیت نظام و رهبری کشور بود که تنها اقدام جدی برای جلوگیری از «سقوط کشور و نظام در دام خشونت طلبی و خون ریزی‌های نامشروع و غیر منطقی» بود و همه‌ی کسانی که در آن فجایع دست داشتند یا از آن دفاع کردند، در پیشگاه خدا و ملت ایران و داغ‌دیدگان آن فاجعه، مسؤولند.
چهارم؛ در مورد «مهدی هاشمی» (که فردی خشونت طلب و اقتدارگرا و سست عنصر بود) اشکال اساسی آیت‌الله منتظری به «واگذاری رسیدگی به پرونده‌های قضائی به وزارت اطلاعات» بود. اساساً کار قضائی در محیط‌های باز و قابل دسترسی باید انجام گیرد و کار وزارت اطلاعات به گونه‌ی مخفی و در محیط‌های بسته و دور از چشم دیگران انجام می‌گیرد. بنا بر این، واگذاری امور قضائی و بازپرسی‌ها به دستگاه امنیتی و اطلاعاتی، بر خلاف روش قضائی قانونی و شرعی است.
ایشان تأکید می‌کند که؛ «رسیدگی به پرونده‌ی وی باید در دستگاه قضائی و با درخواست شاکی خصوصی باشد».

به کتاب «خاطرات سیاسی» آقای ری شهری (چاپ اول، که سراسر آن به همین مطلب اختصاص یافته است) مراجعه کنید تا اقاریر آقای ری شهری در مورد «تعزیر» (یا شکنجه) مهدی هاشمی برای گرفتن «اقاریر» بر علیه آیت‌الله منتظری، دفتر و مدارس تحت نظر ایشان و سایر فعالیت‌های او را مشاهده کنید.

این در حالی است که طبق روایات صحیحه و اجماع فقهای شیعه و سنی، اقاریر ناشی از؛ «تهدید، تجرید و در محیط‌هایی چون زندان» در حق فرد اقرار کننده مشروع و مسموع نیست (تا چه رسد به اظهاراتی که علیه دیگران باشد) و در این پرونده، اظهارات مهدی هاشمی علیه آیت‌الله منتظری را از تلویزیون پخش کردند، در حالی که آیت‌الله منتظری رسماً آن را تکذیب کرده و می‌کند.

آقای خامنه‌ای پس از پخش این مصاحبه‌ی تلویزیونی (سال ۱۳۶۵)، در نماز جمعه‌ی تهران با تجلیل از آیت‌الله منتظری، رسماً اعلام کرد که؛ «نه ما و نه هیچ‌کس اظهارات یک فرد فاسق را بر علیه ایشان قبول نمی‌کند». آیا ایشان تا امروز نیز بر همین رأی خود باقی مانده است؟!!

این همان چیزی بود که از آغاز رسیدگی به پرونده‌ی مهدی هاشمی مورد نظر آقایان بود. در نامه‌ی اولیه‌ای که آقای ری شهری برای آیت‌الله خمینی نوشته است، رسماً به هشت مورد از اتهامات مهدی هاشمی اشاره می‌کند که مهم‌ترین آن عبارت است از؛ «رسیدگی به توطئه‌ای بزرگ علیه نظام و امام» که در متن نامه‌ی دوم ایشان (که از صدا و سیما پخش شد) فقط به هفت مورد از اتهامات و با حذف این اتهام اخیر (توطئه علیه نظام و امام) اشاره شده بود.

درک آیت‌الله منتظری از واگذاری پرونده به وزارت اطلاعات (با توجه به نفوذ بیش از پیش احمد خمینی بر آن) و مطلع شدن ایشان از نامه‌ی اولیه و حذف عمدی آن در نامه‌ی منتشره در رادیو و تلویزیون، سوء ظن ایشان نسبت به این رسیدگی را برانگیخته و روز به روز بر صحت گمان ایشان می‌افزود.

پنجم؛ زمینه سازی افراد شروری چون «سعید امامی و باند او» در وزارت اطلاعات و قدرت طلبی برخی حسرت زدگان (که نهایتاً محروم و مغبون ماندند

و نامه‌ی عمل خود را سیاه کردند)، حیثیت و اعتبار نظام و بزرگان انقلاب را مخدوش کرد. گرچه کمتر از ده سال پس از آن واقعه‌ی عظیم و خسارت غیر قابل جبران، شرم ندامت بر چهره‌ی بسیاری نشست و برخی در خفا، به عذرخواهی رسیدند، ولی مگر خسارت‌های بجا مانده (که متأسفانه هنوز نیز مکرر می‌شود) را می‌توان تنها با عذرخواهی از محکوم، جبران کرد (هیهات). تنها راه آن اقرار علنی و عذرخواهی از ملت و اعاده‌ی حیثیت خسارت دیدگان است و توبه و انابه‌ای به سوی حق و حقیقت، تا لااقل خسارت آخرت را در پی نداشته باشد.

ث) از آغاز پیروزی انقلاب، گروهی در پی تسلط انحصارطلبانه بر نیروهای مسلح بودند. ارتش و سپاه و نیروهای انتظامی، به‌خاطر تکیه بر سلاح، قدرتی بالفعلند که هدف اولیه‌ی اقتدارگرایان و مستبدان بوده و هستند.

شعار «خدا، شاه، ملت» و «جان نثار شاهنشاه بودن ارتش و نیروهای مسلح» که فرهنگ استبدادی پیش از انقلاب را نمایش می‌داد، در ابتدای انقلاب از بین رفت و شعار «ارتش فدای ملت» جایگزین آن گردید.

چندی نگذشت که برخی انقلابیون اقتدار گرا و انحصار طلب، به خدمت گرفتن نیروهای مسلح را به نفع خود و دوستان خود، در دستور کار قرار دادند و با حضور حداکثری در مراکز نظامی و انتظامی، بنیان بازگشت به فرهنگ استبدادی پیشین را با مصداق جدید، بنا نهادند.

آقای خامنه‌ای که از روزهای آغازین پیروزی انقلاب، علاقه‌ی عجیبی به «نظامی گری» داشته و هم اکنون نیز دارد، پس از رسیدن به مقام رهبری کشور و تسلط کامل بر آن، در مقام «فرماندهی کل قوا» کار نیروهای مسلح را به آنجا رسانده است که در حضور ایشان، شعار «ارتش فدای رهبر» تکرار می‌شود و یا در مراسم رسمی نصب سردوشی‌ها (که در بسیاری اوقات با حضور خود وی انجام می‌شود) با شعار «الله اکبر، جانم فدای رهبر» مواجه می‌شود و نه تنها هیچ

اعتراضی نمی‌کند که مشوق رویکردهای آنان و مسؤولان نظامی کشور نیز می‌شود.
بازگرداندن نیروهای مسلح به شعار «جان نثاری برای شاه و رهبر» نشانگر علاقه‌ی سردمداران حکومت و نظامیان وابسته، به دیکتاتوری و دیکتاتورها است و نباید این رویکرد فردگرایانه‌ی نیروهای مسلح را دست کم گرفت. این نیروها از ملت ایران حقوق می‌گیرند و باید همیشه و همه جا، تنها و تنها «جان نثار ملت ایران» باشند و نه جان نثار افراد خاص و عمدتاً دیکتاتورها.
باید کسانی را که این رویکرد فردگرایانه را در ارتش و سپاه و نیروی انتظامی، بنیان‌گذاری کرده‌اند و کوه و دشت و مراکز آموزشی و پادگان‌های کشور را با شعارهای ننگین «ارتش فدای رهبر» یا «جانم فدای رهبر» ملوّث کرده‌اند، مورد تعقیب قانونی قرار داد و آشکارا بر جرم بودن این رویکرد در نیروهای مسلح تأکید کرد تا هرگز شاهد صف آرایی احتمالی آنان در مقابل ملت و به دفاع از دیکتاتورها نباشیم و مستبدان نیز نتوانند روی حمایت‌های نیروهای مسلح، برای سرکوب ملت خود، حساب کنند.
نقش رهبری فعلی کشور در پدید آمدن این اوضاع ننگین، غیر قابل انکار است و با توجه به مقام فرماندهی کل قوا، ایشان باید مسؤولیت این فرهنگ سازی منحط را بر عهده گرفته و پاسخگو باشد.
۱۰- آقای خامنه‌ای از آغازین روزهای تصدی «مقام رهبری کشور» رفتاری یک‌سویه و کاملاً حزبی داشت و بدون هیچ تغییری در روش سیاسی خود نسبت به دوران ریاست جمهوری، همچنان با تکیه بر جناح راست، منش سیاسی خود را پی گرفت.
آقای ابوالقاسم خزعلی که در ماه‌های اولیه‌ی رهبری آقای خامنه‌ای اقرار کرد که؛ «حالا دیگر رهبری کشور هم از ماست» حقیقتاً درست گفته بود، چرا که عملاً ایشان «رهبر جناح راست» بود و هیچ شباهتی به «رهبر کشور ایران» نداشت و آن روند تاکنون نیز ادامه یافته است.

من به عنوان شهروند ایرانی، پس از انتخاب ایشان به رهبری، شش ماه تمام سکوت کردم و هیچ اظهار نظری در مورد رفتارهای ایشان نداشتم و در برابر عملکردهای یک‌سویه‌ی ایشان به دوستان می‌گفتم: «باید به ایشان و یا هرکسی که موقعیت اجتماعی او دچار تغییر جدی می‌شود، مهلتی منطقی داد تا اگر در پی تغییر روش بود، امکان آن را پیدا کند».

متأسفانه روند یک‌سونگری ایشان متوقف نشد و سیاست‌های حمایت بی‌دریغ از هم‌گروهی‌ها و بهانه‌جویی‌ها و هجوم‌های ناعادلانه به رقیبان و مخالفان تداوم یافت و روشن شد که تغییر جایگاه قانونی، نه تنها سبب تغییر مثبت در روش‌های مدیریتی و سیاسی ایشان نشد که منجر به سوء استفاده از موقعیت برتر خویش شد که تا کنون ادامه داشته است.

در ماه‌های اولیه‌ی رهبری، ایشان حتی از قضایایی چون؛ «اختصاص نیافتن تیتر اول روزنامه به ایشان و حمل آن بر مخالفت با رهبری و نظام» و اعتراض حضوری به برخی مدیران مسؤول روزنامه‌ها یا ارسال پیغام به برخی از آنان، پروا نمی‌کرد!!

اظهارنظر صریح ایشان علیه اکثریت نمایندگان مجلس سوم را سیاسیون جناح چپ و راست کاملاً به یاد دارند. البته یکی از موجبات آن، اختلاف نظر شدید مجلس سوم با ایشان در دوران ریاست جمهوری و در مورد نخست وزیری میرحسین موسوی بود که منجر به مخالفت ۹۹ نماینده‌ی جناح راست با دیدگاه موافق آیت‌الله خمینی شد و آقای خامنه‌ای در جمع برخی دوستان خراسانی صریحاً گفته بود: «این‌قدر نگویید ۹۹ نفر با امام مخالفت کردند، (و با اشاره به خود گفته بود) بگویید صد نفر»!!

مورد دوم نیز به اظهار نظر ایشان در مورد نامه‌ی آیت‌الله خمینی به وزیر کار و در مورد «اختیارات حکومت» بود که ایشان اقدام به تفسیر نامه در خطبه‌ی نماز جمعه‌ی تهران کرد و نمایندگان مجلس با نوشتن نامه به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، نسبت به تفسیر امام جمعه، استفسار کردند و آیت‌الله خمینی با

صراحت، برداشت آقای خامنه‌ای از نامه و نظر خود را «نادرست» خواند و تصریح کرد که وی «درک صحیحی از مقصود ایشان نداشته است»!! (به نامه‌نگاری‌های ماه های پایانی سال ۱۳۶۷ در صحیفه‌ی نور مراجعه شود).

این دو شکست تاریخی از مجلس سوم، موجب کینه‌ی تاریخی آقای خامنه‌ای نسبت به جناح چپ شد و به همین جهت با باز گذاشتن دست شورای نگهبان در رد صلاحیت جناح چپ و حمایت بی‌دریغ از محروم سازی مخالفان در انتخابات مجلس چهارم، اولین انتقام را از مخالفان خود گرفت که تا امروز نیز با انواع و اقسام محرومیت‌ها و تهدیدها، ادامه داشته و هرکس به ایشان و سیاست‌های غیر منطقی وی اعتراضی کرده باشد، با محرومیت‌ها و فشارها و برخوردهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مواجه شده و با پرونده‌سازی‌های قضائی و امنیتی، راه بازگشت وی به قدرت و یا صحنه‌های علمی و فرهنگی و... مسدود شده و می‌شود.

این جلوه‌ای از «عدالت» رهبری کشور است. امروزه تمامی عناوین ملی، دینی و مذهبی بکار رفته از سوی ایشان، قالب تهی کرده و در مفاهیمی غیر متداول بکار می‌رود. «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» یعنی رد صلاحیت گسترده‌ی شهروندان ایرانی مخالف سیاست‌ها، به اتهام «عدم التزام به اسلام»!! «عدالت» یعنی «توزیع عادلانه‌ی فقر» و به بن بست رساندن کشور در بخش‌های تولیدی و تعطیلی کارخانجات و ورشکست شدن بانک‌ها و سقوط آزاد سهام در بازار بورس و تورّم لجام گسیخته و حذف تصمیم‌گیری‌های جمعی و تسلط تصمیمات غیر کارشناسانه‌ی افراد خاص بر مراکز مدیریتی و جابجایی مستمر مدیران و وزیران و ایجاد بی‌ثباتی در مدیریت کشور و فراری دادن سرمایه‌های ملی به بیرون از مرزها و تشنج آفرینی در روابط بین‌المللی و پرداخت هزینه‌های گزاف و چند برابر ناشی از تحریم‌های سازمان ملل و مدرّج شدن به درجه‌ی «محکومیت در شورای امنیت سازمان ملل با صدور قطعنامه‌های مکرر علیه ایران» و قرار گرفتن در صدر کشورهای نقض کننده‌ی حقوق بشر و سرکوب کارگران معترض به

«عدم پرداخت حقوق‌های معوقه‌ی چندین ماهه» و متهم کردن آنان به اقدام علیه امنیت ملی، و ده‌ها «رذیله‌ی اخلاقی و سیاسی» دیگر.

نمی‌دانم اقرار چندباره‌ی آقای خامنه‌ای مبنی بر «خودبه‌خود معزول شدن رهبری در صورت عدم عدالت» مبتنی بر کدام معیار از عدالت است. یعنی؛ «در صورت تحقق چه امری، عدالت رهبری مخدوش می‌شود؟».

آیا در باب رهبری، معتقد به وجود «عدالت بتون‌آرمه‌ای یا پولادین» اند، که هیچ فسقی آن را مخدوش نمی‌کند؟!! یا معتقدند برخی عملکردها، می‌تواند به «سلب عدالت» بینجامد؟

در هر صورت، حتی اگر عدالت لازم برای رهبری کشور (به هنگام انتخاب وی به این مقام) در ایشان موجود بوده است، امروزه بی‌تردید از عدالت مورد نظر شرع و قانون اساسی برای رهبری، در ایشان خبری نیست و طبق اقرار مکرر خود ایشان، حق تصدی در این مقام را ندارند.

۱۱- یکی از اقدامات رهبری و تیم حاکم بر ایران، رساندن کشور به لبه‌ی پرتگاهی است که اگر خدای رحمان به ملت ایران تفضل نکند، تمامی هستی این ملت رنجدیده در فاصله‌ی زمانی کوتاهی خواهد سوخت.

جنگ‌افروزان خارجی با کمک جنگ طلبان داخلی، هرروز که می‌گذرد، کشور و ملت را یک قدم به جنگی نا برابر و خانمان سوز نزدیک می‌کنند. جنگی که در یک سوی آن قدرت نظامی غرب قرار می‌گیرد و در طرف مقابل توان نظامی سپاه و ارتش ایران، و بعید می‌دانم هیچ صاحب نظری در مصاف این دو نیرو، امکان پیروزی نظامی ایران را پیش‌بینی کند.

حتی تحلیل گران سپاه پاسداران نیز حد اکثر سخن از تنبیه آمریکا و زدن ضربه‌های سختی به آمریکا و غرب به میان می‌آورند و در برابر، به ملت نمی‌گویند که فقط نتیجه‌ی یک ماه موشک باران و بمباران‌های گسترده (از آن نوع که در افغانستان و عراق و صربستان انجام دادند) به معنی انهدام تمامی سرمایه‌های اقتصادی، ارتباطی و نظامی ملت ایران خواهد بود (که در طول ده‌ها

سال، اندک اندک روی هم انباشته شده) و خسارتی در حد چند هزار میلیارد دلار را بر ملت رنجدیده‌ی ایران تحمیل خواهد کرد و ده‌ها سال او را در فقر و فلاکت و فحشاء فرو خواهد برد و نسل فعلی و نسل‌های بعدی را محتاج کمک‌های سازمان ملل و در معرض وابستگی به کشورهای بیگانه قرار خواهد داد.

برفرض که از پس این ویرانی عظیم، نیروهای غربی عقب نشینی کنند و تیم حاکم بر کشور همچنان اقتدار خود را بر ملت خسارت‌دیده‌ی ایران حفظ کند ولی با «ننگ چنین خیانت عظیمی» چه خواهند کرد؟!! چه افتخاری دارد حکومت بر ملتی که همه‌ی سرمایه‌ی آنان به «سوء تدبیر» حاکمان، سوخته و از بین رفته باشد و هیچ رمقی برای ادامه‌ی حیات در او نمانده باشد؟!!

آیا آقایان تبلیغات خود بر علیه اشغال عراق را قبول دارند؟ آیا وحشی‌گری‌های نیروهای اشغالگر در برابر ملت مظلوم عراق و افغانستان را از یاد برده‌اند؟ من هرگاه به آن صحنه‌ها (که تلویزیون جمهوری اسلامی، با اصرار و مکرراً آن را پخش می‌کرد) نگاه می‌کردم، یک آن تصور پدید آمدن چنان وضعیتی برای ایران عزیز را می‌کردم و تصور می‌کردم که اگر همان رفتارها با ملت ایران و ناموس ما انجام گیرد، چه حالی به ما دست می‌دهد؟ باید منتظر بمانیم تا چنان فجایعی تحقق پذیرد یا «علاج واقعه را پیش از وقوع باید کرد؟!!». آیا این نگرانی‌ها و هشدارها برای دفاع از امنیت ملی است یا «اقدام بر علیه امنیت ملی؟». آیا اقدامات جنگ طلبان داخلی، مصداق بارز اقدام علیه امنیت ملی نیست؟!!

چه تضمینی برای جلوگیری از سوختن تمامی سرمایه‌ی اقتصادی ملت در برابر موشک باران و بمباران‌های دشمن اندیشیده‌اند که این‌گونه بی‌پروا، سخن از اقدام شهادت‌طلبانه می‌گویند. این اقدام خیانتکارانه خواهد بود اگر به تصور رسیدن به فیض شهادت خیالی، با هستی یک ملت و جان و مال و ناموس یک کشور، قمار کنند. هرکس خواستار فیض چنان شهادت خیالی است، سر خود گیرد و به مصاف دشمن در جایی رود که با سرنوشت یک ملت، بازی نکند.

وقتی سرمایه‌های انسانی، اقتصادی و فرهنگی یک ملت به تاراج بیگانگان رود، چه سود که آن بیگانه را نیز ضربه‌هایی خسارت بار، وارد کنند. اگر راهی می‌شناسند که بدون خسارت ملت، به زور آزمایی با جنگ طلبان خارجی می‌شود پرداخت، همان راه را طی کنند و این‌گونه همه چیز را به حساب ملت ایران نگذارند و پای او را به میان نکشند.

امروز تمام شواهد و قرائن گواهی می‌دهد که شرایط زمان ما با شرایط زمان «امام مجتبی(ع)» مشابهت دارد و نه با شرایط زمان حسین بن علی (ع). گرچه حسین بن علی(ع) نیز بدون هیچ منتی به یاران خود در شب عاشورا گفت که: «این قوم با من تنها کار دارند. من بیعت از شما برداشتم، راه خود گیرید و دست زن و بچه‌ی مرا نیز بگیرید و با خود ببرید». این همان کاری بود که امام مجتبی نیز انجام داد و آبروی خود را گذاشت و جان و مال مسلمین را حفظ کرد. گرچه شرایط حسینی تا آنجا اقتضاء می‌کرد که یاران ایشان او را تنها نگذارند، ولی او وظیفه‌ی خود را به تمامی انجام داد و حتی در مکه‌ی مکرمه نماند که مبادا به‌خاطر او، امنیت حرم امن الهی مخدوش شود و فرمود: «اگر در تل خاک بی‌آب و علفی کشته شوم، بهتر است از اینکه در حرم امن الهی کشته شوم».

جناب آقای خامنه‌ای خوب می‌داند (چرا که خود کتاب «صلح امام حسن» را ترجمه کرده است) که نه شرعاً و نه عقلا، حق به مسلخ بردن یک ملت هفتاد میلیونی و سوزاندن منافع او را ندارد، پس باید در پی تدبیری دیگر بر آید که «چپیه از گردن بردارد» و با دوستان و معتمدان سابق خود مجدداً مشورت کند و از این مسیر هولناک و شدیداً خسارت‌بار، پرهیز کند و برخی راه‌های رفته را برگردد.

من تردیدی ندارم که اگر کار ایران و غرب به مصاف کشیده شود، علاوه بر هلاکت بسیاری از بی‌گناهان، حتی نشانی از نظام جمهوری اسلامی نیز باقی نخواهد ماند و برای پیشگیری از انهدام این نظام، تنها راه را در «پرهیز جدی از

جنگ، به هر قیمتی که منافع و منابع انسانی و اقتصادی و فرهنگی ملت ایران کمترین خسارت را ببیند» می‌دانم.

رهبری کشور لابد به یاد دارد که با اطلاعات همین فرماندهان سپاه، چند بار در طول جنگ تحمیلی، وعده‌ی «پایان پیروزمندانه‌ی جنگ تحمیلی» از زبان ایشان و سایر مسؤولان وقت، در مطبوعات و رسانه‌ها منتشر شد و آخرالأمر، همه‌ی دستاوردهای چند ساله، در چند روز به دشمن واگذار شد و با دست خالی، جام زهر پذیرش قطعنامه را به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی نوشاند. ضرورتاً به یاد دارد که همان صدام و حکومت بعثی وی، که فرماندهان سپاه در طول ۸ سال نبرد، نتوانستند بصره‌اش را به محاصره درآورند، پس از تنها ۱۶ روز از آغاز هجوم آمریکا و هم پیمانان او، نیست و نابود شدند و بغداد و تمامی عراق را در آغوش نیروهای اشغالگر تنها گذاشتند و به سوراخ‌های خود خزیدند و خسارت‌های بی‌شمار برای ملت و کشور عراق و نفرین ابدی ملت و همه‌ی آزادیخواهان جهان را برای خود خریدند!!!

به یاد آورند تحلیل‌های همین فرماندهان سپاه را که در تلویزیون کشور و کانال‌های مختلف آن، رسماً می‌گفتند: «شش ماه طول می‌کشد تا آمریکا بغداد را فتح کند، اگر بتواند!!!» و تنها «شش روز» پس از اظهارات این «کارشناسان نظامی!!» (و تصمیم سازان فعلی در باره‌ی ایران) بغداد فتح شد و دشمن قسم خورده‌ی ایران، دشمن قسم خورده‌ی دیگرش را از پا در آورد.

پند تاریخ، با صدای رسا می‌گوید: «گول تحلیل‌های بچه‌گانه‌ی فرماندهان سپاه را نخورید و کشور و ملت را با مغزهای کوچک و دانش اندک آنان، گرفتار جهنم جنگی خانمان سوز نکنید!!».

اگر این پند، شنیده نشود، مطمئن باشند که هیچ راهی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی، کوتاه تر از تحریک بیگانگان به جنگ نخواهد بود و متأسفانه این کاری است که بسیاری از طرفداران اسمی حاکمیت، شدیداً به آن مشغولند.

خدایا؛ در این نوشته‌ها و کلمات، چنان نورانیتی قرار ده که قلب تاریک شده‌ی حاکمان نسبت به ما را روشن کند و برای یک‌بار هم که شده این مطالب را ناشی از دلسوزی و خیر خواهی بدانند و این همه بر طبل خشونت طلبی و عدم مدارا نکوبند و مسیر پیشنهادی ما را نیز امتحان کنند. انک علی ما تشاء و ما نشاء قدیر.

خدایا؛ تو که بر آشکار و نهان همه‌ی خلق آگاهی و می‌دانی که ذرات وجود ما از ظلم و ستم ستمگران داخلی و خارجی بیزار است، خود به آنانی که حقیقت دردشان «بیگانه گریزی» است این حقیقت را بنمایان که ما را نیز دل در گرو بیگانگان نیست و تنها و تنها «دغدغه‌ی حقیقت» را داریم و جز «آزادی، عدالت، رفاه، امنیت، آبادانی و عزت ملک و ملت» هدفی نداریم.

خدایا؛ از تو می‌خواهیم که بیش از این «هستی این ملت ستمدیده» را در معرض تاراج متجاوزان داخلی و خارجی قرار نگیرد و شر اشرار، از این ملک و ملت دور بماند.

اللّهم انّا نرغب الیک فی دولة کریمة تعزّ بها الإسلام و اهله و تذلّ بها النّفاق و اهله. اللّهم ما عرّفتنا من الحقّ فحمّلناه و ما قصرنا عنه فبلّغناه، اللّهم المم به شعثنا و ارتق به فتقنا و کثّر به قلّتنا و اعزز به ذلّتنا و یسّر به عسرنا و فک به أسرنا و انجح به طلبتنا و انجز به مواعیدنا و استجب به دعوتنا و اعطنا به سؤلنا و بلّغ به من الدّنیا و الآخرة آمالنا، برحمتک یا ارحم الرّاحمین.

احمد قابل

اردیبهشت ۱۳۸۷

ایران، خراسان رضوی، فریمان

(۳)

تجاهر به فسق

به نام خداوند رحمان و رحیم

در احکام شریعت محمدی (ص) گناه کبیره‌ای با عنوان «تجاهر به فسق» وجود دارد. علت «کبیره=بزرگ» بودن آن گناه این است که؛ مرتکب آن، هم «نافرمانی خدا» کرده است و هم با «بی‌شرمی در برابر دیدگان خلق خدا» به جرم خویش «تظاهر» کرده و گویی به آن «افتخار» می‌کند!!

پیش از «نمایش نامشروع و غیرقانونی محاکمه‌ی سیاسیون» در «بیدادگاه» حاکمیت کودتا، در سطحی وسیع به اطلاع مردم رسید که «روند اعتراف‌گیری» برخلاف «حکم قاطع شریعت محمدی (ص) در نامشروع بودن اعترافات متهمان در زندان و شرایط تهدید و شکنجه» است و نیز برخلاف فتاوی صریح فقها و مراجع و حتی نظریه‌ی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی است. اما کودتاچیان، نمایشی که بارها تجربه شده و نتیجه‌ی معکوس داشته را باز هم تجربه کردند و با سکوت، رضایت، تأیید و تشویق فقیهانی که مدعی «ولایت بر مردم» اند و یا ریاست بر قوه‌ی قضائیه دارند و یا فقهایی که در شورای نگهبان حضور دارند و یا عضو مجلس خبرگانند، این خلاف شرع بیّن و آشکار را مرتکب شدند.
آیا این وقاحت و بی‌شرمی نیست که حاکمیت کودتا، هنوز و همیشه، ادعای «اسلامی بودن» رفتارهای خود را با بوق و کرنا به گوش مردم می‌کوبد و آشکارترین «گناهان کبیره» را یکی پس از دیگری مرتکب می‌شود و همچنان می‌خواهد که «بزرگ‌ترین دروغ» او (اسلامی بودن حاکمیت) را باور کنیم؟!!

این واقعه و وقایع پس از انتخابات، با همه‌ی تلخی‌ها، نتایج نیکی نیز داشت. کسانی که در برابر «پخش اعترافات جعلی آیت‌الله شریعتمداری، صادق قطب‌زاده و بسیاری دیگر از شهروندان ایران» موضعی تأیید کننده داشتند و همچنان به ضرر اعتراف کنندگان داوری می‌کردند، امروز از داوری‌های پیشین خود شرمنده خواهند شد و «بازگشتی دیرهنگام به حقیقت» خواهند داشت. این نتیجه‌ی ارزشمند، گرچه با بهای سنگینی به‌دست آمده است، ولی بسیار پر ارزش است.
اکنون تمامی آنانی که «اعترافات زیر شکنجه‌ی سید مهدی هاشمی، بر علیه آیت‌الله منتظری را دیده و به ضرر فقیه عالیقدر، داوری کرده‌اند، در داوری خود تجدید نظر کرده و به حقیقت ماجرا (که اعتراف آقای ری‌شهری به تعزیر مهدی هاشمی، در متن کتاب «خاطرات سیاسی» وی موجود است) پی خواهند برد. این بسیار پر ارزش است.»
اگر بیشتر به این ماجرا بیندیشیم، منافع بی‌شمار دیگری را نیز می‌توان شمرد. اکنون که «آثار زیان‌بار پروژه‌ی حذف آیت‌الله منتظری و ماجرای انتخاب جانشین وی» دامان بسیاری از مجریان و یا رضایت‌دهندگان به آن ماجرا را گرفته و «مکافات عمل» آنان را در همین دنیا، قرار داده است، می‌تواند صحنه‌ی تصحیح داوری‌ها و نگرش‌ها گردد که ارزش کمی ندارد.
دنیا جایگاه تجربه و خطا است، هرچند امکان بازگشت و جبرانی وجود نداشته باشد، و چه بهتر که آدمی فرصت توبه و پشیمانی و تصحیح نگرش و رفتار در باقی‌مانده‌ی عمر خویش را در همین دنیا پیدا کند. مطمئناً این نتایج، برای آینده‌ی کشور مفید خواهد بود و اگر لطف خدا شامل گردد، اعلام رسمی و اقرار به خطاهای پیشین، می‌تواند موجب جلب «رحمت و عنایت خدا» شود.
همه‌ی این آثار مثبت، در دل تاریکی‌های ظلم و ستم حاکمیت کودتا که «براندازان سخت نظام جمهوری اسلامی» اند، پدید آمده است و با دست خود آنان، اسباب رسوایی روندی که منجر به اقتدار آنان شده است، فراهم گردیده و به همین دلیل، می‌توان «ابتر بودن» عملکردهای کودتاچیان را آشکارا دید و با

همه‌ی تلخی‌ها (که گویی، خنده را بر آدمی تحریم کرده است) حقیقتاً می‌توان به این همه نادانی آنان خندید. برای آنکه از تجارب خود نیز بهره گیریم، یادآوری ستم مشابهی که آقایان؛ «عباس عبدی و حسین قاضیان و برخی دانشجویان» در چند سال پیش، تحمل کردند و پس از آزادی، همان انسان‌هایی بودند که پیش از بازداشت و زندان بودند (و شاید قوی‌تر و محکم‌تر) می‌تواند پیش چشم مردم و حاکمیت قرار گیرد. بعید می‌دانم که «حافظه‌ی ملت و حاکمیت» تاریخی به کوتاهی آن واقعه را از یاد برده باشند!!

این سنت الهی است که «ظلم و ستم، پایدار نمی‌ماند» و به بیان قرآن کریم، هیچ نیرویی توان تغییر سنت الهی را ندارد (و لن تجد لسنة الله تحویلا و لن تجد لسنة الله تبدیلا). حال چگونه است که برخی دانش آموختگان حوزه‌های علمیه، چشم از این حقیقت فرو بسته و دست ناپاک خود و حامیان خود را به خون هم‌وطنان رنگین ساخته و دایره‌ی ستم خود را به آبرو و ناموس ایرانیان کشانده و در بازداشتگاه‌های خود، به «سب قرآن و اسلام و پیامبر (ص) و ائمه‌ی هدی (ع) و هتک حیثیت انسانی بی‌پناهان دربند و کشتار همراه با ددمنشی مأموران از خدا بی‌خبر، همچون مواردی که در متن فیلم اعتراف‌گیری از همسر سعید امامی و یاران او دیده شد» اقدام می‌کنند و انتظار دارند که بزرگ‌ترین دروغ آنان در «اسلامی بودن حاکمیت» را باور کنیم؟!!

در کجای اسلام آمده است که افراد کثیری را بدون اثبات جرمی در حد قتل، زیر شکنجه‌ها بکشند و جنازه‌ی آن‌ها را تحویل ندهند و یا پس از تأخیر فراوان در تحویل، برای خانواده‌های داغدار و دوستان و آشنایان مزاحمت ایجاد کنند تا سوگواری نکنند و اگر اقدام به سوگواری کردند، آنان را به قصد کشتن، بزنند و متهم به اقدام بر علیه امنیت ملت و کشور کنند؟!! شرم و حیا و انسانیت و حقیقت، در «اسلام جعلی این کودتاچیان از خدا بی‌خبر» هیچ جایگاهی ندارد؟!!

آن‌ها به خدا و اسلام و پیامبر خدا و ائمه‌ی هدی، که زیر شکنجه‌های ددمنشانه، تنها امید بازداشتی‌ها است اهانت می‌کنند و آشکارا به انکار ارزش آنان تکلم

می‌کنند و زیر ضربات مشت و لگد و باتوم و... از متهمان می‌خواهند که به «ولایت فقیه» احترام بگذارند؟!! ننگ بر چنین ولایت فقیه و ولی فقیهی باد که بدون حفظ حریم خدا و پیامبر و امامت معصوم، بخواهد حریم نامحترمی برای خود دست و پا کند!!؟

هر انسان مسلمان آزاده‌ای باید آن زمان که بازجوی همسر سعید امامی، از او با شکنجه‌های مکرر می‌خواست که با الفاظ صریح، به قرآن توهین کند (و آن زن نمی‌توانست و مجدداً شکنجه می‌شد تا آخرالامر به خواسته‌ی او تن داد) باید آرزوی مرگ می‌کرد. کشته شدن در راه دفاع از قرآن و در تقابل منطقی و غیر خشونت‌بار با ولایت فقیهی که وقیحانه این صحنه‌ها را دید و دم بر نیاورد و استرجاع نکرد و مسببان را به اشد مجازات نرساند و بلکه در خفا از آنان حمایت کرد و امروزه می‌شنویم که برای اعتراف‌گیری از سیاسیون اخیر از همان فرد کثیف و تیم کثیفش نیز بهره‌وری، نه تنها ننگ نیست که افتخاری بزرگ و شهادت حقیقی است.

شاید روزی در صحنه‌ی مبارزه‌ی منطقی با این ظلم و ستم‌ها تنهاتر از امروز بودیم و سال‌های طولانی را در غربتی قابل تحمل طی کردیم، ولی به فضل خدا و با همت ملت، امروزه اکثریت قاطع ملت را آگاه‌تر از پیش، در مسیر احقاق حق حاکمیت خویش می‌توان دید و دیگر تنها نیستیم. اندکی صبر، سحر نزدیک است و بر اثر صبر نوبت ظفر آید.

نمی‌بینیم که حاکمیت کودتا، جرأت دادن مجوز برای راهپیمایی مسالمت‌آمیزمان را ندارد و از تصور تجمع میلیونی ما، چگونه می‌لرزد؟!!

نمی‌بینیم که برای اثبات «صحت انتخابات» آنقدر دست حاکمیت کودتا خالی است که محتاج مهر تأیید «اصلاح طلبان در بند» است و آن‌ها را تحت انواع فشارهای جسمی و روحی گذاشته تا اعلام کنند که «هیچ تقلبی نشده است»؟!! و برای اثبات آزاد بودن افراد و تأییدهای آنان، نمایشی تلویزیونی ترتیب می‌دهد تا شاید کسی را گول بزنند!!؟ شاید روزی محتاج «تأیید اجباری صحت انتخابات از

سوی آقایان خاتمی و موسوی و کروبی» نیز بشوند، ولی مگر مردم خود مدعی تقلب میلیونی نیستند و مگر تنها مدرک مردم، ادعای سیاسیون است که این‌همه سازوبرگ برای گرفتن تأیید اجباری از آنان فراهم کرده‌اند تا ملت را به خیال خام خود قانع کنند؟!!

این ملت تنها از این صحنه‌ی انتخاباتی نیست که پی به تقلب حاکمیت برده است. آنان در دوره‌های گذشته نیز همین پندار را داشته‌اند ولی اکنون قرائن نشان می‌دهد که عزم خود را جزم کرده‌اند تا با عنایت خدا از «حق حاکمیت بی‌چون و چرای ملت» به نفع حاکمان ناسپاس و ستمگر، چشم‌پوشی نکنند.

خواسته‌ی اصلی این ملت، چیزی جز «بازگشت به حق حاکمیت مطلقه‌ی ملت» نیست و شواهد و قرائن نشان می‌دهد که این نوبت، بدون رسیدن به تمامی حقوق قانونی خویش، میدان را ترک نخواهد کرد.

شعار «الله اکبر» ملت نشانگر آن است که برخلاف ادعای کودتاچیان، هیچ‌کس قصد ضد اسلامی ندارد و وابسته به بیگانه نیست و تنها از خدا و هم‌وطنان خویش در سراسر دنیا، طلب یاری می‌کند.

اگر آقای خامنه‌ای و شورای نگهبان مدعی عدم تقلب در انتخاباتند، چرا هر چهار نامزد انتخاباتی بر تقلبی بودن نتیجه‌ی آراء در حد چند میلیون رأی توافق دارند؟ مگر ایشان از ادعای آقای «کلهر» مشاور فرهنگی آقای احمدی نژاد در برنامه‌ی زنده‌ی رادیویی که گفته است: «شش میلیون رأی آقای احمدی نژاد را نخوانده‌اند!!» خبر ندارد؟!! مگر آقای رضائی صحبت از «سه میلیون رأی ناخوانده‌ی خود» نکرد؟!! جمع ادعای نامزدهای اصولگرا، می‌شود ۹ میلیون رأی تقلبی!! آقایان موسوی و کروبی نیز اعتقاد به تقلب ۱۰ میلیون رأی‌ای دارند. آیا تقلبی با حداقل ۹ میلیون رأی، به ابطال انتخابات نمی‌انجامد؟!!

از نظر شرعی، درباره‌ی تقلب میلیونی در انتخابات، «تواتر اجمالی» و «اجماع مرکب» وجود دارد و نمی‌توان به ادعای «عدم تقلب در انتخابات» شرعاً اعتنایی کرد.

اگر در شعارهای مردم، نوعی از ابراز برائت از حاکمیت کودتاچیان برانداز نظام جمهوری اسلامی دیده و شنیده می‌شود، به‌خاطر آن است که این ملت می‌داند که بدون «کفر به طاغوت» و نسخه‌های طاغوتی (که با ظاهر اسلامی و توسط «روحانیون درباری» ارائه شده و چیزی جز نکبت و شکنجه و خونریزی و جنگ و خشونت به ارمغان نیاورده) و اعلام برائت از آن، نمی‌تواند به مرحله‌ای از «ایمان به خدا» و «شریعت عقلانی محمدی (ص)» برسد که تأکید بر «رعایت بی‌چون و چرای اخلاق و حقوق انسانی در همه‌ی حوزه‌های زندگی سیاسی و اجتماعی بشر دارد» (فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله، فقد استمسک بالعروة الوثقی).

این ملت به کمک عالمان خویش، دریافته است که «حق ویژه» ای از جانب خدا برای «حاکمیت افراد عادی بشر (فقیهان) بر مردم» در نظر گرفته نشده است و اگر در قانون اساسی چنین حق ویژه‌ای رسمیت یافته، به عنوان زیر مجموعه‌ی اصل ۵۶ و «حق خدادادی حاکمیت ملت» است و نباید در تفسیر قانون اساسی، برخلاف نص قانون و به گونه‌ای تفسیر و تأویل گردد که «دین و اسلامیت» را در برابر «حق حاکمیت ملت» قرار داده و مزاحم زندگی اجتماعی و تصمیم‌گیری عقلانی آنان در حوزه‌ی حاکمیت شود.

امیدوارم که با آزادی کامل عزیزان دربند، سند رسوایی دیگری از کودتاچیان بی‌حیا به دست ملت افتد و مسیر سقوط کودتاچیان برانداز نظام، فراهم گردد و بهار آزادی با شهد «حاکمیت مطلقه‌ی ملت» در نظام جمهوری اسلامی ایران را تجربه کنیم (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون).

خدایا چنا کن سرانجام کار   تو خوشنود باشی و ما رستگار

۱۱ امرداد ۱۳۸۸ – فریمان

(۴)

حریم‌های نامحترم

به نام خداوند رحمان و رحیم

تابستان سال ۱۳۵۸ بود. ساختمانی در بلوار کشاورز تهران میزبان چندماهه‌ام بود تا برای انتشار مجله‌ای برای کودکان و نوجوانان، با جمعی از یاران (که نفراتی از آن جمع در جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند) تلاش کنیم. من خراسانی که از حوزه‌ی قم به تهران آمده بودم تا در آغاز انقلاب، نقشی در تغییر فرهنگ سرزمینم بر عهده گیرم، شب‌ها را به تنهایی در همان ساختمان سپری می‌کردم و به اتفاقات روزها و شب‌های پس از انقلاب می‌اندیشیدم.

شبی از شب‌های امرداد، مطلبی نوشتم با عنوان «حریم‌های نامحترم» و فردای آن‌روز، در مشورت با دوستان در مورد انتشار آن در یکی از روزنامه‌ها، پاسخ گرفتم که: انتشار آن در این مقطع زمانی، به مصلحت نیست.

خلاصه و انگیزه‌ی آن نوشتار را در امرداد ماه ۱۳۸۸ منتشر می‌کنم تا بازگشتی به روزهای خجسته‌ی سال اول انقلاب را که مظهر «آزادی اندیشه و رفتارهای سیاسی در ایران» بود، در خیالم تجدید شود. مطمئناً برای نسل جدیدی که با «راه سبز امید» روزگار را تجربه می‌کند، خالی از بهره نخواهد بود:

۱- پس از پیروزی انقلاب، از عناوینی چون؛ «حریم یا حرمت روحانیت، حرمت نظام مقدس، حرمت قوانین، حریم رهبری و ...» به فراوانی در بیانات مسؤولان و سخنوران و نویسندگان استفاده می‌شد. هیچ‌یک از آنان، فرصت کافی برای کنکاش پیرامون این «حریم» ها را نه برای خود و نه برای مخاطبان، در نظر نمی‌گرفت و با ابهام‌گویی، عملاً راه سوء استفاده‌ی از عناوین یادشده را باز می‌گذاشت.

البته تردیدی نیست که هر انسانی، فارغ از عناوین اکتسابی، محترم است و هر اندیشه‌ای که مبتنی بر عقلانیت باشد، به میزان احترام به عقل و خرد آدمی، از احترام برخوردار است و انسان صاحب اندیشه‌ی عقلانی، احترام خاص خود را دارد و اگر نام آن را بتوان «حریم» گذاشت، مطمئناً «حریم محترمی» دارد که همه باید آن را مورد توجه قرار دهند.

۲- من که به نوبه‌ی خود اندک روحانیان انقلابی قبل از انقلاب را می‌شناختم و روحانیان بی‌تفاوت و یا درباری را نیز می‌شناختم، از طرفی با «طلبکار شدن همه‌ی روحانیان از مردم» روبرو شدم و از سویی، افراد بی‌سواد و روضه‌خوانی را می‌دیدم که صرفاً به‌خاطر داشتن لباس روحانیت و بدون انگیزه‌ی علمی و معنوی و صرفاً برای دکان‌داری و کسب درآمد، مدعی «حریم روحانیت» برای خویش می‌شدند و گویی «قرآن خوان‌های نشسته بر سر قبر مردگان» که متأسفانه از لباس روحانیت استفاده می‌کردند، حق آب و گل در انقلاب داشته و می‌توانند بر سر خوان گسترده‌ی انقلاب نشسته و صاحبان انقلاب را از سر سفره‌ی آماده شده با تلاش آنان، برانند!!

۳- انقلاب اسلامی، مبتنی بر «برداشتی نو و عقلانی از دین و شریعت» شکل گرفته بود و تعداد معدودی از روحانیان «نماد» چنین اسلامی بودند. آیت‌الله خمینی، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله مطهری و آیت‌الله بهشتی و روحانیان روشن اندیش دیگری چون آقایان؛ نعمت الله صالحی نجف آبادی، گلزاده‌ی غفوری، باهنر، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، علی تهرانی، جلال‌الدین طاهری، علی خامنه‌ای، عبدالکریم موسوی اردبیلی، رضا زنجانی، عبدالکریم هاشمی نژاد و امثال آنان، چهره‌های مشهور و میدان‌داران معرفی چهره‌ی «اسلام عقلانی» شمرده می‌شدند.

۴- ناگهان و پس از پیروزی، روحانیانی با رویکرد «مخالف عقلانیت» و تحقیرکننده‌ی آن، شتاب‌زده پا به میدان حمایت از انقلاب گذارده و خود را متولی «روحانیت» دانستند و هرگونه نقد و بررسی و یا مخالفت با برداشت‌ها و

نظریات یا عملکردهای غیر منطقی خود را با عنوان «شکستن حریم روحانیت» مورد هجوم قرار دادند.

در ابتدا، این گروه، توان لازم برای سرکوب را نداشت و اندک اندک با نفوذ در ارگان‌هایی چون قوه‌ی قضائیه و تلاش برای حضور در مجلس خبرگان و اعمال نظر در تصویب قانون اساسی، سعی در کسب قدرت نمود و موفق به تثبیت خود در قدرت شد. از سویی، برخی روحانیان انقلابی نیز تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های مخالف عقلانیت قرار گرفته و اندک اندک جبهه‌ی مخالف را تقویت کردند و از باورهای گذشته‌ی خود فاصله گرفتند. مصداق بارز این افراد، شخص آقای خامنه‌ای بود که از روشنفکری انقلابی، امروز به تقابل با نواندیشی دینی رسیده است.

۵- رویکردهای غیرمنطقی و خشونت‌بار برخی نیروهای سیاسی کمونیست و حتی مسلمان که از راه‌های غیرمنطقی در پی کسب قدرت انحصاری بودند و مصداق کسانی شدند که «مردم آن‌ها را به روستا راه نمی‌دادند و آن‌ها خوش‌خیالانه و با داعیه‌ی کدخدایی، سراغ خانه‌ی کدخدا را می‌گرفتند!!» در شکل‌گیری اقتدار «خشونت‌طلبان حکومتی» نقش اساسی داشتند و عملاً به تقویت «جبهه‌ی مخالف عقلانیت» می‌انجامید.

۶- افراط جبهه‌ی مخالف عقلانیت در سوء استفاده از عنوان «دین و روحانیت» سبب شد که «حریم‌های نامحترم» بسیاری شکل گیرد و متأسفانه برخی از افراد روشن‌اندیش نیز دچار «توهم» شوند. کسب قدرت از سوی برخی روحانیان روشن‌اندیش و اقتضای قدرت که «نقد» را چندان برنمی‌تابد، فضایی فراهم کرده بود که جوان حساس سال ۱۳۵۸ را به فکر فرو می‌برد.

۷- من خود روحانی غیر معممی بودم که در خانواده‌ای روحانی (پدر، دو برادر، سه داماد=جمعاً هفت نفر روحانی) زندگی می‌کردم ولی از آن‌همه حریم‌هایی که مخالفان عقلانیت ساخته بودند با تمام وجود خود متنفر بودم. من در طول سال‌ها طلبگی دیده بودم که هیچ تفاوت عمده‌ای در زندگی ما به اصطلاح روحانیان و

مردم عادی دیده نمی‌شود. نمی‌توانستم درک کنم که با وجود نقاط ضعف بسیاری که در «سازمان روحانیت آن زمان» وجود داشت (در بند دوم به آن پرداختم) این‌همه ادعاهای بیهوده و «تقدس‌های نامقدس» و «حریم‌های نامحترم» چرا ساخته می‌شود و روحانیت را از «نعمت نقد» محروم می‌سازد تا نتواند عیوب و نواقص خود را برطرف کند و اندیشه زمینی‌اش را با زمینیان تست کند و عملکرد دنیایی‌اش را با مردم دنیا بسنجد و هرجا نمره‌ی قبولی نگرفت، اندیشه‌های خودساخته‌اش را تغییر دهد و «خود را بشکند و نه آیینه را».

۸- در آن نوشتار ۱۳۵۸ نوشته بودم که؛ «من در کار خود و خدا مانده‌ام که با چه ابزاری می‌توان این حریم‌های نامحترم را شکست و حقایق و وقایع را آنچنان‌که هست، به مردم شناساند و افراد را به جایگاه حقیقی‌شان بازگرداند و روحانیان را از برج عاج ساختگی و غیرواقعی، به زیر کشیده و در میان مردم نشاند؟!!». حقیقتاً عقلم نمی‌کشید که چه قدرت و نیرویی می‌تواند از روحانیت و همه‌ی اموری که ساخته و پرداخته‌ی دست انسان است، مثل «قانون و نظام حکومتی و...» به‌گونه‌ای «تقدس‌زدایی» کرد و تقدس را مختص «خداوند سبحان و آنچه ساخته و پرداخته‌ی حقیقی اوست» دانست و این «حریم الهی» را بدون توسعه و تضییق، عنوانی شایسته‌ی او دانست و نقص غیر خدایی آدمیان را پذیرفت و به دیگر آدمیان نیز تعلیم داد؟!!

۹- چندی بعد و در تابستان ۱۳۶۲ (و پس از آن مکرراً) در جمع برخی دوستان گفتم، ما در کار خود و خدا مانده بودیم که با چه ابزاری می‌توان حریم‌های نامحترم را شکست، ولی غافل از آنکه خدا در حال شکستن آن حریم‌های نامحترم است.

تکیه‌زدن روحانیت بر مناصب قدرت و آزمون سخت حکومت بر مردم و کنش‌ها و واکنش‌های آنان در برابر قدرتمندان و گفتارها و رفتارهای ایشان، همان ابزار جادویی‌ای بود که می‌توانست «هیبت و حریم قدسی چندصدساله‌ی روحانیت»

را بشکند و ادعاهای پوچ را رسوا سازد و جایگاه حقیقی آنان را برای خود و مردم برملا کند.

۱۰- درسی که می‌توان از تاریخ گرفت جز آن نیست که: «هر حریم نامحترم و تقدس نامقدسی که درست شود، روزی شکسته خواهد شد و رسوایی آن برای مدعیان خواهد ماند». فرقی نمی‌کند که «روحانیت» باشد یا غیرروحانیت، سلطنت «ظل اللهی» نیز شکسته شد. جمهوریت دموکراتیک مورد ادعای «اتحاد جماهیر شوروی» نیز شکست. جهانگیری هیتلری نیز پایان یافت. سرنوشت همه‌ی حریم‌های نامحترم یکسان است.

امیرمؤمنان علی (ع) می‌گوید: «الحجر الغصب فی الدار رهن علی خرابها=سنگ غصبی در بنای یک خانه، گروی خرابی آن است».

قدرتی که بدون شایستگی و صرفاً با ادعاهای غیر علمی و نه مبتنی بر عقلانیت، عدالت، رضایت و اختیار حقیقی صاحبان اصلی قدرت (مردم) کسب شود، خود «گرو»ی است برای تباهی و شکست و نوعی غصب است که رهن خرابی بنای قدرت خواهد شد.

در پایان خلاصه‌ی غزل خواجه‌ی شیراز را یادآوری می‌کنم که؛

رسید مژده که ایـام غـم نخواهد ماند　　چنان نماند، جنین نیز هم نخواهد ماند
من ارچه در نظر یـار، خاکسـار شدم　　رقیب نیـز چنین محتـرم نخواهد ماند
چو پرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را　　کسی مقیم حریـم حـرم نخواهد ماند

...

بدین رواق زبرجد نوشته‌اند به زر　　که جـز نکویی اهل کـرم نخواهد مانـد
ز مهربـانی جانان طمع مبُـر حافظ　　که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند

۲۶ امرداد ۱۳۸۸ - فریمان

(۵)

عنوان ضد انقلاب
(جوابیه به روزنامه کیهان)

به نام خداوند رحمان و رحیم

اخیراً روزنامه‌ی کیهان که نماینده‌ی سلطانی که «ولی‌فقیه» اش می‌خوانند، بر آن حکمرانی می‌کند، مرا به عنوان فخیمه‌ی «ضد انقلاب» معنون ساخته است.
البته اخیراً این عنوان مصادیق بسیاری پیدا کرده است و ظاهراً از تنهایی و غربت به‌در آمده‌ایم و اکثر یاران و بنیان‌گذاران انقلاب نیز به این افتخار، نایل شده‌اند. از آنجا که ممکن است برخی افراد، تصور نادرستی از این عنوان داشته باشند، چند نکته را به اطلاع می‌رسانم؛
۱- انقلاب، مصدر باب انفعال از ماده‌ی «ق. ل. ب» است. «قلب = بازگشتن، وارونه شدن» وقتی به باب انفعال می‌رود، به معنی «پذیرش بازگشت یا وارونگی» است. انقلاب در اصطلاح علوم اجتماعی، به معنی «پدیده‌ای که منجر به وارونه ساختن کامل بافت قدرت قبلی و بازگشت به مبانی اصلی اقتدار از نظر نیروهای پدیدآورنده‌ی آن» است.
۲- انقلاب مورد نظر کیهان، انقلاب سال ۱۳۵۷ است که با پسوند «اسلامی» در جهان شناخته شد. عنوان «اسلام» در متون اولیه‌ی شریعت محمدی (ص) به دو صورت معرفی شده است. یکی اسلام عقلانی و رحمانی که منطبق بر «فطرت انسانی» است (فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لاتبدیل لخلق الله ذالک الدین القیم) و دیگری «اسلام مقلوب = اسلام وارونه» که امیرمؤمنان علی (ع) دو یا سه دهه پس از رحلت پیامبر خدا (ص) درباره‌اش

گفته است: «لبس الإسلام لبس الفرو مقلوبا = اسلام چون پوستینی وارونه شده‌است».

«اسلام مقلوب» همان اسلامی است که «وارونه شده» و تنها اسم اسلام را یدک می‌کشد و برخی ظواهر آن را مراعات می‌کند ولی از محتوای اسلام، تهی است و هیچ ندارد.

۳- بیش از بیست و پنج سال است که به این اعتقاد رسیده‌ام که «بدترین نسخه برای تحولات اجتماعی، پدیده‌ی انقلاب است» و تصمیم گرفته‌ام که در هیچ انقلابی شرکت نکنم. با توجه به ۵۲ ساله بودنم، طبیعی است که از جوان ۲۰ ساله‌ای که در حال تحصیل است نمی‌توان انتظار داشت که همان چیزی را درک کند که پس از تحصیلات کامل‌تر و تحقیقات علمی به آن می‌رسد.

حتی اگر همین میزان درک امروزی را می‌داشتم، در زمان انقلاب اسلامی نیز به خود و دیگران توصیه می‌کردم که «اصلاح=رفورم» بهتر از انقلاب است. امروز هم به نفع حاکمیت محبوب کیهانی است که احمد قابل و دوستان او هرگز به پدیده‌ی انقلاب، روی خوش نشان ندهند تا با اطمینان از «ضد انقلاب» بودن آنان، بیهوده تلاش نکنند تا او و دوستانش را به دروغ و با تناقض‌گویی آشکار، به طرفداری از «انقلاب مخملین» متهم کنند.

۴- شاید آزادی من در این دوره‌ای که اکثر دوستانم را دستگیر کرده‌اند، ناشی از عمق اعتقاد «بازجوی افتخاری» (که از قضا، رئیس کیهان است) و سایر بازجویان رسمی به همین موضوع «ضدانقلاب» بودن من باشد. گرچه تناقض آمیز بود اگر مرا متهم به «انقلاب مخملین» می‌کردند، چرا که پس از رجوعم به ایران در تابستان ۱۳۸۴ برای معالجه، به هنگام بازگشت به تاجیکستان، با گرفتن پاسپورت و عدم صدور مجدد آن در طول این مدت، خود آنان با رفتارهای غیرقانونی مرا به زور در کشور نگه‌داشته بودند و از خروجم ممانعت کرده بودند، طبیعی است که نمی‌توانستند مرا متهم به «انقلاب مخملین» کنند، چرا که نیرویی که می‌خواهد

انقلاب مخملی کند، باید اصرار بر حضور در ایران داشته باشد. من که اصرار به رفتن از ایران داشتم، چگونه می‌خواستم اقدام به «انقلاب» کنم؟!!
در هر صورت از این اعتقاد و این انتساب که ممکن است «من حیث لایشعر= بدون توجه» بر قلم کیهان نویس جاری شده باشد و ناخواسته «فضیلتی» را برای من اثبات کرده باشد، کمال امتنان را دارم.
۵- اما اگر مقصود کیهان از عنوان «ضد انقلاب» مخالفت با حاکمیت «اسلام» در ایران باشد، باید به اطلاع آقایان برسانم که:
یکم) اگر اسلامی که مورد نظر و عمل کیهان و ولی او است همان اسلامی باشد که آنان در ترکیب «انقلاب اسلامی» به‌کار می‌برند، من و دوستانم هیچ تردیدی در «مقلوب» بودن آن نداشته و نداریم و به «ضدیت» با ادعای دروغین آنان در انتساب آن اعمال زشت به اسلام، افتخار می‌کنیم. اسلامی که اقدامات آشکار بر علیه احکام نورانی قرآن و برخلاف هرگونه عهد و پیمان را تجویز کند و قانون‌شکنی و رفتارهای خلاف اخلاق انسانی و وحشی‌گری و شکنجه و هجوم به حیثیت و ناموس مردم را ببیند و سکوت کند و یا خود به آن اقدامات شنیع، دست یازد، اسلامی است که حتی در تاریخ برخی حاکمان ستمگر بنی‌امیه و بنی‌العباس نیز دیده نشده است و ننگ آن تنها بر چهره‌ی آنانی مانده است و می‌ماند که وقیحانه این اعمال زشت و وحشتناک را مرتکب می‌شوند و باز هم ادعای اسلامیت می‌کنند.
ننگ و نفرین بر چنین ادعای دروغینی که عرق شرم را بر چهره‌ی هر مسلمانی می‌نشاند. تنها افراد بی‌غیرتند که می‌توانند در برابر این ظلم آشکار به ساحت اسلام و قرآن ساکن و ساکت بنشینند و تماشاگر این فجایع ددمنشانه باشند و هیچ سخنی در ضدیت با این رفتارهای کثیف بر زبان نرانند و یا عملاً اقدامی نکنند!! این «طغیان» آشکار، مرتکبان و حامیان آن‌ها را معنون به عنوان «طاغوت» می‌کند. تردیدی نیست که این طغیان و سرکشی و افساد مفسدین، جز با کفر ورزیدن اهل اسلام و ایمان، نباید مواجه شود و «ایمان به خدا» تنها پس از «کفر

به طاغوت» معنی پیدا می‌کند (فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی). حال اگر مقصود کیهانیان ضدیت با این طغیان و طاغوت است، من و دوستانم به آن افتخار می‌کنیم.

دوم) اگر مقصود «اسلام عقلانی و رحمانی» است، بهتر است از کیهان و حامیانش بپرسیم: «آیا می‌دانند که این اسلام را با سین می‌نویسند یا با صاد؟!!».

در تمام مدتی که بازجوی افتخاری در نقش نماینده‌ی سلطان بر این جریده‌ی غصبی از ملت ایران حکمرانی کرده است، کدام آموزه از این اسلام را تبلیغ کرده است؟!! آیا تمام تلاش او برای اضمحلال اسلام رحمانی و نشان دادن چنگ و دندان و بی‌رحمی و خشونت و خون‌ریزی و هتک حیثیت و پنجه کشیدن به چهره‌های علمی و متهم کردن افراد بریء و پاک نشان دادن متهمان، چیز دیگری از آنان صادر شده است؟!!

آیا هیچ‌گاه دعوت به ملاطفت و رحمت و عطوفت و انصاف در برابر مخالفان سیاست‌های حاکمان را در این روزی‌نامه‌ی مخالفان شریعت که حتی نامشان را به دروغ «شریعتمدار» گذاشته‌اند، کسی رؤیت کرده است؟!! آیا جز جنگ طلبی و خشونت ورزی و دشمن سازی و ددمنشی در رفتار آنان دیده شده است؟!!

این‌ها که می‌نویسم نه از سر «خشم» است که حکایت از واقعیت عریانی است که با همین شناعت، سال‌ها بر این مرز و بوم رفته است و از بیت‌المال این مردم، میلیاردها هزینه گرفته است. جالب است که «بدهکاران» قیافه‌ی حق به‌جانب گرفته و خود را «طلبکار» جلوه می‌دهند. زهی بی‌شرمی!!!

سوم) از آقای خامنه‌ای باید پرسید که در سال ۱۳۵۷ هرگز گمان می‌برد که در صدر حاکمیتی قرار گیرد که مأموران او این‌همه جنایت را مرتکب شوند و بازهم مسیر تحقق این جنایات که بازداشت‌های طولانی و انفرادی‌های کشنده و بازپرسی‌های همراه با انواع فشارهای جسمی و روحی و اعتراف گیری‌های اجباری است (که تماماً خلاف شرع آشکار و خلاف قانون اساسی و قوانین عادی کشور است)، همچنان باز باشد و هیچ چاره‌ای برای آن نیندیشد؟!!

خداوند گواه این نکته است که ایشان از تمامی آنچه در این خصوص اتفاق افتاده است، با خبر است و دین و شریعت خداوندی گواهی می‌دهد که ایشان در خصوص ممانعت از این جنایات و کارهای خلاف شرع آشکار، تلاش لازم انسانی و اسلامی را انجام نداده است و امثال من حق دارند که ایشان را با همه‌ی لوازم شرعی و حقوقی، شریک جرم بدانند.

نسل جدید بداند که هیچ‌یک از طرفداران انقلاب ۱۳۵۷ گمان این همه فساد و تباهی را نمی‌بردند و هرگز چنین چشم‌اندازی را نمی‌دیدند. این افراد خشونت طلب بودند که «انقلاب» را از مسیر خود منحرف کردند و حتی برخی از رهبران آن را خواسته یا ناخواسته گرفتار جنایت‌هایی کردند که امروز راه بازگشت را به روی خود مسدود می‌بینند.

چهارم) مردم ایران با حاکمیت اسلام، مخالفتی نداشتند و اگر امروز هم به رویکردی متفاوت می‌اندیشند، از عملکرد فاسد حاکمان ناشی می‌شود. البته با آن همه فساد و تباهی ناشی از ادعای دروغین حاکمیت اسلامی، طبیعی است که چون «مارگزیده» از هرگونه ادعای اسلامی بودن هراسان گردند و حتی اگر از اسلام روی برگردانده باشند، گناهش به عهده‌ی مفسدان و حامیان آن‌ها است که مردم را از «ریسمان سیاه و سفید» نیز ترسانده‌اند و شاید جایی برای گزینه‌های بدیل اسلامی نیز نگذاشته‌اند.

من و دوستانم البته بر تفکیک بین عملکردها و ادعاهای دروغین خشونت‌ورزان با حقایق اسلام عقلانی و رحمانی، تأکید می‌ورزیم و اصراری بر «دخالت شکلی شریعت در مناصب قدرت» نمی‌ورزیم و معتقدیم که «رضایت مردم بر قوانین برآمده از احکام شریعت عقلانی و رحمانی» برای اسلامی دانستن حکومت مردمی و برآمده از رأی حقیقی مردم، کفایت می‌کند.

۶- آنانی که بر ضد اهداف انقلاب ۱۳۵۷ پس از پیروزی آن اقدام کردند و «اسلام رحمانی و عقلانی» مورد نظر رهبران آن را با «ادعای دروغین اسلام، در

قالب خشونت ورزی و رفتار و گفتار غیر عقلانی» جایگزین کردند، به معنی منفی «ضد انقلاب» حقیقتاً معنون بودند و هستند.
آنانی که در جریان دریای مازندران و اعتراض به کشتار مسلمانان، نه «استقلال» ایران را در برابر «روسیه و چین» نگه داشتند و با توقیف فله‌ای مطبوعات و بازداشت‌های گسترده‌ی مخالفان سیاسی، نه «آزادی» را در حوزه‌ی بیان و رفتار سیاسی مردم، مراعات کردند و با نظارت استصوابی و تقلب‌های گسترده، نه از «جمهوریت» در نظام حکومتی، نشانی باقی گذاشتند و با دروغ و تهمت و شکنجه و تجاوز و کشتار و پیمان‌شکنی‌های گسترده و سلب حقوق مخالفان، نه از عنوان «اسلامی» بودن حکومت شرم و حیاء کردند، باید شرمگین باشند که شعار محوری انقلاب ۵۷ را از این پس چگونه می‌خوانند. مردم ایران می‌گفتند: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» و قرائت و عملکرد حاکمانی که به دروغ ادعای اسلامی بودن داشتند از این شعار به‌گونه‌ای بود که مردم در سال ۱۳۸۸ گناه اصلی را در ادعای اسلامیت آن جستند و شعار دادند که؛ «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی». این آشی است که کیهان و حامیان آن پخته‌اند و باید جواب‌گوی همه‌ی لوازم آن باشند. بیهوده گریبان دیگران را نگیرند و البته در فرهنگ این سرزمین معروف است که؛ «خودکرده را تدبیر نیست».
۷- نسل جدید و کهن و آینده بداند که در محدوده‌ی ایران، من و دوستانم جز به سربلندی و عزت ایران و ایرانیان و اسلام رحمانی و عقلانی، نمی‌اندیشیم و از هرگونه بت‌پرستی و بت‌سازی و بیگانه‌پرستی و بیگانه ستیزی، بیزاریم و تنها راه برون‌رفت از وضعیت کنونی را تمکین به خواسته‌های منطقی ملت و آزادی اسرا و مجازات قانونی خائنین و کوتاه شدن دست کودتاچیان از مناصب قدرت می‌دانیم.

خدایا چنان کن سرانجام کار   تو خشنود باشی و ما رستگار

۱۳ امرداد ۱۳۸۸ – فریمان

(۶)

اقرار به ناپاکی و قانون‌گریزی

به نام خداوند رحمان و رحیم

پس از کودتای انتخاباتی ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ عوامل کودتا با حربه‌ی دروغین «قانون و قانون‌گرایی» سعی کردند تا موج اعتراضات مردمی را غیرقانونی جلوه دهند و اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی خود را زیر این عناوین زیبا پنهان سازند. این نخستین نمونه‌ای نیست که قانون‌شکنان و ستمگران و متجاوزان به حقوق ملت‌ها، ماسک بر چهره می‌زنند تا چهره‌ی زشت خود را زیبا جلوه دهند و چهره‌ی زیبای رقیبان را با فریب و نیرنگ، زشت و کریه ترسیم کنند. آنان که با دروغ و فریب، چهار سال گذشته را پررونق‌ترین دوران همه‌ی تاریخ ایران قلمداد می‌کردند و با همین شیوه پا به صحنه‌ی تبلیغات انتخاباتی گذاشته بودند، پس از آن که «رکورد جهانی تقلب در انتخابات» را به نام خود ثبت کردند، حربه‌ی قانون را پیش کشیدند و از متن قوانین کشور غافل ماندند، که تنها رسوایی را برای ایشان به ارمغان می‌آورد.

از آنجا که دروغ‌گو کم‌حافظه است، نفهمیدند که با اصل ۲۷ قانون اساسی که می‌گوید: «تشکیل اجتماعات و راه‌پیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است» آزادی اجتماعات و راه‌پیمایی‌های مسالمت آمیز، در قانون اساسی مطلقاً آزاد است و کسی را به اتهام شرکت در راه‌پیمایی مسالمت آمیز نمی‌توان بازداشت و یا محکوم کرد. رسوایی دیگر آنان در مورد اصل ۱۶۸ قانون اساسی است که می‌گوید: «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیئت‌منصفه در محاکم دادگستری صورت

می‌گیرد. نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیئت‌منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی معین می‌کند».

کاش می‌فهمیدند که با وجود چنین قوانینی، نمی‌توان به اثبات ادعاهای دروغین «ایجاد اغتشاش» و «براندازی» برای افراد و احزاب پرداخت و خصوصاً به «تخلف احزاب» رسیدگی کرد. کدام قانون اجازه داده است که افراد و احزاب سیاسی را بدون حضور هیئت‌منصفه و در بیدادگاهی به نام «دادگاه انقلاب» محاکمه کنند؟ کاش می‌شد نام آن را محاکمه گذاشت!! دیر زمانی است که بیانیه‌های سیاسی نوشته شده توسط «شریعت‌نداران شریعت‌گریز» را به اسم کیفرخواست، در این بیدادگاه‌ها می‌خوانند و به تصور باطل خود، لیبرالیسم غربی را به محاکمه می‌کشند و گمان می‌برند که این «شوهای نمایشی» را می‌توان به‌جای محاکمات قانونی نشاند و حکم قانونی و شرعی صادر کرد!!؟

آن دستی که حکمی در این نمایش خلاف شرع و قانون صادر کند، حکم خیانت به شرع و قانون را صادر کرده است و هر یک از مسؤولان که با بیان تأییدآمیز و یا سکوت و نظاره‌ی این رفتار خلاف شرع و قانون، اجازه‌ی ادامه‌ی این سریال‌های موهن به اسلام و قانون اساسی کشور را صادر کند، حکم «گذر از قانون اساسی و قوانین شریعت» را صادر کرده است. آیا دستگیری‌های گسترده‌ی سیاسیون و معترضان بدون طی مراحل قانونی و احضاریه و همراه با ضرب و شتم، شکنجه‌های قرون وسطایی، تجاوز به برخی بازداشت شدگان، کشتن ده‌ها نفر از مردم معترض در شکنجه‌گاه‌ها و کوچه و خیابان، ضرب و شتم وحشیانه در پیش چشم مردم و بعد از آن گرفتن اعترافات تحت شکنجه‌های جسمی و روحی، مصداق «قانون‌گرایی» است؟!! ننگ و نفرین بر این همه ددمنشی و خباثت، که بی‌شرمانه و وقیحانه خود را مطابق قانون و شرع نیز معرفی می‌کند و به خدا و رسول خدا و همه‌ی مؤمنان به اسلام در همه‌ی تاریخ، اهانت می‌کند!!

حاکمانی که چنین سابقه‌ی ننگینی از قانون‌شکنی را در پرونده‌ی ده‌ها ساله‌ی خود دارند، آیا می‌توانند مدعی رسیدگی به تخلفات احتمالی متهمانی شوند که

در پاک‌دامنی سیاسی آنان، هیچ تردیدی وجود ندارد؟!! اگر کودتاچیان و حامیان آن‌ها به پاکی متهمان و اعتبار و منزلت ایشان نزد مردم باور ندارند، چرا این‌همه اصرار می‌ورزند تا با استفاده از «اعتبار و دهان‌های پاک آنان» خود را پاک و منزه جلوه دهند؟!!

اصرار حاکمیت کودتا بر گرفتن اقرار و اعتراف از دوستان اسیر ما، هیچ دلیلی جز «اقرار کودتاچیان به نَفْس و نَفَس ناپاک خود» نبوده و نیست. آنان می‌دانند که با این نَفْس و نَفَس ناپاکی که دارند، هیچ اعتباری پیش مردم ندارند و به همین دلیل است که نه می‌توانند خود را از شر «تقلب آشکار انتخاباتی و دزدیدن رأی مردم» رهایی‌بخشند و نه توان «کسب مشروعیت برای ولیّ‌فقیهی که خود را به جنایات کودتاچیان آلوده است» را دارند. بنا بر این تنها راه آنان استفاده از «اعتبار و دهان‌های پاک اسیران و نَفْس و نَفَس پاکیزه‌ی آنان» است. شاید مردم ایران با سخن آنان مجاب شوند و بپذیرند که تقلبی نبوده و ولیّ فقیه هم با عدالت و حسن تدبیر، دستور سرکوب مردم معترض را در نماز جمعه صادر کرده است!! به همین دلیل، دو محور عمده‌ی اعترافات اجباری، عبارتند از؛ «۱- عدم وجود تقلب در انتخابات و عدم سلب حق حاکمیت مردم ۲- تأیید عدالت و حسن تدبیر ولیّ فقیه». به گمان من، این کلمه‌ی رمز همه‌ی بیدادگاه‌هایی است که در طول سالیان گذشته نیز دو محور کلی: «۱- تنزیه حاکمیت از ستم به ملت و سلب حق حاکمیت قانونی آنان ۲- تأکید بر عدالت و حسن تدبیر ولیّ فقیه» را دنبال کرده است.

با همین کلمه‌ی رمز بود که «چشم ملت» یعنی مطبوعات و رسانه‌ها را با تعطیلی گسترده، بر روی واقعیات کشور بستند و بازماندگانشان را به تیغ سانسور سپردند. پس از آنکه خیالشان از این بابت راحت شد که مردم از جنایات و خیانت‌ها بی‌خبر خواهند ماند، اقدام به «قتل‌های زنجیره‌ای» و «جنایت کوی دانشگاه» و... کردند و راه را بر «دولت و مجلس اصلاحات» (به عنوان نمایندگان ملت) بستند و «لابد همه‌ی این رفتارها را قانونی هم می‌دانستند»!!؟ افسانه‌ی

«قانون‌گرایی» حاکمیت، خصوصاً در این دو دهه‌ی اخیر، چندان احتیاجی به کنکاش و بررسی ندارد و مثل آفتابی در وسط آسمان، می‌درخشد. البته مشروط به اینکه؛ آسمان مورد نظر ما «جهالت» و «آفتاب عدالت کودتاچیان» سیاهی و ظلمت «ظلم و ستم» باشد. تنها در این صورت است که این افسانه به واقعیت می‌پیوندد.

کودتاچیان بدانند (و می‌دانند) که حتی با بهره‌گیری از «اعتبار و دهان پاک اسیران» قادر به اثبات دروغ بزرگ انتخاباتی و تنزیه رهبری نخواهند شد و تنها راه برای آنان، بازگشت به رأی ملت و پذیرش بی چون و چرای همه‌ی اصول قانون اساسی و تن دادن به «حاکمیت مطلقه‌ی ملت» است. این تصور باطلی است که برای «رسیدگی به جنایات کودتاچیان» قوه‌ی قضائیه‌ای که برخی از متصدیانش با مباشرت و یا تسبیب، مرتکب این تباهی‌ها بوده‌اند، افرادی از درون خود را مأمور رسیدگی کنند (که برخی از آنان در آماده‌سازی این اوضاع آشفته و نامبارک، دخیل بوده‌اند و یا در موارد مشابه، هیچ‌گونه استقلالی از خود نشان نداده‌اند) و انتظار قانع شدن مردم را داشته باشند.

واگذاری امر رسیدگی به این مسائل به این دستگاه قضائی متخلف، مثل «داوری شورای نگهبان» در امر انتخاباتی بود که خود در به وجود آمدن نابسامانی‌های آن نقش داشت. چرا هنوز فکر می‌کنند که با این خیمه‌شب‌بازی‌ها می‌توان این ملت را گول زد و آنان را قانع ساخت؟!!

آیا از یاد برده‌اند که در مسائلی از این نوع، دستورالعمل شریعت محمدی (ص) مبتنی بر «حکمیت» است؟!! آیا نمی‌توانستند در هیئتی سه‌نفره، یکی از افراد مورد اعتماد معترضان و یکی از افراد مدافع رفتارهای صورت گرفته در قوه‌ی قضائیه و ضابطین آن و یک نفر مورد توافق دوطرف را قرار دهند تا احتمال صحت بررسی‌ها را افزایش دهند؟!! آیا این تغافل و غفلت عمدی، به آن دلیل نیست که اطمینان دارند که در صورت حضور یک فرد مورد اعتماد مردم، جنایات آشکار مسؤولانی که اخیراً ارتقاء رتبه یافته‌اند، اثبات می‌شود و پس از آن باید به آن

جنایات، رسیدگی شود و در رسیدگی جدی است که پای مسؤولان عالی‌رتبه‌ی نظام نیز به میان کشیده می‌شود؟!! آیا اطمینان از «تکرار سناریوی سعید امامی» مانع از رویکرد منطقی حاکمان نبوده و نیست؟!!

دیر زمانی است که پنبه‌ی ادعاهای دروغ را زده‌ایم و حناهای متخلفان را بی‌رنگ می‌بینیم و هر دروغی را حتی از رسانه‌های مورد اعتمادی چون «دهان و وجود پاک اسیران» شناسایی کرده‌ایم و پرده‌ی جهل را دریده‌ایم و با انواع ظلم و ستم حاکمان ستمگر آشناییم و مرگ را بر زندگی ننگین و تحت ستم و فریب ترجیح داده‌ایم. دیر زمانی است که جمجمه‌ی خویش را به خدا عاریه داده‌ایم و اخیراً نیز سربازانی چون حجاریان را تقدیم کرده‌ایم تا دروغ و خیانت نسبت به شریعت عقلانی و رحمانی محمدی (ص) را رسوا سازیم و لکه‌های ناشی از عملکرد فریبکاران مدعی اسلام را از چهره‌ی پاک دین خدا (تبارک و تعالی) و شریعت مصطفی (ص) و طریقت علوی (ع) بزداییم و تفاوت آشکار و ماهوی آن حقیقت سترگ را با دروغ بزرگ مدعیان اخیر «حکومت اسلامی» آشکار کنیم. ما اگرچه همچون فریب کاران آوازه‌خوان نبوده و نیستیم تا رویکردهای مناسب با کفر و شرک و نفاق را به اسم «ولایت علی و زهرا و حسین بن علی» (علیهم السلام) بپذیریم ولی محبت حقیقی به آنان را در گرو اقتداء به روش معقول و منطقی آنان دانسته‌ایم و همچون سیدالشهداء (ع) بر این باوریم که؛ «زندگی چیزی جز باور منسجم و تلاش و کوشش در مسیر آن نیست» (إن الحیوة، عقیدة و جهاد) و همچون او فریاد برمی‌آوریم که؛ «اگر دین محمد (ص) جز با کشته شدن ما پایدار نمی‌ماند، پس ای شمشیرها، ما را دربرگیرید».

خدایا چنان کن سرانجام کار　　تو خشنود باشی و ما رستگار

۹ شهریور ۱۳۸۸ – فریمان

(۷)

سرزنش خردمندان

به نام خداوند جان و خرد

۱- در سخنی حکیمانه از امیرمؤمنان علی (ع) نقل شده است که؛ «تحمل سرزنش و ملامت خردمندان از تحمل کیفر قدرتمندان شدیدتر و تلخ‌تر است» (ذمّ العقلاء أشدّ من عقوبة السّلطان).

در زندگی اجتماعی، صحنه‌هایی پیش می‌آید که آدمی را بر سر دوراهی قرار می‌دهد تا بین قرار گرفتن در جایگاهی که «سرزنش خردمندان» را در پی داشته باشد یا «کیفر حاکمان» را بر انگیزد، یکی را انتخاب کند. بسیاری از آدمیان، ترس از کیفرهای مالی و جانی از سوی حاکمیت را مبنای تصمیم‌گیری خود قرار داده و گمان می‌کنند که «سرزنش خردمندان» قابل تحمل‌تر از کیفر حکومتی است. اما خردمندان می‌دانند که «مذمّت عقلاء» به مراتب تلخ‌تر از مجازات‌های حکومتی است.

به اصطلاح عرفی، «زخم زبان از زخم شمشیر هم دردناک‌تر است» و همین نکته را نیز از مولای متقیان (ع) نقل کرده‌اند که؛ «طعن اللسان احدّ من طعن السنان=ضربه‌ی زبان از ضربه‌ی نیزه برّنده‌تر است» و سرزنش خردمندان از نوع «زخم زبان» است که در برابر «زور و سرنیزه‌ی قدرتمندان» قرار می‌گیرد و بسیار قوی‌تر عمل می‌کند، چرا که «کیفری مستمرّ» است و همیشه مجرم را آزار

می‌دهد و معمولاً قابل جبران نیست. در حالی که کیفرهای مالی یا بدنی، زودگذر و قابل جبران است.

۲- این رابطه در باب حاکمان و شهروندان نیز وجود دارد. هرگاه در برابر شهروندان معترض به سیاست‌های حاکمان، از سوی حاکمیت چنگ و دندان و سرنیزه نشان داده شود و با رفتارهای غیر منطقی و نامشروع، اعتراضات را سرکوب کرده و خاموش کنند، خردمندان جامعه به «سرزنش حاکمان» می‌پردازند و مطمئناً این مذمت عقلاء، در برابر زورگویی‌ها و اعمال خشونت از سوی حاکمیت، به مراتب مؤثرتر و کارآتر است.

۳- در وقایع اخیر پس از انتخابات، بارها این اعتراف از دهان رهبری شنیده شد که؛ «نخبگان در این وقایع امتحان بدی پس داده و مردود شدند!!». ایشان با بی‌دقتی، جای «ممتحِن=امتحان‌گیرنده» و «ممتحَن=شرکت‌کننده در امتحان» را عوض کرده است. امتحان گیرنده در این‌گونه ماجراها، خردمندان جامعه‌اند و اگر آنان به گفته‌ی مسؤول اول کشور، از چشم حاکمیت مردود شده‌اند، دلیلی جز «سرزنش کردن حکومتیان از سوی خردمندان» نداشته است. تأیید ثبوت این جایگاه برای خردمندان را در سخن امام علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) آشکارا می‌توان مشاهده کرد.

اقرار بزرگ رهبری کشور به «مردود بودن رفتار حاکمیت از نظر خردمندان» در شرایطی صورت می‌گیرد که هیچ‌گونه تهدید و فشار و شکنجه‌ای از سوی کسی نسبت به ایشان انجام نگرفته و این اعتراف و اقرار از نظر شرعی و قانونی، کاملاً معتبر است. بر عکس اعترافاتی که از اسرای ملت در بازداشتگاه‌های اوین و کهریزک و زیرزمین وزارت کشور و مکان‌های ناشناخته‌ی دیگر گرفته‌اند و بارها از صدا و سیمای ضد ملی منتشر کرده‌اند، که نه تنها هیچ اعتبار شرعی و قانونی ندارد، بلکه همین بیدادگاه‌ها و اعترافات ساختگی، سند آشکار و غیرقابل انکاری بر وجود شکنجه و رفتارهای غیرقانونی و نامشروع از سوی حاکمیت است که پیش چشم ملت ایران و خردمندان جهان گشوده شده است.

۴- داغ ننگ «سرزنش خردمندان» بر پیشانی حاکمیت کودتا خورده است و این داغ را جز با توبه و بازگشت به حق حاکمیت بی‌چون و چرای ملت و پای بندی به پیمان‌های ملی و بین‌المللی در مورد حقوق شهروندان ایران زمین، نمی‌توان زدود. تلخی این سرزنش را می‌توان از نگرانی‌های تمام ناشدنی حاکمیت کودتایی و نشانه‌های آشکار آن در کوچه و خیابان و بیدادگاه و زندان، مشاهده کرد. حضور تمام ناشدنی و غیرمعمول نظامیان و نیروهای انتظامی و امنیتی در سطح خیابان‌ها و میادین شهرهای بزرگ و لغو پی در پی مراسم مذهبی و عرفی با اجبار نیروهای امنیتی و نظامی و سانسور آشکار رسانه‌ها و ممنوع کردن افراد از خبر رسانی و تهدید خانواده‌ی بازداشت‌شدگان و آسیب‌دیدگان برای لغو مراسم مختلف و در بازداشت نگه‌داشتن سیاست‌مداران و بازداشت‌های مکرر نیروهای سیاسی و... گواه صادقی بر این ادعا است.

۵- خردمندان ایران و جهان، بهترین و معتبرترین داور و یا صادق‌ترین گواه بر درستی یا نادرستی رفتار حاکمان خویش‌اند. نمی‌توان بدون همراه داشتن چنین پشتوانه‌ای، سیاست‌ورزی کرد و مدعی «مردم‌سالاری» شد. تنها با فهم و درک خردمندان جامعه است که «مدعیان دروغین» رسوا می‌شوند و «حق‌مداران» به مردم معرفی می‌گردند.

حکومتی که از آغاز سال تحصیلی و فرصت حضور و تجمع اهل دانش و خرد در مجامع علمی کشور هراسان است و تدارک نظامی‌گری در فضای آموزشی را می‌بیند و زندانش را به دانشگاهیان و دانشجویان و روحانیان اختصاص می‌دهد و از علوم انسانی و خردمندان تحصیل کرده‌ی آن نگران است و خواب پریشان انقلاب فرهنگی را در فضای دروغین و خودساخته‌ی انقلاب مخملی می‌بیند، آشکارا به نداشتن چنین پشتوانه‌ای اقرار و اعتراف می‌کند و برای خارج شدن از زیر بار سنگین این رسوایی، اقدام به تقلب و جعل مدرک دانشگاهی برای بی‌خردان وابسته به خود می‌کند و با دوپینگ‌های سیاسی، سهمیه‌ی رزمندگی را

برای بزم‌آرایان رزم ندیده در محیط‌های دانشگاهی قرار می‌دهد تا عدد نخبگان ادعایی خود را افزایش دهد.

۶- اندک خردمندان باقی‌مانده در اردوگاه «راست سیاسی» نیز در فضایی کاملاً اختیاری از حاکمیت جور و ستم فاصله گرفته و با یادداشت‌های ارزشمند خود، پیوستن خود به اردوگاه ملت را یکی پس از دیگری اعلام می‌کنند.
این افتخار نیست که با انواع شکنجه‌های جسمی و روحی و انواع تهدیدهای جانی و ناموسی، از اسرای ملت بخواهند که دهان پاک خود را چند روزی به کودتاچیان عاریت دهند تا با بیان سخنان مورد نظر کودتاچیان، حاکمیت را در تطهیر خویش یاری رسانند و در برابر، از ستم‌های غیرقابل تحمل، خود و بستگانشان در امان بمانند. بگذار چند هفته و حتی چند روز از آزادی اعتراف کنندگان اسیر ما بگذرد، تا سیه رویی اعتراف گیران آشکار گردد.
اما افتخار ملت ایران این است که با صداقت و مسالمت‌جویی و قانون‌گرایی و مظلومیت تمام، این سه ماهه را سپری کرد و در برابر هجوم ناجوانمردانه‌ی حاکمیت کودتا، دست به اقدامات ناروا نزد. همین مظلومیت و حق‌گرایی، انگیزه‌ی اعترافات و اقاریر کسانی شد که در حالت اختیار (و نه از روی اجبار) از جمع حامیان حاکمیت کودتا فاصله گرفتند و به صف مردم مظلوم پیوستند.
پای‌بندی ملت و بزرگان همراه ملت به اصول و ارزش‌های دینی و ملی و حتی قانون اساسی، در هنگامه‌ای که رقیب ناجوانمرد او به هیچ یک از ارزش‌های دینی و ملی وفادار نمانده بود، هر انسان آزاده‌ای را به همراهی با ملت فرا می‌خواند و هر پاک‌دلی را شیفته‌ی مرام این ملت در حرکت خردمندانه‌اش می‌ساخت. جایی که خردمندان جهان نیز به تحسین ملت ایران پرداختند، از نخبگان کشور انتظاری جز پیوستن به ملت و افتخار به «مردود شدن» در آزمون حاکمیت کودتا نبود.

۷- هر کس خود را جزو خردمندان این ملت می‌داند، مسؤولیت دارد که در «سرزنش ستمگران» کوتاهی نکند و خود را با سکوت و سازش، حامی

ستم‌پیشگان معرفی نکند. مبادا که از «ترس کیفر حاکمیت» در انجام این وظیفه کوتاهی شود، چرا که مطمئناً خود آنان نیز مورد «سرزنش خردمندان» قرار خواهند گرفت و بدون تردید، آثار زیان‌بار آن به گونه‌ای است که سرمایه‌ی خردمند را از او خواهد ربود و او را در شمار «نابخردان» قرار خواهد داد.
۸- خنده دار نیست که حاکمیتی بدون پشتوانه‌ی خردمندان و مشروعیت ناشی از آن، بخواهد مشروعیت خود را از راه دین اثبات کند و برای این منظور، حکومتی کودتایی را با حاکمیت منتخب و مشروع امیرمؤمنان علی (ع) همزاد پندارد و در اوج «خودشیفتگی» مخالفانش را با «خوارج» مقایسه کند؟!!

آنان که علوی‌سیرتان را «خارج از دین» می‌خوانند، خشک مغزهایی هستند که شریعت رحمانی محمدی (ص) را با برداشتی «خشونت‌بار» رسماً تبلیغ کرده و می‌کنند و سال‌ها است در برابر اندیشه ورزی‌های علمی صف‌آرایی کرده‌اند و «سیره‌ی خوارج» را همچون روشی خدایی پذیرفته‌اند و هر مخالفی را به خروج از دین متهم می‌کنند!! آنانی که بی‌شرمانه «تشیع صفوی» را تحسین کرده و بر «تشیع علوی» می‌شورند و از نشر اندیشه‌های علوی بر خود می‌لرزند، به سیاست خوارج نزدیک‌ترند یا مخالفان آنان؟!!

بر اساس روایاتی از امیرمؤمنان علی (ع) که چهار نفر از ائمه‌ی هدی (امام جعفر صادق، امام محمد باقر، امام سجاد و سیدالشهداء علیهم‌السلام) آن‌ها را نقل کرده‌اند، ایشان هیچ‌یک از گروه‌های محارب در زمان حاکمیت خویش را به کفر، شرک و یا نفاق متهم نکردند، بلکه آنان را «برادران دینی خود» شمرده‌اند که به ایشان و جامعه‌ی اسلامی «ستم=بغی» کرده‌اند:

(ان علیا (ع) لم یکن ینسب احدا من اهل حربه لا الی الشرک و لا الی النفاق، ولکنه یقول: هم اخواننا بغوا علینا/قرب‌الإسناد/۳۱۸# إن علیا کان یقول لأهل حربه: إنا لم نقاتلهم علی التکفیر لهم و لم نقاتلهم علی التکفیر لنا، ولکنا رأینا أنا علی حق، و رأو انهم علی حق/قرب‌الإسناد/۳۱۳# انه اتاه رجل فقال یا امیرالمؤمنین؛ أ کفر اهل

الجمل و صفین و اهل النهروان؟ قال: لا، هم اخواننا بغوا علینا، فقاتلناهم حتی تفیئوا الی امر الله عز و جل/مسند زید/۳۶۵ و ۳۶۶).

همه‌ی فقیهان شیعه و اهل سنت بر این نکته اتفاق‌نظر دارند که هرسه نبرد امیرمؤمنان (ع) با مخالفان حکومت خود، از نوع «قتال با فئه‌ی‌باغیهٔ» بوده‌است و مصداق حقیقی آیه‌ی قرآن که می‌گوید: «وَ إن طائِفتانِ منَ المؤمنین اقتتلوا ...فإن بغت إحدیهما علی الاخری، فقاتلوا التی تبغی...=اگر دو گروه مؤمن باهم به‌جنگ پرداختند... پس اگر یکی به دیگری ستم روا داشت، با ستمگر بستیزید...».

پس تردیدی نیست که مخالفان علی (ع) همه مؤمن شمرده می‌شدند و نه منافق و مشرک و مرتد و کافر.

این دیدگاه علی (ع) کجا و ادعای «خوارج» مبنی بر «کفر کسانی که حکومت غیر خدا را بپذیرند». آیا امروز حامیان کودتاچیان‌اند که «حاکمیت غیر خدا» را مساوی با کفر می‌دانند یا مخالفان کودتا؟!! خوارج به‌خاطر قبول حاکمیت تحمیلی در پایان جنگ صفین، می‌گفتند: «اگر علی و دیگر مؤمنان توبه نکنند، کافر می‌شوند»!!. حال باید دید که این مدعیان دروغین حکومت علوی هستند که به مخالفان خود انگ «منافق و مرتد» می‌زنند یا مخالفان آنان چنین اتهامی به حاکمیت زده‌اند؟!!

ما می‌گوییم: حکومت در ادعای پای‌بندی به احکام شریعت و قانون اساسی، دروغ می‌گوید و «دروغ گویی» فسق است. ما می‌گوییم: حاکمیت، به مردم ایران ستم کرده و می‌کند و «ظلم و ستم» فسق است. ما می‌گوییم: پیمان شکنی و زیرپا گذاشتن حقوق مصرحه‌ی ملت در قانون اساسی، گناه کبیره و فسق است. فسق، سبب خروج از ایمان نمی‌شود ولی سبب خروج از «عدالت» می‌گردد. حکومتی که حاکم یا حاکمانش عادل نباشند، به عنوان «حاکمیت جور و ستم» شناخته خواهد شد. در برابر، حاکمیت فعلی به مخالفان خود عنوان «منافق یا مرتد» را می‌دهد و اخیراً نیز از عبارت «منافقین جدید» برای مخالفان بهره می‌گیرند.

۹- صاحب این قلم، هیچ‌گاه حکومتیان را متهم به «نفاق یا شرک» نکرده و هیچ‌گاه موافق «مشابه‌سازی‌های تاریخی» نبوده است. گمان می‌کنم که هیچ‌کس از معاصران خود را نمی‌توان «وصیّ نبیّ، اولین مؤمن به پیامبر، خوابیده در جایگاه او، متعلم به علم خاص نبی، مفسر معصوم شریعت، مدافع اسلام در بدر و احد و خیبر و حنین و ...، تلاوت کننده‌ی سوره‌ی توبهٔ برای مشرکان مکه به دستور خدا و ...» دانست و هیچ‌کس را نمی‌توان «طلحه و زبیر و معاویه‌ای شمرد که علیه حکومت مشروع او اقدام مسلحانه کردند و خون مسلمانان را به زمین ریختند». آنان با خصوصیات خاص خویش، به زمان خود اختصاص داشته‌اند و جایگزینی در این زمان ندارند.

البته ممکن است کسانی با سیاست‌های مشابه آنان پیدا شوند که این مشابهت و درصدهای تشابه و همزمانی‌ها را باید خردمندان تأیید کنند و اگر تأیید و یا ردی صورت می‌گیرد، نسبت به سیاست‌ها باشد و نه نسبت به افراد. وگرنه آن می‌شود که حکیم و عارف الهی، جناب مولوی گفت که: «از قیاسش خنده آمد خلق را». باید به این ادعای «هم‌سَری با اولیاء الهی» دورباش داد تا «زنبور عسل» با «زنبور بی‌عسل» یکسان شمرده نشود، که در زبان شریعت نیز از «عالم بی‌عمل» به «زنبور بی‌عسل» و یا «درخت بی‌ثمر» تشبیه شده است.

می‌توان گفت: سیاست‌های اموی و عباسی و سیاست‌های علوی چگونه‌اند و آیا کدام‌یک از اهل زمان ما، به کدام سیاست نزدیک‌تر یا از کدام سیاست، دورتر است؟ ولی اساس رویکردها را باید بر مبنای «حق یا باطل یا مخلوطی از آن‌دو» ارزیابی کرد. همان‌گونه که امیرمؤمنان به یاران خود توصیه می‌کرد که: «اعرف الحق، تعرف اهله = حق را بشناس، اهل حق را خواهی‌شناخت و پیدا خواهی کرد».

۱۰- خدایا در این رمضان مبارک و این شب و روزهای باقی‌مانده از آن، سرمایه‌ی خردمندان این آب و خاک را چندان فزونی بخش که هیچ قدرت‌مندی

را در مسیر نابخردی، یاری نکنند و از تهدید او نهراسند و به تطمیع او، خام نشوند و نقد گران‌سنگ «خرد» را با هیچ بهایی معامله نکنند و با هیچ ستم‌پیشه‌ای سازش نکنند و همواره یار و یاور ستم‌دیده‌گان و خردمندان باشند و جز خداوند جان و خرد را نپرستند و بت‌پرستی را برنتابند و بت‌سازان را با بت‌شکنی‌های مستمر، ازپا بیاندازند و شاهد آزادی و آزادگی و برابری در حقوق شهروندی را درآغوش کشند و جز به «حاکمیت مطلقه‌ی ملت» تن ندهند و آب‌های رفته را به‌جوی آورند و بهاران خجسته‌ی آزادی را به‌گونه‌ای تجدید کنند که به نام آزادی، هیچ کسی را به مسلخ نبرند و چشم بیدار ملت را در قالب رسانه‌های خصوصی و ملی، هیچ گاه نبندند و راه بستن آن را به کلی ببندند. خدایا با آزادی همراه با عزت اسرای این ملت از چنگال ظلم و ستم کودتاچیان، دل‌های ستم‌دیده‌گان را شاد کن و با رفع ظلم و بیداد از این سرزمین و استقرار حاکمیت حقیقی ملت، چشم و دل همه‌ی آزادی‌خواهان را روشنایی بخش، که تو بر هر کاری توانایی.

خدایا چنان کن سرانجام کار　　تو خوشنود باشی و ما رستگار

۲۳ شهریور ۱۳۸۸

(۸)

مفسدان سیاسی

به نام خدا

یکی از خصوصیات آدمیان، که همچون طبیعتی ثانوی با آنان است و کمتر کسی توان چیره شدن و پیروزی مطلق بر آن را دارد «حبّ جاه و مقام» است. همه‌ی ما گرفتار این خوی و خصلت هستیم و تنها به‌صورت نسبی، با هم تفاوت‌هایی داریم.

اگر نسبتی متعادل از این خصلت را در وجود خویش داشته‌باشیم و در ارتباط با آن، دچار «زیاده‌خواهی و خودبرتربینی» یا «پستی و خواری» (افراط و تفریط) نشویم، مسیر انسانیت را گم نمی‌کنیم ولی اگر زیاده‌خواهی و یا حقارت و خواری را روش زندگی خود قرار دهیم، آسیب‌های فراوانی را به خود و جامعه‌ی بشری خواهیم زد.

به چند نکته‌ی مهم در باره‌ی «طمع» در «جاه و مقام» باید توجه کنیم:

یکم) داشتن طمع در کسب «جاه و مقام» به مراتب خطرناک‌تر از داشتن طمع در کسب «مال و ثروت» است. این در حالی است که معمولاً حساسیت بسیاری از آدمیان نسبت به «تفاوت افراد در برخورداری‌های مالی» بسیار بیشتر از حساسیت آنان نسبت به «تفاوت‌های جاه و مقامی» است. اجمالا باید دانست که «جاه‌طلبی و مقام اندوزی» آخرین «سدّ راه تعالی انسان» شمرده شده و «خوان هفتم» در مسیر «سیر و سلوک عرفانی» است (آخر مایخرج من قلوب الصّدّیقین، حبّ الجاه).

دوم) در جامعه‌ی ما نیز تبلیغات رایج، به گرایش معمولی فرا می‌خواند. می‌توان گفت که؛ میزان نفرت و نگاه منفی فقیران و متوسطان نسبت به ثروتمندان بسیار بیشتر از نگاه منفی آنان نسبت به صاحبان مناصب حکومتی و قدرتمندان است. علت آن هم چیزی جز «بدبینی و تصور غصب ثروت و استثمار مردم فقیر و سوء استفاده‌های مالی از راه‌های پیدا و پنهان، توسط ثروتمندان و صاحبان اموال» نیست.

اما همین میزان بدبینی و دغدغه نسبت به امکان «غصب قدرت ملت و استعباد و به‌بندکشیدن شهروندان کشور در کنار غصب ثروت عمومی و ملی و سوء استفاده‌ی از آن، توسط حاکمان و صاحبان جاه و مقام» وجود ندارد. یعنی در مقایسه با حساسیت منفی نسبت به «ثروت‌اندوزی افراد» و شهروندان، حساسیت منفی کمتری نسبت به «جاه‌طلبی و مقام‌اندوزی افراد» نشان داده می‌شود.

سوم) بگذارید به نمونه‌ای از واقعیات جامعه‌ی ایرانی بپردازیم. مثلاً در گفته‌ها و رویکرد آقای خامنه‌ای و تبلیغات حامیان ایشان و دولت نهم و دولت فعلی کودتا، بحث از «مبارزه با فساد مالی» و «مفسدان اقتصادی» بسیار پررنگ مطرح‌شده و می‌شود و حتی با افرادی از بخش خصوصی هم برخورد شده است و اموال آنان را مصادره کرده و از آنان خلع ید کرده‌اند. اخیراً هم بحث «سوءاستفاده‌های مالی آقازاده‌ها و آقایان» را با ذکر نام و نشان، مطرح کرده‌اند و رهبری کشور هم که خود و خانواده‌ی خود را از این اتهام مبرا می‌داند، در گفتار و کردار، بر آن تأکید ورزیده و همچنان تأکید می‌کند.

چهارم) هیچ‌کس در کنار مقوله‌ی «ثروت‌اندوزی نامشروع» از «مقام‌اندوزی نامشروع» سخن به میان‌نیاورده و آن را تقبیح نکرده و زشت نشمرده است.

اگر غصب ثروت افراد یا جامعه و «آزمندی در کسب ثروت» از سوی برخی افراد جامعه، نوعی ظلم و ستم و تعدی به حقوق انسانی افراد یا جامعه شمرده می‌شود (که در صورت اثبات باید شمرده شود) و نام آنان را «مفسدان اقتصادی» می‌گذاریم، غصب جایگاه‌ها و مقام‌های متعلق به افراد و یا گروه‌های اجتماعی از

سوی حاکمان و قدرتمندان و «زیاده‌خواهی و آزمندی در کسب قدرت» نیز «ظلم و ستمی آشکار» است که باید قبیح شمرده شود و نام زیاده‌خواهان را نیز باید «مفسدان سیاسی» گذاشت.

پنجم) نباید همه‌ی توان و توجه مردم را متوجه «مفسدان اقتصادی» کرد. باید در کنار آن و یا بیشتر از آن، به «مفسدان سیاسی» پرداخت که آزمندانه، همه یا بخش‌های عمده‌ای از حقوق سیاسی اجتماعی شهروندان و احزاب و گروه‌های سیاسی قانونی را غصب کرده و حق آزادی بیان، اجتماعات و راهپیمایی‌ها، رسانه‌های بدون سانسور، انتخاب شدن و انتخاب کردن و «حاکمیت مردم بر سرنوشت اجتماعی خویش» را از شهروندان دریغ داشته‌اند.

آنانی که هرگونه تخلف از قوانین را برای خود مجاز دانسته و با اتهاماتی بی‌اساس و بدون مدرک، مخالفان را در محاکم غیر قانونی به محاکمه می‌کشند و با بازداشت‌های غیر قانونی و شکنجه‌های جسمی و روحی، برخلاف موازین شریعت محمدی (ص) که به دروغ مدعی آنند و برخلاف قوانین رسمی کشور (که از نظر شرعی نیز به عنوان «عهد و پیمان» شناخته می‌شوند و نقض آن‌ها «گناه کبیره» است) اعترافات دروغین می‌گیرند و آن را از رسانه‌های صوتی و تصویری منتشر می‌کنند، شایستگی هیچ عنوانی جز عنوان «مفسدان سیاسی» را ندارند.

ششم) در روایات مختلف اسلامی بر این نکته‌ی خبری، تأکید شده‌است که؛ «آزمندی و طمع حاکم، در کسب قدرت بیشتر، موجب خواری و ذلت او می‌شود=الطمع یُذلّ الأمیر». البته هرگونه «طمع و آزمندی» سبب خواری و پستی می‌گردد و به گفته‌ی مولای متقیان (ع) : «الطامع فی وثاق الذل=طمع‌کار و آزمند، در گرو خواری و پستی است».

آنگاه که صدای «فوق قانون بودن رهبری» در کشور بلند شد، نه تنها از سوی شخص رهبری تکذیب نشد که در گفتار و عمل، حدود اختیارات مجلس شورا، رئیس جمهور و دولت و رئیس قوه‌ی قضائیه دچار نوسات ناشی از امیال خاص

رهبری گردید و «فقهای شورای نگهبان قانون اساسی» (که منصوب رهبری بودند) همچون ابزار سرکوب و محروم سازی مخالفان سیاست‌های حاکمان شد و از همه مهمتر، انتخاب «خبرگان» به آنان سپرده‌شد تا علی‌رغم «بطلان منطقی دَوْر» دست به گزینش خبرگان و حتی رقیبان خویش بزنند و آن را از محتوی تهی کنند تا امروز که به علم و درایت و شجاعت و ملت‌خواهی آنان نیاز بود، با جهالت و ترس و طمع، جانب مردم را نگیرند و والی ستمگر را وادار به بازگشت به عدالت نکنند و یا در صورت عدم تمکین به خواست ملت، او را از قدرت معاف ندارند.

آن صدای گوش‌خراش و غیرمنطقی، ندای «طمع و آزمندی در قدرت» را به‌گوش همه می‌رساند که باید می‌شنیدیم و برای برون‌رفت از آن چاره می‌اندیشیدیم.

آیا هیچ نامی جز «طمع امیر» می‌توان به این روند «قدرت خواهی بیش از حدود قانونی» داد؟!! آیا نگاه ملت به این «زیاده‌خواهی در کسب قدرت» از سوی رهبری، نگاهی مثبت بوده است؟!! آیا خواری و ذلت پیش‌بینی شده از سوی امیر مؤمنان علی (ع) امروزه دیده نمی‌شود؟!! آیا «زهد در ثروت‌اندوزی» برای رهبری و مجموعه‌ی حاکمان جامعه، لازم‌تر است یا «زهد در جاه طلبی و مقام اندوزی»؟!! آیا «بسنده کردن رهبری به حدود و اختیارات قانونی» و یا «عدم اعمال برخی اختیارات قانونی به نفع حقوق ملت» در پیشگاه خدا به عنوان «زهد و بی‌رغبتی به دنیا» شمرده نمی‌شود و محبوب خداوند رحمان نیست؟!! آیا زهد و بی‌رغبتی ولی‌فقیه نسبت به اعمال حقوق قانونی خود و نادیده‌گرفتن برخی از آن‌ها به نفع حقوق ملت، نظریه‌ی «ولایت فقیه» را تقویت نمی‌کرد؟!!

این سخنان به منزله‌ی دفاع نگارنده از نظریه‌ی «ولایت فقیه» نیست، چرا که از جنبه‌ی علمی، به ثبوت ولایت برای فقیهان، باور ندارم، ولی آنانی که باور دارند و ملتی که با رأی خود به آن، تصور می‌کرد که «عدل و انصاف و آزادی و

استقلال» را به چنگ می‌آورد، در صورت رفتار ولی فقیه با تسامح و مدارا با همه‌ی آحاد ملت و شهروندان، احساس بهتری از تصمیم خود نمی‌داشتند؟!!
هفتم) اگر برای آقای هاشمی رفسنجانی، که قبل از انقلاب نیز فردی ثروتمند بود، کمترین شعور اقتصادی را قائل باشیم و اگر ایشان می‌خواست همان ثروت را در مسیر مشروع بکار گیرد، مطمئناً از پاسداری که امروزه ثروت ده‌ها میلیاردی او را مشروع می‌شمارند (و در دولت مدعی مخالفت با «مفسدان اقتصادی» احکام مشاورت و معاونت و وزارت را گرفته و تحت حمایت بوده و هست) بسیار بیشتر می‌توانست «ثروت‌اندوزی» کند.
تردیدی نیست که شعور اقتصادی آقای هاشمی را کمتر کسی می‌تواند انکار کند و اگر مخالفان ایشان از «عدم اطلاع» مردم می‌خواهند سوء استفاده کنند و گمان می‌برند که برای از میدان راندن رقیب، می‌توان به هرگونه تهمتی دست‌یازید، سخن دیگری است، ولی سکوت افراد مطلع از یک‌سو و بی‌حیایی مدعیان دروغین مبارزه با فساد اقتصادی، که زیر این ماسک زیبا، چهره‌ی مخوف و زشت «فساد سیاسی» و «جاه‌طلبی و مقام اندوزی» خود را پنهان می‌کنند، از سوی دیگر، می‌تواند به «انحرافی بزرگ» در صحنه‌ی سیاسی- اجتماعی کشور بیانجامد و خدای ناخواسته، فعالیت‌های سیاسی مردم را در مسیری «باطل» قرار دهد.
این سخن کسی است که علی‌رغم عدم علاقه‌مندی به آقای هاشمی رفسنجانی، از مسؤولیت انسانی دفاع از حقوق شرعی و قانونی آقای رفسنجانی (به عنوان یکی از شهروندان ایرانی) در برابر ظلم‌هایی که در پنج تا شش ساله‌ی اخیر در حق ایشان روا داشته شده، غفلت نمی‌کند.
اگرچه هنوز هم برخلاف بسیاری از دوستان اصلاح‌طلب، نمی‌تواند از جفاهای سیاسی ایشان به مخالفان سیاست‌های حاکمیت در ۲۵ سال قبل از آن و خصوصاً در مورد آیت‌الله منتظری، نیروهای ملی و مذهبی و نهضت آزادی، برخی دوستان اصلاح‌طلب در وقایعی چون «کنفرانس برلین» و موارد گوناگون

دیگر، ماجراهای انتخابات مجلس ششم، کانون نویسندگان، قتل‌های سال ۱۳۶۷ و... به راحتی عبور کند.
البته صاحب این قلم (ضمن قدردانی از برخی مواضع ایشان خصوصاً در چند ماهه‌ی اخیر) می‌داند که ایشان نیز توجیهاتی برای نقش خود در آن ماجراها دارد و ممکن است در خلوت خود و خدای خود از اعمال ناپسند انجام شده، تبری جسته و یا اکنون تبری جوید، ولی همه‌ی آن موارد را دلیلی برای بقای بدبینی‌های نسبی خویش نسبت به ایشان می‌داند. پس از موضع یک «علاقه‌مند چشم و گوش بسته» به دفاع از ایشان نپرداخته و از روی اطلاع و آگاهی سخن می‌گوید و از خدا می‌خواهد که «انصاف را در همه حال و حتی در برابر بدخواهان خویش، رعایت کند».
هشتم) طرح ادعا درباره‌ی «مفسدان اقتصادی» گاه برای تبلیغات انتخاباتی و حذف برخی رقیبان بوده و عمدتاً برای پوشاندن واقعیتی بسیار تلخ‌تر و ناگوارتر چون «فساد سیاسی حاکمان» و دور نگه‌داشتن مردم از آگاهی نسبت به این فساد زیان‌بارتر بوده است. «مفسدان سیاسی» در سایه‌ی تبلیغات شدید و نفرت برانگیز حکومت بر علیه مفسدان اقتصادی، در حاشیه‌ی امن قرار گرفته و سال‌ها است که با امنیت کامل، نظام حاکم بر کشور را به فساد کشیده‌اند.
آن‌ها با در اختیار گرفتن تمامی قوای رسمی کشور، انواع قوانین خلاف شرع و قانون اساسی را به تصویب رسانده و اکنون مدعی «قانون‌گرایی» اند و هیچ تعهدی نسبت به «رعایت حقوق انسانی مخالفان» (و حتی مردم عادی) ندارند.
نزدیک ۳۰ سال است که برخلاف اصل ۱۶۸ قانون اساسی، بیدادگاهی را به اسم دادگاه، تشکیل داده و بر خلاف موازین حقوقی و قانونی، با مخالفان سیاسی، رفتار می‌کنند و افراد را به جرم شرکت در راهپیمایی مسالمت‌آمیز!! بر خلاف اصل ۲۷ قانون اساسی محاکمه می‌کنند و باز هم خود را «قانون‌گرا» می‌خوانند!!
حتی وقتی خودشان به بیدادگاه نمایشی خود اعتراض می‌کنند، نیمی از حقیقت را می‌گویند. از «اقرارهای مسخره علیه دیگران» انتقاد می‌کنند ولی از «بی‌اعتبار

بودن اعتراف گیری زیر شکنجه و تحت فشارهای روحی و جسمی» که مورد توافق همه‌ی فقهای شریعت است و مخالفت با نص صریح قانون اساسی و قوانین کشور، هیچ یادی نمی‌کنند تا عملاً آن بخش ها را تأیید کرده باشند.
این عمل رهبری کشور، اگر ناآگاهانه صورت گرفته باشد، نشانه‌ی غفلتی بزرگ است و اگر آگاهانه باشد، خیانتی بزرگ را مرتکب شده است.
نهم) فلسفه‌ی «عدم دخالت نظامیان و نیروهای مسلح در سیاست» این است که «سلاح در دست سیاسیون نباشد» تا همه‌ی سیاست‌ورزان «گفتمان سیاسی» را به عنوان تنها راه‌حل اختلافات سیاسی بپذیرند و هیچ‌یک از رقیبان سیاسی، متوسل به سرکوب نظامی مخالفان خود نشود. به همین دلیل است که احزاب سیاسی از داشتن رویکرد نظامی، منع می‌شوند.
آیا اکنون در ایرانی که مدعی «جمهوریت و اسلامیت» است، از نظامیان و نیروهای مسلح در منازعات سیاسی بهره گرفته نمی‌شود؟!! آیا رهبری کشور در جهت ممانعت از دخالت نظامیان در مسایل سیاسی، تلاش کرده است؟!! آیا خود وی، مشوق دخالت نظامیان در منازعات سیاسی نبوده است؟!! آیا در ۲۰ ساله‌ی رهبری آقای خامنه‌ای، جناح راست سیاسی از قدرت نیروهای مسلح و نیروی امنیتی بر علیه مخالفان خود بهره نگرفته است؟!!
آیا واگذاری مناصب سیاسی و اقتصادی و امنیت داخلی به نظامیان (و نه سیاسیون) تعدی به حقوق غیر نظامیان و نوعی «فساد سیاسی» نیست؟!!
دهم) خدای سبحان در قرآن کریم می‌فرماید: «خانه‌ی آباد آخرت را برای کسانی قرار داده‌ایم که قصد برتری‌جویی و فساد در زمین را نداشته باشند، و نتیجه و عاقبت از آن پرهیزکاران است=تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لایریدون علوّا فی‌الأرض و لا فسادا، والعاقبة للمتقین».
هم او درباره‌ی فرعون می‌فرماید: «إن فرعون علی فی‌الأرض = همانا فرعون برتری‌جویی را پیشه کرد» و به همین دلیل بود که «استحقاق عذاب الهی را

یافت». مبادا با بهره‌گیری از سیاست فرعونی، حکومتی بخواهد رفتار کند که سرنوشتی بهتر از او را نصیب نخواهد بود.

هر حکومتی با هر عقیده و باوری که مستقر شده باشد، باید از ستم به شهروندان خود بپرهیزد. فرقی نمی‌کند که شهروند او چه باوری داشته باشد، خواه مسلمان باشد یا غیر مسلمان. آنچه وظیفه‌ی حکومت است، عدل و انصاف است و شکل حکومت و افراد حاکم، هیچ تغییری در این داوری، ایجاد نمی‌کند.

در روایات نیز آمده است که؛ «خداوند رحمان، به یکی از انبیای بنی‌اسرائیل وحی کرد که پیش این حاکم ظالم برو و به او از جانب من بگو: من تو را حکومت ندادم که خون مردم را بریزی و مال آنان را تصاحب کنی، بلکه حکومتت دادم تا حق ستمدیدگان را از ستمگران برایشان بستانی، چرا که من از کمترین ستم به آنان نخواهم گذشت، اگر چه کافر باشند = إن الله عزوجل اوحی الی نبیّ من انبیاء بنی‌اسرائیل فی مملکة جبار من الجبارین، أن إئت هذا الجبار فقل له: اننی لم‌استعملک علی سفک الدماء و اتخاذ الأموال، و إنما استعملتک لتکف عنی اصوات المظلومین، فإنی لم ادع ظلامتهم و إن کانوا کفّارا» (کافی ۳۳۳/۲ – به همین مضمون در، کنزالعمال ۱۳۳/۱۶).

هم آیات قرآن و هم روایات اسلامی، بر این نکته تمرکز کرده‌اند که «قبح ظلم» حکمی کلی است و «إستثناء» نمی‌پذیرد. یعنی نه به مسلمان و نه به غیرمسلمان، نمی‌توان ظلم کرد. پس ادعای برخی مدعیان در خصوص «اختصاص احکام واقعی شریعت به مؤمنان» ادعایی باطل و غیرمنطقی است، چرا که «احکام عقلی تخصیص بردار نیستند» و زشتی ستم از نظر عقل، حکمی همیشگی است و هرچه نزد عقل، زشت (قبیح) شمرده می‌شود، از نظر شرعی نیز حرام است.

مقصود نگارنده نیز از یادآوری گاه و بیگاه متون شریعت در مسایل سیاسی، صرفاً بیان تأیید و تأکید شریعت نسبت به حکم عقل است تا ادعای باطل جاه‌طلبان مدعی شریعت را نشان دهد، وگرنه همه‌ی امور سیاسی، از نوع امور عقلانی است و داور حقیقی در این مسائل، عقل و خرد بشری است.

هر حکومتی که مبتنی بر عقل و خرد بشری بوده و ملتزم به عدل و انصافی باشد که در محدوده‌ی حقوق فطری بشر عمل کرده و همیشه رضایت و رأی اکثریت شهروندانش را مبتنی بر عقل و منطق، ملاک حکومت قرار می‌دهد، حکومتی کاملاً مشروع و مورد تأیید خداوند سبحان است.

خدایا چنان کن سرانجام کار   تو خوشنود باشی و ما رستگار

۳۰ شهریور ۱۳۸۸ – فریمان

(۹)

دشواری‌های سیاست‌ورزی پس از کودتا

به نام خداوند رحمان و رحیم

پس از کودتای ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ شرایط کشور در بسیاری موارد، دگرگون شده و کمتر شباهتی با روزگار پیش از آن دارد. صبر و تحمل حاکمیت و خصوصاً کودتاچیان به انتها رسیده و هرگونه کار سیاسی مسالمت‌آمیز را رفتاری براندازانه ارزیابی کرده و واکنش‌هایی در حد حرکت‌های خشونت‌بار از خود نشان می‌دهند.

در چنین شرایطی است که نیروهای سیاسی و اعضای احزاب رسمی و گروه‌های قانونی که خود را صرفاً برای شرایط سیاسی آرام و رفتارهای قانونی حاکمیت آماده کرده و هیچ گمانی به واکنش‌های غیرقانونی و خشونت‌بار از سوی حاکمیت نمی‌برده است، در برابر وضعیتی فوق‌العاده و غیرقابل پیش‌بینی قرار گرفته و دچار سردرگمی و استیصال می‌شوند و ممکن است در برابر حاکمیت خشن، خود را ببازند و داشته‌های خود و دوستان خویش را یکسره بر باد دهند. تصویر اوضاع جدید و نکات قابل توجه برای فعالیت سیاسی در شرایط فوق‌العاده را در چند نکته یادآور می‌شوم؛

یکم) رفتارهای غیرقانونی کودتاچیان و حاکمیت متکی بر آن، برای امنیتی کردن اوضاع و وادار کردن مخالفان خویش به رفتارهای خشونت‌بار است تا توجیهی برای سرکوب و خشونت‌ورزی بیشتر حاکمیت باشد.
بیشترین فشارها و هزینه‌ها به نیروهای سیاسی تشکیلاتی وارد شده است و این امر نشانگر آن است که بیشترین دقت نیز باید از سوی بازماندگان شوراهای مرکزی احزاب و گروه‌های قانونی و اعضای آن‌ها صورت گیرد تا سوء رفتار حاکمان، آنان را به گزاره‌های غیر اصلاحی متمایل نکند.
دوم) گرچه هزینه‌ی کارهای سیاسی قانونی در چنین شرایطی بسیار بالا می‌رود، ولی صبر و استقامت و تأکید بر اقدامات قانونی و غیر خشونت‌بار، تنها ضامن پیروزی بر رقیب قانون‌شکن است. به هیچ‌وجه نباید تسلیم خواسته‌های کودتاچیان شد و رفتار سیاسی خود را با میل آنان هماهنگ کرد. پرهیز جدی از خشونت‌ورزی، به معنی ناکام گذاشتن رقیب در توطئه‌اش بر علیه ملت صلح طلب و نیروهای جنبش سبز است.
سوم) همه‌ی اعضا و هواداران گروه‌ها و احزاب قانونی کشور، باید نسبت به شرایط دشوار پیش آمده، توجیه شوند تا بدون تعارف و با انتخابی آگاهانه، بین ادامه‌ی فعالیت‌های تشکیلاتی یا استعفا و کناره گرفتن از آن‌ها، دست به گزینش بزنند.
به عبارت دیگر، سران این گروه‌ها، همچون سید الشهداء (ع) بیعت خود را از اعضاء و هواداران بردارند تا هرکس توان پرداخت هزینه‌های سنگین تحمیلی از سوی کودتاچیان برای اقدامات قانونی را ندارد، میدان فعالیت‌های سیاسی تشکیلاتی را ترک کند.
چهارم) کودتاچیان با رفتارهای غیرمنطقی و شدیداً خشونت‌بار، سعی بر آن دارند تا برخی نیروهای جوان و کم‌تجربه یا افراد بسیار نرم‌خو و آرام از باتجربه‌های سیاسی را بازداشت کرده و تحت فشارهای شدید و غیرقابل تحمل برای آنان،

قرار دهد و ایشان یا خانواده‌های آنان را علیه رهبران جنبش و یا رهبران احزاب و گروه‌ها تحریک کنند.

به برخی از بازداشت‌شدگان و خانواده‌هاشان گفته‌اند: «رهبران سیاسی، شما یا بچه‌های شما را جلو انداخته و خود را پشت سر آنان مخفی کرده‌اند. ببینید که شماها امروز گرفتار شده‌اید و آنان آزادانه زندگی می‌کنند!!». باید این ترفند رقیب را افشا کرد.

پنجم) اتمام حجت از سوی احزاب و سران جنبش با تمامی افرادی که در صحنه‌ی سیاسی امروز کشور حضور دارند، هم اعتبار مجددی برای آنان و اثبات صداقت و اخلاقی بودن جنبش سبز است و هم سند دیگری بر بی‌اعتباری و اثبات بداخلاقی و دروغ‌گویی مجدد و مکرر کودتاچیان خواهد بود.

ششم) همه‌ی افراد تأثیرگذار نیز لازم است تا شرایط جدید را هرچه زودتر بشناسند و رفتارهای قانونی خود را متناسب با شرایط خطیر کنونی تعریف کرده و اقدامات لازم را انجام دهند.

تسلیم شدن به تهدیدهای کودتاچیان و تعطیلی یکی پس از دیگری همایش‌های قانونی و خصوصاً در مناسبت‌های مذهبی و ملی، هیچ توجیهی ندارد. ما باید نشست‌های قانونی خود را برگزار کنیم و بگذاریم آنان هم اگر مایل بودند و برایشان مقرون به صرفه بود، تهدیدشان را عملی کنند.

اساساً وقتی از حربه‌ی «تهدید» استفاده می‌شود که تهدیدکننده نمی‌خواهد یا نمی‌تواند اقدامی انجام دهد و با بهره‌گیری از تهدید، تلاش می‌کند که بدون پرداخت هزینه و با استفاده از رعب، خواسته‌های خویش را اجرا کند.

امروز که کودتاچیان همه‌ی راه‌های غیرقانونی را پیموده‌اند و مسیر باطلی نمانده که آن‌ها نپیموده باشند، و اخیراً به مراسم دعای کمیل نیز حمله کرده و افراد شرکت کننده را دستگیر کرده‌اند، نیروهای سیاسی جنبش سبز نیز باید از پرداختن هزینه‌هایی چون بازداشت شدن‌های غیرقانونی و مورد ضرب و شتم قرار گرفتن‌های خلاف شرع و اخلاق، پروایی نداشته باشد.

گویا در این مصاف نابرابر، تنها گزینه‌ی باقی مانده برای نیروهای صلح‌طلب ملی و مذهبی، استقامت بر پیمودن راه‌های مسالمت‌آمیز و اصرار بدون عقب‌نشینی بر حقوق بی چون و چرای ملت و پرداخت هزینه‌های گزاف این مبارزه‌ی قانونی و نابرابر با قانون شکنان کودتاچی است.

هفتم) کم‌توجهی سران جنبش و افراد تأثیرگذار، نسبت به مشکلات اقتصادی ملت و خصوصاً اقشار آسیب پذیری چون کارگران و اعتراضات و اعتصابات آنان، توجیه پذیر نیست. جنبش سبز باید آغوش خود را به روی همه‌ی آنانی که از سیاست‌های حاکمیت کودتا زیان می‌بینند، باز کند و دوستی و یاری خود را نسبت به همه‌ی آنان تعریف کرده و عملاً نشان دهد.

تکرار درخواست انجام راهپیمایی‌های سراسری با انگیزه‌های متعددی چون؛ «حمایت از حقوق کارگران، اعتراض به سیاست‌های تورم‌زای حاکمیت، اعتراض به واردات بی‌رویه و تعطیل شدن تولیدات کشاورزی و صنعتی، رشد فزاینده‌ی بیکاری، امنیتی شدن فضای دانشگاه‌ها، رویکرد ناعادلانه و غیرقانونی صدا و سیما، اهانت به بزرگان حوزه و دانشگاه و برخی مفاخر ملی، تقلب و دروغ‌گویی دولت در آمارهای رسمی، تعطیلی بسیاری از اصول قانون اساسی، بازداشت‌های غیرقانونی و محاکمات ناعادلانه، و ...»، می‌تواند هر هفته از سوی یکی از گروه‌های رسمی و قانونی و یا چهره‌های سیاسی و مسؤولان سابق کشور، تجدید شود. اگر روزی با این درخواست‌ها موافقت شود، امکان اعلام دیدگاه‌های معترضان فراهم شده و اگر مخالفت شود، اسناد مکرر تخلف حاکمیت کودتا از قانون اساسی و قوانین عادی کشور، موجب بی‌اعتباری بیشتر آنان شده و حقانیت ادعاهای معترضان را بیش از پیش اثبات خواهد کرد.

هشتم) هر یک از ما که خود را فردی از جنبش سبز ملت ایران می‌دانیم، باید خود را برای انواع دشواری‌های بازداشتگاه‌های انفرادی و زندان‌های درازمدت، آماده کنیم. به تمامی آنچه در تجربه‌های پیشین خود و دیگران از این محیط‌ها داریم، امروزه شدیداً محتاجیم. باید با «مطالعه‌ی مجدد خاطرات بازداشت‌شدگان

و گونه‌های متفاوت برخوردهای بازجویان» و «چگونگی غلبه بر تنهایی‌ها» و «توجه کردن به انگیزه‌های مثبتی که آدمی را در آن شرایط دشوار یاری می‌رساند» و «چگونگی مشغول داشتن ذهن به مطالب مثبت و شادی بخش در انفرادی» و «مرور کردن خطاها و جرم‌های آشکار ستم‌کاران و کوچک نشمردن و از یاد نبردن آن‌ها در فضای بازداشتگاه‌ها» و مطالبی از این دست، خود را در آمادگی لازم برای شرایط سختی که کاملاً منتظره است، آماده کنیم.

اگر با آمادگی لازم و منتظره ساختن اتفاقاتی که معمولاً از سوی کودتاچیان و خشونت‌طلبان به صورت غیرمنتظره، اعمال می‌شود، در برابر حوادث ناگوار قرار بگیریم، توان تحمل فوق‌العاده‌ای پیدا کرده و جنگ‌طلبان را مأیوس می‌سازیم و عملاً حربه‌ی «بازداشت و زندان و انفرادی» را از کار خواهیم انداخت و با امید به یاری قادر مطلق، ستم‌کاران را پشیمان ساخته و وادار به عقب نشینی خواهیم کرد.

نهم) همه‌ی ما در برابر خانواده‌های خود نیز مسؤولیم. باید قبل از هر اتفاقی، آنان را نسبت به احتمالات خطیر موجود، آگاه ساخته و انتظار و لزوم تحمل مشکلات را برای ایشان توضیح دهیم.

بیان خطرهایی که ملت، کشور و دین و آئین را تهدید می‌کند و لزوم عقلی و شرعی تلاش و پرداخت هزینه برای جلوگیری از پدید آمدن آن‌ها و یا کاستن از رنج و سختی ناشی از آن‌ها برای مردم، می‌تواند وجدان خانواده‌ها را بیدار کند و یا از تحت تأثیر عواطف و احساسات منفی قرار گرفتن، بازدارد.

همه‌ی این رفتارها و تلاش‌های توضیحی، جزئی از مبارزه‌ی قانونی برای پیش گیری از جرم و گناه بیشتر کودتاچیان و زیان‌های جبران ناپذیر بیشتر به ملت و کشور و آئین او است.

دهم) نیروهای مذهبی این جنبش، اگر در ادعای ایمان به خدای رحمان و قادر مطلق، صداقت داشته باشند، هیچ گاه حق مأیوس شدن در هیچ صحنه‌ای از

صحنه‌های زندگی را ندارند. ما به خدای رحمانی اعتماد کرده‌ایم که هیچ قدرتی در برابر قدرت او، توان عرض اندام را نداشته و ندارد.

کودتاچیان باید بترسند از فردای این دنیا و عالم آخرت که در برابر قدرت لایزال الهی، هیچ سپاه و ارتش و نیروی مسلحی به کارشان نمی‌آید و نه تنها هیچ بازداشتگاه و انفرادی و زندانی، سبب روسپیدی این مدعیان دروغین اسلام و ایمان و ایران نخواهد شد، بلکه بزرگ‌ترین سند رسوایی آنان و روسپیدی مخالفان ایشان خواهد شد.

پس با امید به حقانیت راه اخلاقی و صادقانه و صلح آمیز خود، سرافرازانه و با اقتدار معنوی و تکیه بر خدای رحمان و وجدان‌های بیدار آدمیان، این مسیر پیروزمند را ادامه می‌دهیم و گرد یأس و نومیدی را بر دل‌های تاریک ستم‌پیشگان دروغ‌گو می‌پاشیم تا از ظلم و ستم مأیوس گردیده و امیدوارانه به دامان پر مهر ملت خویش بازگردند.

به امید سرسبزی و سربلندی ایران و ایرانیان و آزادی همه‌ی ملت و خصوصاً سرافرازان اسیر و قهرمان.

۲ آبان ۱۳۸۸ – فریمان

(۱۰)

بنیان سپاه پاسداران

به نام خداوند رحمان و رحیم

(الهی أنطقنی بالهدی و الهمنی التقوی)

دو خاطره از خاطرات دیروز را برای امروزیان می‌نویسم تا آنانی که نبوده‌اند و ندیده‌اند و آنانی که بوده و دیده‌اند، با دیده‌ی عبرت به آن بنگرند. شاید برای آینده‌ی ملت، اندک ارزشی داشته باشد:

یکم) در سال ۱۳۵۸ به مدت ۱۰۰ روز در سپاه پاسداران شهرستان نایین، عضو افتخاری بودم؛ و از تیر ماه ۱۳۵۹ رسماً به استخدام سپاه پاسداران خراسان- مشهد در آمدم. پس از سه ماه، در مهرماه همان سال، در برابر تصمیمات «واحد هماهنگی شهرستان‌ها» (ستاد کل در تهران) که بر خلاف اساس‌نامه و آیین نامه‌ی مصوبه‌ی شورای انقلاب، تصمیم به تغییر مسؤولان واحدهای تدارکات و آموزش سپاه خراسان گرفته بودند، به اعتراض برخاستم و همراه پرسنل این واحدها، خواستار توضیح برای این تصمیمات خلاف قانون شدیم.

طبق مصوبه‌ی شورای انقلاب، مسؤولین واحدها با رأی پرسنل همان واحدها انتخاب می‌شدند و برای تغییر آن‌ها باید به توضیح قانع کننده داده می‌شد. نتیجه‌ی آن اعتراض، قطع حقوق ماهیانه در هنگامه‌ی حضور داوطلبانه در جبهه‌ی جنگ تحمیلی و متهم شدن به «ایجاد اغتشاش در سپاه و تشکیل باند و تبانی برای اخلال در تصمیمات مسؤولان سپاه» بود.

من به همراه پنج نفر از دوستان و پرسنل سپاه خراسان، که عبارت بودند از آقایان؛ «شهید حسن طاهرپور، مجید نیری (از بازداشت شدگان سازمان مجاهدین انقلاب پس از انتخابات اخیر که بعد از حدود یکصد روز بازداشت، آزاد شد) عبدالله ارشاد، زنده دل (که اصلاً نمی‌شناختمش) و عبدالرسول پاسدار»، از سوی «شورای فرماندهی کل سپاه» با همان اتهامات ادعایی گزارشگر عضو واحد هماهنگی شهرستان‌ها که از تهران برای انجام تصمیمات یاد شده آمده بود، به «اخراج از سپاه» محکوم شدیم.

پس از بازگشت از جبهه، به تهران فراخوانده شدیم و برای پی‌گیری حکم اخراج (که عملاً به تبعید تغییر یافته بود و بعد هم پس گرفته شد و با استعفای من در اسفندماه همان سال به پایان رسید) دیدارهایی با مسؤولان اصلی این ماجرا در ستاد کل سپاه در تهران داشتیم.

بالاترین مسؤولی که ملاقات کردیم، مرحوم شهید کلاهدوز (عضو شورای فرماندهی کل سپاه) بود. فردی متدین و از انقلابیونی که بنابر آنچه آن زمان شایع بود، مخفیانه در گارد شاهنشاهی قبل از انقلاب خدمت می‌کرد.

من که سخنگوی جمع شش نفره‌مان بودم، به آن تصمیم شورای فرماندهی سپاه و خصوصاً «نماینده‌ی ولی فقیه، آقای محلاتی» اعتراض کردم و گفتم: «شما تاکنون ما را دیده‌اید؟!!». گفت: «نه، ندیده‌ام». گفتم: «پس چگونه به خود اجازه داده‌اید که بدون حضور و دادن فرصت دفاع به متهمان، حکم صادر کنید؟ حالا از شما انتظاری نیست، ولی نماینده‌ی ولی فقیه که علی القاعده باید بداند که حکم یک جانبه و بر اساس گزارش مدعی و بدون حضور و دفاع متهم، قضاوتی

برخلاف شرع و حکم به غیر حق است. ایشان و شماها چگونه به خود اجازه داده‌اید که در جایگاه فرماندهی کل سپاه، چنین رفتار خلاف شرع آشکاری انجام دهید؟!!».

مرحوم شهید کلاهدوز فکری کرد و گفت: «اعتراض شما وارد است. اخیراً دادستانی انقلاب در سپاه تشکیل شده و شما می‌توانید به آنجا شکایت کنید». من پاسخ دادم: «ما آنقدر نادان نیستیم که ندانیم در شرایط فعلی کشور و جنگ، برای چنین رفتار ناپسندی، حتی از توبیخ جزئی فرماندهان پرهیز خواهند کرد تا چه رسد به رسیدگی به شکایت از کل اعضای فرماندهی سپاه».

کلاهدوز در پاسخ گفت: «الآن فرماندهی کل سپاه درگیر سازماندهی و جنگ است، ممکن است برای ایجاد تشکیلاتی به عظمت سپاه، چهارتا حق هم ناحق شود. این خیلی چیز مهمی نیست».

من از جا برخاستم و به دوستان خود گفتم: «برخیزید برویم. من فکر می‌کردم که چهار بنیان سپاهی که می‌خواهد از حق و حقیقت دفاع کند، باید بر چهار حق احقاق شده بنا شود و نه بر چهار حق ناحق شده. جای ما در چنین سپاهی نیست؛ خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج».

مرحوم کلاهدوز که دید حرف خوبی نزده است، تلاش کرد که ما را نگه دارد و دلجویی کند، ولی من به دوستانم گفتم: «اگر شما می‌خواهید بمانید، من می‌روم». پس از این گفت و گوی تاریخی بود که تصمیم جدی به استعفا از سپاه پاسداران گرفتم و مسیر پذیرش استعفا، تا پایان سال ۱۳۵۹ به طول انجامید که نهایتاً به همکاری رسمی‌ام با این ارگان، خاتمه داد.

امروز، قریب ۳۰ سال از آن ماجرا گذشته است و همگان آشکارا می‌بینند که «خشت کج» آن روز، تا کنون به «کج روی» خود (کم یا بیش) ادامه داده است و از ادعای «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» بودن تا «سپاه پاسداران استبداد ضد دین» شدن را پیموده و یا در حال پیمودن است.

آنانی که بنیان‌های سپاه را در جهت «پاسداری از منافع فردی ولی فقیه» سازمان دهی کردند و شعار «جانم فدای رهبر» را به جای «جانم فدای ملت» یا «جانم فدای کشور» به نظامیان تحمیل کردند و یا در جهت منافع گروهی «اقتدارگرایان» و یک جناح سیاسی، یعنی «عاملان و حامیان استبداد» قرار دادند و ساختمان این تشکیلات مردمی را در جهت خلاف منافع ملت، مهندسی کردند، امروز هیچ بهره‌ای جز «نفرت مردم» را برای این ارگان، به ارمغان نیاورده‌اند.

سپاهیانی که عزت الهی و مردمی خود را به تاراج رفته می‌بینند، نمی‌توانند منتظر رسیدن حمایت دیگران بمانند. آنان باید خود از عزت خویش و هدف عقلی و مشروع تأسیس سپاه، در برابر غافلان و گمراهان و عمله‌ی استبداد، دفاع کنند و اجازه‌ی ریختن آبروی خویش را بیش از این به نااهلان ندهند. برای آبرو یافتن این نهاد بزرگ، شهیدان بسیاری چون؛ خرازی، همت، باکری، چراغچی، صادق جوادی، بروجردی، فرودی، باقری، زین‌الدین، جهان آرا و هزاران پاسدار شهید کم نام و گمنام دیگر در کنار صدها هزار شهید بسیجی، جان خود را فدای ملت و کشور و آیین کرده‌اند و «گروه اندکی سپاهی بازمانده‌ی جدا مانده از اهداف شهیدان و بنیان گذاران سپاه» حق ندارند همه‌ی این عزت و آبرو را خرج قدرت طلبی‌های خود و همفکران مستبد خود کنند.

دوم) در خرداد سال ۱۳۶۶ و چندی پس از شهادت برادرم «ابوالقاسم قابل» و پسر خواهرم «محمد غیبی»، برادر جانبازم «محمود قابل» پیش من آمد تا به خاطر دوستی و روابط صمیمانه‌ای که با اکثر فرماندهان لشکر نصر و تیپ ۲۱ امام رضا (ع) داشتم، مقدمات استخدام رسمی وی را در سپاه خراسان فراهم کنم.

من که از شکل گیری روابط ناسالم در سپاه و در چند سالی که از عمر آن می‌گذشت، کم و بیش آگاه بودم، به او که اکنون معلم است و آن زمان شدیداً خجالتی بود، گفتم: «داداش، من از تو یک سؤال می‌کنم. اگر جواب مرا دادی، هر کاری بخواهی برایت انجام می‌دهم!!». گفت: «بپرس».

گفتم: «اگر روزی در سپاه استخدام شدی و همچون زمان شاه، تو را مسلح کردند و جلوی مردمی بردند که در خیابان اجتماع کرده بودند و دستور تیراندازی به سوی مردم را به تو دادند و گفتند: اگر از دستور، سرپیچی کنی، تو را اعدام می‌کنیم و تو مجبور بودی انتخاب کنی که یا تمرد کنی و کشته شوی و یا به سوی مردمی که ممکن است در بین آنان پدر، مادر، برادر، خواهر و دوستانت حضور داشته باشند یا مردمی که تو آن‌ها را نمی‌شناسی و تنها برای احقاق حقشان اعتراض کرده‌اند، تیراندازی کنی، چه می‌کنی؟!!».

او که انتظار چنین پرسشی را نداشت، کمی فکر کرد و گفت: «نمی‌دانم». گفتم برو. هرگاه جواب این سؤال را پیدا کردی بیا تا من کمکت کنم و یا به کار دیگری بیندیش. چندی بعد، او معلم شد.

جالب است که پس از اتفاقات اخیر و رویارویی ظالمانه‌ی سپاه و نیروهای مسلح با مردم بی‌سلاح و بی‌پناه، او آن ماجرا را به یاد آورده و خدا را بر انتخاب صحیح اش شکر می‌کرد!!

امروز از کوچک و بزرگ مسؤولان اوضاع فعلی کشور و پرسنل نیروهای مسلح و خصوصاً سپاه پاسداران که به مستبدان و ستمگران یاری می‌رسانند، باید پرسید که؛ «شما را چه شده است که به قدرت نمایی مسلحانه در برابر مردمی پرداخته‌اید که سال‌ها آب و نانتان را دادند و آسایش و رفاه را برای شما و بستگانتان فراهم آوردند، تا از امنیت آنان به هنگام نیاز دفاع کنید؟!! چرا زشتی و پلشتی این مصاف ستمگرانه و جفاکارانه را درک نمی‌کنید؟!! چرا چهره‌ی همه‌ی پاکانی که در نیروهای مسلح کشور خدمت کرده و می‌کنند را آلوده جلوه می‌دهید؟!! آیا از خدا و قیامت فراموش کرده‌اید؟!! آنجا نه «ولی فقیه» به یاری شما می‌آید و نه درجه و مقام. نه منافع مادی و اقتصادی به کمکتان می‌آیند و نه سلاح و سرکوب. تنها چیزی که می‌تواند نجاتتان دهد، شکرگزاری و قدردانی از مردمی است که ثروت آنان را سرمایه‌ی رفاه و قدرت شما ساخته‌اند. مگر

نمی‌دانید که: «من لم یشکر المخلوق، لم یشکر الخالق = هرکه سپاس‌گزار خلق خدا نبود، سپاس خدا را بجا نیاورده است».

در فرهنگ ملی و مذهبی شما و ما «نمک خوردن و نمکدان شکستن» آشکارا ناپسند شمرده شده است. نکند که شیرینی قدرت نامشروع، چندان از حقیقت دورتان افکنده باشد که دچار فراموشی از فرهنگ ملی و مذهبی خود نیز شده باشید.

پس به امید خدا، دل خود را در گرو دفاع از امنیت و حقوق قانونی مردم قرار دهید و جان خود را تنها فدای ملت و کشورتان کنید و همچون زمان شاه «جان نثار سلطان زمان» نباشید. از مقابله با مردم پرهیز کنید و کودتاچیان جمع خود را (که واقعاً گمراه شده‌اند) از گمراهی نجات دهید.

۲۴ آبان ۱۳۸۸ - فریمان

(۱۱)

مشترکات جنبش سبز

به نام خدا

جنبش اعتراضی مردم که پس از انتخابات ریاست جمهوری در خردادماه ۱۳۸۸ به صورتی گسترده و فراگیر، خود را نشان داد، گوناگونی بسیاری از نظر اهداف و رویکردها داشته و دارد. این گوناگونی چندان آشکار است که انکار آن به انکار آفتاب در روزی آفتابی می‌ماند.

روشن است که اصرار بر تمامی خواسته‌های گوناگون مردمی، می‌تواند به رویارویی‌های ناخواسته بیانجامد و چندپارگی مردم و جنبش را در پی داشته باشد.

تنها راه خردمندانه برای ماندگاری و ستبری جنبش، پافشاری همه‌ی گروه‌ها و افراد، بر مشترکات و گزاره‌های پذیرفته شده و همگانی است. پس هرگاه کسی به نام کل جنبش می‌خواهد سخن بگوید، تنها بر مشترکات تأکید کند و از بیان مسایل و نظریات اختصاصی خود، پرهیز کند. به عبارت دیگر، نظریات اختصاصی خود را تنها به عنوان دیدگاه شخصی خود و توصیه‌هایی از دیدگاه خویش ارائه کند و «از نسبت دادن مسایل شخصی و نظریات فردی و گروهی، به کلیّت جنبش سبز، پرهیز کند».

اگر این دقت در بیانات افراد و گروه‌های پیوسته به جنبش سبز مورد توجه جدی باشد، برای هیچ فرد و گروهی ایجاد نگرانی نمی‌کند و گام نخست در «تمرین دموکراسی» را با استواری برخواهیم داشت.

برای پرهیز از درازی سخن، چند گزاره را به عنوان «گزاره‌های مشترک و خواسته‌های همگانی» که از بیانیه‌ها، مقالات، شعارها، پلاکاردها، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های افراد و گروه‌های گوناگون جمع آوری کرده‌ام، در دید مردم و صاحب نظران قرار می‌دهم «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید». از سایر دوستان نیز انتظار دارم تا در این خصوص، دیدگاه خود را به اطلاع مردم برسانند.

۱- نخستین خواسته‌ی مشترک مردم در خیزش کنونی، چیزی نیست جز «نفی استبداد و تحقق حاکمیت ملی مبتنی بر دموکراسی».

بیش از صد سال است که ملت ایران در پی «مشروطه خواهی و نفی حکومت و ولایت مطلقه و استبدادی شاه و فقیه» بوده‌اند. هرچه در این راه کوشیده‌اند کمتر به مقصد رسیده‌اند. دلیل عمده‌ی آن هم چیزی نیست جز اعتماد به ادعاهای خیرخواهانه برخی افراد یا گروه‌ها، که در نهایت به افزودن «قیود و شروطی نامشخص نسبت به دموکراسی» انجامیده و عملاً ملت را به استبدادی جدید گرفتار ساخته است.

این بار بنا نیست که به هیچ قید و شرطی در کنار دموکراسی (مردم سالاری) رضایت داده شود. دموکراسی خواهی و «حاکمیت مطلقه‌ی ملت» تنها از راه «مشروطه شدن قدرت و نهادهای قدرت» امکان پذیر است.

۲- مبنای تمامی قوانین کشور را باید بر «حقوق بشر» قرار داد. مراعات حقوق بشر، به عنوان یک معاهده‌ی بین‌المللی و پذیرفته شده از سوی حاکمیت‌های گوناگونی که هم اکنون بر جوامع اسلامی مسلطند و داعیه دار شریعت بوده و اکثر فقیهان نیز آن را برتافته‌اند، برای تمامی کشورهای عضو سازمان ملل، الزامی است.

این تعهد بین‌المللی (به هر دلیلی که اتفاق افتاده باشد) برای مسلمانان نیز «الزام شرعی وفای به عهد و پیمان» را در پی دارد. بنا بر این نه تنها شریعت محمدی (ص) از این امر ممانعت نمی‌کند که آن را «واجب شرعی» می‌داند و نه تنها با برداشت‌های علمی از آن مخالفتی ندارد که به آن فرا می‌خواند. متشرعان و متدینان نیز از جنبه‌های نظری و عملی زیانی نمی‌بینند.
این حقیقت را دیر یا زود، فقیهان و متکلمان شریعت خواهند دانست و تا فرا رسیدن آن زمان، نمی‌توان مردم «حق طلب» را منتظر گذاشت و حقوق آنان را همچون سالیان دراز سیطره‌ی استبداد (چه از نوع سکولار یا از نوع دینی) نادیده گرفت.
۳- حق «آزادی بیان» که از طرق گوناگونی چون؛ «آزادی ایجاد رسانه‌های مکتوب، صوتی و تصویری خصوصی» و «آزادی اطلاع رسانی» و «آزادی اجتماعات و راهپیمایی‌های اعتراضی به سیاست‌های حاکمان» و «ایجاد تشکل‌های سیاسی و صنفی» و ... استیفا می‌شود را باید به صورتی خاص و برجسته مورد تأکید قرار داد. به گونه‌ای که بیان آزادانه‌ی تمامی اطلاعاتی که برای آگاهی مردم ضروری است، را در همه‌ی زمان‌ها فراهم ببینیم و امکان تعطیلی مطبوعات و رسانه‌ها را برای همیشه از حاکمیت سلب کند.
در دنیای امروز، پاسداری از «اهداف و منافع ملی» بدون وجود «رسانه‌های آزاد و مستقل از حکومت» هرگز امکان ندارد. تجربه‌ی ناموفق نظام‌های سلطنتی و ولایی، و قربانی شدن مکرر مطبوعات مستقل در پای استبداد، باید درس لازم را به ایرانیان داده باشد.

بهانه‌هایی چون؛ «اهانت به مقدسات، بسط بی‌بندوباری، توهین و تعرض به افراد و ...» نباید آنقدر برجسته شود که «گمان محدودیت رسانه‌ها» را برانگیزد. طبیعی است که قوانین منطقی و خردمندانه‌ی قانون گزاران در پارلمان، می‌تواند این موارد را از تعرضات نابخردانه‌ی افراد شاغل در رسانه‌ها، دور نگهدارد، آنچنان

که در سایر جوامع قانونمند جهان، این موارد با خردورزی متقابل اصحاب رسانه و قانون گزار، حل شده است.
برجسته کردن مشکلات احتمالی، تاکنون به سلب حقوق قطعی مردم و اصحاب رسانه منجر شده است، و آنگاه که رسانه‌ها به «مسلخ» رفتند، چشم و گوش مردم بر واقعیت‌های مملکت بسته شد و استبداد، در کمال آرامش و دور از چشم مردم، به کشور بازگشت.
هشدار که این بار به «بستن گوش و چشم ملت» به هیچ عنوان راضی نشویم، تا در حکومت اکثریت (که طبیعت دموکراسی است) نه تنها حقوق اقلیت‌ها، نادیده گرفته نشود، بلکه از اینکه اندک اندک «اقلیت‌های زیاده‌طلب و مستبد» به نام اکثریت ملت، بر دوش مردم سوار شوند و کشور را به فساد کشند و «حقوق اکثریت را نادیده گیرند» نیز پیش گیری شود.
۴- تمامی تلاش‌های سیاسی اجتماعی جنبش سبز ملت ایران، در چارچوب «اتحاد ملی و یکپارچگی سرزمین ایران» است.
باید همگان بپذیریم که تمامی اقوام ایرانی از آذری و کرد و لر و بلوچ و عرب و ترکمن تا پارس، در کشوری متحد و سرزمینی یکپارچه به نام ایران و با فرهنگی ایرانی و مبتنی بر دموکراسی، هم در سطح منطقه‌ای و هم در سطح ملی، حاکم بر سرنوشت خویش خواهند بود. مسؤولان اجرایی استان‌ها باید نماینده‌ی اکثریت مردم همان استان باشند و شوراهای شهری و استانی، در محدوده‌ی تصمیمات ملی، حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش را به صورت منطقه‌ای تجلی بخشند.
۵- آخرین نکته‌ی مشترک، چیزی جز «نفی خشونت» نیست. جنبش سبز اگر کمترین بهره از خشونت را چاشنی رفتار خویش سازد، شکست خود را تضمین کرده است. اگر آن خشونت (اگرچه حداقلی باشد) جنبش را به پیروزی رساند، تبدیل به ابزاری مقدس خواهد شد که پس از آن نیز «ارزشمند» دانسته خواهد شد.

آغاز ماجرا از همین جا است. خشونتی که ارزشمند دانسته شد، تعمیم خواهد یافت و اندک اندک به ابزار اصلی پیش برد اهداف پیروزمندان تبدیل خواهد شد و حکومت را در آینده‌ی ایران نیز مبتنی بر «خشونت ورزی» قرار خواهد داد و این به معنی «بازگشت استبداد» است. همین داستان در انقلاب ۵۷ اتفاق افتاد و راهبران کنونی آن پس از طی مراحل تدریجی خشونت در برابر گروه‌های مخالف مسلح و یا برخی افراد مخالف غیر مسلح، امروز با «خشونتی نهادینه» در برابر همایش‌های غیر مسلحانه و مسالمت آمیز ملت قرارگرفته و به روی آنان سلاح کشیده‌اند.

جنبش سبز نباید از «ابزار سرخ» بهره گیرد. ابزار او نیز باید سبز سبز باشد و در خیال بهره گیری از خشونت نیفتد که «دام شیطان استبداد» است و همرنگی با مستبدان، آدمی را به چاه استبداد و ستم فرو می‌افکند.

افرادی که سابقه‌ی نظریه پردازی خشونت، اقدامات تروریستی و یا قلع و قمع مخالفان خود و یا تبلیغ خشونت ورزی در هر دو جناح «حاکمیت و مخالفان حاکمیت» را داشته و دارند، هیچ نسبتی با جنبش سبز نخواهند داشت. البته راه بازگشت از تصورات نادرست و جبران گذشته (اگر ممکن باشد) و نفی خشونت در گفتار و کردار، برای همگان باز است و آغوش پرمهر همراهان جنبش سبز، برای بخشش گناهان و خطاهای افراد و گروه‌ها، گشوده است.

تمرین «پرهیز جدی از خشونت» برای همه‌ی ما، گونه‌ای تمرین برای پذیرش «دموکراسی و حقوق بشر» است که باید مصرانه در پی این رویکرد باشیم.

از آنجا که مشترکات را نباید چندان گسترش داد که خود منشأ اختلاف نظر گردد، به همین کلیات بسنده می‌کنم و یادآوری می‌کنم که:

خدای سبحان به هنگام دادن مأموریت «اتحاد با غیر مسلمانان» به پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌گوید: «قل یا اهل الکتاب، تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم، ألا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله = ای اهل کتاب، بیایید به سخن مشترک بین ما و شما توافق کنیم، که هیچ موجودی جز

خدای یگانه را نپرستیم و شریک برای او قرار ندهیم و هیچ کدام از ما، خود را ارباب دیگری نگیریم و فقط خدا را ارباب خود بدانیم».

می‌بینیم که هیچ سخنی از مسایل اختلافی چون؛ «پذیرفتن نبوت محمدبن عبدالله (ص) یا شریعت او» در این دعوت به اتحاد، مطرح نشده است و تنها بر «کلمة سواء = سخن مشترک» تأکید شده است.

این درس «اتحاد» است که صرفاً بر «مشترکات» می‌توان بنای «وحدت» را برپا کرد. پس هرگاه سخن ما در دایره‌ی مشترکاتمان بود، می‌توانیم سخن خود را به عنوان «خواست مردم و جنبش سبز ملت» بیان کنیم و هرگاه بیش از آن را می‌خواهیم مطرح کنیم، دیدگاه‌های شخصی خود را از گرایشات عمومی مردم، جدا ساخته و «مصادره به مطلوب» نکنیم. بلکه دیدگاه‌های اختصاصی خود را به عنوان توصیه‌هایی به ملت و خیرخواهی برای جنبش سبز آنان و یا انتقاد علمی از سایر همراهان در جنبش سبز، بدون اصرار و توهین به دیگران، مطرح کنیم.

طبیعی است که سخنان مستدل و منطقی، هرچند به نفی برخی عقاید و باورها و یا رویکردهای سیاسی پرداخته باشند، توهین آمیز تلقی نمی‌شود.

همه می‌دانیم که طعنه زدن، مسخره کردن، تحقیر کردن و بکار بردن کلمات زشت در بحث‌های جدی سیاسی و اجتماعی و نظری، شایسته‌ی کسانی که ادعای علم و فضیلت دارند نیست. هر نویسنده و یا گوینده ای (در مسایل جدی) با واژگانی که به کار می‌برد، نخست خود را به مخاطب خویش می شناساند و سپس مقصود خود را به وی می‌رساند. هشدار که خود را «هتک» نکنیم.

خدایا چنان کن سرانجام کار   تو خوشنود باشی و ما رستگار

۱۲ آذر ۱۳۸۸ – فریمان

(۱۲)

پیامی از زندان در سوگ استاد

پیام تسلیت احمد قابل برای در گذشت استادش آیت‌الله العظمی منتظری (قدس-سره) پس از بیش از یکصد روز زندان از پشت میله‌ها به خانواده آن مرحوم تحویل گردید.
متن پیام به شرح زیر است:

«من‌المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوالله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر...»
سلام خدا بر روح پاکمرد آزاده، علامه مجاهد، استاد کم نظیر فقه و معارف اسلامی، حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری (**رحمة‌الله‌علیه**)، و درود و سلام خدا بر بازماندگان، بستگان، پیروان و دوستداران آن پیر فرزانه و مظلوم.
خورشیدی که در زمان حیات طیبه‌اش، گاه آشکارا و گاه از پس ابرهای ابهام رقیبان ستم پیشه، بیشه آزادگی و انسانیت و اسلامیت را نور و انرژی می‌بخشید و کهولت سن و بیماری‌های مختلف را موجب ترک وظایف شرعی و عقلی قرار نمی‌داد.
منتظری عزیز، مظهر اخلاق نیک انسانی و اسلامی بود و فارغ از هوای نفس، بالاترین مقام و موقعیت اجتماعی را به‌خاطر دفاع از حقوق انسانی مخالفان

فکری و سیاسی خویش، وانهاد و متاع دنیا را به‌خاطر خدا و اعتقاد راسخش به آموزه‌های دینی، رها کرد و مصداق کامل «**یا أیتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی**» شد.

گرچه در جمع عزیزان عزادار او نبودم و تسلیت حاکمان به من غم‌زده از سوک جان‌سوز استاد؛ بازداشتی غیر قانونی بود و حسرت آخرین دیدار و حضور در تشییع و تدفین و مراسم ختم آن عزیز سفر کرده را بر دلم گذاشتند و اشک را در چشمانم خشکاندند (چرا که نمی‌خواستم تصور کنند که از بازداشت خویش نگران و غم‌زده‌ام تا مبادا زیر نظر دوربین‌های بازداشتگاه اطلاعات، حمل بر سستی و زبونی کمترین شاگرد آن عزیز بشود) ولی خوشحالم که مردم مؤمن، آن عزیز را با شکوهی در خور و قدرشناسی شایسته، در آخرین صحنه حضور پیکر آزاد شده‌اش از جور و جفای رقیبان، همراهی کردند و باعث سرافرازی پیروان حق و حقیقت شدند.

خوشا به سعادت آنانکه آن پیر فرزانه را تا خانه قبر همراهی کرده و فرصت اشک ریختن بر او را یافتند و اجر و پاداش این همراهی را برای فردای خویش ذخیره کردند.

اکنون او در میان ما نیست، ولی یادگاران او را باید قدر شناخت و بوی گل را از گلاب بازمانده، استشمام کرد.

خم می اگر شکسته برسد هنوز بویش به مشام از دو جامی که پر است از سبویش

این مصیبت بزرگ را به همه بازماندگان، دوستان و پیروان آن فقیه عالی‌قدر، خصوصاً فرزندان بزرگوار و دامادهای محترم ایشان و بالأخص حضرات حاج احمد آقا و حاج آقا سعید، تسلیت می‌گویم، و سلامتی و عمر با عزت آنان و جوار رحمت و بهشت رضوان الهی را برای استاد فقید (قدس سره) از خداوند رحمان خواستارم.

در خاتمه لازم می‌دانم از مردم شریف نجف آباد که در تمامی دوران عمر آن بزرگ‌مرد تاریخ ایران و اسلام و تشیع، با تمامی وجود پشتیبان حق و حقیقتی بودند که آن آیت بزرگ خداوندی همه هستی خود را برای تبلیغ و تحققش فدا کرد، و در این راه صدمات بسیاری را تحمل کردند، صمیمانه تشکر کنم؛ و امیدوارم پاداش عظیم و ارزشمند این حق طلبی و دفاع از حق و آزادگی، در روز جزا و محضر عدل الهی، بهشت برین و رضایت پروردگار عالمیان باشد که نصیب کوچک و بزرگ آن مردم شهیدپرور گردد.

چه می‌توان کرد که از اسیر ظلم و ستمی چون احمد قابل، تنها دعا و تسلیتی برای همه شما بر می‌آید و متاع دیگری ندارد تا ارزانی تان کند. باشد که شاهد آزادی و عدالت را در آغوش کشیم و امکان قدردانی از بزرگان ملک و ملت و آئین را در فضایی پاک از کینه‌های رقیبان ستم پیشه بیابیم. در آخرین لحظات خبر ناگوار درگذشت همسر مکرمه مرحوم استاد را نیز شنیدم. این مصیبت را به بازماندگان عزیز و محترم ایشان تسلیت می‌گویم. خداوند ایشان را نیز مشمول رحمت خویش قرار داده و همراه با همسر و فرزند شهیدش محمد منتظری در فردوس برین جای دهد.

اللهم إنا نرغب إلیک فی دولة کریمه تعز بها الإسلام و أهله و تذل بها النفاق و أهله. برحمتک یا ارحم‌الراحمین.

والسلام علیکم و علینا و علی عبادالله‌الصالحین

احمد قابل — فروردین ۱۳۸۹

زندان وکیل آباد مشهد بند ۶/۱

(۱۳)

پس از هفت ماه (۱)

به نام خدا

هرگاه ماه‌ها از حضور در جمع و جامعه‌ات بازمانده باشی و پس از آن به میانشان برگردی، در می‌یابی که باید پیشامدهای آن چندماهه را با سرعت و دقت مرور کنی تا بتوانی همراه و هم‌سفر خوب و آگاهی برای همراهان و همفکران خود باشی.

سرعت تحولات در ایران و خصوصاً پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ و گوناگونی تحولات و دیدگاه‌ها، گرچه جبران غیبت شش ماهه را دشوار ساخته و نسبت به شرایط عادی، زمان بیشتری را لزوماً طلب می‌کرد ولی هر که مشتاق دانستن باشد، این مرحله را ناگزیر طی خواهد کرد.

اکنون و پس از یک ماه که به کسب خبر و سنجیدن دیدگاه‌ها و رصد کردن کنش‌ها و واکنش‌ها گذرانده‌ام، شاید بتوانم تا حدودی با همراهان و همفکران خود، راه بسپرم و به جمع گرمشان بپیوندم.

البته در مدت بازداشت و زندان نیز به کسب خبر و آشنایی با تحولات عملی و نظری، در حد مقدور، پرداختم و کم و بیش در جریان مسایل کشور و اقدامات حکومت و معترضان به سیاست‌های حاکمیت، قرار گرفتم.

اما از یک بازداشت شده با اتهامات سیاسی همچون من، تنها «دفاع از راه و هدف جنبش اعتراضی، اصلاح‌طلبانه و مسالمت آمیز مردم ایران» انتظار می‌رفت. انتظاری که حق همه‌ی ایرانیان همراه و همفکر، دوستان و بستگانم بود که از حقوق و عزت آنان باید در حد توان، نگهبانی می‌کردم و آن را به قیمت اندک

«آزادی فردی و بهره‌مندی شخصی خود، در برابر عدول از حق حاکمیت ملت و پذیرش ظلم و ستم حاکمیت نسبت به آحاد ملت» نمی‌فروختم.
شاید مناسب باشد تا گوشه‌ای از آنچه در بازجویی‌ها گذشت و گزارشی از تنها جلسه‌ی محاکمه‌ای که برایم ترتیب دادند را در هنگامه‌ای با همراهان و همفکرانم در میان گذارم که «پرونده‌ام مفتوح و منتظر ادامه‌ی محاکمه و صدور حکم است».
این‌گونه است که من به «قسم»ی که در بازجویی‌ها و دیدار با مسؤولان زندان خوردم که؛ «والله؛ اگر یک ساعت امکان حضور آزاد در بیرون از زندان را بیابم، ظلم و ستم‌هایی را که در مورد خود و دیگران دیده‌ام، بیان خواهم کرد و ستمگران را رسوا خواهم ساخت» پایبند بوده و به مفهوم آن وفادار خواهم ماند.
بنابراین، برخی اتفاقات را لازم است که خود به اطلاع افکار عمومی (که هدف اصلی از حضور هیئت‌منصفه‌ی پیشنهادی در قانون اساسی است) برسانم تا مبتنی بر حقایق و واقعیت‌ها، داوری کنند و از اشتباهات کوچک و بزرگی که در گزارش‌های خبری یا تحلیلی منتشره از گفتار و رفتار اینجانب در این مدت اتفاق افتاده و در ضمن مطالعه‌ی آنچه گذشت، کم و بیش مشاهده کرده‌ام (که گاه ناشی از دشواری‌های تبدیل گزارش شفاهی به کتبی بوده است) نیز در امان بمانیم.
از سویی، همان‌گونه که در محکمه (که از نام بردن آن به عنوان دادگاه، عمداً پرهیز می‌کنم) گفتم؛ حاکمیت از علنی برگزار کردن محاکمات سیاسی افرادی که بر سخنان و افکار خود استوار مانده‌اند، شدیداً پرهیز کرده و تنها به انتشار محاکماتی اقدام کرده و می‌کند که سخنان مطلوب خود را از زبان متهمان بشنود.
بنابراین و طبق اصل ۱۶۸ قانون اساسی، امثال من با اطلاع رسانی دقیق نسبت به آنچه بر آنان گذشته، از حق سلب شده‌ی خود استفاده می‌کنند و تخلف حاکمیت را در نقض اصل ۱۶۸ به گونه‌ای شایسته و قانونی، آشکار ساخته و بخشی از

مطلوب قانون که «داور بودن افکار عمومی است» را جبران می‌کنند. اینک شما و گزارشی مختصر از برخی مطالب مطروحه در تنها جلسه‌ی محاکمه:

یکم) وقتی در محکمه آغاز سخن کردم، قاضی از من خواست تا کلمه کلمه مطالبم را بیان کنم (و مثل دفاع یکی از وکلا، که دیکته گفت تا منشی محکمه، واژه به واژه یادداشت کند و مثلاً یک متن شفاهی ۵ خطی را در چند دقیقه بنگارد) من با ناراحتی به قاضی پرخاش کردم که؛ «چگونه است که وقتی متهمان سخنان مطلوب حاکمیت را می‌گویند، محاکمه در حضور دوربین‌های تلویزیونی و خبرنگاران و خبرگزاری‌هایتان تشکیل شده و پخش تلویزیونی می‌شود، ولی وقتی اطمینان دارید که متهم سخنان و عقاید خود را که برای شما نامطلوب است بیان می‌کند، حتی از تدارک یک ضبط صوت هم پروا می‌کنید. یک ضبط بگذارید و مطالب را ضبط کنید و بعداً به آن مراجعه کنید. من نمی‌توانم با سرعت نوشتاری منشی شما سخن گفته و دیکته بگویم»!!!
از سویی، متن کیفر خواست صادره، هرگز از طریق افرادی که عنوان قاضی یا دادستان یا بازپرس را داشتند، در اختیار من قرار نگرفت. حتی یادداشت‌هایی که من در زندان و با استفاده از فکر خود برای دفاع در برابر اتهامات نوشته بودم، در هجوم حفاظت زندان آن هم چند روز قبل از روز محاکمه، به تاراج رفت.
این نکته را در محکمه گفتم و چند روز بعد از آن، به دستور قاضی، دفتر حاوی دفاعیاتم را به من برگرداندند تا یادآور «نوشداروی پس از مرگ سهراب» شود!!
البته متن رونوشت کیفرخواست را وکیلم به من رساند ولی این امر مانع از ثبت تخلف آشکار دستگاه قضایی در این پرونده و تذکر من به محکمه نبود که بر خلاف قانون، کیفرخواست را به متهم نداده و او را برای محاکمه برده‌اند!!

دوم) متن رونوشت کیفرخواست به این شرح است: «ریاست محترم دادگاه انقلاب اسلامی مشهد. در پرونده‌ی ۷۷۰۰۸۷۶ متهم آقای احمد قابل فرزند شیرمحمد متولد ۱۳۳۷ شغل آزاد اهل تربت جام ساکن فریمان دارای سابقه‌ی محکومیت کیفری و بازداشت موقت؛ متهم است به اقدام علیه امنیت داخلی از

طریق: تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و توهین به مقام معظم رهبری و توهین به حضرت امام (ره) و نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی و نگهداری تجهیزات دریافت از ماهواره. با توجه به کلیه‌ی اوراق و محتویات پرونده، گزارش اداره‌ی محترم اطلاعات خراسان رضوی و تحقیقات انجام شده از وی در صفحات ۲۸۲ الی ۴۳۲ و دفاعیات متهم در صفحات ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و اظهارات و نظرات ایشان در صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴ و مطالب و نوشته‌های او در مصاحبه‌های نامبرده با رسانه‌های بیگانه و بهره برداری تبلیغاتی دشمن از اظهارات وی و سایر قراین و شواهد بر همکاری نامبرده محرز و مسلم است؛ لذا مستند به مواد ۶۹۸ و ۵۱۴ و ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی و بند الف ماده‌ی ۹ قانون ممنوعیت نگهداری تجهیزات دریافت از ماهواره، تقاضای رسیدگی و تعیین مجازات او را دارم. ۸۹/۱/۱۱ ».

سوم) نتیجه گیری اداره‌ی اطلاعات خراسان رضوی از تمامی مراحل بازجویی و تحقیقات انجام گرفته در متن پرونده این‌گونه گزارش شده است:

«با عنایت به اینکه متهم بر مواضع خود همچنان ثابت و اصرار بر تداوم آن دارد و ضمن همراهی و هم‌سویی با عوامل فتنه و جریان‌های داخلی همسو با آن‌ها و اینکه یکی از عوامل موثر تغذیه کننده‌ی سایت‌های وابسته به جنبش سبز می‌باشد، طبق قانون مجازات اسلامی با وی برخورد شود.

خسارت‌های ناشی از جرایم و اقدامات و فعالیت‌های متهم که به کشور و اشخاص حقیقی و حقوقی وارد شده است عبارتند از:

۱- خدشه دار شدن وجهه نظام جمهوری اسلامی در نظام بین‌الملل به صورت اعم.

۲- زیر سؤال رفتن انتخابات ریاست جمهوری.

۳- تشویش اذهان عمومی بخصوص با اظهارات و ادعاهای وی مبنی بر افزوده شدن تعداد مراجع و مخالفت آنان با نظام.

۴- تشویش اذهان عمومی نسبت به عملکرد نهادهای انقلاب چون شورای نگهبان و خبرگان.
۵- تشکیک در اعتقادات مخاطبین با طرح مسایل شبهه ناک چون: ارتداد و بحث مرتد بودن، حجاب از دیدگاه اسلام، زندگانی حضرت علی(ع) و مراسم ایام محرم و صفر.
۶- جسارت یافتن مستمعین و سخنرانی‌های او برای معارضه‌ی بیشتر و جدی‌تر با نظام جمهوری اسلامی.
۷- (به هنگام رو نوشت از قلم افتاده)
۸- مخالفت با قانون اساسی و درخواست بازنگری آن با طرح پیشنهادهای خود».

چهارم) همان‌گونه که در محکمه گفتم: ادعای «سابقه‌ی محکومیت کیفری» دروغ آشکاری است که دادستان در کیفرخواست آورده است. من در سال ۱۳۷۷ برای اولین و آخرین بار با همین اتهامات سیاسی محاکمه شده‌ام که حکم یک سال حبس تعلیقی به مدت ۵ سال نتیجه‌ی آن بود. از آن به بعد، گرچه دو نوبت بازداشت شده‌ام ولی هیچ یک از آن‌ها به‌خاطر اعمال حکم یادشده نبوده و پس از انقضای مدت ۵ سال تعلیق (از ۱۳۸۲ به بعد) نیز هیچ گونه سابقه‌ی محکومیتی نداشته‌ام. با توجه به اینکه از نظر قانون، احکام تعلیقی در صورت انقضای مدت تعلیق و عدم تنجیز، اساساً در سوابق کیفری افراد ثبت نمی‌شود، ادعای دادستان بی‌اساس و دروغی آشکار است.
پس از بیان این نکته، قاضی محکمه نیز سخن مرا تأیید کرد.

پنجم) در محکمه گفتم: «من در سال ۱۳۸۷ و پس از اجرای حکم برادرم، متنی نوشتم و منتشر کردم که در آن رهبری کشور را به اقدامات مکرر علیه امنیت ملی، تبلیغات مکرر علیه نظام، نشر اکاذیب بصورت گسترده به قصد تشویش اذهان عمومی، توهین‌های بی‌شمار به مخالفان سیاست‌های حاکمیت، و در نهایت، «براندازی سخت نظام» متهم کرده و مواردی از مستندات را نیز آورده بودم. هیچ محکمه‌ای پیدا نشد تا ایشان را به‌خاطر این اتهامات و جرایم تحت

تعقیب قرار دهد و باز هم دستگاه امنیتی و قضایی ایشان، به محاکمه و بازداشت مخالفان این سیاست‌های غیر قانونی و نامشروع اقدام کرده و می‌کند».
گفتم: من در همان متن، نوشته‌ام که؛ من به اقدام ناخواسته و ندانسته علیه امنیت ملی از طریق «رأی دادن به آقای خامنه‌ای به عنوان رئیس جمهور و قرار گرفتن ایشان در معرض انتخاب برای رهبری و شکل‌گیری ظلم و ستم‌های بعدی از سوی ایشان» اعتراف می‌کنم. اگر از نظر محکمه این مصداق به عنوان اقدام علیه امنیت ملی پذیرفته می‌شود، من حاضرم این اتهام را بپذیرم!!
البته مصادیقی که مورد استناد دادستان در این کیفر خواست بوده، اقداماتی بوده که برای تأمین امنیت ملی انجام داده‌ام و هرگز مصداق اتهام بی‌اساس دادستان نخواهد بود.

ششم) در محکمه گفتم: «آقای خامنه‌ای مکرراً به مخالفان سیاست‌های خود در داخل کشور اهانت می‌کند. مثلاً در دیدار با مردم تبریز در ۲۹ بهمن ۸۸ که در بازداشتگاه و از طریق رادیو شنیدم، اظهار داشت: «هرکس پیام راهپیمایی‌های ۱۰ دی و ۲۲ بهمن را (آن‌گونه که ایشان تحلیل می‌کرد) نفهمیده باشد، بی‌عقل است».

به قاضی خطاب کردم و گفتم: اگر کسی به شما بگوید: «بی عقل» شما آن را اهانت به خود می‌دانید یا خیر؟! ایشان به چه حقی به مخالفان خود اهانت می‌کند؟! مگر در ذیل اصل ۱۰۷ قانون اساسی تصریح نشده است که: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد مساوی است»؟ چرا هیچ گاه ایشان را به جرم یا اتهام اهانت به مخالفان سیاست‌هایش مورد محاکمه قرار نداده‌اید؟!! مگر ایشان از امیرمؤمنان (ع) برتر و یا مخالفانش از یهودی مدعی علی (ع) پایین‌تر اند؟ من در سال ۱۳۸۱ در سخنرانی دانشگاه اصفهان گفتم: یک جا نشان بدهید تا بتوانم از رهبر شکایت کنم و همگان امید عدل و انصاف داشته باشیم؟!! اگر چنین جایی وجود ندارد و چنان امیدی نمی‌توان داشت، نشانگر نبودن عدل و انصاف در دستگاه قضائی حکومت و حاکمان است.

هفتم) گفتم: آقای خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه‌اش گفت: «اینکه برخی می‌گویند اقاریر انجام گرفته توسط متهم علیه خودش در جلسه‌ی دادگاه و پیش قاضی و جلوی دوربین‌هایی که میلیون‌ها بیننده آن را می‌بینند، اعتباری ندارد، سخن مهملی است».
ایشان می‌داند که این سخن تمامی فقیهان است و مستند آن‌ها نیز این سخن امیر مؤمنان علی(ع) است که فرمود: «من اقرّ عند تجرید او حبس او تخویف او تهدّد فلا حدّ علیه = هرکس در هنگامی که لباسش را درآورده‌اند تا تنبیهش کنند یا در هنگام بازداشت و زندان یا در حالی که او را ترسانده‌اند یا او را تهدید کرده‌اند، به چیزی اقرار کند، هیچ کیفری برای او نمی‌توان در نظر گرفت (چرا که اقرارش بی‌اعتبار است)». آقای خامنه‌ای می‌تواند با این دیدگاه اجماعی فقیهان مخالف باشد و برای دیدگاه خود استدلال کند ولی «حق اهانت» به فقیهان و از آن‌ها مهم‌تر «حق اهانت به امیر مؤمنان» را ندارد و اگر بین این دو دیدگاه یکی «مهمل» باشد، مطمئناً سخن آقای خامنه‌ای مهمل است و نه سخن فقیهانی که مستندشان بیان امام علی بن ابیطالب(ع) است!! ایشان به چه حقی چنین اهانت و جسارتی به امیرمؤمنان(ع) می‌کند و چرا دستگاه قضایی در برابر این اهانت و جسارت سکوت کرده است و ایشان را تحت تعقیب قرار نمی‌دهد؟!!

هشتم) گفتم: من در زندان و هنگام مطالعه‌ی روزنامه دیدم که بیانیه‌ی دفتر رهبری منتشر شده مبنی بر اینکه «به مدت ۵ روز در حسینیه‌ی امام خمینی، مراسم عزاداری برای حضرت زهرا (س) در حضور رهبری برپا می‌شود». آیا می‌دانید در روز اصلی عزا (سوم جمادی‌الثانی که مصادف با روز دوشنبه ۸۹/۲/۲۷ یعنی دو روز قبل از جلسه‌ی محاکمه‌ی من در ۸۹/۲/۲۹ بود) نوحه‌خوان مراسم چه کسی بود؟ فردی به نام... (در دادگاه اسم بردم) که در نوحه‌ای که سی‌دی آن در سطح جامعه منتشر شده با شعر و آواز می‌گوید: «اگر مُردی و در قبر قرارت دادند و شب اول قبر نکیر و منکر آمدند و از تو پرسیدند؛

من ربّک (چه کسی پروردگار تو است)؟ من نبیّک (پیامبر تو کیست)؟ من کتابک؟ من قبلتک؟ در جواب اوّلی بگو علی!! در جواب بقیه بگو حسین!!».
گفتم: «اینکه کسی بگوید در جواب من ربک، بگو علی» آیا کفر مسلم و آشکار نیست؟!! من نمی‌گویم که این فرد کافر است. می‌گویم: او احمق و بی‌شعور است. او جاهل است. ولی امروز همین فرد احمق و جاهل، باید مورد احترام و تکریم رهبری باشد و ایشان پای عربده کشی‌های این جاهل بنشیند و به او اعتبار ببخشد و من عالم دین (که خود قاضی در جلسه‌ی محاکمه به آن اقرار کرده بود) با پابند و دستبند به محکمه آورده شوم!! آیا این قضیه، شما را به یاد سخنی از امیر مؤمنان علی(ع) نمی‌اندازد که فرمود: «**بأرض عالمها مُلجم و جاهلها مُکرم** = در زمینی که عالم و دانشمندش لگام زده می‌شود و نادان و جاهل آن مورد احترام قرار می‌گیرد»؟!!

نهم) در بخشی از دفاعیاتم (با اشاره به عکس رهبری که در سمت راست من روی دیوار بود) گفتم: این آقا در خطبه‌های نماز جمعه و پیش چشم همه‌ی من و شما و در سایر سخنرانی‌هاشان، بارها و بارها حکومت پر از ظلم و جور خویش را با حکومت سراسر عدل امیر مؤمنان علی (ع) مقایسه می‌کند و به این وسیله صراحتاً به مولای متقیان(ع) و پیامبر خدا(ص) و اسلام اهانت می‌کند!! چطور است که شما به اتهام «اهانت احتمالی به رهبری» غیرت می‌ورزید و صدها نفر را ماه‌ها بازداشت کرده و برخی را به مدت‌های طولانی زندانی می‌کنید، ولی من مدعی پیروی از امیر مؤمنان(ع) این‌قدر بی‌غیرت باشم که در برابر این جسارت‌ها و اهانت‌های آشکار هیچ واکنشی نشان ندهم؟!! مگر من بی‌غیرت باشم که سکوت کنم. والله در برابر این جسارت‌ها و اهانت‌ها می‌ایستم حتی اگر به قیمت جانم تمام شود!! البته این وظیفه‌ی هر مسلمانی است که از حیثیت علی بن ابیطالب(ع) و ساحت دین خدا و پیامبر عزیز(ص) در برابر این جسارت‌ها دفاع کند.

دهم) گفتم: سی سال است که از تصویب قانون اساسی می‌گذرد و هنوز دستگاه قضائی می‌گوید که چون قانونی برای تعریف «جرم سیاسی» نداریم، پس ما متهم یا زندانی سیاسی نداریم!! و به همین خاطر نیز از برگزاری دادگاه بر اساس اصل ۱۶۸ قانون اساسی طفره می‌روند.
اگر در طول این سی ساله به هر دلیلی حاکمیت کشور از وظیفه‌ی تصویب قانون سرپیچی کرده است، چرا باید متهمان سیاسی تاوان این غفلت عمدی حاکمیت را بپردازند؟!! قانون اساسی از نظر حقوقی و شرعی به عنوان «پیمان بین ملت و حاکمیت» است و هرگونه تخلف حاکمیت از آن، عهد شکنی است و گناه کبیره.
اگر قانون تعریف جرم سیاسی و کیفرهای مناسب آن و چگونگی تشکیل هیئت‌منصفه (که باید برآیند افکار عمومی ملت و نه حاکمیت باشد، چرا که حاکمیت به عنوان مدعی در محکمه حضور پیدا می‌کند و چون نماینده‌ی مردم است، باید داوری به مردم واگذار شود) در این سی ساله تصویب نشده است (که نشده است) حاکمیت حق محاکمه‌ی سیاسیون را اساساً نداشته و تمامی محاکمات انجام گرفته در طول سی ساله‌ی پس از تصویب قانون اساسی، غیر قانونی و نامشروع بوده است و تمامی احکام صادره نیز نامشروع بوده است!!
گفتم: سی سال است که به متهمان سیاسی در این کشور ظلم شده است و بهانه‌ی این ظلم نیز «عدم انجام وظیفه از سوی دولت، مجلس و قوه‌ی قضائیه در لزوم تقدیم لایحه یا طرح برای تعریف جرم سیاسی و کیفر متناسب با آن و تصویب و اجرای بدون تبعیض تمامی اصول قانون اساسی است» که هزینه‌ی آن را به «متهمان سیاسی» تحمیل کرده‌اند!!

یازدهم) گفتم: من در زندان وکیل آباد با پدیده‌هایی مواجه شدم که تا قبل از این اگر می‌شنیدم، نمی‌توانستم در این حد از گستردگی، آن‌ها را باور کنم.
گفتم: مگر ریاست قبلی قوه‌ی قضائیه در جمع شما قضات اظهار نکرد که؛ «این‌قدر دست و دلبازانه متهمان را در اختیار مأموران اداره‌ی آگاهی قرار ندهید تا آنان با وحشیگری، اقرار به گناهان ناکرده را از متهمان بگیرند»؟!! اکنون در

زندان وکیل آباد جوانی که بر اثر شکنجه در آگاهی قطع نخاع شده است نگهداری می‌شود!! چه کسی می‌تواند پاسخگو باشد؟!! چرا هنوز هم دست و دلبازانه متهمان در اختیار اداره‌ی آگاهی قرار می‌گیرند؟!!

گفتم: در اسفند ماه در بند قرنطینه‌ی زندان وکیل آباد مشهد بودم که تلویزیون جمهوری اسلامی، خبری از آبادان پخش کرد مبنی بر اینکه؛ «فردی که محکوم به قصاص (اعدام) شده بود و حکمش در تهران تأیید شده و برای اجرا به قاضی اجرای احکام آبادان ارجاع داده شده بود و با تأخیر سه روزه بنا بود اعدام گردد، با مراجعه‌ی قاتل اصلی از اعدام نجات یافت». در ادامه‌ی خبر توضیح داده شد که: «در این تأخیر سه روزه، قاتل اصلی به دادگاه مراجعه و مسؤولیت قتل را بر عهده می‌گیرد. پس از اطمینان از صحت ادعای او، از متهم اولی محکوم به اعدام می‌پرسند که چرا تو مسؤولیت قتل را به عهده گرفتی؟! و او در پاسخ گفته بود: مرا به جایی بردند و رفتاری با من کردند که حاضر بودم مسؤولیت ده‌ها قتل را بر عهده گیرم تا از آن وضعیت نجات یابم»!!!

گفتم: همه‌ی این جنایات و فسادها در دستگاه قضائی و ضابطین آن به اسم «اسلام» و حکومتی که نام «جمهوری اسلامی» بر خود گذاشته تمام می‌شود. من نمی‌توانم بپذیرم که این جنایات هولناک با نام دین و شریعت انجام گیرد و من مدعی خود را متدین و متشرع بدانم و ببینم که چهره‌ی دین خدا و شریعت محمدی (ص) را ملکوک می‌کنند و به‌خاطر ترس از جان و یا محرومیت‌های دنیوی، از بیان حقایق و دفاع از شریعت رحمانی باز ایستم. من تا زنده باشم از انتساب این ظلم و ستم‌ها به شریعت محمدی (ص) با بیان حقایق جلوگیری می‌کنم. حاشا به کرم اسلام که چنین جنایاتی را تجویز کند یا در برابر آن سکوت را بپذیرد. این رفتارهای نامشروع و غیر قانونی و غیر انسانی است که تیشه به ریشه‌ی نظام جمهوری اسلامی می‌زند نه انتقادات امثال من که با بیان نکات منفی، از مسؤولان می‌خواهیم که مانع از این جنایت‌ها و خیانت‌های آشکار شوند!!

جالب است که چند روز پس از محاکمه‌ام در ۸۹/۲/۲۹ و در هفته‌ی پایانی حضورم در زندان و قبل از آزادی، خبر مندرج در روزنامه‌ی خراسان (فکر می‌کنم روز یکشنبه‌ی آخری که در زندان بودم) توجهم را جلب کرد.
گویا چند روز قبل از آن، خبری به نقل از اداره‌ی آگاهی مشهد در خصوص مرگ یک زندانی در ورودی زندان وکیل آباد و قبل از تحویل به مأموران اداره‌ی آگاهی مشهد، نقل شده بود که باعث صدور تکذیبیه‌ای از سوی اداره‌ی امور زندان‌های مشهد شده بود.
مفاد این تکذیبیه این بود که؛ «فردی در تاریخ مشخص، توسط قاضی به زندان وکیل آباد تحویل داده شده و پس از چند روز در سلامت کامل در اختیار مأموران آگاهی قرار گرفته و پس از ۳ روز از آگاهی به زندان وکیل آباد مشهد آورده می‌شود ولی در ورودی زندان از حال رفته و می‌میرد»!! این تکذیبیه خبر منتشر شده‌ی قبلی که مسؤولیت مرگ زندانی یاد شده را به زندان مشهد نسبت داده بود، تکذیب می‌کرد و آشکارا از سالم تحویل دادن او در سه روز قبل از مرگ، به اداره‌ی آگاهی پرده بر می‌داشت که به هنگام ارجاع مجدد از آگاهی به زندان، در ورودی زندان مشهد مرده است.
به عبارت دیگر، جنازه‌ی او را از آگاهی به زندان منتقل کرده بودند. شتاب دروغ‌گویان برای اینکه مرگ در زندان اتفاق افتد تا حقیقت آشکار نشده و مسؤولیتی متوجه آگاهی نشود، با این اتفاق و دفاع مسؤولان زندان از خود، بی‌اثر شد و جنایتی دیگر برملا گردید!!

دوازدهم) گفتم: چند ماه است که هم من در بازداشت به سر می‌برم و هم وثیقه‌ی من بیش از ۸ سال است که در بازداشت است. آیا بودن همزمان من و وثیقه در بازداشت، قانونی است؟! آیا وجود دو پرونده‌ی مفتوح در تهران و مشهد با اتهامات یکسان، قانونی است؟! من چهار بار بازداشت شده‌ام، آیا یک نوبت بوده است که با طی روند قانونی بازداشت شده باشم؟! مگر قوانین شما نمی‌گوید که ابتدا باید احضاریه و سپس اخطاریه داده شود و اگر متهم مراجعه نکرد، در

محدوده‌ی زمانی مشخص از نظر قانون، اقدام به بازداشت متهم شود؟ چرا هیچ‌گاه این قانون برای من اعمال نشده است و مثل دزدهای سر گردنه، مرا یا در راه سفر به قم می‌دزدند یا در سرخس و به هنگام خروج رسمی و قانونی از سفرم ممانعت می‌کنند و اموالم را توقیف می‌کنند؟!! چرا در ساعت ۲۳ و ۳۰ دقیقه‌ی شب و با ترساندن همسرم برای بازداشت من می‌آیند؟!!

چرا این همه اصرار بر قانون شکنی از سوی دستگاه قضایی در بازداشت مخالفان سیاسی صورت می‌گیرد؟! کدام یک از دوستانم را پس از انتخابات به صورت قانونی بازداشت کرده‌اند؟!! چه عنایتی است که قانون در برابر مخالفان سیاسی، برای حاکمیت هیچ ارزشی ندارد و مدام نقض می‌شود؟! آیا این گونه می‌توان اعتماد مخالفان را جلب کرد و قلب آنان را به خود جذب کرد؟!!

جالب است که قاضی هم مثل هر دو بازجوی اطلاعاتی و بازپرس دادسرای انقلاب، به غیر قانونی بودن بازداشت همزمان من و سند وثیقه، اعتراف می‌کردند. البته قاضی خود را معذور می‌دانست، با این استدلال که: «من از قضیه خبر نداشتم».

یکی از وکلا توضیح داد که من نامه‌ای در اعتراض نوشته‌ام و خود آقای قابل هم چند بار در پاسخ بازجویان اطلاعات، کتباً با به این مسأله تذکر داده و در متن پرونده کاملاً این مطالب منعکس شده است.

من گفتم: بر فرض که تاکنون اطلاعی نداشته‌اید، از همین حالا هر ثانیه‌ای که بر این ماجرا بگذرد، جرم است و شما هم در این جرم شریک خواهید بود!!

باز هم باید خدا را شکر کرد که پس از بیست و دو روز، با گرفتن وثیقه‌ای دیگر (یعنی تخلف و جرمی مکرر که من رسماً و کتباً با آن مخالفت کردم و نهایتاً با تلاش همسر و بستگان و دوستان و خصوصاً یکی از وکلای محترم، برخلاف میل من، وثیقه‌ی درخواستی قاضی تأمین شد) از بازداشت من منصرف شدند، ولی هیچ‌گاه نمی‌توان ظلم آشکاری که به دیگر دوستانم همچون آقای احمد زیدآبادی رفته است را فراموش کرد که برخلاف تمامی قوانین موجود، در همین

پرونده‌ی اخیر، هم وثیقه‌اش را بازداشت کرده‌اند و هم خودش را بیش از یک‌سال است که بدون مرخصی، در بازداشتگاه و زندان نگه داشته‌اند.
خدایش صبر و تحمل دهد و بر استواری و عزت او و دوست دیگرم آقای عیسی سحرخیز و سایر بندیان ستم و همسران و فرزندان و خانواده‌هایشان، بیفزاید.
برای پرهیز از طولانی شدن مطلب، این گزارش مختصر را به پایان می‌برم تا اگر عمری باقی بود و اختیارم در دست، مختصری از مرحله‌ی بازجویی را نیز در گزارشی دیگر به اطلاع برسانم. همه را به خدا می‌سپارم.
من بدون هیچ تعارفی به این نکته ایمان دارم که هر توفیقی در زندگی داشته‌ام، سهم عمده‌اش از اثر دعای خیر و دلگرمی‌ها، همراهی‌ها و یاری‌های بی‌دریغ تمامی بستگان خصوصاً همسر عزیز و فداکار و مادر دلسوز و مهربان و تنها دختر عزیزم و دوستان عزیزی بوده که در هیچ صحنه‌ای من و خانواده‌ام را از یاد نبرده و خدای رحمان و قادر متعال را به یاری‌مان خوانده‌اند و او نیز به اعتبار خوبان یادشده، ما را مشمول رحمت خویش قرار داده است. این نیازی همیشگی بوده و هست و متقابلاً من و خانواده‌ام نیز گاه و بیگاه با دعا و تلاشی اندک، سعی در جبران حقوق معنوی یاران داشته‌ایم.
خداوند این رابطه‌ی معنوی و محبت آمیز را پایدار بدارد و تلاش اندک‌مان در حفظ عزت و حیثیت همفکران و همراهان و هم میهنانمان را با لطف بی‌پایان خود بپذیرد.
تندرست و پیروز و بهروز باشید.

خدایا چنان کن سرانجام کار   تو خوشنود باشی و ما رستگار

تیرماه ۱۳۸۹ – فریمان

(۱۴)

پس از هفت ماه (۲)

به نام خدا

تا آنجا که به یاد دارم، نخستین پرسش مکتوب بازجو این بود که؛ «از نظر شما، نظام جمهوری اسلامی چه نمره‌ای می‌گیرد و نظام مطلوب شما چیست؟».

این پرسش پس از دقایقی بحث شفاهی مطرح شد و بازجو (که خود اظهار می‌داشت: مرا از سال ۱۳۵۳ در حوزه‌ی قم می‌شناسد و دوستانم را نیز، و دو هفته‌ای که بازجوی من بود، به گونه‌ای سخن می‌گفت که گویا از مسؤولان اطلاعاتی کشور بود و پس از اتمام مأموریت بی‌ثمر دو هفته ای، پرونده را به مسؤولی از اطلاعات خراسان واگذار کرد و رفت) با این پرسش، چنین القاء می‌کرد که گویا قطعیت یافته است که: من از نظامی دیگر، در برابر نظام کنونی دفاع می‌کنم!!

در پاسخ نوشتم: «آنچه در قانون اساسی به عنوان نظام جمهوری اسلامی تصویب شد، اساساً محقق نشد و آنچه تحقق پیدا کرد، مدل پیشنهادی قانون اساسی نبود. بنابراین، اساساً نظام جمهوری اسلامی شکل نگرفت و نظامی مخدوش و تنها با استفاده از نام "جمهوری اسلامی" پدید آمد. به اصطلاح حوزوی: ماقصد لم یقع و ماوقع لم یقصد. آنچه اکنون وجود دارد، نه جمهوری است و نه اسلامی. نه به قانون اساسی و قوانین مصوب خود پایبند است و نه به احکام اسلام ملتزم است!! نظام مطلوب من، نظامی مبتنی بر قرائتی دموکراتیک از کلیت قانون اساسی است که تنها «از حق حاکمیت مطلقه‌ی ملت» یاد کرده است و تمامی ارکان قدرت را زیر مجموعه‌ی اصل ۵۶ قانون اساسی، یعنی حق حاکمیت مطلقه‌ی ملت قرار داده است و شعار محوری آن استقلال و آزادی است که در

نظامی مبتنی بر جمهوریت (به معنای عرفی کلمه)، قرائتی رحمانی و عقلانی از اسلام را ارائه می‌کند».

در همین پاسخ یا پاسخ دیگر پرسش‌ها بود که بهترین شکل حکومتی منطبق بر رأی مردم به نظام جمهوری اسلامی را، پیش نویس قانون اساسی (که اساساً مقامی به عنوان «ولایت فقیه» را در خود ندارد) معرفی کردم و افزودم که؛ «متن پیش نویس قانون اساسی، پس از رفراندوم به تأیید بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و بزرگان مراجع وقت و تمامی اعضای شورای انقلاب و از جمله رهبری فعلی کشور، رسیده بود تا همان متن به رفراندوم گذاشته شود و پس از رأی ملت، به عنوان قانون اساسی جمهوری اسلامی، رسمیت پیدا کند. بنا بر این، هیچ‌کس نمی‌تواند مدافعان پیش نویس قانون اساسی را متهم به مخالفت با نظام جمهوری اسلامی کند، مگر آنکه بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و آقای خامنه‌ای را نیز همراه با دیگر بزرگان انقلاب، همچون مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحوم آیت‌الله منتظری و آیت‌الله شهید بهشتی را نیز متهم به مخالفت با نظام کند!!

در تمامی مباحث مطرح شده‌ی پس از آن نیز، این موضع حقوقی مستدل را تعقیب کردم. نکته‌ی اساسی تقابل موجود بین طیف فکری و سیاسی ما و حاکمیت در تمامی دوران بازجویی به گونه‌ای بود که در یک جمله (ولی در سه مرحله‌ی بازجویی) نوشتم که؛ «گویا از نظر دستگاه امنیتی و قضایی و مجموعه‌ی حاکمیت کنونی کشور، متن قانون اساسی، متنی براندازانه تلقی می‌شود»!!!

با این پیش گفتار، به گزارش نکاتی از آنچه در بازجویی بیش از دو ماهه گذشت، می‌پردازم. دلیل اصلی من در این اطلاع رسانی، آثار غیر قابل انکار بیان حقایق است.

وقتی حاکمیت آن همه هزینه می‌کند تا «دادگاه‌های نمایشی» را چند باره با پخش تلویزیونی به خانه‌های ملت ببرد و نتیجه بگیرد که همه‌ی مبارزه‌ی قانونی و مسالمت آمیز مردم بر اساس فریب و دروغ بوده و بازی دشمنان خارجی و بازی خوردگان داخلی است!! و از سوی دیگر، محاکمات دوستانی که با صدق و صفا

و مستدل و منطقی بر مواضع خود استوار مانده و حاکمیت را در بازجویی‌ها و بیدادگاه هایش به محاکمه کشیده‌اند را نه تنها پخش نمی‌کند که راه هرگونه اطلاع رسانی را بر افراد بسته است، باید دانست که بیان حقایق ناگفته و زیبایی و شیرینی‌های مقاومت فرزندان ایران زمین در برابر رفتارها و تحلیل‌های سست و بی‌مبنای رقیب پرتوقع، می‌تواند ریشه‌ی ستم و ستمگری را بسوزاند و این آفت هزاران ساله را تضعیف کرده و اندک اندک آن را ریشه کن کند.

ما با ظلم و ستم مخالفیم نه با افراد. ما با ظالمان و ستمگران تا هنگامی سر ناسازگاری داریم که ستم می‌کنند و چون راه و روش را اصلاح کنند، به اصلاحشان یاری می‌رسانیم و تنها با ظلم و ستمشان مخالفیم. ما قلب خود را به کمینگاهی برای کینه و انتقام، تبدیل نکرده ایم و آن را جز شایسته‌ی عشق و محبت به دیگران ندانسته‌ایم. ما با طلب مرگ کردن برای افراد، مخالفیم. اگر گریزی از طلب مرگ کردن نباشد، تنها برای مرگ استبداد و ستمگری باید شعار داد. شعار مرگ بر دیکتاتور، از نظر من و دوستان همفکر و همراهم، باید به شعار «مرگ بر دیکتاتوری» و «مرگ بر استبداد» تغییر کند. این حقایق را در بیرون و درون بازداشتگاه به گونه‌ای یکسان می‌یابیم و از آن‌ها دفاع می‌کنیم.

در هر صورت، بیان و انتشار وقایعی که دور از چشم مردم اتفاق می‌افتد، وظیفه‌ای است که همه‌ی ما باید به آن عمل کنیم. اگر پخش تلویزیونی و رادیویی و رسانه‌ای مکتوب، از ما دریغ داشته می‌شود، نباید از سایر امکانات موجود، خود و ملت خود را محروم کنیم. باشد که بیان صادقانه‌ی حقایق و تاباندن نور «آزادی بیان» به تاریک خانه‌های بازجویی، این حربه بازداشت‌های طولانی و غیرقانونی را نیز از حاکمیت بازستاند و وحشت خانه‌ی بازداشتگاه و بازجویی را به بخشی از زندگی عادی و قابل تحمل کسانی تبدیل کند که خواسته یا ناخواسته، در حکومتی غیر دموکراتیک و مبتنی بر روش‌های غیر قانونی و نامشروع، زندگی می‌کنند و گاه و بیگاه، به بند کشیده می‌شوند. مطمئناً برآیند این تلاش‌ها و کوشش‌های انسانی و اخلاقی، پیروزی ملت بر ظلم و ستم

و استبداد خواهد بود و آزادی و دموکراسی را در این کشور جای خواهد داد.
اینک شما و هدیه‌ای ناقابل از آن ماجرا:
یکم) اتهام عمده‌ی من، انتقاد صریح از رهبری کشور بود. این موضوع بارها و بارها مورد بحث و پرسش قرار گرفت. بازجوی اول با استفاده از فنون بازجویی، سعی در تحقیر و تهدید داشت اما با استفاده از ادبیاتی که توهین آمیز هم نباشد. یک بار گفت: آقای قابل، آیا هیچ یک از دوستان شما، مثل شما رفتار می‌کند؟! آیا یک نفر هست که مثل شما به رهبری بپردازد؟! آیا این نشانگر آن نیست که هیچ یک از دوستانت افکار و روش تو را قبول ندارند؟! برای همین نیست که در جلساتشان دعوتت نمی‌کنند؟! یا به پیشنهاداتت توجهی نمی‌کنند؟! هیچ کس برای حرف‌هایت تره هم خُرد نمی‌کند!
گفتم: «این که برای شما خوب نیست. چون مفهومش این است که حاکمیت آنقدر هزینه‌ی انتقاد از رهبری را بالا برده که کمتر کسی امکان پرداختن به آن را دارد!! علاوه بر آنکه خوشبختانه پس از انتخابات، پرداختن به نقد رهبری تعمیم یافته و اختصاصی به من نداشته!! گرچه قبل از آن هم کم و بیش دوستانی بوده‌اند که صراحتاً به نقد عملکرد یا موضع‌گیری‌های رهبری پرداخته‌اند. ضمن آنکه در جمع همفکران ما، بنا بر پذیرش بی‌چون و چرای پیشنهادات نیست و هرکس استدلال محکم‌تری داشته باشد، سخنش پذیرفته می‌شود. درمورد دعوت به جلسات، اولاً من کار تشکیلاتی نمی‌کنم و ثانیاً اساس جلسات یاد شده بر استثنا بوده است با فواصل زیاد، تشکیل می‌شد.
ثالثاً با توجه به دور بودن من از مرکز کشور و حتی مرکز استان، و عدم قبول دعوت در اکثر موارد از سوی خود من، جلسات با حضور سایر دوستان برگزار می‌شده است و این به معنی بی‌اعتنایی دوستان به دیدگاه‌های این همراه و همفکرشان نبوده و نیست. اتفاقاً بیش از حد انتظار، دوستان به من و نظریاتم توجه داشته‌اند. طبیعی است که رویکرد من در نقد صریح عملکرد و مواضع رهبری، برای احزاب و گروه‌های رسمی، قابل انتشار یا حمایت علنی نبوده است

و آن‌ها ملاحظه‌ی اموری را می‌کنند و یا لازم است رعایت کنند که برای من چنان ملاحظاتی لازم نبوده و نیست».

دوم) در یکی از جلسات بازجویی، بازجوی اول گفت و کتبا نیز پرسید: «آیا هیچ وظیفه‌ی دیگری در اسلام جز امر به معروف و نهی از منکر وجود ندارد که به آن استناد کنید و به وظایف دیگر بپردازید؟!».

گفتم و نوشتم: «شما به گونه‌ای سخن می‌گویید که گویا من کم ارزش‌ترین وظیفه‌ی اسلامی را انتخاب کرده‌ام!! در صورتی که امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید: «**و ما اعمال البّر کلها عند الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر إلا کنفثة فی بحر لجّیّ** = تمامی اعمال نیک در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون قطره‌ی آب دهانی است در برابر اقیانوسی عمیق». شما مرا توبیخ می‌کنید که چرا اقیانوس عمیق را گرفته‌ام و آب دهان را مورد توجه قرار نداده‌ام؟!! این ماه (محرم) منتسب به سیدالشهدایی است که در باره‌ی علت تأکید خداوند بر امر به معروف و نهی از منکر در قرآن، فرمود: «**...لعلمه بأنها اذا أُدّیت و اقیمت، استقامت الفرائض کلها، هیّنها و صعبها** = ...چون خدا می‌داند که اگر امر به معروف و نهی از منکر ادا شود، تمامی فرائض و الزامات اسلامی استوار می‌مانند، از آسان و دشوارش».

اگر از وحدت عنوان ناراحت هستید، می‌توانم عناوینی چون؛ «النصیحة لأئمة المسلمین» و «تواصی به حق و صبر» را نیز به عنوان مستندات شرعی خود بیفزایم تا عناوین، متعدد شوند!!»

احساس کردم که می‌خواهد سخن بازجویان سال ۱۳۸۰ در تهران و ۱۳۷۶ در مشهد را مجدداً به من القاء کند که: «مگر تقیه از احکام اسلام نیست؟! تقیه کنید!!».

گفتم: «البته برخی از بازجویان اطلاعاتی به من پیشنهاد "تقیه" داده بودند و من به آن‌ها پاسخ داده بودم که معلوم می‌شود شماها از من به حاکمیت، بدبین‌تر هستید که چنین پیشنهادی می‌دهید!! من گرچه حاکمیت را ستمگر می‌دانم ولی هنوز به اصلاح آن دلبسته‌ام و شما معتقدید که چندان ستمگر است که پیشنهاد

می‌کنید تا تقیه کنم و به اصلاح آن دل نبندم!!؟ اگر فردی بدبین چنین پیشنهادی بدهد، منطقی است ولی شما که مدافع و مأمور حکومتید چرا؟!!». گفت: «واقعاً چنین پیشنهادی دادند؟!! عجب آدم احمقی بوده!!».
شاید وقتی قبح مطلب را توضیح دادم (پیشنهاد تقیه از جانب مأموران حکومتی و مدافعان آن) را احمقانه دید و از تکرار آن پرهیز کرد!!
سوم) در ادامه‌ی بازجویی، در یکی از پرسش‌ها مرا متهم کرد به «تحریک و تهییج معترضان به مقابله‌ی بیشتر با نظام» و نوشته‌ها و سخنان مرا «مؤثر در ایجاد اغتشاش» معرفی کرد!!
در پاسخ نوشتم؛ «شما خود مدعی بودید که هیچ کس برای حرف‌های من تره خُرد نمی‌کند و هیچ یک از دوستانت افکار و روش تو را قبول ندارند. چگونه است که در اینجا متهم به تحریک مؤثر برای ایجاد اغتشاش شده‌ام؟!!».
جالب است که در متن اظهار نظر اداره‌ی اطلاعات خراسان رضوی، به عنوان «نتیجه‌ی بازجویی»، مرا به عنوان «فردی مؤثر در تغذیه و تحریک و تهییج مردم بر علیه نظام»!! معرفی کرده‌اند!!
جالب‌تر آنکه متن مورد استناد او، یادداشتی بود که در سایت‌های اینترنتی با عنوان؛ «دشواری‌های سیاست ورزی پس از کودتا» منتشر شد و با تأکید بر اصول قانون اساسی، توصیه کرده بودم که برای جلوگیری از پرداخت هزینه‌های بیشتر و خصوصاً ممانعت از خون ریزی از سوی کودتاچیان، استفاده‌ی بیشتر از حقوق مصرح ملت در قانون اساسی در دستور کار قرار گیرد.
چهارم) در یکی از پرسش‌ها، دلایل تقلب در انتخابات را از من پرسید. نوشتم؛ «چرا آقای خامنه‌ای با شتاب و قبل از آنکه مهلت شکایت و رسیدگی به شکایات سپری شود و مقامات رسمی و قانونی اعلام نتایج، نتیجه‌ی قطعی را اعلام کنند، چند ساعت پس از رأی گیری به اظهار نظر پرداخت و با قاطعیت از «صحت و اتقان کامل انتخابات» خبر داد؟!! آیا این تخلف قانونی بدون دلیل بود؟!! چرا در بین حدود ۳۲۰۰ صندوق انتخاباتی (مجموع صندوق‌ها در سه استان کشور) که

احتمال ختم شدن تعرفه‌ها در هر ۱۰۰ صندوق به عدد ۱۰۰ تنها یک در صد (۰.۱٪) است، بیش از ۵۰۰ صندوق معادل ۱۵.۶٪ به عدد صد ختم شده است؟!! کدام عقل سلیمی در تقلبی بودن این نتایج تردید می‌کند؟!!

گفتم و نوشتم: «وقتی در انتخابات مجلس هشتم، شکایت آقای خوش چهره (از جناح راستی‌های مخالف احمدی نژاد) را خواندم که می‌گفت: «من و همسر و دو فرزندم در صندوق مسجد محله مان رأی دادیم و با کمال تعجب در همان صندوق، رأی من "صفر" اعلام شده است!!!» من به دوستان گفتم که؛ این ماجرا که یادآور ماجرای مرحوم مدرس است، پیام آشکاری برای اصلاح طلبان در انتخابات ریاست جمهوری آینده را دارد!!؟ یعنی به همین سادگی و با همین وضوح، رأی‌ها را بر خلاف آنچه هست، می‌خوانیم و به اعتراضات با این وضوح هم توجهی نمی‌کنیم!!».

پنجم) پرسید: «مگر شما مدعی نیستید که به قانون اساسی و قوانین کشور پایبندید؟ مگر بر اساس قانون انتخابات، شورای نگهبان به عنوان «داور» در قانون نیست؟ چرا به نظر شورای نگهبان احترام نمی‌گذارید؟».

پاسخ دادم: «طبق قانون انتخابات، اعضای شورای نگهبان حق حمایت از یک کاندیدا را نداشتند. این در حالی است که ۷ نفر از ۱۲ نفر شورای نگهبان، صراحتاً او با نام از نامزدی احمدی نژاد حمایت کرده بودند. اول باید همه‌ی آنان عزل می‌شدند و سپس افراد بی‌طرف انتخاب شده و در مقام داوری می‌نشستند».

پرسیده شد: «مگر اعضای شورای نگهبان عادل نیستند؟ مگر برای قضاوت، عدالت کافی نیست؟». پاسخ دادم: «در فقه اسلامی و خصوصاً شیعه، یکی از شرایط عدالت است و شرط دیگر «عدم تهمت» است. یعنی داور نباید پیشاپیش به طرفداری از یک سوی دعوا، متهم باشد. شورای نگهبان فاقد این شرط بود و همه‌ی آنان به طرفداری از دولت، متهم، بلکه ۷ نفر آنان بر اساس قانون انتخابات، مجرم بودند و به همین خاطر از سوی مراجع و علماء، پیشنهاد یک هیئت بی‌طرف شد که مورد قبول رهبری واقع نشد!! در کجای دنیا، حتی برای

بازی‌های گروهی مثل فوتبال، داور را از تیم رقیب انتخاب می‌کنند. وقتی در بازی و تفریح، چنین امری ناپسند و نامعقول شمرده می‌شود، چگونه انتظار دارید که در این صحنه‌ی جدی زندگی اجتماعی، چنین تصمیم غیرعاقلانه‌ای را بخش عمده‌ای از ملت و فرهیختگانش بپذیرند؟!! علاوه بر آنکه عدالت اکثریت شورای نگهبان زیر سؤال است و من و همفکرانم آنان را عادل نمی‌دانیم.

ششم) بازجوی اول از من پرسید: «چرا همراه با دشمنان قسم خورده‌ی انقلاب، ستون خیمه‌ی انقلاب و نظام، یعنی ولایت فقیه و رهبری را مورد هدف قرار می‌دهید؟!».

در پاسخ نوشتم: «چه کسی گفته که انقلاب و نظام همچون خیمه‌ای است که بر یک ستون استوار است؟!! من انقلاب و نظام پیشنهادی قانون اساسی را همچون ساختمان محکمی ارزیابی می‌کنم که بر ستون‌های مختلفی قرار گرفته و اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین ستون آن «حق حاکمیت ملت» است که در اصل ۵۶ بر آن تصریح شده است و ولایت فقیه نیز زیرمجموعه‌ی حق حاکمیت مطلقه‌ی ملت است و کوچک‌ترین حق تخلف از خواست ملت را ندارد و باید توسط مجلس خبرگانی که حقیقتاً نماینده‌ی ملتند، دائماً کنترل شود و اگر برخلاف خواست ملت و قانون اساسی اقدام کرد، او را استیضاح کنند و در صورت عدم توجه، عزل کنند.

البته یکی از ستون‌های فرعی این نظام، ولایت فقیه است. مسؤولیت‌های مهمی که بر عهده‌ی ولی فقیه است، مراقبت همیشگی و نقد مستمر این مقام را لازم می‌گرداند، تا با سوء استفاده از مقام و موقعیت، بر خلاف قانون اساسی و قوانین کشور، حق حاکمیت ملت را سلب نکند و در اختیار خویش یا گروه خاصی قرار ندهد (که صراحتاً در اصل ۵۶ به آن هشدار داده شده است) و این مراقبت با نقد و انتقاد همیشگی همه‌ی آحاد ملت و رسانه‌های آزاد، تأمین می‌شود که متأسفانه حاکمیت کنونی مانع آن شده و می‌شوند. عدم مراقبت است که منجر به سلب حق حاکمیت ملت و استبداد و دیکتاتوری می‌شود. تصور نمی‌کنید که امثال من،

خطرات انجام وظیفه را به جان می‌خرند و انواع محرومیت‌ها را تحمل می‌کنند تا حقوق ملت مورد دستبرد حاکمان قرار نگیرد و گرفتار استبداد نشویم؟».

هفتم) سخن از مرحوم استادم به میان آمد. گفتم: با بازداشت من، خوب تسلیتی به من گفتید!! بازجو گفت: وجداناً آقای قابل اصلاً صلاح نبود که شما به قم برسید. با زبان تند و تیزی که داری حتماً سخنرانی می‌کردی و هم کار ما را خراب می‌کردی و هم کار خودت را!!

گفت: از تشییع و تدفین ایشان خبر داری؟ گفتم: نه. من در بازداشتگاه بودم. استقبال چطوری بود؟ گفت: خودشان می‌گویند بین پانصد هزار تا یک میلیون نفر بودند. آقا (رهبری) هم بیانیه دادند و دستور دادند که هر جای حرم حضرت معصومه که خانواده‌ی مرحوم مایلند، دفن کنند. آن‌ها هم کنار قبر شهید محمد منتظری دفن کردند.

پرسید بیانیه‌ی آقا را دیده ای؟! گفتم: من از کجا باید می‌دیدم؟!! رفت و بیانیه را آورد و به من داد تا بخوانم. پس از آن پرسید: نظرت چیست؟ گفتم: کاش یک دهم این نوشته و احترام را در زمان حیات ایشان مراعات می‌کردند!!

گفت: رهبری در این قضیه احترام کردند ولی چشمت روز بد نبیند، تا بخواهی، اهانت کردند. هتاکی کردند. فحش دادند و بد و بیراه گفتند. هیچ چیز برای هیچ کس نگذاشتند!!

دل پری داشت و من بی‌خبر را از مطالبی مطلع می‌کرد که بسیار مشتاق دانستن آن‌ها بودم. در آن بی‌خبری، فرصت مغتنمی بود تا تسلایی پیدا کنم و از قدردانی ملت از پیر فرزانه‌ای دلشاد شوم که همه‌ی هستی‌اش را برای دفاع از آزادی و حقوق انسان‌ها فدا کرده بود. روحش شاد و ملت و میهنش قرین پیروزی و بهروزی و شادکامی باد.

هشتم) از من پرسید: «پس از مرحوم آیت‌الله منتظری، شما به کدام مرجع، ارجاع می‌دهید». در پاسخ نوشتم: «به نظر من، با توجه به بقای اعلمیت ایشان، بقای بر فتاوی استاد برای پیروان ایشان لازم و واجب است و افرادی که از این پس به

سن تکلیف می‌رسند، اگر مراجعه‌ی به فتاوی ایشان بر آنان متعین نباشد (به دلیل اعلمیت) قطعاً جایز است».

پرسید: «به نظر شما چه کسانی باعث عزل آیت‌الله منتظری شدند؟!!». این را از این جهت پرسید که متنی در کامپیوترم بود که در آن اظهار نظر کرده بودم و البته در پایان برخی سخنرانی‌ها نیز از من پرسیده بودند و من اجمالاً پاسخ داده بودم.

نوشتم: «دو گروه در دو نهاد آن روزگار مستقر بودند که هر یک با انگیزه‌ی خاص خود با دیگری همکاری می‌کرد تا آیت‌الله منتظری را برکنار کرده و گزینه‌ی مطلوب خویش را جایگزین کند. یک گروه در وزارت اطلاعات به رهبری ری شهری و گروه دیگر در دفتر آیت‌الله خمینی. هردو از مخالفت رهبری وقت با انتخاب مجلس خبرگان در مورد قائم مقام رهبری، خبر داشتند. شاید برخی از آنان، خدمت به انقلاب و نظام را در این می‌دانستند که "مطلوب رهبری" را رقم بزنند که نتیجه‌اش عزل قائم مقام رهبری بود. البته آقای ری شهری و تیمش گمان می‌کردند که در صورت عزل آیت‌الله منتظری، نوبت به انتخاب آقای مشکینی می‌رسد و با توجه به سیاسی نبودن ایشان، عملاً رهبری کشور به داماد ایشان یعنی ری شهری می‌رسد که با تجربه‌ی وزارت اطلاعات و همراهانی چون سعید امامی و همفکران و یارانش، می‌تواند کشور را مدیریت کند. برخی افراد در بیت رهبری وقت نیز به تصور گنجاندن نام «حاج احمد آقا خمینی» در شورای رهبری، تصور می‌کردند که با اشراف تامی که ایشان بر تصمیم‌گیری‌های کشور تا آن زمان داشت و نزدیک‌ترین فرد به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و تصمیمات ایشان بود، عملاً رهبری کشور در همان بیت باقی خواهد ماند و از اقتدار آنان کاسته نخواهد شد!! البته هردو گروه ناکام ماندند و قرعه به نام آقای خامنه‌ای افتاد که نقش مستقیمی در عزل آیت‌الله منتظری نداشت».

نهم) انتقاد از رهبری و مصاحبه با رسانه‌های بیگانه، عمده‌ترین موضوع در تمامی دوران بازجویی بود. هردو بازجو در هر دو مقطع بازجویی، می‌پرسیدند که؛ «اگر

شما را آزاد کنند، بازهم می‌خواهید به این دو مقوله بپردازید؟!!». من پاسخ می‌دادم: «این دو مطلب، حق قانونی و وظیفه‌ی ملی و شرعی من است و من حق ندارم که آن‌ها را نادیده گرفته و ترک کنم. شما یک رسانه‌ی رادیویی فقط در اختیار همفکران ما قرار دهید، از آن پس، دلیلی برای انتشار سخنان مان از رسانه‌های بیگانه باقی نمی‌ماند. گرچه این حق همه‌ی شهروندان است که سخن منطقی خود را از هر رسانه‌ای منتشر کنند».

تکرار این سخن که اگر آزاد شوی، چه می‌کنی؟ و اصرار من بر ادامه‌ی مواضع انتقادی قبل از بازداشت، موجب شد که «اظهار نظر اداره‌ی اطلاعات خراسان رضوی» این گونه در پرونده منعکس شود که؛ «با عنایت به اینکه متهم بر مواضع خود همچنان ثابت و اصرار بر تداوم آن دارد و ضمن همراهی و هم‌سویی با عوامل فتنه و جریان‌های داخلی همسو با آن‌ها و اینکه یکی از عوامل موثر تغذیه کننده‌ی سایت‌های وابسته به جنبش سبز می‌باشد، طبق قانون مجازات اسلامی با وی برخورد شود».

در یک نوبت نوشتم: «مگر آقای خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه‌اش نگفت: همه‌ی آنانی که رأی آورده یا رأی نیاورده‌اند، جزو خانواده‌ی انقلاب اند؟!! مگر این بخش از خانواده، بر اساس همان آمار دروغ، بیش از نیمی از رأی بخش پیروز را ندارد؟!! چرا ۷ کانال تلویزیونی داخلی، تماماً در اختیار یک بخش است و حتی یک ساعت به صورت اختیاری، یک کانال تلویزیونی را هم به مخالفان نمی‌دهند تا از خود دفاع کنند؟!! این چگونه پدری است که بر این تقسم ناعادلانه‌ی فرصت‌های رسانه‌ای در درون خانواده‌ی انقلاب و نظام در تمامی این دوران، چشم بسته یا عملاً به این بی‌عدالتی حکم می‌کند؟!! اگر پدری بین فرزندان خود چنین تبعیضی روا دارد، دیگران او را سرزنش نمی‌کنند و این را بی‌عدالتی نمی‌دانند؟!!».

در نوبتی دیگر بیان کردم: «مگر آقای خامنه‌ای نمی‌گوید که: «مخالفان عددی نیستند. صفرند و در برابر دریای عظیم ملت، به حساب نمی‌آیند.» اگر این مطلب

را واقعاً اعتقاد دارند، چرا مجوز راهپیمایی به معترضان نمی‌دهند؟!! اگر واقعاً صفرند یا عدد کمی هستند، نباید از طرح درخواست مجوز راهپیمایی، رنگ از رخساره‌شان بپرد!! یک بار باید مجوز بدهند تا این عدد کم، به میدان بیاید. آن گاه برای خود معترضان ثابت خواهد شد که عددشان اندک است. آبرویشان پیش شما و ملت از بین رفته و طبیعتاً رسوا می‌شوند!! اگر این‌گونه که ایشان می‌گوید نیست (که نیست) معلوم می‌شود که این‌ها صفرهای قبل از یک نیستند و صفرهای پس از یک‌اند، که اگر یکی از آن‌ها کم کنید، همه‌ی صفرها به ۹ تبدیل می‌شوند!! نمایش این صفرها در روز ۲۵ خرداد ۸۸ در زیر بارانی از تهدیدهای دادستانی و نیروی انتظامی و بسیج و سپاه و اطلاعات، آنچنان چشم حاکمیت را خیره کرد که هنوز از برق آن می‌هراسند و جرأتِ دادن مجوز به معترضان را از حاکمیت گرفته است!!».

در پاسخ پرسشی نوشتم: «من آقای خامنه‌ای را رهبر وابسته به جناح راست می‌دانم. ایشان می‌گوید: درخواست نظارت بین‌المللی بر انتخابات در ایران، بی‌شرمی است. اما من می‌گویم: کشتن ابراهیم لطف‌اللهی در بازداشتگاه اطلاعات در سنندج و نشان دادن قبر بتون شده‌ی وی به خانواده‌ای که منتظر آزادی او بودند، کمال بی‌شرمی است!! من می‌گویم: کشتن زهرا بنی یعقوب در بازداشتگاه همدان و ممانعت از کشف حقیقت این جنایت، کمال بی‌شرمی است!! من می‌گویم: کشتن زهرا کاظمی، کشتن شهید فروهر و همسر بزرگوارش توسط مأموران حاکمیت، باید عرق شرم را بر پیشانی مسؤولان کشور بنشاند که نمی‌نشاند!! از طرفی، ایران به عنوان ناظر بین‌المللی در انتخابات چند کشور شرکت کرده و اظهار نظر کرده است، چگونه است که حضور ایران به عنوان ناظر بین‌المللی، خوب است اما نظارت دیگران بر انتخابات ایران بی‌شرمی به شمار می‌آید؟!!».

در مطلب قبلی نیز برخی موارد که در دادگاه گفته بودم را آوردم. همان مطالب را چند باره در بازجویی‌های کتبی و شفاهی نیز تکرار کرده بودم. توهین‌های مکرر

ایشان به مخالفان سیاست‌هایش را یادآوری می‌کردم. توهین‌های ایشان به مسؤولان سایر کشورها را نیز یادآور شدم و گفتم و نوشتم که: اگر ما بخواهیم فقط جواب اهانت‌های ایشان در طول این مدت را بدهیم (که شرعاً و قانوناً چنین حقی داریم) مطمئناً نمی‌توانیم، چرا که ایشان و نمایندگانشان همچنان به اهانت کردن مشغولند و تمامی رسانه‌ها را نیز در اختیار دارند.

البته رفتار و گفتار ایشان به گونه‌ای است که احتیاجی به توهین دیگران به ایشان نیست. متأسفانه همان گفتارها و رفتارها، موجبات توهین و هتک حیثیت ایشان را به صورتی گسترده فراهم کرده و می‌کند و البته «خود کرده را تدبیر نیست!!».

هردو بازجو با تأکید می‌گفتند: «شما هر انتقادی از رهبری دارید را خصوصی بنویسید و برای ایشان بفرستید. اگر فکر می‌کنید که ممکن است نرسد، به خود ما (وزارت اطلاعات) بدهید تا ما برسانیم و رسید بگیریم، ولی از انتشار علنی آن در گفته‌ها و نوشته‌ها پرهیز کنید!!».

من می‌گفتم: «دستور شریعت محمدی(ص) این است که «النصیحة لأئمة المسلمین فی المشهد و المغیب = خیرخواهی و اندرز به پیشوایان مسلمانان در خفا و پیش چشم مردم». مقصود از «مشهد» شهر مشهد نیست!! بلکه در محل دید و شهود مردم است!! بنابراین، نمی‌توان آن را به تذکر مخفیانه فروکاست و به یک گزینه، مقید کرد!!

دهم) یک روز بحث مفصلی در مورد وزارت اطلاعات و «مأموران دروغ‌گو»یش شد!! من در یکی از نوشته‌ها یا گفته‌ها از این عنوان برای معرفی برخی مأموران اطلاعاتی استفاده کرده بودم.

بازجوی دوم گفت: «شما به وزارت اطلاعات و مأمورانش اهانت کرده‌اید». گفتم: «مطمئناً مأموران دروغ‌گویی در بین شما هست». گفت: «به خدا قسم آقای قابل؛ کسی که می‌خواهد به عضویت اطلاعات کشور درآید، از فیلترهای مختلف می‌گذرد تا از نظر دیانت و تقوا و سایر موارد، تأیید گردد. بسیار بیشتر از سایر ارگان‌ها حساسیت به خرج داده می‌شود. آن وقت شما با یک جمله، حیثیت همه

را زیر سؤال می‌برید!!؟». گفتم: «از نظر ادبی، بیان «قید» برای تخصیص است. اصطلاحاً می‌گویند؛ «قیود هم مدخلند و هم مُخرج». وقتی می‌گویند: «مأموران دروغ‌گو» یعنی مأموران راستگو را از این حکم خارج می‌دانند و فقط دروغ‌گویان آن‌ها را داخل در حکم می‌دانند. اگر من مقصودم این بود که «همه‌ی مأموران اطلاعات، دروغ‌گو هستند» می‌توانستم تصریح کنم که همه‌ی شما دروغگویید. قبول دارید که جرأت ابراز این سخن را داشته‌ام. پس اگر آنگونه نگفته‌ام دلیلش این است که من هم قبول دارم که برخی از مأموران اطلاعاتی، آدم‌های خوب و اهل مراعات مسائل‌اند. ولی فراموش نکنید که گزارشگر اطلاعات نجف آباد، سخن مرا تحریف کرده است. متن نوار این را می‌گوید!! (موردی که این بحث را باعث شد).

پس از آنکه اصرار بر تقوای مأموران از سوی بازجو را دیدم و خود را همچنان متهم به اهانت به مأموران اطلاعات!! با پرخاش گفتم: «مگر آنانی که همسر سعید امامی را با آن طرز فجیع شکنجه کرده و بازجویی می‌کردند و از او می‌خواستند تا الفاظ رکیک در مورد روابط نامشروع با پسرش یا همکاران همسرش را بر زبان براند و با رکیک ترین وجه به قرآن کریم اهانت کند، مأمور اطلاعاتی نبودند؟!! مگر آنان که همکار سعید امامی بودند و اهانت‌های ناموسی و حیثیتی را می‌شنیدند، همکاران سابق بازجوها نبودند که برخی از آن‌ها، شهید فروهر و همسرش را کارد آجین کرده بودند؟!! با آن‌ها چه کردند؟!! آیا فقط شش ماه تعلیق برای این جنایت کافی بود؟!! حالا هم که می‌گویند مجدداً برای سرکوب معترضان به کار فراخوانده شده‌اند!! این‌ها همه نشانه‌ی تقوای این مأموران اطلاعاتی بوده و هست؟!! آن‌ها از روی تقوا در نوبت قبلی بازداشتم در اوین، شش جلسه‌ی تمام به من فحش می‌دادند؟!! آن‌ها از روی تقوا به متهمان مختلف اهانت می‌کنند؟!! در همین بازداشتگاه، یکی از متهمان می‌گفت: بازجویم از من پرسید آن خانمی که پیگیر کارهایت هست، خواهر تو است؟ و وقتی با پاسخ مثبت رو برو می‌شود، می‌پرسد: خواهرت ازدواج کرده است؟ و پس از پاسخ

منفی به او گفته است؛ نوبت بعد که به اینجا مراجعه کند، دختر از اینجا نخواهد رفت!! این هم یک نمونه از مأموران باتقوایی هستند که از فیلترهای مختلف می‌گذرند؟!!

همین‌طور که صدایم بلند شده بود و موارد تخلفات را می‌شمردم، صدای بازجویی دیگر از اتاق مجاور بلند شد که خطاب به متهم می‌گفت: «احمق بی‌شعور!!». دستم را کنار گوشم گرفتم و گوش خواباندم و چشم در چشم بازجو دوختم (که بدون چشم بند، رو برویم می‌نشست) و پس از مکثی چند ثانیه‌ای گفتم؛ «شنیدید؟!! این هم از تقوا و مراعات قانون. کدام قانون به بازجو حق می‌دهد که به متهم اهانت کند یا با صدای بلند با متهم سخن بگوید؟!!».

در حالی که رنگش پریده بود و متعجب از «رسیدن شاهد از غیب» بود، ابرو بالا انداخت و گفت: «والله چه بگویم»!!

در ادامه‌ی بحث با او به نکته‌ای رسیدم که با اشاره به تراکت؛ «النجاة فی‌الصدق = نجات شما در راستگویی است» که پیش روی متهمان و بر دیوار نصب می‌شود، با همان حالت پرخاش گفتم: «این تراکت را بردارید و بالای سر خودتان و مسؤلان کشور نصب کنید که از صدر تا ذیل، دروغ می‌گویند. رئیس جمهورتان دروغ می‌گوید. مقام بالاترش دروغ می‌گوید مقامات دیگر دروغ می‌گویند!! امام جمعه دروغ می‌گوید. امام شنبه دروغ می‌گوید. والله در جمهوری اسلامی، به گونه‌ای است که دروغ از واجبات شده است!! به گفته‌ی مرحوم پدرم: امامت جمعه یعنی دروغ. امامت جمعه یعنی نفاق. امامت جمعه یعنی فریب!!». با ناراحتی پرسید: «پس چرا خودشان امام جمعه بودند؟!!». گفتم: «برای اینکه دروغ‌ها را می فرستادند تا بگوید و او نمی‌گفت».

یازدهم) وارد مسائل اعتقادی و پرسش‌هایی در آن حوزه شد که در پاسخ نوشتم: «تفتیش عقاید بر اساس قانون اساسی ممنوع و جرم است».

گفت: «نمی‌شود که شما عقاید مردم را زیر سؤال ببرید و هیچ‌کس رسیدگی نکند!!». گفتم: «عقیده‌ای که با سخن احمد قابل متزلزل شود، ارزشی ندارد و باید

از بین برود!! من به هیچ سؤال شما در این خصوص پاسخ نخواهم داد». گفت: «به هر حال باید برای مقام قضائی معلوم باشد که بتواند قضاوت کند!!». گفتم: «مقام قضائی؟!! مسائل اعتقادی چه ربطی به مقام قضائی دارد؟!! مقام قضائی بی‌جا می‌کند که بخواهد در مسائل اعتقادی وارد شود!! همان یک نوبت که در مورد آقای آغاجری تجربه کردید و رسوا شدید برای شما بس نیست؟!! حالا می‌خواهید احمد قابل را مرتد اعلام کنید؟!!».

گفت: «کی می‌خواهد شما را مرتد اعلام کند. به هر حال شما عقاید مردم را زیر سؤال برده‌اید و باید پاسخگو باشید!!». گفتم: «اگر هم باید پاسخگو باشم، به شما و قوه‌ی قضائیه و حاکمیت هیچ ارتباطی ندارد. حکومت مسؤول عقاید مردم نیست!!». گفت: «پس به چه کسی مربوط است؟» گفتم: «حوزه‌های علمیه». گفت: «چه اشکالی دارد که ما بپرسیم و شما خلاصه‌ی نظرتان را بنویسید تا در اختیار علما قرار گیرد تا در صورت لزوم پاسخ لازم را بدهند؟!!».

گفتم: «خلاصه‌ی نظر در اختیار علماء قرار گیرد؟!! آقایان اگر بخواهند در مورد مسائل اعتقادی یا سایر مسائل علمی و فقهی من اظهار نظر بکنند، نه تنها باید همه‌ی مطالب مرا مطالعه کنند که باید ابهامات سخن را با پرس و جو برطرف کنند و آنگاه در مورد مطالب یادشده اظهار نظر کنند. آن‌وقت شما می‌خواهید خلاصه‌ی نظریات مرا برای آقایان تهیه کنید که چه بشود؟!! قرن‌ها است که با بی‌حوصلگی و بی‌اطلاعی و بدون مطالعه‌ی کامل، در مورد عقاید این و آن، و بولتن سازی‌های غیر منطقی، اظهارات غیر مسؤولانه و ناحقی از سوی برخی علما صادر شده و چوب تکفیر و تفسیق شان بلند بوده است. امروزه آقایان به صرافت افتاده‌اند که آن روش، روشی صحیح نبوده و در برابر سخنان امثال من، ترجیح می‌دهند که سکوت کنند و اصطلاحاً از باب «أمِتِ الباطل بترک ذکره = حرف باطل را با نپرداختن به آن بمیران» زمینه‌ی انتشار آن را از بین ببرند. شما هم بهتر است که از تشخیص علمای هم‌فکرتان پیروی کنید!! و کارنامه‌ی خود را از این که هست، سیاه‌تر نکنید».

وقتی دیدم دست بردار نیست و کتباً از عقایدم می‌پرسد، نوشتم: «پاسخ نمی‌دهم». گفت: «شما که می‌گفتید نمی‌ترسید؟!!». گفتم: «من کسی هستم که از بیان عقایدم هراسی نداشته و ندارم. اگر می‌ترسیدم آن را در سخنرانی‌ها و نوشته‌هایم منتشر نمی‌کردم. من گالیله نیستم که اگر دادگاه تفتیش عقاید برایم تشکیل دهند، از گفتن حقیقت باز ایستم. مطمئن باشید که هم با زبان خواهم گفت: زمین گرد است و هم با پا به زمین اشاره خواهم کرد که تو بگرد و از ستمگران نهراس که کاری از آنان ساخته نیست. کدام قاضی شما می‌تواند مطالب نوشته شده‌ی مرا بفهمد تا بخواهد محاکمه‌ام کند. همین قاضی‌های بی‌سواد یا کم‌سواد شما؟!! حداکثر حکمی که می‌توانند بدهند، اعدام است و شیرین‌تر از این برایم ممکن نیست که در راه عقیده و ایمانم قربانی شوم!! من طبق حکم استادِ مرحوم و بزرگوارم: «در مسائل اسلامی از فقه و اصول و تفسیر و کلام، صاحب نظرم». همان استادی که حتی رهبری شما در پیام تسلیتش، به شایستگی‌های علمی و ایمانی او اقرار کرده است و بسیاری در حسرت داشتن یک جمله‌ی تأییدیه‌ی علمی از او ماندند!! (اگر شبه تکبری در این مطالب می‌بینید، از باب «التکبر عند المتکبر واجب أو جائز = تکبر ورزیدن در برابر متکبران، واجب یا جایز است» بوده و گرنه در برابر آگاهان و فرهیختگان و ملت ستمدیده‌ی ایران، همراه و شهروندی عادی هستم که به عادی و همراه بودن خود افتخار می‌کنم).

سپس افزودم: «من به شما ها لطف کردم که تاکنون به پرسش هاتان جواب داده‌ام. می توانم از نظر قانونی حتی به یک سؤال شما پاسخ ندهم!!». پرسید: برای چه و کدام قانون؟ گفتم: «مگر شما عضو وزارت اطلاعات نیستید؟» گفت: چرا هستیم. گفتم: «طبق اصل ۵۷ قانون اساسی، قوای حاکم بر کشور، مستقل از یکدیگرند. شما که جزو قوه‌ی مجریه هستید، با کدام مجوز قانونی به بازجویی که کاری قضایی است می پردازید؟!!». گفت: «نیابت قضائی داریم و مقام قضائی به ما مجوز داده است!!». گفتم: «مقام قضائی بی‌جا کرده است که به شما نیابت قضائی داده است. مگر مقام قضائی از قانون اساسی بالاتر است و حق نقض

قانون اساسی را دارد؟!! اساساً کار دستگاه قضائی در واگذاری تحقیقات قضائی به وزارت اطلاعات و پذیرش و انجام آن از سوی وزارت اطلاعات، بر خلاف صریح قانون اساسی است!! سنخ کار قضایی، شفافیت و آشکار بودن است و سنخ کار اطلاعاتی و امنیتی، پنهانی بودن و این دو موقعیت، کاملاً متباین‌اند و قانونگذار، به همین دلیل این دو را از هم تفکیک کرده است».

یک بار که در بازجویی، نوشت: «شما در مطلبی سراسر توهین‌آمیز...» نوشتم: «بازجو حق قضاوت ندارد. این که مطلب من توهین‌آمیز هست یا خیر، قضاوتش با قاضی است و شما حق ندارید قضاوت کنید!! شما حداکثر می‌توانید بدون قضاوت بپرسید که: «این مطلب را نوشته یا گفته‌اید؟ و یا توضیح دهید». بقیه‌اش با قاضی است و نه شما!!».

دوازدهم) درپاسخ به پرسشی که می‌گفت: «طبق مصوبه‌ی شورای عالی امنیت ملی، مصاحبه با رسانه‌های بیگانه، جرم است» نوشتم: «شورای عالی امنیت ملی، حق قانون‌گذاری ندارد. تنها مجلس است که می‌تواند قانونی را تصویب کند. علاوه بر اینکه محروم ساختن ملت از حقوق قانونی خود، بر خلاف قانون اساسی است و مصوبه‌ی مجلس هم نمی‌تواند حق مردم را از آنان بگیرد».

گفت: «این مصوبه در زمان ریاست آقای خاتمی بر شورای عالی امنیت ملی تصویب شده است». گفتم: «آن‌ها هم بی‌جا کرده‌اند اگر برای ملت تصمیم‌گیری کرده‌اند. البته آنان می‌توانند برای مسؤولان دولتی تصمیم‌گیری کنند ولی مردم را نمی‌توانند محدود کنند».

گفتم: «درهمان زمان آقای خاتمی و وزارت آقای یونسی، وزارت اطلاعات برخی دوستان را احضار کرده و سفارشاتی در این خصوص می‌کرد. آقای باقی را که احضار کردند و بنا بود برای نوبت دوم مراجعه کند، به من گفت: ممکن است شما را هم بخواهند. من جواب دادم: بی‌جا می‌کنند. من که مأمور دولت نیستم تا وزارت اطلاعات یا دولت بخواهد برای من تعیین تکلیف کند. پاسخ مرا

عیناً به آن‌ها منتقل کنید تا بدانند ماها مأمور و نوکر دولت نیستیم!! هرچه را خود تشخیص بدهیم در محدوده‌ی قانون انجام خواهیم داد».

گفتم: «چگونه است که همین بی‌بی‌سی و تلویزیون‌های آمریکایی در کنفرانس خبری احمدی نژاد و رئیس مجلس و سایر مسؤولان حاضر می‌شوند و پرسش-هایی را مطرح کرده و پاسخ می‌گیرند ولی نوبت ما که می‌رسد، این رسانه‌ها استکباری می‌شوند و ممنوع. اگر حکومتیان حق مصاحبه با رسانه‌های بیگانه را دارند، همه‌ی افراد ملت هم دارند و اگر نه، همه باید محروم باشند!! در قانون نباید تبعیضی وجود داشته باشد».

گفتم و نوشتم که؛ «اگر مشکل بر سر مطالب مطرح شده در این رسانه‌ها از سوی ما است، متن مطلب را بپرسید. اینکه در کجا و با کدام رسانه مطرح شده، اساساً نمی‌تواند موضوع بحث قضایی قرار گیرد. انتساب این رسانه‌ها به منافقین، دشمنان نظام و امثال آن، ادعاهای بی‌اساس حکومتیان در برابر مخالفان است و تنها برای بهره برداری‌های تبلیغاتی علیه مخالفان و معترضان مطرح می‌شود و کاربرد قضائی ندارد».

سیزدهم) در همان اوایل بازجویی، بازجوی اول وقتی به نام آقای میرحسین موسوی اشاره کردم و سوابق و دلبستگی ایشان به نظام جمهوری اسلامی را یادآور شدم، با صدایی کشدار گفت: «او که خائن است!!».

وقتی پاسخ کتبی او را می‌نوشتم به این سخن او اشاره کردم و نوشتم: «امروزه کار حاکمیت به آنجا رسیده است که دایره‌ی مخالفان و معترضان و حتی خائنین را به بیت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله مطهری، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله صانعی، شهید رجایی، شهید باکری، شهید همت، آقایان هاشمی رفسنجانی، سید محمد خاتمی، میرحسین موسوی، مهدی کروبی، موسوی خوئینی، عبدالله نوری، بهزاد نبوی، ناطق نوری و ده‌ها و صدها نفر از مسؤولان رده‌ی بالای کشور از مجلس و دولت و قوه‌ی قضائیه کشانده و در روزنامه‌ی کیهان تحت امر رهبری کشور،

هشت ساله‌ی نخست وزیری مورد تأیید بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و شانزده ساله‌ی ریاست جمهوری هاشمی و خاتمی (که سیاستگزار کلی‌اش طبق قانون اساسی، رهبری فعلی بود) به دوران خیانت بر کشور افزوده می‌شود، دیگر کسی نمی‌ماند که خیانت نکرده باشد. حتی خود رهبری هم در این دایره‌ی خیانت قرار می‌گیرد. پیش از این نیز دولت موقت و دولت بنی صدر و نیروهای معترض ملی و مذهبی به خیانت متهم می‌شدند. یک نگاه به لیست طولانی این خائنین ادعایی بیاندازید. آیا مو بر اندام خودتان راست نمی‌شود؟!! من پروایی ندارم که از سوی کسانی متهم به خیانت شوم که همه‌ی این افراد را نیز متهم به خیانت می‌کنند!!».

همین جا اقرار می‌کنم که به گمان من، خیانت‌های دانسته و یا ندانسته‌ی بسیاری در این سی و یک ساله، از سوی افراد و گروه‌های مختلف پدید آمده است ولی اگر همه‌ی آنانی که از یک روز تا چند سال بر این مملکت حکم رانی کرده‌اند و غفلت‌های اندک یا بی‌شمار آنان منجر به صدمات اندک و یا جبران ناپذیری به کشور و ملت شده است را «متهم به خیانت» کنیم و تصور کنیم که با نیت سوء و برای ضرر رساندن به ملک و ملت، پا به عرصه‌ی مدیریت کشور گذاشته‌اند، پس از این نیز به هیچ کس و هیچ چیز نمی‌توان اعتماد کرد!! من این بی‌اعتمادی گسترده را تجویز نکرده و نمی‌کنم و گمان خیانت در حق بسیاری نمی‌برم. هرچند ناتوانی‌ها و غفلت‌ها را نادیده نمی‌گیرم و توانایی‌ها و رفتارهای مثبت را نیز از یاد نمی‌برم.

ما باید سرمایه‌ی از دست رفته‌ی «اعتماد» را به ملت خود برگردانیم. اعتمادی از روی آگاهی و انصاف. که «ناآگاهی و بی‌انصافی» دودمان ملتی را به باد می‌دهد و هستی او را می‌سوزاند. پس باید همه به هم آگاهی دهیم و به شعور خود و ملت خود اعتماد کنیم و از همگان بخواهیم که در رد و قبول هر چیز و هرکس، از دایره‌ی انصاف بیرون نرویم (ولایجرمنکم شنئان قوم علی ألا تعدلوا، إعدلوا هو

اقرب للتقوی = رفتارهای دشمنانه‌ی برخی، شما به جرم بی‌انصافی وادار نکند، انصاف بورزید که این نزدیک‌ترین راه برای پرهیزکاری است).
من وقتی می‌دیدم که فردی بی‌اطلاع از وقایع گذشته، صرفاً به‌خاطر رویکرد غلط رهبری کشور، با این دست و دلبازی، بزرگان کشور خود را متهم به خیانت می‌کند، تأسفم عمیق‌تر شد، چرا که می‌دیدم آقای خامنه‌ای با ادعای «خواص بی‌بصیرت» چه چاهی برای خود و پیروان اندک خود می‌کند. ایشان هرگز به این نمی‌اندیشد که از جمع یاران همراه، امروز تنها او است که جدا شده و در مسیر مخالف اتوبان، برخلاف می‌راند و برخلاف آهنگ نوحه خوان و دسته‌ی زنجیرزن، زنجیر بر پشت خویش فرو می‌آورد و همگانی را که همگن بر پشت می‌زنند متهم می‌کند که «تک می‌زنند» و نوحه خوان همراه با جمع را متهم می‌کند که غلط می‌خواند و فقط ایشان است که آهنگ نوحه را درست می‌نوازد!!!
برفرض که با دروغ «مبارزه‌ی با فساد اقتصادی» پرده‌ی غفلت بر «فساد سیاسی» خود کشیدید، آیا می‌توانید مخالفت میرحسین موسوی و بهزاد نبوی و بسیاری از پاک‌ترین افراد به لحاظ اقتصادی و معترض از نظر سیاسی را نیز با این فریب و حیله از میدان به در کنید؟!!
کاش فریبکاران عالم به این نکته می‌رسیدند که دور فریب و ریا و دروغ و دغا، برای اهل آن، بسی ناپایدار است، هرچند تقدیرشان این باشد که با دروغ و فریبی دیگر از میدان بیرون رانده شوند و نه با صدق و صفا!!
امیدوارم دور فریب و ریا و دروغ و دغا در ایران عزیز برای همیشه به سر آمده باشد و دور پاکی و صفا و مهر و وفا آغاز گردد و شادی و بهروزی، هم‌نشین مردم ستمدیده‌ی این آب و خاک گردد.
اگر عمری باقی بود و اختیارم در دست، ادامه‌ی مطلب را در بخش سوم به اطلاع هم میهنان عزیز و آزادیخواهان گرامی خواهم رساند.

خدایا چنان کن سرانجام کار　　تو خوشنود باشی و ما رستگار

(۱۵)

پس از هشت ماه

به نام خدای رحمان و رحیم

چهاردهم) یکی از اقدامات غیرقانونی حاکمیت نسبت به مخالفان سیاسی، تحت فشار قرار دادن خانواده‌ها و بستگان آنان است. در یکی از مراحل بازجویی، بازجوی دوم تعدادی از پرسش‌ها را روی برگه‌ای نوشت و همراه با چند برگه‌ی مخصوص بازجویی به من داد تا در درون بند، پاسخ آن‌ها را نوشته و سپس تحویل دهم تا روند بازجویی تسریع شود.

من که ریز بازجویی‌ها را به هم اتاقی‌هایم گزارش می‌دادم، فرصتی یافتم تا متن پاسخ‌هایم را نیز در اختیار آنان قرار دهم. بسیاری از هم اتاقی‌ها، افراد تحصیل‌کرده‌ای بودند که از نقاط مختلف کشور به اتهام همکاری در شرکت‌های هرمی، بازداشت بودند و اکثر آنان سیاسی نبودند ولی در زمان مصاحبت با ایشان، نسبت به مسایل سیاسی کشور بسیار حساس شده بودند و پیگیرانه از چند و چون وقایع می‌پرسیدند. من به این بازجویی‌های مردمی بسیار خوش‌بین بودم و مطمئناً فرصتی برایم فراهم شده بود که در حالت عادی دور از ذهن می‌نمود.

صبح فردای آن روز، متن پرسش‌ها و پاسخ‌ها را توسط نگهبان فرستادم و شامگاهان برای ادامه‌ی بازجویی فراخوانده شدم. اولین پرسش مکتوب بازجو این بود؛ «نظرتان را نسبت به متنی که در اختیارتان بوده، بنویسید»!!

من به بازجو گفتم: من که تمامی سؤالات شما را کتبا پاسخ داده‌ام. شما چه اظهار نظر دیگری را می‌خواهید؟! بازجو در حالی که متن نا آشنایی را به من نشان می‌داد، گفت: مقصود من این متن است!! گفتم: من چنین متنی در اختیارم نبوده. گفت: آقای قابل، این متنی است که پرسش‌ها را در پشت آن نوشته بودم و دیروز به شما دادم. گفتم: من آن را ندیده‌ام. با تعجب تمام پرسید: یعنی واقعاً شما آن را ندیده و نخوانده‌اید؟!! در همین حال متن را برای یک لحظه به من داد. ظاهراً متن نامه‌ی اداره‌ی اطلاعات خراسان به وزارت اطلاعات بود که موضوع آن؛ «گزارش ملاقات با مادر و خواهر آقای قابل» بود. قسم خوردم که؛ من اساساً به پشت صفحه کاری نداشتم و تنها پرسش‌ها را خواندم و پاسخ آن را در برگه‌های بازجویی نوشتم!! قبول کرد ولی چند بار تکرار کرد که؛ خیلی عجیب است آقای قابل!!

البته من می‌دانستم که مسؤولان پرونده در مشهد، کاره‌ای نیستند و باید برای کوچک‌ترین مطلبی از تهران کسب تکلیف کنند، که این سند مکتوب نیز مؤید آن بود.

وقتی آزاد شدم شرح ماجرا را از مادر و خواهرم پرسیدم. ظاهراً بازجوی دوم (که سمت بالایی در اداره‌ی اطلاعات خراسان دارد) چند نوبت تلفنی مادر پیرم را تحت فشار گذاشته بود و یک نوبت هم همراه با خواهرم به ستاد خبری اطلاعات خراسان دعوت کرده بود. مادرم می‌گفت: به او گفتم: «باشد که آقای خامنه‌ای به‌خاطر دفاع از احمدی نژاد، آبرو و حیثیتش برود!!» و خواهرم گزارش داد که در برابر ادعای بازجو که می‌گفت: شما خانوادگی با نظام مشکل دارید، با صراحت گفتم: ما با نظام مشکل نداریم، ما آقای خامنه‌ای را عادل و لایق رهبری نمی‌دانیم!! البته در این ملاقات دو ساعته در مورد بسیاری از مسایل بحث شده

بود ولی ظاهراً باید این کشف عظیم از خانواده‌ی قابل را در اسرع وقت به اطلاع مقامات بالا می‌رساندند تا مبادا گزارشی از قلم بیافتد و در تصمیم آنان خللی وارد شود!!

همچنین چند نوبت همسر وفادارم را نیز اذیت کرده بودند که همه‌ی این موارد را برای دفاع از حق و حقیقت و مبارزه با ظلم و استبداد حاکم بر ایران کنونی، طبیعی می‌دانیم و در برابر ستم‌های بی‌شماری که به برخی از هم میهنان شده است، چندان قابل اعتنا نخواهد بود.

پانزدهم) یک نوبت بازجوی اول اظهار داشت: «آقای قابل، شنیده‌ام که گفته ای: اگر پاسپورتم را بدهند، نذر می‌کنم که به زیارت حضرت امیر در نجف بروم. می‌خواهی بفرستمت نجف؟!!». گفتم: «بعدش چی؟» گفت: «از اونجا هرجا خواستی برو!!». گفتم: «با پاسپورت یا بدون پاسپورت؟!!». گفت: «حالا!!». گفتم: «آنچه شما شنیده‌ای مربوط به گذشته بوده و با این شرط که پس از زیارت به ایران برگردم و بعد اگر خواستم از ایران خارج شوم. نه با این شرایطی که شما می‌گویی».

گفت: «اگر پاسپورتت را بدهیم، کجا می‌روی؟!!». گفتم: تاجیکستان. گفت: «بررسی می‌کنیم شاید موافقت شود».

بعدها به بازجوی دوم هم گفتم: «پیشنهاد اولیه‌ی من این است که این بار حکم قطعی مرا بدهید و اعمال کنید، چون این زندگی با انواع محرومیت‌ها و محکومیت‌های بدون حکم (مثل؛ ممنوع‌الخروج بودن، ممنوع المعامله بودن در مورد آپارتمان شخصی‌ام، ممنوعیت چاپ و نشر کتاب‌هایم، محروم بودن از داشتن نشریه علی رغم درخواست قانونی از سال ۱۳۷۶ تا کنون، ممانعت از سخنرانی‌هایم در حسینیه‌ی ارشاد در چند نوبت، تهدید افرادی که در جلسات دینی‌ام شرکت می‌کنند و ...) و همراه با پُز آزادی شما نسبت به منتقدی چون احمد قابل، وضعیتی مناسب نیست. شما می‌خواهید هزینه‌ی محکومیت مرا نپرداخته به همه‌ی مقاصدتان برسید و من در طول این چند ساله نشان داده‌ام که

زیر بار نقشه‌ی شما نخواهم رفت و مطمئناً وادارتان می‌کنم که این بار بدون حکم از من نگذرید. گفتم: پس از ممنوع‌الخروج شدن (۱۳۸۴) در ستاد خبری اداره‌ی اطلاعات به یکی از مسؤولان رده‌ی بالای شما گفتم که: «والله، از این تصمیم، پشیمانتان می‌کنم و کاری می‌کنم که یا دستگیرم کنید و یا بگذارید از کشور بروم». آنجا سخن مرا نشنیدید و امروز پس از چهار سال و اندی به سخن من رسیدید و دستگیرم کردید. الآن هم می‌گویم محاکمه و محکومم کنید تا در زمان مشخص، حکمم تمام شود و اگر من تمام نشدم، بدانم که حداقل در پایان محکومیت، برخی از محرومیت‌ها را نخواهم داشت، اما اگر به هر دلیلی بخواهید روند گذشته را طی کنید، برای شما مناسب‌تر است که پاسپورتم را بدهید تا من از کشور خارج شوم. این گونه هم شما از شر من راحت می‌شوید و هم من از شر شما».

شانزدهم) در یکی از بازجویی‌ها گفتم: «من از بازداشت خود نگران نیستم، چرا که احساس می‌کردم برخی افراد از اینکه من صراحتاً به نقد رهبری می‌پرداختم و همچنان آزاد بودم، اندک اندک به من مظنون شده بودند!! حق نیز با آنان بود چرا که افرادی نرم خو و محتاط در نقد سایر مسؤولان، بیشتر از من مورد هجوم حاکمیت قرار می‌گرفتند و به همین خاطر، سخنان من نیز در برخی افراد، اثر بایسته‌ای نمی‌گذاشت که با این بازداشت اخیر، سوء ظن‌ها برطرف شد و به فضل خدا، سخنان گذشته‌ام برای بسیاری از افراد معنی و مفهوم یافت و مخاطب خود را پیدا کرد. شما تلاش‌های مرا به ثمر رساندید و ذهن‌های بسیاری را متوجه مطالبی ساختید که از آن واهمه داشتید و قدر و قیمتی برای آن سخنان رقم زدید که هرگز از آن گریزی نخواهید داشت. ما اگر آبرویی داریم، بخشی از آن در مقایسه با بی‌آبرویی حاکمیت است. ممکن است ما هم بد باشیم و لیاقت لطف خدا و محبت مردم را نداشته باشیم، ولی در مقایسه با بدی‌های حاکمیت و خشم الهی و مردمی از رفتارهای ناشایست آن، همچنان مورد لطف خدا و محبت مردم خواهیم بود».

پس از آزادی صحت برداشت خود را به عیان دیدم. مراجعاتی که خصوصاً به نوشته‌هایم در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ شده بود و بازخوانی آن در سایت‌های مختلف، نشانگر آثار شایسته‌ی این بازداشت بود. برای همین است که نگران محکومیت خود نیستم، چرا که حرف‌های خود را در حوزه‌های سیاست و شریعت زده‌ام و مطمئناً دوستان خوبی که پیدا کرده‌ام و یا از قبل داشته‌ام، در نبود من نیز به نشر آن سخنان اقدام خواهند کرد.

هفدهم) در مورد اوضاع پس از انتخابات، به بازجو گفتم: «آیا شرایط کنونی کشور را مطلوب ارزیابی می‌کنید؟!!» گفت: نه. گفتم: «لابد مقصر این اوضاع را دوستان و همفکران من می‌دانید. آیا ما به تنهایی می‌توانستیم اوضاع کشور را به اینجا که هست برسانیم؟!! آیا حاکمیت هیچ تقصیری نداشت؟!!». گفت: چرا. در این سو هم اشتباهاتی شد که اوضاع را خراب کرد. گفتم: «آیا به همان اندازه که حساسیت بر روی مخالفان داشتید بر روی دوستان متخلفتان داشته‌اید؟!! مثلاً در مورد کهریزک و کوی دانشگاه و زیرزمین وزارت کشور و جنایات انجام شده و متخلفان هم پیگیری کرده‌اید و به عنوان دستگاه امنیتی آن‌ها را مسبب ناامنی دانسته‌اید و افراد متخلف را شناسایی کرده و به بازجویی و محاکمه کشانده‌اید؟!! چرا این اقدامات خلاف امنیت ملی را مصداق اقدام علیه امنیت ملی نمی‌دانید یا حساسیت لازم را نسبت به آن‌ها نشان نمی‌دهید؟!! شاید شما خود را قدرتمند بدانید ولی قدرت حقیقی در دست کسانی است که به تنهایی پشت کامپیوتر می‌نشینند و با ارتباطی اینترنتی و بدون برنامه ریزی قبلی، اعلام می‌کنند: «فردا ساعت چند، میدان محسنی» و تمام نیروی نظامی و انتظامی و امنیتی شما را به آن طرف می کشانند. در همان حال فرد دیگری اعلام می‌کند: «فردا ساعت چند میدان صادقیه» و بخش دیگری از نیروی شما را به آن بخش می‌کشاند» قدرت حقیقی از آن این جوانانی است که همه‌ی نیروی رقیب را به بازی می‌گیرد بدون آن که بهای چندانی بپردازد!!».

گفت: «به نظر شما چه راه حلی برای برون رفت از این اوضاع وجود دارد؟!!».
گفتم: «آشتی ملی، مبتنی بر حکمیّت افراد بی‌طرف و مورد قبول طرفین با محوریت «اجرای بدون تبعیض قانون اساسی» و آزادی رسانه‌ها برای اطلاع رسانی از همه‌ی حوزه‌های زندگی سیاسی و اجتماعی و احقاق حق حاکمیت مطلقه‌ی ملت».
گفت: «مگر قانون اساسی، نظر رهبری را «فصل الخطاب» نمی‌داند؟!!». گفتم: «نه‌تنها نظر رهبری را فصل الخطاب نمی‌داند و هیچ اصلی به این عنوان اشاره نکرده است که در ذیل اصل یکصد و هفتم تصریح کرده است که «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد مساوی است» و این به منزله‌ی نفی ادعای فصل الخطاب بودن است. البته در موارد اختلاف بین قوای ثلاثه‌ی حاکمیت، هماهنگ کننده‌ی بین قوای ثلاثه، مقام رهبری است و شاید نظر ایشان برای قوای ثلاثه و در مقام اختلاف، به نوعی فصل الخطاب باشد، اما ایشان در مورد ملت، که طرف مقابل حاکمیت است، اساساً هیچ حقی به عنوان فصل الخطاب بودن ندارد، بلکه همیشه باید تابع نظر اکثریت ملت خود باشد».
هجدهم) در مورد حوزه‌های علمیه بحثی داشتیم. من با اشاره به سابقه‌ی غیر حکومتی حوزه‌های شیعه و رعایت اجمالی آن در زمان آیت‌الله خمینی، صراحتاً گفتم: «متأسفانه از زمان رهبری آقای خامنه‌ای میزان دخالت‌های حاکمیت به گونه‌ای بوده که تمامی افتخار شیعه در عدم وابستگی حوزه‌های علمی‌اش به حکومت‌ها، یکجا از بین رفته است. اختصاص بودجه‌ی دولتی و اعمال نظر دستگاه‌های امنیتی و دادگاه ویژه‌ی روحانیت و ایجاد جو تهدید نسبت به مراجع و علمایی که نگرش مختلفی به مسایل علمی و اجتماعی دارند و راه انداختن تظاهرات و شعار دادن علیه آنان و هجوم‌های مکرر به بیوت ایشان و غارت اموال و انسداد حساب‌های بانکی و امثال آن، به کلی اعتبار حوزه‌های شیعه را از بین برده است. همه‌ی این خسارت‌ها به‌خاطر زیاده‌خواهی‌های رهبری و تابعان

ایشان بوده و گویی تمامی میراث شیعه به اندازه‌ی چند صباح حکومت آقایان ارزش نداشته است که همه‌ی آن اعتبار را از بین برده‌اند!!».
جالب بود که در برخی پرس و جوها، من متهم به «هتک حیثیت روحانیت» می‌شدم!! بازجو می‌گفت: «چرا این همه اصرار بر شکستن حریم روحانیت و احترام آنان دارید؟!!». گفتم: «حریم روحانیت را آنانی شکسته و می‌شکنند که وظایف شرعی خود در مقابله با ستم ستمکاران و دفاع از مظلومان را ترک کرده و در برابر ظلم به حیثیت دین خدا و شریعت مصطفی (ص) و ادعاهای دروغینی که به نام پیروی از امیر مؤمنان علی (ع) می‌شود، سکوت می‌کنند و یا رفتاری رضایتمندانه از خود نشان می‌دهند و یا خود به این ظلم‌ها دست می‌یازند. حریم روحانیت را حاکمیتی شکسته است که به ادعای اسلام، هتک حیثیت اسلام را کرده است و متأسفانه لباس روحانیت به تن دارد و متمسک به نماز جمعه و فقاهت است!! کاش این کارها به نام اسلام و روحانیت نبود و دامن دین و روحانیت را نمی‌آلود. گرچه در تاریخ روحانیت، کم نبوده و نیستند افرادی که فقط نان دین را خورده‌اند و می‌خورند و دین را وسیله‌ی کسب دنیا قرار داده‌اند. همچنان که کم نبوده‌اند افراد پاک‌بازی که جان خود را در کف گرفته و جز در مسیر حق و حقیقت تلاش نکرده‌اند و جز از خدای قادر متعال نهراسیده‌اند و دین خود را در پای ارباب قدرت قربانی نکرده‌اند!!».
نوزدهم) در مدت بازداشتم در زندان وکیل آباد و در بند ۱/۶ که سه ماه بطول انجامید، بر اساس آمار قطعی که از مسؤولان زندان و خدمه‌ی بند می‌شنیدم، بیش از ۵۰ نفر به بند ۱/۶ منتقل شده و سپس اعدام شدند ولی تنها در یک نوبت که ۳۱ نفر اعدام شده بودند، اداره‌ی اطلاعات و اخبار دادگستری خراسان به روزنامه‌ی خراسان اطلاع داده بود که تعداد ۵ نفر قاچاقچی بین‌المللی اعدام شده‌اند (این خبر را در روزنامه‌ی خراسان خواندم).
افراد حاضر در این بند می‌دانند که به محض تصمیم بر اعدام، از تردد افراد در داخل بند ممانعت می‌شود و افراد زیر تیغ، همراه با نیروهای گارد به سوئیت‌های

این بند منتقل شده و پس از چند ساعت، شبانگاهان یا سحرگاهان همه چیز به حال عادی بر می‌گردد. یعنی اعدامی‌ها به دیار باقی فرستاده شده‌اند و مجریان حکم، از کاری طاقت فرسا و ناراحت کننده، رهایی یافته‌اند و هم بندیان ما از ممنوعیت تردد نجات یافته‌اند!!

آمارهای وحشتناکی از میزان اعدام‌ها در ماه‌های قبل و سال‌های پیش از آن نیز از زبان کسانی که سابقه‌ی حضور بیشتری در زندان داشتند، می‌شنیدم که صحت آن‌ها را از نسبت حقیقی همین آمار سه ماهه با میزان اعلام شده‌ی رسمی، می‌توان بدست آورد (ضمناً از آمار دروغین اعدامی‌ها با این نسبت ۱۰ به ۱، می‌توان عادت مسؤولان به آمار دروغین در انتخابات را نیز پیدا کرد).

این اعدام‌ها که با احکامی درباره‌ی؛ مواد مخدر، قصاص، تجاوز به عنف و... به اجرا درآمده، اگر از دید حاکمیت، کاملاً عادلانه و قابل دفاع است، چرا در خفا انجام می‌گیرد و اگر قابل دفاع نیست، چرا انجام می‌گیرد؟!! آیا در نظام کیفری اسلام، جایی برای دستورالعمل قرآن کریم که می‌گوید: «فلا یسرف فی القتل = در قتل، زیاده روی نکن» وجود ندارد؟!! کشتن چند نفر در یک ماه و یا یکسال، مصداق اسراف در قتل است؟!! چرا کسی برای این معضل، فکری نمی‌کند؟!! از کشتن افراد در جرایم گوناگون، چه نفعی حاصل شده است که هنوز هم بر تکثیر موارد اعدام در قوانین کشور اصرار می‌شود؟!!

حتی در بند قرنطینه، پیرمردی را دیدم که بیش از ۷۰ سال داشت و به‌خاطر تکرار شرب خمر، حکم اعدامش صادر شده بود ولی امیدوار بود که یک نوبت قبلی حد شرب خمرش محسوب نشود و از اعدام رهایی یابد!!

برخی آمارهای غیر رسمی از حضور صدها نفر زیر حکم اعدام در زندان مشهد خبر می‌دهد که من با چند نفر از آنان در همین مدت کم محشور بودم.

بیستم) در بند ۱/۶ جمعی از طلاب سنّی شاغل به تحصیل در مسجد مکی زاهدان هم نگهداری می‌شدند. طلابی از افغانستان و تاجیکستان که اتهامشان «اقامت غیر قانونی در ایران و یا ورود غیر قانونی به ایران» بود.

ظلمی که برادران اهل سنت در ایران تحمل می‌کنند، بیش از ظلمی است که شیعیان تحمل می‌کنند. آنان نه به‌خاطر فعالیت‌های سیاسی که به‌خاطر فعالیت‌های اعتقادی خود مورد ستم قرار می‌گیرند. گویی نگویی که در قانون اساسی کشور، آن‌ها هم حق تبلیغ اندیشه‌های خود را دارند و دین و مذهبشان به رسمیت شناخته شده است. مگر این طلاب حنفی مذهب که به کشور ایران و احناف آن پناه آورده بودند تا درس دین و مذهب خود را بیاموزند، مرتکب جرم و گناهی شده بودند که باید کیفر می دیدند؟!! دستگاه‌های قضایی و امنیتی ما هم از این ظلم آشکار که کیان کشور را می‌تواند با خطر مواجه سازد، عمداً غفلت می‌کنند و از جهل مردم و حاکمان نسبت به قوانین، کمال سوء استفاده را میبرند.
یکی از طلاب درس خوانده‌ی تاجیک می‌گفت: «مردم تاجیکستان آنقدر به ایران خوشبین‌اند که من جرأت نمی‌کنم به پدر و مادرم بگویم در زندان ایران هستم. چون فکر می‌کنند که از حکومت اسلامی ایران ظلم بعید است و حتماً من گناهی کرده‌ام که موجب کیفر است!! من می‌توانستم به عربستان سعودی بروم ولی دید مردم تاجیک نسبت به سعودی‌ها و تحصیلکرده‌های آن دیار خوب نیست چرا که آن‌ها را وهابی می‌دانند!!».

من از خود می‌پرسیدم که مسؤولان امنیتی و قضایی ایران چه درکی از مقوله‌ی «امنیت ملی» دارند که اینچنین اعتماد ملت‌ها را از ملت و حکومت ایران سلب می‌کنند و همچنان خود را خدمتگزار کشور می‌دانند؟!! آیا ممانعت از تحصیل این قشر در ایران، به منزله‌ی ارجاع دادن رسمی به وهابیت سعودی نیست؟!!

من در یکساله‌ی حضورم در تاجیکستان (سال‌های ۸۳ و ۸۴)، این علاقه‌ی شدید مردم تاجیک به ایران را می‌دیدم و گرچه به عنوان مخالف سیاست‌های حاکمیت کشورم به آنجا رفته بودم، ولی هرگز نمی توانستم سخنی بگویم که اعتماد مردم آن دیار نسبت به کشورم سلب شود!! اما مسؤولان کشور ایران به سادگی چند نفر از طلاب تاجیک (که خود با تجدید زمان روادید آنان مخالفت کرده بودند) را ماه‌ها در زندان نگه داشتند و خاطره‌ای ناخوشایند در کامشان نشاندند!!

برخورد با افغانی‌ها که حسابی به درازای ۳۱ ساله‌ی انقلاب دارد و کش و قوس سیاست خارجی در آن، چندان بوده و هست که کسی نمی‌تواند هدف صحیحی در این ماجرا پیدا کند!! و همه‌ی این طلاب سنی مذهب، با حکم دادگاه ویژه‌ی روحانیت، در بند بودند.

دو روحانی ایرانی سنی مذهب (اهل تربت جام) نیز به‌خاطر فعالیت‌های مذهبی و انتقاداتی که به برخی تبلیغات علیه اهل سنت داشتند، با دو سال و پنج سال حبس از سوی دادگاه ویژه‌ی مشهد کیفر شده بودند.

برای من اما فرصتی سه ماهه بود تا بحث‌های مذهبی خوبی با برادران اهل سنت داشته باشم. بحث‌هایی آموزنده که هر دو طرف از یکدیگر آموختیم و از باورهای کمتر اعلام شده‌ی یکدیگر اطلاع یافتیم؛ و این نیز از مواهب زندان و همنشینی‌های غیر مترقبه‌ای است که فراهم می‌شود.

بیست و یکم) بازجوی اول پس از اصرار من بر مواضع و تأکیدم بر راهی که در پیش گرفته‌ام، گفت: «آقای قابل، با این تصمیم، هیچ راهی جز برخورد با شما و زندانی شدن شما نمی‌ماند». گفتم: من تحملش را دارم. گفت: «فکر می‌کنی چقدر زندان باید به شما بدهند؟!!». گفتم: با توجه به ظلمی که به دوستانم در تهران شده که برخی از آن‌ها یک دهم من سخنی نگفته و اقدامی نکرده‌اند ولی شش سال و نه سال برایشان بریده‌اند، علی القاعده باید حد اقل ۱۰ تا ۱۲ سال زندان برای من در نظر بگیرند!! من تحملش را دارم!!

پشت سرم راه می‌رفت و تکرار می‌کرد: «ده دوازده سال، ده دوازده سال!!».

چند روز بعد که بر اثر شدت سرما خوردگی به هنگام بازجویی پی در پی سرفه می‌کردم گفت: «آقای قابل، می‌گویند که هرچه به شما اصرار کرده‌اند که پیش دکتر بروید قبول نکرده‌اید. خب اینجا دکتر هست و داروی رایگان هست. چرا استفاده نمی‌کنید؟!!». گفتم: من بیرون هم که بودم بر اساس توصیه‌ی پزشکان که بهتر است سرماخوردگی را با تحمل بگذرانید، با تحمل می‌گذراندم و الآن هم به

همین دلیل مراجعه نمی‌کنم. با طعنه و کنایه نسبت به بحث‌های پیشین گفت: «شما می‌خواهید همه چیز را با تحمل بگذرانید!!».

بیست و دوم) بازجوی اول در یکی از پرسش‌هایش متنی آورده بود که تلویحاً اهانت به احمدی نژاد و برخی مسؤولان دیگر را تداعی می‌کرد. قبل از آنکه پاسخ مکتوبی بدهم، گفتم: «شما تا حالا از من در نوشته‌ها یا سخنرانی‌ها یا مصاحبه‌ها هیچ انتقادی نسبت به احمدی نژاد دیده‌اید؟ من اساساً ایشان را مسؤول نمی‌دانم، چگونه از فردی غیر مسؤول انتقاد کنم؟!!». با طعنه گفت: «نه آقای قابل، شأن شما اجلّ است که از کمتر از رهبری انتقاد کنید!!».

البته آقایان گمان می‌کنند که غرور و کبر است که به انتقاد از غیر رهبری اجازه مان نمی‌دهد. گویا از یاد برده‌اند که بالاترین مقام مسؤول و تعیین کننده‌ی سیاست‌های کلی نظام، شخص رهبری است و قوه‌ی مجریه، در نهایت مجری آن سیاست‌ها است. در کشور ما این مقام اصلی، خود را فوق نقد و انتقاد قرار داده و با عنوان جعلی «فرا قانون بودن رهبری» به مقامی «لایسئل عما یفعل=کسی که ازکارش نمی‌توان پرسید» بدل شده است و هزینه‌ی انتقاد از وی، چندان گزاف است که پس از این همه خلاف و حمایت از جنایات انجام گرفته پس از انتخابات و خصوصاً جنایات روز عاشورا، هنوز هم برخی دوستان ما از بردن نام او به عنوان مسؤول اصلی این وقایع و جنایات (حد اقل با حمایت‌های آشکاری که از جنایتکاران کرده است) پروا می‌کنند.

بنا نیست که با قلنبه گویی ها و اتهام پراکنی‌های نیروهای امنیتی و قضایی، ما شعورمان را از یاد ببریم و با اتهام غرور، از مقتضای شعورمان عدول کنیم و مسؤول اصلی را رها کرده و یقه‌ی مأموران وی را بگیریم!!

بیست و سوم) آنچه بین من و دوستان اصلاح طلبم از یک سو و بازجویان و کل دستگاه امنیتی و قضایی و حاکمیت کشور گذشته است، در نگاهی کلی چیزی جز استیصال حاکمیت و امیدواری اصلاح طلبان را رقم نمی‌زند. البته از رقیب

مستأصل چند کار بر می‌آید که متأسفانه همه‌ی آن‌ها تا کنون نیز تست شده است؛

۱- حاکمیت می‌تواند با زندان و بازداشت و محرومیت‌های گوناگون، مسیر خود را ادامه دهد. اما تا کجا و چه زمانی؟!! و به امید چه نتیجه ای؟!!

۲- حاکمیت می‌تواند دست به حذف فیزیکی آنانی بزند که هیچ راهی برای قانع کردنشان پیدا نکرده است. راه‌های مختلف حذف فیزیکی را آنان بهتر از ما می‌دانند!! اما بهتر از ما می‌دانند که هر اتفاق غیر منتظره‌ای برای مخالفان، تنها حاکمیت را متهم می‌کند و مسؤولیت هر اتفاقی بر عهده‌ی آنان قرار می‌گیرد.

۳- حاکمیت می‌تواند راه بازگشت بی‌چون و چرا به قانون و جبران خسارت‌ها با استفاده از فرصت‌های قانون اساسی چون؛ عفو عمومی ملت نسبت به حاکمیت و حاکمیت نسبت به ملت (به لحاظ قانونی)، رفراندوم درباره‌ی چگونگی استقرار حاکمیت ملی در انتخابات، اعمال بی‌چون و چرای قانون اساسی در مورد آزادی بیان و رسانه‌های آزاد صوتی و تصویری و مکتوب، راه برون رفت از این رقابت غیر قانونی با ملت خود را طی کند.

مطمئناً تصمیم‌گیرانی که چنین راه مبارکی را برگزینند که منجر به استقرار دموکراسی در کشور شود، نزد ملت خود بخشوده خواهند شد.

بیست و چهارم) من از کمبودهای دستگاه‌های امنیتی و قضایی از نظر علمی و خصوصاً دینی، اطلاع داشتم ولی حقیقتاً تا این حد نمی‌دانستم. این دستگاه‌ها همچنین شدیداً به یادگیری علم و اخلاق انسانی و اسلامی (بخصوص در امر قضاء) محتاج اند.

در قضاوت اسلامی، که گاه شرط قضاوت را اجتهاد فقهی قرار داده‌اند، این همه بی‌اطلاعی از مبانی دینی، حقیقتاً شگفت انگیز است. گرچه بی‌اطلاعی از مبانی حقوقی را هم باید به آن افزود. مگر می‌شود بدون مبنای حقوقی و شرعی، ادعای قضاوت اسلامی و عدل علوی را داشت؟!!

کاش قضات ما عنوان حاکم شرع نمی‌داشتند و تنها به عنوان قاضی محکمه، بنا بر قوانین کشور قضاوت می‌کردند!! اما چه سود که نه قانون اساسی کشور را می‌دانند و نه نگاه جامعی به دیگر قوانین کشور دارند. یکی از اهم دلایل وضعیت نابسامان قضاء، دخالت‌های آشکار سیاست در قضاوت و عدم استقلال حقیقی قوه‌ی قضائیه است!!

از سایر دوستان در تهران نیز شنیدم که متأسفانه از فرصت مغتنم حضور دوستان در چنگ دستگاه‌های امنیتی و قضایی و نظامی، بهره برداری نشده است و علت اساسی آن هم فقدان کارشناسان سیاسی و امنیتی بوده است که بتوانند از این فرصت استفاده کنند. عجیب است که با این سرمایه‌ی اندک، می‌خواهند همه را قانع کنند که مسیر طی شده‌ی آنان خوب و راه اصلاح طلبی یکسره ناپسند است. گاه در برخوردها به استدلال‌های بچه‌گانه و غیر منطقی می‌رسیدیم که جدا خنده آور بود و البته تأسف بار!!

بیست و پنجم) در طول مدت بازداشت، هیچ‌گاه از یاد استاد مرحومم فراموش نمی‌کردم. متنی به امانت پیش برخی دوستان گذاشته بودم تا پس از بازداشتم منتشر شود. پس از آنکه به اجرای حکم برادرم با متهم کردن رهبری به اقدام علیه نظام اعتراض کردم (۱۳۸۷)، هر آن احتمال دستگیری می‌دادم. بنابراین متنی نوشتم تا پس از بازداشتم منتشر شود که متأسفانه منتشر نشد. جند بار اصرار کردم ولی خیرخواهی‌های بستگان و دوستان مانع شد.

من از آن جهت که بازجویی‌اش را پس داده بودم و مناسبت عجیبی که بین آن متن (اردیبهشت ۸۷) و رحلت استادم در آذر ۱۳۸۸ پیدا کرده بود، این تناسب را اتفاقی نمی‌دیدم و لذا مایل بودم به هر قیمتی منتشر شود و افسوس که نشد. اگر لازم باشد در آینده منتشر خواهد شد هرچند زمان مناسب آن دی ماه ۸۸ بود.

امیدوارم همه‌ی آنانی که دل در گرو ایرانی آباد و آزاد از هرگونه استبداد و دیکتاتوری دارند تا پای جان بر این عهد انسانی، الهی و ملی استوار بمانند و مقام‌های بی‌اعتبار دنیوی، آنان را در مسیر خیانت به ملت خود قرار ندهد و

چیزی جز منافع ملی و صلاح میهن و ملت را که تنها خواسته‌ی آیین پاک محمدی (ص) است، پیش چشمشان جلوه گر نسازد، که نیکنامی دنیا و آخرت در خدمت به خلق خدا است بدون هیچ چشمداشتی.
خدا کند که دروغ و فریب حکومت انسان‌های متوسط و غیر دموکرات که به نام خدا حکومت می‌کنند، همچون دروغ و فریب حکومت‌های غیر دموکراتیک غیر دینی برای همیشه برملا شود تا جز خواست و رأی ملت‌ها سرنوشتشان را تعیین نکند. اگر احکام شریعت را در روندی دموکراتیک خواستند همان و اگر نخواستند همان شود که ملت‌ها می‌پسندند. عالم دین اگر مرد میدان منطق است، تلاش کند تا مردم را به حقیقت مورد نظر خود قانع سازد. همین و بس.
همه را به خدا می‌سپارم و از همه التماس دعا دارم.

خدایا چنان کن سرانجام کار　　تو خوشنود باشی و ما رستگار

۱۷ اَمرداد ۱۳۸۹ - فریمان

(۱۶)

آنچه گذشت و آنچه لازم است

به نام خدای رحمان و رحیم

با توجه به احضارم به محکمه در فریمان و احتمال بازداشت مجدد، گزارش مختصری را از وقایع پس از آزادی موقت، به اطلاع دوستان می‌رسانم و نکاتی که به گمان من مهم است را در پایان یادآوری می‌کنم؛

یکم) اولین اقدام پس از آزادی، گزارش آنچه گذشت به دوستان عزیزی بود که با حضور خود و یا تلفنی از آن می‌پرسیدند. همان که پس از یک ماه، گزارش مکتوبش را در سه قسمت به اطلاع هم میهنان و آزادیخواهان رساندم. اگر مخاطبانی در بین علاقه‌مندان به حاکمیت هم داشت، طبیعتاً برای اطلاع آنان از نتایج اقدامات حکومتیان و آثار آن بر معترضان بود.

شاید افشای برخی رفتارهای قضائی و خصوصاً اعدام‌های خاموش زندان مشهد، که به گمان من مصداقی برای نقض دستور اکید خداوندی در مورد پیشگیری از «إسراف در قتل» است، علتی برای احضار باشد.

دوم) در سالگرد مرحوم دکتر شریعتی، مجلس بزرگداشتی به یاد ایشان و دکتر مصطفی چمران، در منزل یکی از دلسوزان کشور و معترض به سیاست‌های حاکمیت، در مشهد برگزار شد. جمع کثیری از دوستان بودند و اولین سخنرانی پس از آزادی موقت را تجربه کردم. از تلاش این بزرگان برای «دگر بودن و دگراندیشی» گفتم و از شهیدی مهدی فرودی که باور داشت و می‌گفت: «خواهی نشوی هم‌رنگ رسوای جماعت باش». در پایان هم به پرسش‌های گوناگون دوستان پاسخ دادم.

سوم) در اولین فرصت، مسافر قم شدم تا به زیارت استادی بروم که همیشه به شوق دیدارش راهی قم می‌شدم. گرچه سخت بود، ولی تاکنون این‌گونه دیداری را تجربه نکرده بودم. اشکی که می‌بایست در روزهای آغاز رحلتش می‌ریختم و نگذاشتند بریزم، گویی پشت سدی مانده بود و اکنون مجالی یافته بود تا بر گونه‌ها جاری شود. خدایش در بهشت برین جایگاهی بلند دهد که انسانی بود پاک و مهربان و بلند مرتبه.

پس از آن کار دشوار دیگری داشتم. دیدار با خانواده‌ی مرحوم استاد خصوصاً دوستان عزیزم حضرات حاج احمد آقا و حاج سعید آقا که همیشه چون پدر، شاد و با نشاط بودند و الآن از غم هجران پدر و مادر، تکیده بودند و لطف ستمگران به تازگی در قالب یورش به دفتر مرحوم پدر و غارت شهریه‌ی طلاب و نهایتاً بستن دفتر مراجعات پیروان آن مرجع بزرگ، چهره نموده بود.

ساعتی بعد، باید در اندرونی بیت مرحوم استاد، در جمع خانم‌هایی که برای دعا جمع شده بودند، حاضر می‌شدم. دختر خانم‌ها و عروس خانم‌های مرحوم استاد و برخی علاقه‌مندان ایشان که برای آزادی زندانیان سیاسی، جلسه‌ای هفتگی را به راه انداخته بودند و اکنون یکی از ثمرات دعای خود را (اگرچه موقت) می‌خواستند ببینند.

این دشواری را با اشک ریزان سپری کردم. نتوانستم سخنرانی کنم و تنها چند جمله‌ای با بغضی در گلو گفتم. خیلی دشوار است در جمعی که مظهر عاطفه‌ها (و البته عقلانیت، یعنی زنان) نشسته‌اند و غم‌زده‌ی رحلت پدر و مادر یا مرجعشان‌اند و نگاهشان به تو، نگاهی به بازمانده‌ای سببی است، یعنی تو را شاگرد عزیزترین فرد زندگی‌شان می‌دانند، حاضر شوی و از استاد نگویی!! کمی گفتم و هزاران ناگفته را در دل نگه داشتم، چرا که وقت و حال، مجال گفتن نمی‌داد.

چهارم) در قم به دیدار مراجع ارجمند و اصلاح طلب، آیت‌الله موسوی اردبیلی و آیت‌الله صانعی و فقیه ارجمند جناب آقای بیات زنجانی رفتم. برخی از فقهاء و

مجتهدان جوان تر همچون آقایان؛ موسوی تبریزی، محمد صادق کاملان، محمد عبداللهیان، محمدعلی ایازی و ابوالفضل موسویان را نیز ملاقات کردم.

پنجم) قبل از رسیدن به قم، درنگی در تهران داشتم. دیدار با برادری که دوست صمیمی و دلسوز من بوده و هست. همو که از روز حضور در محکمه، ندیده بودمش و همو که از اتفاقات پیوسته با آن دیدار، دلش گرفت.

دوستانی که از توقف چند ساعته‌ی من در تهران (در دو نوبت، قبل از رفتن به قم و پس از بازگشت) اطلاع یافته بودند، مرا با حضور خود شرمنده کردند. دوست عزیز و مجتهد ارجمند، حضرت آقای عبدالله نوری (که حقیقتاً عبد خدا است و لطفش شامل حال همه‌ی دگراندیشان است) زحمت کشیدند و همراه برخی دوستان آمدند. دوستان حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و برخی دوستان صمیمی دیگر نیز دیدارشان برایم مغتنم بود.

ششم) در دو نوبت با حضرات آقایان سید محمد خاتمی و مهدی کروبی دیدار داشتم. نخست در مجلس دامادی آقا روح الله، پسر برادرم (هادی قابل) و سپس در مهمانی افطار منزل آقای نوری.

آقایان موسوی خوئینی و موسوی بجنوردی (مجتهدان حاضر در شورای عالی قضائی وقت) را نیز در مهمانی آقای نوری ملاقات کردم.

آقایان دکتر؛ صدر حاج سید جوادی، مصطفی ملکیان، مجتهد شبستری، حبیب الله پیمان، سعید حجاریان، محمد ملکی، هرمیداس باوند، صفدر حسینی، هاشم آقاجری، علی رضا علوی تبار، حمید رضا جلایی پور، محمد رضا خاتمی، علیرضا رجایی، مهندس صباغیان، آقای بسته نگار و بسیاری دیگر از زندانیان سیاسی وقایع پس از انتخابات همچون آقایان؛ بهزاد نبوی، رمضان زاده، محسن آرمین، فیض الله عرب سرخی، علی حکمت، محمد جواد مظفر، عطریان فر، ابطحی، نوری زاد و آزادگانی از ملی و مذهبی، نهضت آزادی، جبهه‌ی ملی و اصلاح طلبان را در همین مهمانی ملاقات کردم.

دوست عزیز و صمیمی‌ام جناب آقای عمادالدین باقی را نیز در منزلش ملاقات کردم. همو که با مصاحبه‌ی کوتاه و صمیمانه‌اش با مرحوم استاد، تمامی تلاش ستم پیشگان در محو نام علامه، آیت‌الله منتظری را بی‌ثمر کرد و به‌خاطر همین هم بازداشت شد و دو هفته‌ای پس از آزادی موقتم، موقتاً آزاد شد. او که با وجود برخی بیماری‌های خود، هنوز هم نگران من و سلامتی‌ام بود و این نگرانی را از هفته‌ای پیش از بازداشت خود (به‌خاطر بازداشت من در شرایط روحی نامناسب) با خود به زندان برده بود.

بیهوده نبود که اداره‌ی اطلاعات خراسان در اظهار نظرش روی پرونده‌ی من نوشته است: «عمادالدین باقی، محسن کدیور و هادی قابل، صمیمی‌ترین دوستان وی هستند!!». آری اشتباه نمی‌کنم و نمی‌کنید. هادی قابل را نیز به عنوان دوست صمیمی‌ام معرفی کرده‌اند!!

البته در این خصوص حقیقت را بیان کرده‌اند. گاه می‌شود که برادران دشمن یکدیگرند و گاه نسبت به هم بی‌تفاوت و بیگانه‌اند و گاه علاوه بر برادری، دوست هم نیز هستند. آقایان اطلاعاتی می‌بینند که من و آقای خامنه‌ای برادرانی داریم به نام «هادی» با این تفاوت که او با هادی خود دشمن است ولی هادی من، دوستی صمیمی برایم بوده و هست. پس چرا به این حقیقت مکشوفه‌ی خود متعجبانه اقرار نکنند؟!!

هفتم) دیداری با مردم آگاه، خوب و متدین نجف‌آباد داشتم. چند روزی مهمانشان بودم. در سیزده رجب سالروز ولادت امیر مؤمنان علی‌بن ابیطالب(ع) در جمع صدها نفر که شبستان و صحن حسینیه‌ی اعظم که تا خیابان را پوشانده بودند، از عدل علی (ع) و ظلم و ستم کسی که حکومت خود را با حکومتش مقایسه می‌کند گفتم و از دروغ‌گویی مأموران اطلاعات آن شهر در گزارش‌هایشان. از استاد مرحوم و سخنرانی مشهور سیزدهم رجبش گفتم و تسلیتی به مردم شهر در فراق آن افتخار اسلام و ایران و نجف‌آباد.

آیت‌الله جلال‌الدین طاهری هم زحمت کشیده بود و به نجف‌آباد و حسینیه‌ی اعظم آمده بود و تمام طول سخنرانی را با آن نقاهت، نشست. البته صبح آن روز به دیدار این آزاده‌ی اصلاح طلب و همراه با مردم در اصفهان رفتم. سخنی از جلسه‌ی شب و احتمال حضور ایشان به میان نیامد ولی لطف ایشان شامل بود.
هشتم) میبد و یزد و دوستان با صفا و صمیمی آن (که عمدتاً انگیزه‌های غیرسیاسی ما را با یکدیگر پیوند دوستی داده است) مقصد بعدی بود. برای همسر و دخترم لازم بود که پس از ماه‌ها تحمل رنج دوری و آثار آن، کمی استراحت کنند و ییلاقات شیرکوه و جمع صمیمی خانوادگی که سال‌ها است بین ما و دوستان وجود دارد، می‌توانست تا مین کننده‌ی مقصود باشد.
علاوه بر آنکه هرساله سفر تابستانی من و خانواده ام، شامل نجف آباد و میبد و یزد هم می‌شد. به علاوه‌ی همدان و اردبیل و سرعین و اکنون برخی از آن‌ها تکرار می‌شد. این‌ها همه لطف و رحمت خدا از طریق دعای بستگان و دوستان بود که مرا از زندان بیرون کشید و این فرصت را فراهم کرد که مجدداً آنان را ببینم و از مواهب آزادی (ولو به قید وثیقه) بهره مند شوم (الحمد لله).
نهم) گرچه پس از پی گیری‌های مکرر، برخی لوازم برده شده توسط اطلاعات خراسان از منزل شخصی ام در فریمان را به من بازگرداندند ولی برخلاف اظهار نظر بازپرس در فروردین ماه که نوشته بود: «اموال مسترد شود» از دادن لپ تاپ خود داری شد. پس از مراجعه و چند نوبت تلفن، قاضی تأیید کرد که : «اطلاق لفظ اموال برای استرداد، شامل لپ تاپ هم می‌شود». اما برای اعمال آن مجدداً پرونده را به دادسرا فرستاد. بازپرس گفت: «آقایان اطلاعات دارند می‌آیند!! من فردا به شما خبرش را می‌دهم!!». فردای آن روز اظهار داشت: «لپ تاپ شما تا صدور حکم، در اختیار دولت می‌ماند!!».
جالب است که مطالب مندرج در لپ تاپ عینا همان مطالبی بود که در هارد کامپیوترم بود و کیس کامپیوتر را به من برگرداندند ولی نت بوک را ندادند!!

اگر مقصود مطالب من بود، هردو یکی بودند و اگر اراده‌ی اطلاعات بود (که بود) نت بوک را بیشتر لازم داشتند، چرا که سه ماه از خرید آن نگذشته بود و ارزشش از کیس کامپیوتر بیشتر بود!! و لابد اطلاعات خراسان هم باید نیازش برآورده شود!! و آدمی ثروتمند تر از من هم نبود تا غصب مال او بر دولت کریمه حلال باشد!!

دهم) از حدود ۵۰ روز پیش، حالم شدیداً خراب شد. نوسان فشارخون و سردرد و سرگیجه مرا از کار انداخت. بیش از ۷ متخصص و فوق تخصص داخلی، گوش و حلق و بینی، فوق تخصص فشار خون، مغز و اعصاب، قلب و عروق، مراجعه کردم و دو سه نوبت آزمایش شدم. آزمایشات، حالتم را طبیعی نشان می‌داد ولی نوسان فشارم همه را کلافه کرده بود. شده بودم موش آزمایشگاهی!! داروهای مختلف روی من آزمایش شد و اکنون شش روز است که تحت نظر پزشک متخصص قلب هستم و از داروهای تجویزی ایشان، بهره می‌برم. این در حالی است که قبل از بازداشت و در درون بازداشتگاه و زندان، هیچ مشکلی نداشتم!! نمی‌دانم چه شد که همه چیز به‌هم پیچید و مرا از کار انداخت. البته این را می‌دانم که به دعای دوستان برای بهبودی کامل شدیداً محتاجم.

یازدهم) از برخی دوستان خواهش خواهم کرد تا در صورت بازداشت، مطالب مهم «شریعت عقلانی» را که در طول پنج سال تمام با مخاطبانش در میان گذاشتم و متأسفانه در این چند ماه اخیر با لطف حاکمیت فیلتر شد، را در آدرس جدید (ghabel.blogspot.com) و با همان عنوان «شریعت عقلانی» به دوستان عرضه کنند. شاید این‌گونه از درون زندان نیز مسؤولیت خود را پی گرفته باشم و ناکارآمدی زندان را باردیگر به حاکمان ستمگر، یادآوری کنم.

و اما چند نکته (که شماره‌ی آن را با شماره‌های پیشین پیوند می زنم)؛

دوازدهم) حملات ددمنشانه‌ی اخیر به بیت علامه‌ی کم نظیر علوم اسلامی مرحوم آیت‌الله منتظری، بیت آیت‌الله صانعی، مسجد قبا و آیت‌الله علی‌محمد دستغیب در شیراز و منزل حضرت آقای کروبی (شیخ شجاع اصلاحات) که

نشانگر استیصال حاکمیت ستم‌پیشه است، نشان از قدرت و سرزنده بودن جنبش سبز اعتراضی مردم و ترس شدید حاکمیت از این اقتدار معنوی دارد.
حاکمیتی که با افتخار از «عدم قبول و پایبندی به مقوله‌ی حقوق بشر» (با این توجیه که خلاف شرع و غربی است) یاد می‌کند و دموکراسی را به سخره می‌گیرد و دم از عنوان مجعول «مردم سالاری دینی» می زند و همه‌ی این ننگ‌ها را برای خود زینت می‌داند، چرا که خود را متکی به «اسلام» معرفی می‌کند و تنها حکومت اسلامی جهان می‌شمارد!!؟
بیش از همه از مخالفان مذهبی می‌ترسد و به همین دلیل، بیشترین فشارها را بر این گروه وارد می‌کند تا کسی با داعیه‌ی اسلامی و به اسم دین و مذهب، با او درگیر نشود و ادعای دروغین «اسلامی بودن رفتار حاکمیت» را برملا نکند و تشت رسوایی او را به زمین نیاندازد!!
وجود مخالفانی در رده‌ی مرجعیت و خیل عظیم مجتهدان و مذهبی‌ها و ملی مذهبی‌ها و مردم مسلمان و متدین حاضر در صف معترضان پس از انتخابات و دفاع جانانه‌ی آنان از حقوق همه‌ی ملت و شهروندان با گرایش‌های مختلف سیاسی و اعتقادی و سکوت برخی مراجع و عدم تمکین آنان به خواست حاکمیت نسبت به دفاع از رفتار حاکمیت که آنان را به صف معترضان خاموش افزوده است، بزرگ‌ترین ضربه‌ای بود و هست که بر پیکره‌ی استبداد دینی وارد شده و می‌شود.
به تصور حاکمیت، دین و مذهب، تنها سنگر باقیمانده برای حاکمیتی است که نه به حقوق بشر پای بند است و نه به دموکراسی و حق حاکمیت ملت.
این همه اصرار حاکمیت و مدافعانش بر «انتصابی بودن ولی فقیه از سوی خدا برای حاکمیت بر مردم» (که بر خلاف نص صریح قانون اساسی است) و دولت را «دولت کریمه» نامیدن و استفاده از عبارت؛ «نظام مقدس جمهوری اسلامی» (که نه واژه‌ی نظامش در مفهوم خود بکار رفته و نه واژه‌ی مقدس. نه جمهوریتی باقی مانده و نه اسلامیتی) تنها و تنها به این خاطر است که خود را نماینده‌ی

خدا و اسلام در زمین بدانند و ادعای پوچ و دروغین «حکومت اسلامی» را بلند کنند.

اینجا است که کارشناسان و مجتهدان دینی و عالمان معارف اسلامی و آگاهان احکام شریعت و مردم آگاه و متدین‌اند که «باطل السحر» این مدعیان دروغین را ارائه می‌کنند و آنانی که رفتار و گفتارشان آبروی دین و شریعت را برده است، بی‌آبرو می‌کنند. اینان تنها نیرویی هستند که برای بیرون راندن متجاوزان از لباس و سنگر دین خدا، مجهز به نیروی لازم برای اینکار (یعنی علم و آگاهی) هستند.

البته باید خدمات علمای دین و شریعت برای ملک و ملت و آئین، از سوی ایشان «بدون مزد و منت» انجام گیرد و همچون پیامبر گرامی اسلام (ص) مبتنی بر اصل «لا اسئلکم علیه من اجر=درخواست پاداشی از شما ندارم» تنها به عنوان منتقدانی دلسوز و مشفق و معلمانی آگاه و آگاهی بخش، در صحنه‌ی اجتماع حضور داشته باشند و از رقابت در صحنه‌ی سیاست اجرایی و تصدی مقامات حکومتی با سایر شهروندان مذهبی و غیر مذهبی بپرهیزند و تنها وظیفه‌ی خود را «امر به معروف و نهی از منکر و تبلیغ و تلاش برای اخلاقی‌تر کردن زندگی بشر» قرار دهند. این تنها مسؤولیت دینی پیامبر خدا بود و طبیعتاً تنها مسؤولیت عالمانی که خود را «ورثه‌ی انبیاء» می‌دانند نیز هست.

دوازدهم) از برخی معترضان بدبین نسبت به نیروهای مذهبی و منتقد نسبت به سیاست‌های حاکمیت نیز می‌خواهم که پس از اطمینان به اینکه در «اسلام رحمانی» هیچ حق ویژه‌ای برای فقیهان و مذهبی‌ها در امر حکومت به رسمیت شناخته نمی‌شود و تنها با «رضایت و خواست اکثریت مردم» و بر اساس قانون به شهروندان خواستار تصدی مقامات حکومتی فرصت تصدی داده خواهد شد، قدردان حضور متدینان در جنبش سبز اعتراضی مردم ایران باشند و از ترس آینده‌ای وهم آلود، امروز خود (که آینده‌ی ملت در آن رقم می‌خورد) را خراب نکنند و همچون برخی افراد، با ناسپاسی نسبت به تلاش‌های مثمر ثمر دیگران، تیغ تفرقه را از نیام نکشند و تلاش هرکس را به اندازه‌ی ارزشش، پاس بدارند.

درست نیست که به‌خاطر جنایات برخی مذهبی‌ها، سلب اعتماد از همه‌ی نیروهای مذهبی را دامن بزنیم، همانگون که نمی‌توان به‌خاطر رفتارهای جنایت‌کارانه‌ی برخی غیر مذهبی‌ها، سلب اعتماد از همه‌ی غیر مذهبی‌ها را دامن زد. این کار از نظر اخلاقی درست نیست و میزان پای بندی افراد به اخلاق در زمان تصدی پست و مقام را می‌توان از رفتار و جهت گیری‌های کنونی آنان شناخت.

اگر امروز کسی که متصدی مقامی نیست امتحان مثبتی در رعایت حقوق مخالفان اعتقادی و سیاسی داد و اهل مراعات و مدارا بود، فردا که بر این پست‌ها و مقامات تکیه زد نیز می‌توان امید مراعات و مدارا را از او داشت ولی کسی که امروز قدرتی ندارد و در همین حال حقوق دیگران را نادیده می‌گیرد، چگونه می‌توان امید داشت که پس از تصدی، اهل مراعات حقوق مخالفان باشد و با آنان مدارا کند؟!!

سیزدهم) بهترین زمان برای سنجیدن رفتارها و طرح‌ها و باورها، همین حالتی است که اکنون برای جنبش سبز پیش آمده است. اینکه آیا معترضان توانایی اداره‌ی جامعه‌ای با تنوع قومیتی و گستردگی سرزمینی و فراوانی مشکلات کنونی را دارند یا نه؟ آیا می‌توانند طرح یا طرح‌هایی جامع و مورد قبول همه‌ی ایرانیان و اقوام ایرانی برای مدیریت کشور، حل مشکلات بنیادی اقتصاد و یا مهار و تقلیل آن‌ها، تغییرات مثبت در فرهنگ مردم و گسترش روحیه‌ی شادی و نشاط بجای اندوه و یأس، تحول در نظام آموزشی و تربیتی، حل مناقشات موجود ایران با نظام بین‌المللی و امثال آن ارائه کنند یا غرق در تصورات واهی، همه چیز را به بعد موکول کرده و تنها و تنها به این می‌اندیشند که گروهی برکنار شده و خود بجای آنان بنشینند؟!!

مطمئناً مشکل مزمن جامعه‌ی ما این نیست که چه فرد یا افرادی بر صدر بنشینند و حکومت کنند، بلکه مشکل این جامعه را تحول در نگاه به مقوله‌ی قدرت در سطح ملی و تبیین مفاهیم ارزشمندی چون؛ «منافع ملی» و «نسبت سنجی دائمی

بین عملکرد حاکمیت‌ها با تأمین منافع ملی» از طریق حضور خاموش ناشدنی «رسانه‌های صوتی و تصویری و مکتوبِ آزاد و مستقل از حکومت» حل می‌کند که با مقوله‌ی «چگونه حکومت کردن افراد» سرو کار دارد.

اکثر قریب به اتفاق حاکمان یکصد ساله‌ی پس از ظهور قانون اساسی در ایران، اساساً فهم درستی از «منافع ملی» نداشتند و معتقد و ملتزم به آزادی بیان مخالف نبودند و به «حق مستقلی برای ملت ایران» باور نداشتند و همگان خود را با القاب «ظل الله» و یا «ولی الله» معرفی می‌کردند. هیچ‌کس لقب خود را «سایه‌ی مردم» و یا «دوستدار مردم» نمی‌گذاشت و اگر به تعارف سخنی در خدمت‌گزاری می‌راندند، در بیانی دیگر جبران کرده و مردم را با صراحت «هیچ‌کاره» می‌دانستند!!

باید به راهکارهای تجربه شده‌ی بشری در امر حکومت، احترام گذاشت و از آن بهره گرفت. «دموکراسی» مقوله‌ای است که از پس هزاران سال تجربه‌ی حکومتی بشر، خود را نمایان کرده است و انصاف نیست که این مسیر هموار و شناخته شده را با عناوین مبهم و ناشناخته‌ی دیگر در هم آمیزیم و برای توضیح عنوانی جدید، جعبه‌ی پسوندها و پیشوندها را گشوده و هر یک چیزی را انتخاب کنیم و چهره‌اش را به ابهامات گوناگون خویش مکدر سازیم. یکی سخن از پسوند «دینی» کند و مردم‌سالاری دینی را پیشنهاد دهد و یکی پسوند «سکولار» و امثال آن را ارائه کند.

ما باید بدون پیشوندها و پسوندها، همان دموکراسی را بخواهیم که دیگر ملت‌ها کم و بیش با آن روزگار می‌گذرانند و اگر لازم باشد که دوره‌های علمی و عملی برای آموختن این روش حکومتی برقرار شود، از یادگیری و پیدا کردن آگاهی بیشتر، نباید شرمسار باشیم.

این آموزه را به گوش بسپاریم که خدای سبحان مکرراً در قرآن به «عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان» فراخوانده است و عبرت گرفتن در این آیات به معنی

«بهره بردن از تجارب مثبت و منفی زندگی فردی و اجتماعی آنان است» که باید جهات مثبت را بکار بست و از جهات منفی پرهیز کرد.

صاحب شریعت (ص) نیز فرمود: «اطلبوا العلم ولو بالصین=علم را بخواهید، اگرچه با سفر به چین بدست آید» و امیر مؤمنان علی (ع) نیز فرمود: «اعقل الناس، من جمع علم الناس الی علمه = خردمندترین انسان، کسی است که دانش دیگران را با علم خویش درهم آمیزد».

تردیدی نیست که «علم و فن مدیریت» آموختنی است و هرچه در این خصوص دانش بیشتری از سرنوشت طرح‌ها و اقدامات مثبت و منفی سایر مجامع بشری داشته باشیم، تصمیمات خردمندانه تری خواهیم گرفت.

چهاردهم) امروز روزی نیست که از پی دیدارهای مکرر مراجع و دلسوزان جامعه با رهبری کشور و طرح مشکلات و گوشزد کردن زشتی رفتارهای کودتاچیان با مخالفان در کوچه و خیابان و زندان و پلشتی رفتار دستگاه‌های حکومتی در قوای قضائیه و اجرائیه و نیروهای نظامی و انتظامی و نگاشتن نامه‌های متعدد به وی و در دسترس بودن سایت‌های خبری مختلف و وجود تلویزیون‌های گوناگون برای رؤیت برخی واقعیات تلخ از جنایات انجام گرفته توسط حاکمیت، کسی با رهبری از سر مجامله سخن بگوید و از ایشان رفع مسؤولیت کند.

وقتی ایشان مسؤولیت شعارهای مردم معترض را به عهده‌ی سران معترضین می‌داند و خواستار اعلام برائت می‌شود (و البته ادعای بیجایی است) و به اصطلاح مجامله را کنار می گذارد و حریمی برای سران جنبش نگه نمی‌دارد، با همان منطق خودش و دلایل متقن و قرائن و شواهد بسیار، می‌توان مسؤولیت جنایات انجام گرفته و حمایت از جنایتکاران را مستقیماً به او نسبت داد. حال چرا سران جنبش با ایشان مجامله می‌کنند؟ خدا عالم است. امیدوارم تقیه منجر به پشیمانی نشود!!

امروزه هر نادانی می‌تواند بفهمد که ایشان حداقل از بسیاری اتفاقات خلاف قانون و شرع و اخلاق و جنایات انجام گرفته در حاکمیت، با خبر است و اقدامی برای پیشگیری نمی‌کند. کدام دلیل محکمه پسند تر از اظهارات ایشان در طول ماجراهای پس از انتخابات را می‌توان ارائه کرد که مستمراً از جنایتکاران دفاع کرده و معترضان مظلوم را محکوم کرده است؟!!

در ماجرای عاشورا، هیچ سخنی از کشته شدن بی‌گناهان توسط مدافعان حکومت و نیروی انتظامی و ترور افراد متدین نگفت و آدم‌کشی در ماه حرام و روز عاشورا را (که در حالت عادی جزء گناهان کبیره و بلکه اکبر کبائر است چرا که کشتن یک بی‌گناه در بیان قرآن همچون کشتن تمامی بشریت است) شایسته‌ی کمترین توبیخی ندانست و در عوض به مراسم عزاداری (که حداکثر مستحب است) و هتک حرمت آن با اقدام به سوت و کف زدن (که حداکثر مکروه است و در حد توبیخی اخلاقی باید باشد) به شدیدترین وجه ممکن واکنش نشان داد و با عباراتی که گویا حرام خدا نقض شده است و با تحریک‌آمیزترین عبارات مورد سرزنش قرار داد!!

ایشان که به گفته‌ی خودش «سران فتنه» را به تبری جستن از برخی حامیان جنبش سبز و «توبه کردن از برخی رفتارها و گفتارها» فرا می‌خواند و خواستار تعیین مرز با آنان می‌شود، آیا خود از جنایت‌کاران این چند ماهه تبری جسته است؟!!

آیا از وحشیگری‌های انجام گرفته در قم و شیراز و تهران و حمله به بیوت حضرات آقایان مراجع و بزرگان سه دهه‌ی نظام و حمله به متدینان در مسجد و منزل‌های شخصی افراد مختلف، تبری جسته است؟!!

آیا از قتل و قاتلان ندا آقا سلطان، غنیان، سهرابی و ده‌ها نفر مثل آنان تبری جسته است؟!! آیا از قتل شهید فروهر و همسر مظلومه‌اش و سایر قتل‌های زنجیره‌ای، تبری جسته است؟!! آیا از تروریست‌هایی که سرو آزاد اصلاحات؛ سعید

حجاریان را شکستند و جسم تکیده و معلولش را خداوند همچون آینه‌ی جنایت جانیان و حامیان نگه داشت، تبری جسته است؟!!
آیا از وحشیگری‌های سال‌های ۷۰ به بعد و خصوصاً هجوم مغول‌وار سال ۷۶ به حریم مرجع عالیقدر شیعه حضرت آیت‌الله منتظری(ره) و شکستن و بستن و آتش زدن حسینیه و دفتر ایشان و پاره کردن قرآن‌ها تبری جسته است؟!! آیا متن پیام تسلیت رهبری در رحلت مرحوم استاد، شاهد و گواهی بر عظمت جرمی که در این سال‌ها نسبت به آن عزیز خدا انجام گرفت نیست؟!! آیا ایشان از دستور به ادامه‌ی حصر طولانی معظم له «توبه» کرده است و از عمل سابق خود و دوستانش تبری جسته است؟!!
آیا ایشان از توهین به مخالفان و «بی عقل» خواندن آنان و انواع تهمت‌های ناروایی که خود به آنان زده و یا حامیان و دستگاه‌های تحت امرش انجام داده‌اند، تبری جسته و توبه کرده است؟!!
راست گفت خواجه‌ی شیراز که: «توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند!!؟».
چرا آقای خامنه‌ای به زور نظامیان و نیروهای امنیتی و انتظامی و قوه‌ی قضائیه (و اخیراً با بهره‌گیری از اوباش و اشرار سابقه‌دار) و مداحانی که به گفته‌ی امیرمؤمنان علی (ع): «شایسته است که خاک بر دهانشان بپاشند»، سعی دارد بر جایگاه امیرالمؤمنین نشانده شود و عزت و اعتبار جعلی برای خود درست کند؟!!
آیا این همان آقای خامنه‌ای است که در مسجد کرامت و امام حسن(ع) مشهد بود؟!! آیا این همان خامنه‌ای است که در کمیته‌ی مشترک ضد خرابکاری بود؟!!
آیا این همان سیدی است که برای دیدنش در تبعیدگاه ایرانشهر راه‌های دور سپری می‌شد؟!! ایا آقای خامنه‌ای منتقد شاه، می خواست که شاه نباشد تا او همان روش استبدادی را در حکومتی «یکه‌سالار» پی‌گیرد و جان و مال و ناموس و آبروی مخالفان (حتی اگر استادی متدین یا رفیقی شفیق باشد) را مورد تاراج خود و سپاهیانش قرار دهد؟!!

امیدوارم و از سر شفقت دعا می‌کنم که آقای خامنه‌ای برای ادامه‌ی این کژروی‌ها مهلتی بیش از این نیابد و از این پس به صراط مستقیم انسانیت و اخلاق برگردد و بداند که خدای حکیم، از طرق مختلف و ازجمله به طور طبیعی، حکومت جور را زایل می‌گرداند و فرقی نمی‌کند که با پیراهنی از قرآن به ستم اقدام شود یا بدون توسل به دین. هردو زایل می‌شوند درحالی که ظلم و ستم کسی که آن را به دین خدا نسبت می‌دهد، عذاب دردناکتر و بیشتری را بر می‌انگیزد، چرا که تهمت به دین خدا را نیز به همراه دارد!!

در این آخرین روزهای رمضان، برای ملت ستمدیده‌ی ایران عزیز، بهروزی و پیروزی و شادکامی را آرزو می‌کنم و از خدای رحمان و رحیم، آن‌ها را می‌طلبم. باشد که شاهد آزادی و دموکراسی و اخلاق را در آغوش کشیم وعمده‌ی وقتمان را در جست و جوی علم و آگاهی و بهره‌مندی از مواهب آن بگذرانیم.

با آرزوی آزادی دوستان دربندم و پایان یافتن غلبه‌ی ستم بر عدل و آزادی و رفاه و سلامتی همه‌ی مخاطبان گرامی، همه را به خدا می‌سپارم و از همه التماس دعا دارم.

خدایا چنان کن سرانجام کار   تو خوشنود باشی و ما رستگار

۱۶ شهریور ۱۳۸۹ – فریمان

(۱۷)

دفاعیات

متن ذیل دفاعیه احمد قابل در شعبه پنجم دادگاه انقلاب اسلامی مشهد است:

به نام خداوند رحمان و رحیم

(و کفی بالله حسیباً)

از آنجا که طبق اصل ۱۶۸ قانون اساسی، هرگونه رسیدگی به اتهامات سیاسی، باید در دادگستری و با حضور هیئت‌منصفه صورت گیرد، و در غیر این‌صورت اقدام برعلیه نظام قضائی و سیاسی تعریف شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران خواهد بود و من از هرگونه اقدام بر علیه نظام خود را مبرا دانسته و رقیب حاکم را در اقدامات مکرر بر علیه قانون اساسی و نظام مورد نظر آن، مجرم می‌دانم؛ دفاعیه خود را برای وجدان‌های منصفی که باید در هیئت‌منصفه حضور می‌داشتند و اکنون حضور ندارند می‌نویسم، و امیدوارم که وجدان حاکمان را هشداری باشد تا از نقض قانون اساسی بپرهیزند و با حربه زندان و تبعید و بازداشت و محرومیت‌های دیگر؛ آزادی بیان را با اتهامات بی‌اساس؛ پایمال استبداد و خودکامگی نکنند و عهد و پیمان خود با ملت ایران را که در قالب قانون اساسی تجلی یافته، بیش از این زیر پا نگذارند، چرا که «نقض عهد و پیمان» از گناهان کبیره و موجب عذاب الهی و انحطاط اخلاقی و سقوط قدرت

می‌شود و هیچ اقدامی بر علیه امنیت ملی و نظام جمهوری اسلامی، کاراتَر و مؤثرتر از نقض قانون اساسی و آزادی‌های مصرحه در آن نبوده و نیست.

نکند جور پیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی
پادشاهی که طرح جور افکند پای دیوار ملک خویش بکند

هیچ تیشه‌ای به ریشه نظام حاکم، قاطع‌تر از «ظلم و جور حاکمان و نقض عهد و پیمان با مردمان» عمل نمی‌کند و هشدار که سال‌های متمادی است که برخی حکام، مسیر ستمگری را در پیش گرفته‌اند و اگر چاره‌ای اندیشیده نشود، برخی مدعیان حمایت از نظام، ریشه آن را قطع خواهند کرد و نه از تاک نشانی باقی خواهند گذاشت و نه از تاک‌نشان.

من و امثال من به جرم انتقاد از مظالم حکومت‌گران، همه‌گونه محرومیت را تحمل کرده و تحمل می‌کنیم، ولی از وظیفه شرعی و قانونی و حق آزادی بیان خود عدول نمی‌کنیم. چشم بر کجروی‌ها و ظلم و ستم‌ها و دروغ و فریب‌ها نمی‌بندیم و سکوت همراه با رضایت را پیشه نمی‌کنیم. اگر چه بارها و بارها به آن فراخوانده شدیم تا هم‌چون برخی حاکمان، در ناز و نعمت به‌سر بریم و از امکانات عمومی، بهره‌مند شویم.

ما به جرم اصرار بر قانون اساسی و خصوصاً «حق حاکمیت مطلقه ملت» که صریح اصل ۵۶ قانون اساسی است و حتی «ولایت مطلقه فقیه» را (که مفاد اصل پنجاه و هفت و برخی اصول بعدی است) زیر مجموعه حق حاکمیت ملی قرار داده است و مفاد آن؛ «عدم جواز تصدی و تصرف ولی فقیه در غیر موارد رضای مردم است» متهم به عناوینی چون؛ «اهانت به رهبری» و «تبلیغ علیه نظام» و «نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی» شده‌ایم.

اگر هم‌چون برخی مدافعان حاکمیت کنونی کشور، برخلاف صریح قانون اساسی، سخن از «فصل‌الخطاب بودن نظر رهبری» می‌راندیم، در اوج عزت و قدرت حکومتی قرار می‌گرفتیم ولی چون مطابق با قانون اساسی که می‌گوید: «در امور مهمه باید به آرای عمومی مراجعه شود» و صراحتاً از «همه پرسی» نام

برده است و تصمیم اکثریت ملت را فصل‌الخطاب قرار داده است؛ از فصل‌الخطاب بودن رفراندوم و همه پرسی دفاع کرده‌ایم و تن به زیاده‌خواهی‌های «فراقانونی حاکمان» نداده و آن را مورد انتقاد قرار داده‌ایم، باید زندگی خود را با حبس و تبعید و تحریم حقوق اولیه انسانی خود عجین بیابیم و خانواده‌های خود را در اعیاد و غیر آن، در کنار خود نداشته و حتی از حقوق رسمی زندانیان عادی نیز محروم باشیم. باید ماه به ماه از میوه خریدن هم محروم باشیم. باید هر یک ماه و نیم یک‌بار خانواده خود را حضوراً ملاقات کنیم و ...

این مقدمه‌ای بود تا به موارد اتهامی برسم و یکایک آن را مختصراً بررسی کنم. اتهاماتی که در کیفر خواست آمده و من بدون آن‌که حق مراجعه به پرونده و مستندات مدعی را داشته باشم، باید تنها با استفاده از حافظه خود، آن‌ها را پاسخ بدهم.

۱- **تبلیغ علیه نظام:** مدافعان حاکمیت و افرادی که در درون حاکمیت مایل به استبداد و دیکتاتوری بوده و هستند، قرائتی استبدادی و یکه‌سالارانه از قانون اساسی ارائه می‌کنند که عملاً موجب معطل ماندن بسیاری از اصول قانون اساسی شده است. بخش حقوق ملت و حق حاکمیت ملت از طریق همه پرسی و امثال آن و انتخابات آزاد از نظارت حکومتی استصوابی، کاملاً تعطیل شده است.

برای مثال در طول سی سال پس از تصویب قانون اساسی، حتی یک‌بار برای حل مشکلات و تعیین نظر مردم در مسایل اختلافی شدید، از «همه پرسی» استفاده نشده است! حتی یک‌بار به معترضان به سیاست‌های حاکمیت، حق راهپیمایی داده نشده است!! حتی یک‌بار از «عفو عمومی» استفاده نشده است!! حتی یک‌بار از رهبری کشور، شکایتی علنی در دادگاهی نشده و عادلانه رسیدگی نشده است!! در حالی که ایشان در سخنرانی‌های رسمی و رادیو و تلویزیونی و خطبه‌های جمعه و اعیاد ملی و مذهبی به اهانت‌های مکرر بر علیه منتقدان سیاست‌های کشور که صریحاً اعلام وفاداری به قانون اساسی هم کرده‌اند، ادامه

داده و می‌دهد. اخیراً آنان را با عناوین «بی عقل» و «میکروب سیاسی» و «تفاله‌های دشمن» و امثال آن، مورد توهین و تحقیر قرار داده است.
گاه بیگانگان را با ادبیاتی غیر اخلاقی، مورد هجوم قرار می‌دهد، در حالی‌که قرآن کریم صریحاً با نهی «لا تسبوا» از این کار منع کرده است. مسلماً کسی که منطق برتری دارد احتیاج به توهین و بهره گیری از ادبیات غیر اخلاقی ندارد.
آقایان از اینکه به دستگاه قضایی اعتراض کرده‌ام که چرا آمار دروغ ارائه می‌کنند، ناراحت شده و ضمن اقرار به عدم صحت آمار ارائه شده از سوی دستگاه قضایی، آن را مقتضای مصلحت می‌دانند و در همین حال می‌خواهند مرا متهم به «نشر اکاذیب» کنند و آن را در عنوان ثانوی با عنوان «تبلیغ علیه نظام» به من نسبت می‌دهند!!
امام صادق (ع) در روایتی با سند صحیح می‌فرماید: «احبّ الناس الیّ من اهدی الیّ عیوبی = محبوب‌ترین مردم پیش من کسی است که عیب‌های مرا به من گوشزد کرده و هدیه می‌کند» حاکمیتی که ادعای پیروی از فقه جعفری (ع) را دارد، بر خلاف رویکرد امام صادق (ع)، گوشزدکنندگان عیوب حاکمیت و انتقاد از آن را شایسته دشمنی و زندان و محرومیت‌های رنگارنگ می‌دانند!! این همه نفرت از منتقدان با سفارش امام صادق (ع) سازگار است یا با سیره مخالفان ایشان؟!
من صریحاً اعلام می‌دارم که نه تنها «علیه نظام» تبلیغ نکرده‌ام، بلکه بر علیه کسانی تبلیغ کرده‌ام که سیاست‌های آن‌ها بر خلاف اسلام و قانون اساسی و نظام منطبق بر آن‌ها بوده است. بلکه تنها بر علیه سیاست‌های آنان تبلیغ کرده‌ام و صریحاً ابراز کرده‌ام که: «حاکمیت مسیرش را منطبق بر قانون اساسی و سایر قوانین کشور و رعایت حقوق شهروندی قرار دهد، تا از سیاست‌هایش حمایت کنیم»

۲- اهانت به رهبری: اولاً؛ من در همه انتقادهایم از رهبری، احساس نکرده‌ام که منطق لازم را برای انتقاد نداشته باشم. معمولاً با استدلال به نقد سیاست‌های و رویکردهای رهبری پرداخته‌ام و کسی که منطق دارد، احتیاج به اهانت ندارد.
ثانیاً؛ ایشان در اهانت کردن به رقیبان و مخالفان قانونی، چیزی را فروگذار نکرده‌اند! هرچه توانسته‌اند اقدام به توهین و تحقیر کرده‌اند! با توجه به ذیل اصل یکصد و هفتم قانون اساسی که می‌گوید: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد مساوی است» باید از سوی مدعی‌العموم تحت تعقیب قرار گیرد و رسماً اعلام شود که «هر کس مورد توهین و تحقیر از سوی رهبری قرار گرفته، با مراجعه به دادستانی، اعلام شکایت کند»
من در سال ۱۳۸۱ رسماً اعلام کردم که «از رهبری شکایت دارم، یک جا نشان دهید که رسماً شکایت کنم و امید رسیدگی عادلانه داشته باشم» ولی هیچ پاسخی جز تهدید نشنیدم. البته می‌دانستم که چنین جایی وجود ندارد، چرا که دستگاه قضایی و سایر دستگاه‌های حکومتی با افتخار می‌گویند: «مطیع امر رهبریم». در چنین مجموعه مطیعی نمی‌توان انتظار داشت که فردی به مراتب فرو دست‌تر، از فرادستی چون علی‌بن ابیطالب (ع) را، بتوانند به محکمه‌ای بخوانند که شاکی‌اش از «یهودی» کمتر نیست و متشاکی‌اش نباید برتر از علی (ع) شمرده شود. ولی آن عدل افسانه‌ای امیر مؤمنان (ع) بود و این بساطی که کمترین شباهت به آن نسخه بی‌مثال را ندارد. نمی‌توان و نباید با آن مقایسه کرد وگرنه مصداق سخن مولانا خواهی شد که «از قیاسش خنده آمد خلق را».
ثالثاً؛ اگر کسی اهانت‌های رهبری را با استفاده از حق «مقابله به مثل» (و من اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم) بخواهد پاسخ دهد، طبیعی است که «حق اهانت به رهبری» را شرعاً و قانوناً خواهد داشت و قضاوت عادلانه نمی‌تواند متعرض پاسخ دهنده شود. اگر تعرض قانونی جایی داشته باشد باید به سراغ «آغازگر اهانت» برود و او را مسبب ناهنجاری بشمارد و کیفر دهد.

رابعاً؛ ابهام بازجویی بازپرس در مورد تعریف «انتقاد» و نشناختن مرز «توهین» و عدم تفکیک این دو مقوله، سبب انتساب چنین اتهام ناروایی شده است. من هیچ لفظ رکیکی علیه رهبری بکار نبرده‌ام و نه در گفتار و نه در کردار هم بیان یا رفتاری نکرده‌ام که موهم این انتساب باشد.

خامساً؛ اقتضای تساوی رهبری با سایر افراد (که در اصل ۱۰۷ به آن تصریح شده) شکایت شخص ایشان یا وکیل قانونی ایشان از متشاکی است و این مورد با تخلف از قانون اساسی به تفاوت آشکار بین رهبری و سایر افراد بین رهبری و سایر افراد (هم در اصل شکایت و هم در حد کیفر قانونی) تبدیل شده است. بهتر است که ملاک داوری، عهد و میثاق ملی باشد وگرنه قاضی پرونده نمی‌تواند پاسخ حساب الهی را بدهد. چرا که مطمئناً به قانون اساسی در سال ۵۸ یا ۶۸ رأی داده است و این رأی، به منزله پذیرش این میثاق است و خداوند سبحان می‌فرماید: «فبما نقضهم میثاقهم لعناهم = به‌خاطر نقض عهد و پیمان از رحمت خود دورشان ساختیم و قلب آنان را دچار قساوت ساختیم». هشدار! که در روز جزا نه رهبری فعلی کشور از آنان دفاع خواهد کرد و نه نیروهای امنیتی و اطلاعاتی و نه نیروهای مسلح و مسؤولان قضایی بالاتر از صادر کننده حکم!!

۳- اهانت به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی: مستند حکم بازپرس و نماینده دادستان در انتساب این اتهام به اینجانب، گزارش دروغ اداره اطلاعات نجف آباد است. سی دی آن جلسه پرسش و پاسخ و متن پیاده شده آن را برای ثبت در پرونده ارائه کرده‌ام. گرچه قاضی پرونده از من منکر اتهام طلب مدرک کرد و نه از مدعی!! یعنی قاعده فقهیه «البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر – شاهد آوردن برای ادعا بر عهده مدعی است و اگر شاهدی نیاورد، منکر فقط باید با قسم انکار کند»، در این پرونده معکوس شد و از من طلب شاهد شد که به فضل خدا و برای اثبات دروغ بودن گزارش اداره اطلاعات نجف آباد؛ متن یاد شده ارائه شده است. من نه تنها اهانتی نکرده‌ام که از حیثیت ایشان دفاع هم کرده‌ام.

۴- نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی: وقتی عناوینی حقوقی در مفاهیمی غیر حقوقی استفاده شود و رفتارهای قانونی افراد جامعه را بدون دلیل، مصداق عناوین مجرمانه قرار دهیم، بزرگ‌ترین خیانت به قانون، رقم می‌خورد. حاکمیت کشور در بخش‌های اطلاعاتی و قضایی، دیر زمانی است که به قوانین کشور، خیانت می‌کنند و مخالفان سیاسی و مخالفت‌های قانونی سیاسی را به این عناوین مجرمانه، متصف می‌کنند. وقتی صاحب مال را بجای دزد بگیرید! دزدها امنیت می‌یابند و صاحبان اموال در ناامنی فرو می‌روند. آنانی که در صحنه سیاسی کشور ایران به عنوان اصلاح طلب شناخته شده‌اند؛ هیچ راهی جز اصلاح امور و سیاست‌های مسؤولان نظام را وجهه همت خود قرار نداده و نمی‌دهند. در برابر این جریان، رقیب بی‌انصافی قرار دارد که هرگونه مخالفت با سیاست‌های خود را بر نمی‌تابد و بیان عمل‌کرد خویش و آمار تخلفات خود را پنهان می‌دارد! وقتی کسی به بیان این عملکردهای نادرست می‌پردازد و برای نشان‌دادن کج‌روی‌ها، به ذکر مصداق می‌پردازد، متهم به نشر اکاذیب می‌شود.

جالب است که مدعی و داور در این‌گونه قضایا، طرفداران حاکمیت و یا حاکمان متخلف‌اند و خودشان نسبت به مخالفان سیاسی، هم مدعی‌اند و هم شاکی و هم داور و قاضی!! طبیعی است که از این چرخه قضایی غیر منطقی، چیزی جز محکومیت مخالف سیاسی را نباید انتظار داشت.

در تمامی مصادیقی که در بازجویی‌ها به آن پرداخته شده است، بیان حقایق و واقعیت‌های تلخ ناشی از عمل‌کرد غلط مسؤولان را به عنوان نشر اکاذیب معرفی می‌کردند! گزارش‌های دروغ مأموران اطلاعاتی و خبرچینان (که نمونه نجف آبادی آن با ارائه مدرک به اثبات رسیده است) معیاری برای اتهاماتی از این قبیل شده است. طبیعی است که نقض آشکار قانون اساسی و عدم مراعات تفکیک قوای مجریه و قضائیه و سپردن بازجویی‌ها به وزارت اطلاعات (از قوه مجریه) و دخالت آشکار آنان در سیر قضایی و حتی پس از محکومیت زندان و اعمال نظر در کیفیت رفتار با زندانی؛ هیچ ثمری جز اینکه بر کشور رفته و می‌رود،

نخواهد داشت. یعنی مسیری جز استبداد و دیکتاتوری را پیش پای مسؤولان کشور نخواهد گشود. هنوز حقایق بسیاری از جنایات و کج‌روی‌های مسؤولان وجود دارد که بر قلم و زبان من متهم، جاری نشده است. مسؤولان کشور می‌دانند که امثال من بر چه حقایق تلخی در مدیریت‌های مختلف کشور آگاهند و به امید اصلاح آن‌ها، هنوز دم فروبسته‌ایم!!

اگر اتهامی متوجه ما باشد، اتهام «عدم نشر واقعیات تلخ مدیریت کلان و خرد کشور» است و نه آن‌چه که امروز و دیروز و فردا، حاکمیت کشور، ما را به آن متهم کرده و می‌کند!

من هر چه بیان کرده‌ام را عین حقیقت می‌دانم و تهمت‌زنندگان خویش را متهم به «نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی» می‌دانم.

۵- اقدام علیه امنیت ملی: تمامی عناوین گذشته را مصادیقی برای اتهام «اقدام علیه امنیت داخلی کشور» شمرده‌اند. جالب است که امثال عبدالمالک ریگی و احمد قابل با یک عنوان مشترک اتهامی مواجه می‌شوند!! آیا نباید به چنین مقاماتی که فرق بین تروریسم و اصلاح طلبی را نمی‌دانند تبریک گفت؟!! ما که پرچم‌دار «ادخلوا فی‌السلم کافه» بوده و هستیم و از جنایت و خون ریزی در چهره تروریسم دولتی را محکوم کرده و می‌کنیم، از منظر رقبای بی‌انصاف خود که حاکمیت کشور را در اختیار دارند؛ با تروریست‌ها در یک ردیف قرار می‌گیریم! ما که همیشه از صلح و صفا و عفو و گذشت و وانهادن روحیه خشونت‌طلبی و انتقام، دفاع کرده‌ایم؛ با خشونت هر چه تمام سرکوب شده و در ردیف جنایت‌کاران قرارمان می‌دهند! حتی در بخشنامه قوه قضائیه، اقدام کنندگان به سرقت مسلحانه و متجاوزان به عنف و سیاسیون متهم به اقدام علیه امنیت ملی، در یک ردیف قرار گرفته‌اند تا از مرخصی محروم باشند. پیام آور رحمت خداوندی «محمد بن عبدالله (ص)» تصریح کرده است که «الملک یبقی مع‌الکفر و لایبقی مع‌الظلم - حکومت با کفر می‌ماند ولی با ظلم و ستم نمی‌ماند» و مدعیان پیروی از او در حاکمیت کنونی ایران، می‌خواهند با ظلم و ستم، نظریه او

را باطل کنند!! تردیدی نیست که کلام آن پیامبر مهربان (ص)، حقیقتی انکار ناپذیر است و مبتنی بر آن، هرکس اقدام عالمانه و عامدانه بر ظلم و ستم به شهروندان کشور ایران کرده، یا از این پس به آن اقدام کند، حقیقتاً «براندازِ نظام» و اقدام کننده واقعی بر علیه امنیت کشور است. بهتر است که دستگاه قضایی، اولاً؛ خود ستم نکند! ثانیاً؛ از ظلم و ستم دیگر حکومتیان ممانعت کند!!

در جلسه اول دادگاه هم گفتم «من آن زمانی اقدام ناخواسته علیه امنیت ملی انجام داده‌ام که با رای به آقای خامنه‌ای (به عنوان رئیس‌جمهور) ایشان را در معرض انتخاب به رهبری کشور قرار داده‌ام؛ تا این‌همه ظلم و ستم در زمان تصدی ایشان صورت گیرد، نه تنها از آن ممانعت نکند که حمایت کند و معترضان و منتقدان را شایسته زندان و کیفر بداند و آن‌ها را دشمن شمارد!!»

اگر اشتهای سیری ناپذیر ستم پیشگان جز با محبوس شدن و محروم شدن صلح طلبان و مسالمت‌جویان مخالف سیاست‌های غیر قانونی و غیرمنطقی حاکمیت، آرامش نمی‌یابد؛ ما را گریز و گزیری نیست که این سرنوشت را بپذیریم و از اعتراض قانونی خود دست بر نداریم. حتی اگر موجب خشم زیاده‌خواهان گردد و یا ملت به آن اعتنایی نکند! هر چند تا همین‌جا هم شرمنده لطف و احسان ملت ایران پس از عنایت‌های بی‌شمار خداوند رحمان بوده و هستیم.

من بار دیگر تکرار می‌کنم؛

اولاً؛ ما حامی امنیت کشور بوده و هستیم و هرگز اقدامی عالمانه بر علیه امنیت ملی انجام نداده‌ایم.

ثانیاً؛ اقدام کنندگان واقعی بر علیه امنیت ملی کشور، رهبری و تیم کودتاچی حاکم بر کشور است که هنوز هم فضای نظامی و امنیتی پس از انتخابات را در کشور حفظ کرده و مخالفان قانونی را شدیداً سرکوب می‌کنند! در این راه نه حکم خداوندی را می‌پذیرند و نه قانون اساسی و نه سایر قوانین کشور را مورد توجه قرار می‌دهند.

ادعا می‌کند که دادگاهش حکم ابطال پرونده احزاب سیاسی مشارکت و مجاهدین انقلاب را صادره کرده است بدون آن‌که توجه کند که تصمیم‌گیری در این مورد به عنوان مصداق آشکار «اتهام سیاسی» در دادگستری و با حضور هیئت‌منصفه باید باشد و آن‌ها نه به این امر که به لزوم حضور متشاکی و وکلای او در جلسه دادگاه هم اعتنا نکرده و حکم غیابی صادره کرده‌اند! و آقای خامنه‌ای چشم خود را بر این بدیهیات بسته و این روند خلاف قوانین اساسی و عادی را تایید می‌کند!!

من‌که افتخار عضویت در این احزاب را نداشته‌ام ولی چشم خود را بر این واقعیات تلخ و این ناجوانمردی‌های آشکار نمی‌توانم ببندم! اگر چه سهمیه زندان و محرومیت‌هایم فزونی یابد.

بار دیگر هشدار می‌دهم که روز حساب و جزای الهی را از یاد نبرید و چند روزه حکومت بی‌ارزش دنیا را به ابزاری برای خریدن غضب الهی تبدیل نکنید و از تجاوز و خودکامگی بپرهیزید و حقوق قانونی و انسانی شهروندان کشور را پایمال طغیان و ستم خویش نسازید.

نمی‌دانم آقای خامنه‌ای در تبعیدگاه ایرانشهر و انقلابیون سال ۵۷ حاضر در حاکمیت در خیال خود به چنین اوضاعی می‌اندیشیدند و قبل از انقلاب چنین حکومتی را انتظار می‌کشیدند، که مخالفان قانونی را به زندان و تبعید و محرومیت‌های مختلف، مجبور سازند؟! آیا ملت ایران در سال ۵۷ به انتظار چنین حاکمیتی نشسته بود و منتهای آرزویش چنین موجود ناقص‌الخلقه‌ای بود؟!

خدایا تو شاهد باش که ما هرگز گمان این روزها را نداشتیم. حدس روزهای سال ۵۷ ما چیزی جز حکومتی که مخالف در آن آزاد باشد و کسی به‌خاطر بیان سخنی مورد تعرض قرار نگیرد و رفاه مردم بهتر از گذشته باشد و قضاوت‌ها مستقل از اراده حاکمان صورت گیرد و جز قانون، اراده‌ای به مردم تحمیل نشود؛ نبود. آن‌چه پیش آمد را ما نمی‌خواستیم و آن‌چه می‌خواستیم محقق نشد.

«ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد».

می‌گفتند: زندان را به دانشگاهی برای جامعه تبدیل خواهند کرد! آری الآن هم زندان را به دانشگاه تبدیل کرده‌اند! دانشگاهی که درس قساوت، اهانت، زیر پا گذاشتن کرامت بشری، طمع‌کاری برای دوره‌های پیشرفته‌تر سرقت، جنایت و قاچاق مواد مخدر را در دستور کار خود دارد! فسادهای مختلف اخلاقی و اقتصادی و فرهنگی را در این دوزخ روی زمین می‌توان مشاهده کرد! اما قضات و مسؤولان کشور بر این واقعیات بسیار تلخ و نفرت‌انگیز چشم پوشیده‌اند و توجهی نمی‌کنند!!

در زندان بود که فهمیدم تا چه حد از انسانیت فاصله گرفته‌ایم! زندان را می‌توان معیاری برای تست جامعه دانست! هم قوه قضائیه و هم قوای مجریه و مقننه و هم نیروهای اطلاعاتی، انتظامی و نظامی را می‌توان در این‌جا دید و سنجید. توان حکومت در مدیریت را هم می‌توان در این دوزخ، اندازه گیری کرد. کاش معترضان و سیاسیون، بیش از پیش به این پدیده توجه کنند و آن را مورد تحلیل دقیق قرار دهند.

در خاتمه به این سخن امیر مؤمنان علی‌بن ابیطالب (ع) اشاره می‌کنم که در مورد تعرض اندک به یک مرزنشین یهودی، فرمود: «اگر کسی از غم بمیرد نزد من سزاوار است» امروز اگر کسی زندان مشهد را ببیند و از غم پایمال شدن همه کرامت‌های انسانی، غمی پیدا نکند، انسانش مخوانید!!

ربّ السجن احبّ الیّ مما یدعوننی الیه.

مشهد – زندان وکیل آباد – اتاق عمومی ۴، بند ۶/۱

(۱۸)

تبلیغ علیه نظام چرا؟!

پاسخ کتبی به پرسش قاضی کاووسی (رئیس شعبه ۵ دادگاه انقلاب اسلامی مشهد)

به نام خداوند رحمان و رحیم

دادرس شعبه پنجم جناب آقای کاووسی
با سلام و احترام؛
در جلسه غیر علنی روز ۲۸ مهر ماه ۱۳۸۹ پرسیدید که؛ «چه انگیزه‌ای از تبلیغ علیه نظام داشته‌ام؟» من شفاهاً گفتم: «من هیچ تبلیغی علیه نظام نکرده‌ام و تنها بر علیه سیاست‌ها و رفتارهایی که برخلاف قانون اساسی و قوانین و آموزه‌های شریعت محمدی(ص) از مسؤولان کشور اعمال شده، سخنرانی کرده یا مقاله نوشته‌ام و یا در مصاحبه‌ها به این رفتارهای خلاف نظام، انتقاد کرده‌ام. سیاست‌هایی که مسؤولان ریز و درشت کشور از رهبری تا سایر مسؤولان، برخلاف تعهدات قانونی (قانون اساسی و قوانین ناشی از آن) و تعهدات شرعی به آن پرداخته‌اند و حقوق قانونی مخالفان قانونی را از آنان سلب کرده‌اند»
اکنون طبق قولی که داده‌ام، مشروح پاسخ به این پرسش شما را کتباً جهت اطلاع و درج در پرونده ارسال می‌کنم شاید برای شما و مسؤولان کشور، اتمام حجتی باشد تا این‌گونه اتهامات را دست و دلبازانه نثار مخالفان سیاست‌های خود نکنید و شما نیز به این حقیقت برسید که اتهامات یاد شده، وارد نیست و خدای ناکرده حکمی به ناحق ندهید. برای این منظور چند نکته را یادآور می‌شوم:
۱- نظام جمهوری اسلامی ایران، ابتدائاً در پیش نویس قانون اساسی که به دستور بنیان‌گذار جمهوری اسلامی تهیه شده بود، مبتنی بر جمهوریت و اسلامیت و

تمامیت ارضی ایران و بدون عنوان «ولایت فقیه» معرفی شده بود و بنا بود همان پیش نویس که با تایید کتبی آیه الله خمینی (ره) و سایر مراجع و تمامی اعضای شورای انقلاب (شامل رهبری فعلی کشور) مواجه شده بود به رفراندوم گذاشته شود ولی با مخالفت دولت وقت مواجه شد و تصمیم بر تشکیل مجلس خبرگان گرفته شد و قانون اساسی موجود (قبل از بازنگری ۱۳۶۸) مبنای معرفی نظام جمهوری اسلامی قرار گرفت. پس از ده سال در سال ۱۳۶۸ در آن بازنگری شد و امروز نیز قانون اساسی موجود، معرف نظام حاکم بر کشور است.

درست است که عنوان «ولایت فقیه» در این قانون اساسی آمده است ولی تنها اصلی که صریحاً «سخن از حاکمیت و حق حاکمیت» رانده است اصل ۵۶ قانون اساسی است که آن را «حق خدادادی ملت» دانسته است و ولایت فقیه را نیز زیر مجموعه حق حاکمیت ملت دانسته است. علاوه بر این یک فصل کامل آن درباره «حقوق ملت» است و درجای جای آن به لزوم انتخابی بودن همه مناصب اصلی قدرت توسط ملت ایران تصریح شده است.

۲- امروزه در رسانه‌های رسمی حاکمیت (مثل رادیو و تلویزیون) کمتر به حق حاکمیت ملت و حقوق مصرحه در قانون اساسی پرداخته می‌شود و در طول سی‌سال پس از تصویب قانون اساسی، حتی یک نوبت اجازه راهپیمایی رسمی به معترضان قانونی داده نشده است!! این در حالی است که هر روزه خبر اعتصابها و راهپیمایی‌های ملل گوناگون را در اخبار صدا و سیما پخش می‌کنند که مردم آن دیار با راهپیمایی‌های اعتراضی به حاکمان خویش، مانع برخی سیاست‌های حکومت‌هاشان شده‌اند!! آیا تنها ملت ما باید از این امکان قانونی محروم باشد و اگر معترض باشد، متهم به همراهی با دشمنان و برانداز آن شوند؟!

آیا اعتراض و انتقادی که در قانون اساسی تحت عنوان «امر به معروف و نهی از منکر» و «آزادی بیان» و «آزادی اجتماعات و راهپیمایی‌های مسالمت آمیز» به رسمیت شناخته شده است، باید با بهانه‌های واهی، از ملت ایران و معترضان ملتزم به قانون اساسی و قوانین کشور، دریغ داشته شود؟! آیا اعتراض و انتقاد من

و امثال من از سیاست‌های حاکمیت در طول این دوران و عدم احترام آنان به قانون اساسی (عهد و پیمان مستقر بین ملت و حاکمیت) تبلیغ علیه نظام است؟! آیا رفتار خلاف قانون و عهد شکنی‌های حاکمیت، تبلیغ عملی علیه نظام نیست؟!
۳- به گمان من، هرگونه عهد شکنی از دیدگاه شریعت، گناه کبیره است و از نظر قانونی، تخلفی آشکار و جرمی بزرگ که باید مرتکبان آن را در هر رده‌ای که باشند، تحت تعقیب قانونی قرار داد و آنان را محاکمه کرده و کیفر داد. حتی رهبری کشور بر اساس ذیل اصل یکصد و هفتم قانون اساسی «در برابر قوانین، با سایر افراد مساوی است»
۴- در سخنان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی آمده است که «در اسلام است که می‌توان شخص اول مملکت را تهدید کرد که اگر پایت را کج بگذاری، با شمشیر کج راستت می‌کنم. این آزادی و دموکراسی از دموکراسی غرب بالاتر است. آیا در آمریکا این‌طور است؟ یا در شوروی؟ یا در انگلیس؟ یا گفتن همان و اعدام همان؟» (نقل به مضمون با حفظ عبارات ایشان)
امروز با همین مقیاس باید منصفانه بررسی کنیم که در آمریکا و انگلیس می‌شود علیه برترین مقامات مطلب نوشت و فیلم ساخت (مثل فارنهایت ۱۱/۹) و هیچ اتفاقی نیفتد یا در ایران؟!! آیا مسؤولان ایرانی در نیویورک همه انتقادهایشان از امریکا را می‌توانند بیان کنند یا آمریکاییان در تهران؟! این مقایسه را تقلیل می‌دهم، آزادی بیان آمریکائیان برای انتقاد از مسؤولان جمهوری اسلامی پیشکش! آیا ایرانیان ملتزم به قانون اساسی می‌توانند به انتقاد از رهبری کشور بپردازند و نگران محرومیت‌های گوناگون و زندان و امثال آن نباشند؟!
نتیجه این مقایسه نشان می‌دهد که مسؤولان کشور برخلاف اهداف بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و اهداف اولیه انقلاب، کشور را به سوی استبداد کشانده‌اند و انتظار دارند که هیچ انتقادی از آنان نشود و اگر بشود، آن را تحت عنوان «تبلیغ علیه نظام» و سایر عناوین اتهامی مثل «اقدام علیه امنیت ملی» یا «نشر اکاذیب» یا «توهین به مقامات» به حربه‌ای برای سرکوب مخالفان تبدیل می‌کنند!!

۶- اگر این محکمه در پی «دادرسی» است و قصد «داد» و عدالت دارد، باید مسؤولان کشور را با همین اتهامات به محاکمه کشد نه منتقدان دلسوزی که علیرغم همه سرکوب‌ها و محرومیت‌ها در پی اصلاح وضعیت کشور و اصلاح سیاست‌ها و بازگرداندن کشور به آزادی‌های مصرح در قانون اساسی و تعهدات ملی و شرعی مسؤولان کشورند.

۷- من در دیدار با دانشجویان مازندران صریحاً گفتم و در رسانه‌ها (اینترنت) منعکس شد که با هرگونه رفتاری که بیرون از چارچوب قانون باشد مخالفم. در نوشته‌های مختلف که برخی از آن‌ها ضمیمه پرونده است، تصریح کرده‌ام که «تمامیت ارضی کشور» باید دغدغه همه نیروهای سیاسی باشد.

در همه نوشته‌ها و انتقادات بر متن قوانین کشور و احکام شریعت محمدی (ص) تکیه کرده و نسبت به نقض آن‌ها از سوی حاکمیت، اعتراض کرده‌ام و این امور، بنیاد نظام جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهند. آیا بنده‌ی معترض به ناقضان بنیان‌های حکومت جمهوری اسلامی، علیه نظام تبلیغ و فعالیت کرده‌ام یا ناقضان عملی بنیان‌های نظام جمهوری اسلامی؟!

۸- جای طلبکار و بدهکار را عوض نکنیم. این حاکمیت است که باید پاسخگو باشد که چرا با رفتار خود نظام جمهوری اسلامی را نزد مردم جهان، بی‌اعتبار می‌سازد و چهره کریه و نامطلوبی از آن را به نمایش می‌گذارد؟!

خداوند عالم شاهد و گواه است که هیچ مدافعی به اندازه یک «اصلاح طلب حقیقی» از نظام مطلوب جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ (سال تصویب این عنوان توسط مردم ایران) دفاع نکرده است و بهای لازم برای دفاع خویش را نپرداخته است.

نظامی که مردم با شعار و شعور خود طلب می‌کردند و آن را در شعار محوری «استقلال، آزادی جمهوری اسلامی» تکرار و بارها تکرار می‌کردند. امروز از آن آزادی که دست حکومت‌ها را از زندگی مردم کوتاه کند و حکومت‌ها را جز با

رای مستقیم و آزاد ملت و بدون رد صلاحیت‌های غیر قانونی حاکمیت‌ها برپا ندارد، تا جمهوریت آن معنی حقیقی بیابد، کمتر خبری است.

آزادی مخالف و مخالفت با حاکمیت‌های گوناگون و افرادی که بدون قوه عصمت، در مصادر حکومتی قرار می‌گیرند و شرط اصلی نظارت مردم بر آن‌ها، وجود رسانه‌های مستقل و آزاد است که حاکمیت‌ها نتوانند با اعمال نظر، اقدام به سانسور اخبار آن کنند و در حقیقت آن رسانه‌ها، چشم و گوش همیشه بیدار مردم باشند و راه اطلاع رسانی آزاد، هیچ‌گاه مسدود نشود، تا حق حاکمیت ملت (اصل پنجاه و ششم) مفهوم حقیقی خود را پیدا کند.

۹- ما از چنین نظامی دفاع کرده و همه هستی خود را برای آن گذاشته‌ایم. سابقه ما و وضعیت امروز ما (من و دوستان و همفکرانم) گواه ادعای ما است. اکنون نیز با سرفرازی به راه و روش اصلاح‌طلبانه خود افتخار می‌کنیم، چرا که علیرغم سرکوب‌های شدید رقیبان، از روش‌های مسالمت‌جویانه و قانونی خود عدول نکرده و از صراط مستقیم اصلاح طلبی خارج نشده و به امید خدا، خارج نخواهیم شد. ما به این دستور قرآنی از جان و دل ایمان آورده‌ایم که؛ «ولا یجرمنکم شنآن قوم علی الا تعدلوا، اعدلوا هو اقرب للتقوی = رفتارهای دشمنانه گروهی، شما را به جرم بی‌عدالتی وادار نکند، دادگر و منصف باشید که نزدیکترین راه پرهیزکاری است» سایر موارد اتهامی را در متنی دیگر پاسخ خواهم داد (ان‌شاءالله).

۱ آبان‌ماه ۱۳۸۹

زندان وکیل آباد مشهد

بند ۶/۱، اتاق عمومی چهار

(۱۹)

حاکمیت شرعاً و قانوناً موظف به حفظ امنیت تظاهرکنندگان معترض است

جرس: چندی پیش جمعی از مؤمنان سه پرسش را با مراجع و علما در میان نهادند. احمد قابل به این پرسش‌ها پاسخ داده است. وی از علمای اسلام رحمانی دارای اجازه اجتهاد از مرحوم آیت‌الله منتظری و یکی از سه مجتهدی است که از جانب ایشان برای پاسخ به پرسش‌های شرعی معرفی شده است. قابل از نخستین فقیهانی بود که فریضه نصیحت به ائمه مسلمین را اجرا کرده به رهبری نامه سرگشاده نوشته است و به دلیل انتقادات مصلحانه‌اش بیش از سه بار هر بار به مدت چند ماه طعم زندان را چشیده است. قابل دی‌ماه از زندان اخیر آزاد شده و منتظر صدور حکم دادگاه است.

پرسش‌ها:

سلام علیکم
همانگونه که مستحضرید نیروهای مسلح تونس و مصر به روی هموطنان معترض به دیکتاتوری و ظلم آتش نگشودند و حاضر نشدند ننگ ابدی ضرب و شتم مردم را بپذیرند و در نزاع دولت و ملت اعلام بی‌طرفی کردند. در کشور عزیز ما ایران زعمای امر با نهایت سوء تدبیر، سپاه و بسیج را مأمور سرکوب وحشیانه صدای عدالت‌خواهانه و حق‌طلبانه ملت خسته از ظلم و استبداد کرده‌اند. در تظاهرات سال گذشته نزدیک یکصد نفر کشته شده و ده‌ها هزار نفر از معترضان مسالمت‌جو برخلاف شرع و قانون مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفته‌اند.

با توجه به خیزش منطقه علیه استبداد و در پیش بودن روز راه پیمایی مسالمت آمیز ملی ۲۵ بهمن در حمایت از قیام خداپسندانه مردم تونس و مصر و احتمال تکرار فجایع سال گذشته از سوی برخی افراد بی‌اطلاع خواهشمند است نظر شرع انور را درباره موارد زیر مشخص فرمایید تا خدای نکرده به‌نام اسلام و مذهب اهل بیت حقوق مردم پایمال نشود.

اول) اصل بیست و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی تظاهرات و تجمعات را به دو شرط عدم حمل سلاح و مخل مبانی اسلام نبودن به رسمیت شناخته است. اگر مسؤولان وزارت کشور بر خلاف قانون اجازه تظاهرات اسلامی و مسالمت‌جویانه به مردم ندهند، آیا این تجاوز به حریم حق‌الناس و نقض آزادی‌های مردم جایز و مرضی شارع مقدس است؟

دوم) آیا برادران متدین سپاه، بسیج، نیروی انتظامی و مأموران لباس شخصی مجازند به دستور مافوق به مردم غیرمسلح و بی‌دفاعی که برای حق طلبی و عدالت‌خواهی و آزادگی تظاهرات می‌کنند شلیک کنند، یا آن‌ها را مورد ضرب و شتم قرار دهند؟ آیا می‌توانند بگویند المأمور معذور یا شرعاً ضامن و معاقبند؟

سوم) در صورتی که مردان و زنان غیرمسلحی که برای دفاع از عدالت و آزادی و حقوق قانونی در حین راه‌پیمایی احیاناً با ضرب و شتم مأموران حکومتی مواجه شوند، آیا شرعاً مجازند بدون سلاح از خود دفاع کنند یا در ضرب و شتم سالمندان و افراد بی‌دفاع و بانوان محترمه از آن‌ها بدون سلاح دفاع نمایند؟

با تشکر از پاسخ راه‌گشای شما

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

جمعی از مؤمنین

۱۹ بهمن ۸۹

پاسخ احمد قابل:

به نام خدا

سلام بر شما

در پاسخ به پرسش‌های سه گانه، چند نکته را به اطلاع می‌رسانم؛

یکم) اصول قانون اساسی هر کشوری، بیان‌گر «عهد و پیمان ملی» بین ملت و حاکمیت آنان است. شریعت محمدی (ص) با هرگونه «نقض عهد» و «پیمان شکنی» از سوی حاکمیت و یا افراد و گروه‌های غیرحکومتی، مخالف است و آن را جزو «گناهان کبیره» می‌داند.

البته در صورتی که اکثریت یک ملت، خواستار تغییر قانون اساسی باشد، از راه‌های منطقی، مسالمت آمیز و پیش‌بینی شده در قانون یا احکام شریعت، می‌توانند اقدام به تغییر قراردادهای اجتماعی کنند ولی بدون رضایت اکثریت ملت نمی‌توان یک‌سویه، به نادیده گرفتن قانون در مقام عمل اقدام کرد.

قرآن کریم در آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی اسراء می‌فرماید: «اوفوا بالعهد، إن العهد کان مسؤولا = به عهد و پیمان عمل کنید، همانا عهد و پیمان مورد پرسش خداوند رحمان قرار می‌گیرد». در آیه‌ی اول سوره‌ی مائده، می‌گوید: «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود = ای کسانی که ایمان آورده اید، به قراردادهایتان وفادار باشید».

پیامبر گرامی اسلام (ص) حتی مجاز به شکستن پیمانش با مشرکان مکه نبود و خداوند او را به وفاداری به چنان پیمان‌هایی فرا می‌خواند و خود وی نیز پیروانش را مؤکداً به لزوم وفاداری به پیمان‌ها و لزوم پرهیز از عهد شکنی، توصیه می‌کرد.

امیر مؤمنان علی‌بن ابی طالب (ع) در عهدنامه‌اش به مالک اشتر نخعی می‌گوید: «مالک؛ به عهد و پیمان‌هایت با مردم وفادار باش، چرا که در میان واجبات الهی هیچ چیزی نیست که همه‌ی آدمیان، با تمامی تفاوت خواسته‌ها و اختلاف نظرهاشان، بر پذیرش آن اجتماع کرده باشند جز وفاداری به عهد و پیمان» (فإنه

لیس من فرائض الله شئ الناس أشد علیه اجتماعا مع تفرق أهوائهم وتشتت آرائهم من تعظیم الوفاء بالعهود / نهج البلاغة، نامه‌ی ۵۳).
با توجه به مطالب پیش‌گفته و مفاد اصل بیست و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نه تنها احتیاجی به مجوز نیست بلکه حاکمیت شرعاً و قانوناً موظف به حفظ امنیت تظاهرکنندگان معترض است.
این مسؤولیت قانونی و شرعی تمامی افراد حاضر در حاکمیت است که در دو نوبت سال ۱۳۵۸ و ۱۳۶۸ به قانون اساسی رأی داده و به آن ملتزم شده‌اند. نکول از انجام وظیفه، گناه بزرگی است که عذاب الهی را هم در دنیا و هم در آخرت در پی دارد.
دوم) مسؤولیت نیروهای مسلح در هر کشور، حفظ امنیت ملتی است که حقوق ماهیانه‌ی آنان را می‌پردازند. حقوق ماهیانه‌ی نیروهای مسلح از محل درآمدهای عمومی کشور که ملک مردم کشور است، پرداخت می‌شود و حقوق بگیران، مزد کار خود را از مالکان حقیقی ثروت عمومی کشور (ملت) می‌گیرند. بنابراین تنها در برابر ملت خود پاسخگو هستند. در غیر این‌صورت، تصرف آنان در حقوق ماهیانه‌ی خود، نامشروع است.
اگر کسی برخلاف این معاهده‌ی عقلانی و مشروع، عمل کند، نه تنها در پیشگاه خدای سبحان معذور نیست که قطعاً محکوم است و کیفر متناسب با گناه خویش را خواهد دید.
البته گناه کسانی که سربازان و نیروهای موظف (غیر کادر) را وادار به برخوردهای خشن و نامشروع با ملت خود می‌کنند، با توجه به آگاهی بیشتر آنان از قوانین عرفی و شرعی، به مراتب بیشتر از سربازان و بسیجیانی است که حقایق را نمی‌دانند و گناه مسؤولان اصلی کشور که مجوز برخوردهای نامشروع را صادر کرده و یا آمر به آن هستند، از همه‌ی نیروهای یادشده بیشتر و کیفر الهی آنان سنگین‌تر است.

اگر اقدامات سرکوبگرانه به قتل انسانی منتهی شود، گناه آن در حدی است که قرآن کریم آن را همچون «کشتار همه‌ی آدمیان» می‌داند (من قتل نفساً بغیر نفس أو فساد فی الأرض فکأنما قتل الناس جمیعاً / مائده ۳۲) و بزرگی چنین جنایتی دامان آمران و عاملان را در دنیا و آخرت خواهد گرفت. اگر ضرب و جرحی تحقق یابد، نسبت به عواقب شرعی و قانونی آن (علاوه بر لزوم پرداخت دیه و کسب رضایت صاحب حق برای قبول توبه در پیشگاه خدا) مسؤولیت‌های سنگینی از نظر آثار معنوی جرم، برعهده‌ی مرتکبان چنین جرائمی قرار می‌گیرد که کمترین آن، بی‌آبرویی و رسوایی در دنیا و آخرت است.

سوم) گرچه دفاع از خود، حق طبیعی و فطری است و شریعت محمدی (ص) آن را تأیید می‌کند ولی با توجه به اینکه بسیاری از نیروهای مهاجم، افرادی کم‌اطلاع هستند، بهتر است برای آرامش و امنیت بیشتر خود و دیگران، حتی‌المقدور از این حق طبیعی خود چشم‌پوشی شود.

البته دفاع از کسانی که توان دفاع از خود را ندارند، در حد توان افراد، لازم و واجب است ولی ملازم با درگیری خشونت‌بار نیست. تلاش شما نجات افراد ناتوان و کم‌توان باشد و نه درگیری با مهاجمان. شاید لازمه‌ی این امر، کتک خوردن و تحمل کردن باشد. مطمئناً تحمل این وضعیت بهتر است از تشدید درگیری که ممکن است منجر به جنایاتی از سوی مهاجمان شود که هرگز مطلوب و خردمندانه نیست و به همین جهت نه شرعی است و نه قانونی. مسلماً کتک خوردن برای نجات یک مظلوم، وقتی منجر به آزادی او گردد، گوارا و پذیرفتنی است و نزد خدای رحمان، پاداشی بس بزرگ دارد.

آنچه بیان شد، ترجیح عفو و گذشت از حقوق فطری بود. اگر کسی نتواند برخی از تجاوزات مهاجمان به حقوق فطری خود یا دیگران را تحمل کند، اقدامات منطقی و معقول در جهت مقابله‌ی به مثل (بدون استفاده از سلاح سرد و گرم)، مشروع و قانونی است (فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم / بقرة ۱۹۴) ولی امیدواریم که صبر و استقامت ملت در برابر اقدامات غیرقانونی و

نامشروع، چندان باشد که همواره راه عفو و گذشت را بپیماید و جز با مسالمت، مطلوب خود را برآورده نسازد.
از خدای رحمان می‌خواهم که به ظالمان همتی دهد که از ظلم بیشتر، پرهیز کنند و به مظلومان همتی دهد که پذیرای ظلم و ستم نباشند و از حقوق فطری و قراردادی خود محافظت کنند.

با سپاس و احترام و آرزوی توفیقات الهی برای همه‌ی حق‌جویان و حق‌طلبان

احمد قابل

مشهد ۲۵ بهمن‌ماه ۱۳۸۹

(۲۰)

خوی پاک جوان‌مرد سپید مو

منت خدای را عزّ و جلّ که روزگار دراز «پایداری در راه راستی و درستی و خردورزی و خداپرستی» و «ستیز با ستم و یکه‌سالاری» و «تلاش پاکدلانه و دلسوزانه برای سرفرازی ایران و آیین پاک ایزدی»، پاداشش رو سپیدی و نیک نامی کم‌مانند «عزّت» ما شد که «پای‌بندی به راستی و برابری و نیکی و نیکوکاری» را در گرو «دانش و آگاهی» می‌دانست و در یک سخن، «سر سپردن به پیمان خدای جان آفرین، برای رهایی و آزادی خود و هم‌میهنانش از بند و دام ستم‌پیشگان و دلدادگان این سرا در این سرزمین» را تا دم واپسین، پاسداری کرد و با پاکبازی و رادمردی، به سرای برین کوچ کرد.

عزت‌الله سحابی، جوان‌مرد سپید مویی بود که سپید مویان و سیه‌مویان را شیفته‌ی خوی پاک خویش کرده و اکنون آنان به سوکش نشسته‌اند. پیر فرزانه‌ای که نگرانی‌اش سرنوشت ایران بود و آیین، سپیدمویی که بخش بزرگی از زندگیش را در زندان بود و آزادی‌خواهی بود راستین، همه‌ی ایرانیان و آزادی‌خواهان این سرزمین وام‌دار تلاش و روش و منش اویند.

برای همه‌ی آنان و به‌ویژه برای همسر فداکار و بردبار و فرزندان و بستگان و برادران ارجمندش و دوستان و آشنایان او، آرزوی آزادی و آرامش جان و تن و برای آن بزرگ‌مرد، خوشنودی پروردگار و پاداش تلاش‌ها و رنج‌ها و بردباری‌ها و فروتنی‌ها و پاکی‌هایش را دارم.

(۲۱)

به یاد هدی صابر

آفرین و درود خدا بر او که این همه بی‌شرمی و بی‌حیایی را به نام اسلام و ایران، تحمل نکرد.

من بی‌غیرت مدعی «شریعت محمدی(ص)» و «تشیع علوی» ماندم و شهادت «هاله»ی «عزّت خدا» را دیدم و برخلاف سخن مولای پرهیزکاران علی(ع) زنده ماندم، گویی ندیده و نشنیده‌ام که؛ «اگر کسی از تأسف کمترین تعرض مهاجمان خارجی به مرزنشین غیر مسلمان کشور اسلامی بمیرد، سزاوار است!!».

اما مردی با غیرت دینی و ملی، چون «هدی صابر» در اندوه کشته شدن زنی صبور و آزادی خواه، پاک و قرآن‌پژوه و خندان و مسالمت‌جو، به دست گزمه‌های «حاکمیت ستم و بی‌شرمی»، سخن مولایش را شنید و خود را «شاهدی صادق «و «مصداقی دقیق» برای آن سخن زرین قرار داد تا نشان دهد که «مکتب و منش علوی» همچنان زنده است، گرچه پیروان مکتب قاسطین و مارقین و ناکثین نیز هنوز در میدان‌اند!!

آفرین و درود خدا بر او که این‌همه بی‌شرمی و بی‌حیایی را به نام اسلام و ایران، تحمل نکرد و بدون آنکه نان اسلام را خورده باشد، با سال‌ها تحمل محرومیت و زندان، از ایمان پاکش به اسلام دفاع کرد و سرانجام، جسم خود را از سر تأسف، وانهاد تا سرزنش مولایش شامل حال او نگردد و آزادی از ننگ زندگی زیر بار ستم را با شهادت خویش به دست آورد.

او را با منطق حاکمان فعلی ایران نیز (که در داستان اعتصاب غذای «بابی ساندز» حاکمیت انگلیس را عامل شهادت وی معرفی کردند) باید شهیدی دانست که به دست حاکمیت بی‌حیای ایران به شهادت رسیده است.
گرچه سرافکنده از این زندگی ننگینم و شرمسارانه هنوز نفس می‌کشم، ولی خواستم تا با یادی از آن نیک مرد ملی و مذهبی، به همسر و فرزندان و خواهر و تمامی بستگان و دوستان داغدیده و رنجورش دلداری دهم که؛ «خدا با صابران است = ان الله مع الصابرین». امید است که همچون شهید شاهد خویش، بر مکتب و منش او پایدار بمانیم تا روان او همیشه شاد باشد.
خدایا؛ آلاله‌های پیشکش این سرزمین و ملت ستمدیده‌اش، خصوصاً «هاله‌ی سحابی و هدی صابر» را از این مردم رنج دیده بپذیر و آزادی حقیقی و همیشگی آنان را از گرفتاری‌های بی‌شمار دنیا، سرمایه‌ی آزادی همیشگی و دنیوی ستمدیدگان این سرزمین از ستم و استبداد قرار بده. باشد تا شهد آزادی و عدالت و مردم سالاری، تلخی این روزها را از یادشان ببرد.

(۲۲)

سخنی با اعتصاب کنندگان

به نام خداوند رحمان و رحیم

عزیزان صحنه‌ی آزادیخواهی و انصاف، تلاشگران از جان گذشته‌ی وفا و عفاف، یاری‌گران مردم جوینده‌ی کفاف، سلام بر شما.

هیچ می‌دانید که دل‌های به تپش افتاده‌ی خانواده‌های عزیز و دوستان دلبسته‌تان تا چه اندازه نگران شما است؟!

من که نه آیت‌الله ام و نه رئیس و وزیر و وکیل سابق و لاحق، نه شیخ ام و نه سید، و تنها دردآشنایی هستم که اندکی از تلخی‌هایی که کامتان را تلخ کرده را چشیده و احساس کرده‌ام، و چند ماه است که از دیوارهای بلند زندان دور مانده‌ام، گواهی می‌دهم که گروه بزرگی از ایرانیان از عمق جان نگران شما هستند! از شما عزیزان انتظار می‌رود که این نگرانی را نیز برطرف کنید، چرا که همه‌ی تلاش و کوشش شما در این سالیان، برای رفع نگرانی‌های سیاسی و اقتصادی و امنیتی این ملت ستم‌دیده بوده است.

شما که می‌دانید این مردم رنج دیده جز به خدا و به یاران خداجو و انسان و ایران دوستی چون شما، چشم امید ندارند. آنان دیر زمانی است که حاکمانشان را نه به عنوان «خادمان ملت» که به عنوان «اربابانی زورگو» دیده‌اند که تنها برای «حفظ قدرت نامشروع خویش» تلاش می‌کنند و در این راه از هر ناشایستی پرهیز نمی کنند.

آنان می‌دانند که از این ستمگران و بی‌وفایان بی‌عفت و بی‌شرم و حیا، چشم یاری نمی‌توان داشت و انتظار توجه به خواسته‌های ملت و اندیشیدن به منافع ملی را نمی‌توان امید برد. پس شما هم میهنان خود را امیدوار کنید و آرزویشان که تندرستی و سربلندی شما است را برآورده سازید.

باور کنید که درد و رنج شهادت هاله و هدی، به عنوان «یارانه‌ی حاکمیت» برای این ماه مردم ستمدیده بس است. ما می‌بینیم که کرکس ها بر بلندای آسمان میهن می‌چرخند تا سربلند سرداری را سرنگون بینند و قهقه‌ی مستانه سر دهند و پیکر بی‌جان او را بدزدند و همه را در حسرت و دریغ فرو برند!!

به ندای برخاسته از عمق جان دلسوزان این آب و خاک و خانواده‌های عزیزتان پاسخ دهید و با پایان دادن به اعتصاب غذا، دل‌های دوستداران‌تان را شاد و کودتاچیان بی‌شرم را در حسرت نگه دارید.

دوست و دوست‌دار صمیمی شما

۸ امرداد ۱۳۹۰ مشهد

(۲۳)

اعلام حکم تجدید نظر

ساعتی پیش، جناب آقای دکتر صالح نیکبخت، وکیل محترمم اطلاع دادند که امروز به دادیاری اجرای احکام مراجعه کرده‌اند و حکم تجدید نظر مبتنی بر حذف مجازات‌های تتمیمی (۳ سال تبعید به فریمان و محرومیت از سخنرانی و مصاحبه و نشر مطلب در جمع بیش از سه نفر) و تأیید حکم ۲۰ ماه زندان را به ایشان ابلاغ کرده‌اند.

با این حساب، بین ۵/۵ تا ۷ ماه دیگر (بسته به چگونگی احتساب ایام بازداشت) باید زندان را تحمل کنم.

امیدوارم با سرفرازی و پایداری، این زمان را نیز سپری کنم و بتوانم اندکی از مسؤولیت انسانی و ایرانی و اسلامی خود را به انجام رسانم. چشم امیدم به لطف و عنایت و رحمت الهی، ناشی از دعای خیر هم‌میهنان و دوستان و بستگانم بوده و هست و خواهد بود. امیدواری همراه با تلاش‌های مسالمت‌جویانه و اخلاقی و منطقی، هر مشکلی را از پیش پایمان برمی‌دارد. این قانون طبیعت و سنت خداوندی است (**لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم؛ والحمد لله رب العالمین**).

(۲۴)

سخنی با یاران و همراهان و توصیه‌هایی برای رقیبان

به نام خدا

۱- حرکت اعتراضی مردم معترض ایران، سرزنده و شاداب است و رقیب را شدیداً آشفته‌حال و پریشان کرده است. اختلافات درون اقتدارگرایان، از بردباری و پایداری سبزها است. صبر و ظفر هردو دوستان قدیمند. پس شایسته است که امیدوارانه به تلاش‌های قانونی و مسالمت‌جویانه و انتقادی خود ادامه دهیم و به پیروزی خود ایمان داشته باشیم.

۲- اکنون بهترین فرصت برای خودسازی است. ظرفیت‌های دموکراتیک خود را بالاتر ببریم و تحمل مخالف و دیدگاه‌های متفاوت را تمرین کنیم. لازمه‌ی این امر، مراعات حقوق دیگران و پایبندی به اخلاق انسانی و مبانی علمی، در نقدها است.

۳- برای پرهیز از اختلاف، هرکس به صورت شخصی اظهار نظر کند و از جانب خود سخن بگوید. سخن گفتن از جانب مردم و به نمایندگی از آنان و یا جنبش سبز و یا هر گروهی را به هنگامه‌ای واگذاریم که در صحنه‌ای انتخاباتی، به این نمایندگی رسیده باشیم.

۴- درخواست من از همه‌ی اصلاح طلبان (به معنی عام کلمه، یعنی کسانی که به تغییرات تدریجی و از راه‌های مسالمت‌آمیز باور دارند) این است که حاکمیت را به بهره‌گیری از ظرفیت قانون اساسی در مورد «عفو عمومی» تشویق کنند!! چهره‌های مؤثری چون آقایان؛ مهدوی کنی، هاشمی رفسنجانی، صانعی، موسوی اردبیلی، سید محمد خاتمی، عبدالله نوری، دکتر یزدی، دکتر صدر حاج سید جوادی، و برخی آقایان مراجع تقلید را می‌توان به ضرورت طرح این مطلب،

قانع کرد و تنها راه آبرومندانه برای خروج از این بن بست را پیش پای حاکمیت گشود!!

۵- من باور دارم که اگر بنا باشد کسی دیگری را عفو کند، این «ملت ستم دیده‌ی ایران» است که طلبکار است و شایستگی دارد تا «حاکمان خطاکار و بلکه مجرم و بدهکار خود را عفو کند».

بحث «عفو عمومی» صرفاً یک قانون و قرارداد اجتماعی است که گرچه «عفو حقیقی» نیست (چرا که ملت ایران جرم و خطایی نسبت به حاکمیت انجام نداده است تا محتاج عفو از سوی حاکمیت باشد) ولی تردیدی نیست که این مسأله «بار حقوقی» دارد و گستره‌ی وسیعی را شامل می‌شود که پس از ۳۲ سال از تصویب قانون اساسی، ضرورت اعمال و اجرای آن کاملاً مشهود است و مشکلات فراوانی را از هم‌میهنان، بر طرف می‌کند!!

۶- اگر به مجموعه‌ی «شروط اصلاح طلبان و معترضان به نتایج انتخابات سال ۸۸» (برگزاری انتخابات آزاد، لغو نظارت استصوابی، آزادی مطبوعات و نشریات توقیف شده یا لغو امتیاز شده، آزادی فعالیت همه‌ی احزاب و لغو احکام صادره در انحلال آن‌ها، آزادی همه‌ی زندانیان سیاسی و لغو حصر خانواده‌های موسوی و کروبی، لغو احکام ممنوعیت تحصیل دانشجویان ستاره‌دار و غیر ستاره‌دار، لغو احکام اخراج افراد فعال سیاسی از کار و شغل رسمی خود و بازگشت آنان به کار) نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که نه تنها همه‌ی آن‌ها با اعمال این ماده‌ی قانون اساسی، محقق می‌شود. که «امکان بازگشت ایمن همه‌ی هم‌وطنان تبعیدی و مهاجر به کشور» را نیز پس از ۳۲ سال فراهم می‌کند!!

۷- برای حاکمیت بسیار دشوار است که حتی یکی از خواسته‌های معترضان را بپذیرد، چرا که آن را به معنی عقب‌نشینی و شکست می‌بیند و طبیعتاً نمی‌خواهد به این نکته اقرار کند.

عفو عمومی، گرچه راهکاری است که بسیاری از خواسته‌های معترضان را برآورده می سازد، ولی چهره‌ی حاکمیت را به عنوان یک شکست خورده معرفی

نمی‌کند بلکه «از موضعی قانونی و اختیاری» اقدام او را ارزیابی می‌کند (و شاید از موضعی مقتدرانه) و این برای هردوطرف، منافعی دارد که در سایر راهکارها شاید این‌گونه تأمین نمی‌شود.

۸- معمولاً در حکومت‌های باثبات و دموکراتیک، عفو عمومی با فواصل حداکثر ۱۰ ساله اعمال می‌شود. در ایران کنونی، بیش از ۳۲ سال است که چنین موردی اعمال نشده است. این امری عقلایی است و آثار مثبت بسیاری برای مدیریت‌های بالا و میانی کشور به ارمغان می آورد.

۹- بهره‌گرفتن حاکمیت از این مورد قانونی، امکان مقابله‌ی به مثل و «عفو و گذشت مردم از جرائم قطعی حاکمان» را نیز بالاتر برده و فراهم می‌کند. از آن پس بر عهده‌ی مصلحان جامعه است که با درخواست اخلاقی از مردم ستم دیده، تلاش کنند تا آنان نیز راه «گذشت و بخشش» را بر «انتقام» ترجیح دهند!! و رویکرد؛ «در عفو لذتی است که در انتقام نیست» را ترجمان زندگی آینده‌ی خویش سازند.

۱۰- این تنها فردا نیست که از آن آزادیخواهان و صلح طلبان این سرزمین است که امروز نیز از آن ماست. ما که هم آرامش داریم و هم آزادی‌خواهیم و هیچ مانعی (از زندان و محرومیت‌ها و تحقیرها و تهدیدها) نمی‌تواند آرامش روحی و روانی‌مان را برهم زند و از حرکت و تلاش به سوی اهداف خردمندانه‌مان باز دارد و امیدمان را بستاند.

به رقیب بنگرید که چه پریشان حال است و ناآرام!! رقیبی که همه‌ی ابزار «قدرت مسلّح» را دارد و فراموش کرده است که با تکیه بر سلاح، نمی‌توان بر دل‌ها مستولی شد و به آرامش رسید.

امیدوارم با حرکت در مسیر حق و انسانیت، شادی حقیقی قرین زندگی همه باشد (چه رفیق و چه رقیب). از همه التماس دعا دارم خصوصاً در ماه مبارک رمضان.

۸ امرداد ۱۳۹۰ – مشهد

(۲۵)

(آخرین نوشته)

منتظری عزیز، عزتش را از خدا کسب کرد

«دومین سالگرد مرحوم استاد»

بسم الله الرحمن الرحیم

دو سال از رجوع نفس مطمئنه‌ای گذشت که علامه و محقق کم نظیر معارف اسلامی بود و برتری و عزتش، از پایبند بودن و عمل کردن به آنچه بدان آگاهی و ایمان داشت، ناشی می‌شد.

برای کسی که پرونده‌ی کاری‌اش پیش چشم همه باز بوده و دوستان و رقیبانش (حتی با رویکردی دشمنانه) تمامی زوایای اخلاقی و ایمانی نزدیک به هفت دهه‌ی زندگی‌اش را دیده، شنیده و یا امکان بررسی را داشته و دارند، نمی‌توان سخنی از نو ارائه کرد.

من با لطف خدا، با این حجت اخلاقی و انسانی محشور شدم و امیدوارم بهره‌مندی بیش از بیست ساله‌ام از دانش‌آموزی و درک خلق و خوی عظیم این عزیز خدا، راه حق‌شناسی و حق‌طلبی و صبر و استقامت را برایم فراهم کرده باشد که؛ «ان الله مع الصابرین».

از صمیم قلب، آرزو می‌کنم که فردای قیامت هم با او که بدون ریا، به اولیاء الهی عشق می‌ورزید، محشور باشم.
خدایا تو می‌دانی که آن پیر فرزانه چه مصیبت‌هایی را در راه رضای تو (که در جهت دفاع از حقوق همه‌ی انسان‌های مظلوم است) تحمل کرد و بر کسی منت نگذاشت و آن را به رخ کسی نکشید، تا خلوص عمل خود را با دنیا خواهی‌های کم‌ارزشی که بسیاری را به ترجیح بهره‌مندی‌های شخصی و دنیایی، بر بهره‌مندی‌های هم‌نوعان مظلوم خویش، کشانده است، ضایع نکند و حقیقتاً جزو معدود افرادی بود که در اوج مقامات سیاسی و اجتماعی و علمی بود و به این مهم، دست یافت و رضای خدا را بر حفظ بالاترین مقام و موقعیت، یعنی قرار گرفتن در موقعیت رهبری کشور، ترجیح داد و بدون هیچ چشم‌داشت یا ایجاد تنش در جامعه، قدرت را کنار نهاد و به عنوان ناظری منصف، سعی کرد تا از انحراف ثمره‌ی تلاش خود و ملت، با راهنمایی‌ها و خیرخواهی‌ها، جلوگیری کند، ولی افسوس و صد افسوس، که دل‌های پر از کینه‌ای هم بود که جز به حذف فیزیکی او راضی نبودند و اگر به آن نمی‌رسیدند، ولی به حذف تاریخی او می‌توانستند بیندیشند و اکنون نیز پیگیرانه بر این روش پای می‌فشارند.
اینان جزو کسانی‌اند که در فروغ خورشید علوم معقول و منقول آن بزرگ‌مرد، همچون خفاشانی پنهانند و دانش و فکر او را رسواگر ادعاهای شبه علمی و عناوین تقلبی و جایگاه‌های جعلی خود می‌دانند، وگرنه چرا باید از چاپ مجدد کتب و نشر آثار و مجالس بزرگداشت آن استوانه‌ی علم و ایمان و اخلاق، واهمه داشته و با آن مخالفت کنند.
گویا باور نکرده‌اند، که منتظری عزیز، عزتش را از خدا و اخلاص عملش و دفاعی که خدای بزرگ از مؤمنان می‌کند کسب کرده است و نه از دنیا خواهان (ان الله یدافع عن الذین آمنوا)!!
در دومین مراسم سالگرد استاد عزیزم، به‌خاطر دوران نقاهت و مراقبت‌های بعد از عمل جراحی مغز، نتوانستم حاضر باشم، همان‌گونه که در مراسم تشییع و

اولین سالگرد نیز، به‌خاطر بازداشت توسط نیروهای حاکمیت، از این امکان محروم ماندم.

خوشا به سعادت آنانی که در بزرگداشت آن محبوب خدا حضور یافته و یاد و نام پیرو راستین مکتب ایمان و آزادیخواهی و آزادگی امام عاشقان و آمران به معروف و ناهیان از منکر، حسین بن علی (علیهما السلام) را گرامی می‌دارند.

من که دلم در آن مجالس بزرگداشت است و هنوز جسمم یارای حضور نیافته، از پایمردی همه‌ی شما که قدردان شخصیت آن عزیز، بوده و هستید، خدای را شاکرم و حقیقتاً بر این قدرشناسی (که برای بسیاری از شما همراه با تحمل دشواری‌ها و مصیبت‌هایی کمرشکن نیز بوده) غبطه می‌خورم و ایمان دارم که اجری عظیم از این حق‌جویی، در دنیا و آخرت نصیب خواهید برد.

از همه‌ی شما برای انجام وظیفه‌ی الهی «تجلیل از آن گل خوشبوی مکتب محمدی (ص)» به سهم خود تشکر می‌کنم.

من البته بدهی بزرگتری به مردم عزیز نجف آباد و منطقه‌ی اصفهان و همه‌ی مؤمنان و دوستان پاک خود در سراسر کشور و حتی خارج از آن دارم که پس از بیماری و ایجاد نگرانی ناخواسته برای همگان، آنان را به زحمت‌های گوناگون دچار کردم.

دعاهای گسترده‌ی همه‌ی شما عزیزان و لطف بی‌کران خدای سبحان، تنها شرمندگی مرا بیشتر کرد که به انسانی بی‌مقدار و کم‌ارزش مثل من، این‌همه لطف و عنایت بشود!!

خدای را شاهد می‌گیرم که هرگز خود را قابل این همه محبت و احسان خدا و خلق خدا ندانسته و نمی‌دانم و مطمئنم که خدای رحمان «با صرف نظر از اهلیت و قابلیت» مرا مشمول رحمت قرار داده است، همان‌گونه که مولی الموحدین (ع) با همه‌ی شایستگی‌اش این خطاب را با خدای رحمان دارد که: «کم من ثناء جمیل لست اهلا له نشرته = بسا صفات نیکی که من اهلیت آن را ندارم، در بین مردم منتشر کرده ای!!».

از همه می‌خواهم که برای کسب قابلیت‌های لازم و در جهت تکمیل این لطف خداوندی، همچنان برایم دعا کنند.

من هم متقابلاً از خدای رحمان می‌خواهم که تمامی عزیزان را در دنیا و آخرت نزد خود و خلق خود، روسپید و سربلند گرداند و روزگاری آزاد و شاد و امن، همراه با عدل و رشد و تعالی را برای ایران و ایرانیان و همه‌ی آنانی که از این نعمت‌های الهی محرومند، مقدر فرماید. آمین رب العالمین.

۷ آذر ۱۳۹۰ – مشهد

بخش دوم:

مصاحبه‌ها

(۱)

ولایت فقیه با آقای خامنه‌ای تمام خواهد شد

علیرضا کرمانی، رادیو فردا، ۱۰ تیرماه ۱۳۸۸

در آخرین جمعه خرداد ماه آیت‌الله علی خامنه‌ای خطبه‌ای خواند و به نامزدهای معترض و هوادارانشان سفارش کرد به حضور خیابانی پایان دهند؛ و تأکید کرد که اگر بخواهند راه دیگری بروند او خواهد آمد و صریح‌تر صحبت خواهد کرد.
با این که آیت‌الله خامنه‌ای گفته بود که در جمهوری اسلامی ایران به آرای مردم خیانت نمی‌شود، اما پس از آن سخنان نه نامزدهای معترض پا پس کشیدند و نه هواداران آن‌ها. افزون بر آن این بار نه تنها منتقدان شناخته شده، بلکه افراد بیشتری لب به انتقاد از رهبر جمهوری اسلامی گشودند.
احمد قابل، پژوهشگر امور دینی که از سال‌ها پیش همواره منتقد آیت‌الله خامنه‌ای بوده است، در این باره به رادیو فردا می‌گوید: «جمع کثیری سعی می‌کردند در پیشگاه عموم مردم، حرمت آقای خامنه‌ای را نگه دارند و مراعات خیلی چیزها را می‌کردند. به عنوان مثال آقای خاتمی در جلسات خصوصی بارها گفته بود که طی هشت سال دوران ریاست جمهوری‌اش، دوشنبه‌ها با رهبر دعوا داشته و بسیاری از مطالب را با تندی مطرح می‌کرده و ایشان هم مطالب خودش را می‌گفته است که یک روز این‌ها علنی خواهد شد. در آن زمان آقای خاتمی در خلوت موضع تندی نسبت به آقای خامنه‌ای می‌گرفت، اما مردم هرگز از زبان او

چیزی جز مقام معظم رهبری نشنیدند. آقای خاتمی حتی در پیگیری بعضی پرونده‌ها که به حریم رهبری نزدیک می‌شد، دست از اصرار بر می‌داشت.»
وی می‌افزاید: «تا قبل از ۲۲ خرداد روند همین روند ادامه داشت، ولی بعد از ۲۲ خرداد موضع‌گیری‌ها و تقابل‌ها روشن‌تر شد. صحبت‌های آقای غفاری و افراد دیگر ثمرات طبیعی تصمیم آقای خامنه‌ای به این است که صراحتاً از یک جناح خاص حمایت کند.»
این روزها سخنان انتقادی دو تن که بر روی شبکه اینترنت هم در دسترس است بیشتر جلب توجه می‌کند؛ سخنان فائزه هاشمی، دختر اکبر هاشمی رفسنجانی که به تندی درباره رهبر جمهوری اسلامی سخن می‌گوید و دیگری فیلم کوتاه ویدیویی از سخنان هادی غفاری، آن هم در حضور مهدی کروبی است.
هادی غفاری در این سخنان به روشنی خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای می‌گوید: «من از همین کشورم، مثل شما آقای خامنه‌ای. آبروی روحانیت رفت. این دین متهم شد به دروغ‌گویی».
آیا رویدادهای قبل و بعد از انتخابات ۲۲ خرداد ماه به جایگاه رهبر کنونی جمهوری اسلامی ایران آسیب رسانده است؟ چه شد که سخنان آیت‌الله خامنه‌ای درباره محمود احمدی نژاد و نتیجه انتخابات فصل الخطاب نشد و معترضان آن را به عنوان حکم حکومتی نپذیرفتند؟
احمد قابل در این مورد می‌گوید: «موضوع پیش آمده در ارتباط با انتخابات دایره منتقدان رهبری را گسترش داده و خواهد داد. در ۲۰ سال گذشته هم این اتفاقات کما بیش رخ داد، یعنی از جایی که فقط آیت‌الله منتظری منتقد سرشناس بود به جایی رسیدیم که در دوران انتخابات ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی شکایت به خدا برد به این معنی که به رهبری هم نمی‌توان شکایت کرد، چون او پیگیر شکایات نخواهد بود. همچنین آقای کروبی در دوره قبل به آقای خامنه‌ای نامه نوشت و انتقاد کرد و عضویت مجمع تشخیص را نپذیرفت. این رفتارها در طول زمان وجود داشته و این که حرف ایشان فصل الخطاب باشد سال‌هاست که

کسی برای این موضوع اعتباری قائل نیست. اما گسترش این که با صراحت از رهبری انتقاد کنند، مخصوص از این مرحله به بعد است.»

اما با علنی شدن انتقادها به ولی فقیه کنونی، آیا نهاد رهبری و ولایت فقیه در جمهوری اسلامی ایران دچار تزلزل نخواهد شد؟

احمد قابل معتقد است: «پیش‌بینی بسیاری از کارشناسان، کارشناسان مذهبی و فقهی و حتی مراجع تقلید فعلی این بود که ولایت فقیه با آقای خامنه‌ای تمام خواهد شد و عملاً پس از او ولایت فقیه نخواهیم داشت. گرچه ممکن است به عنوان رهبری یک نماد ظاهری باقی بماند. بنیان‌گذار جمهوری اسلامی به رهبر یا شورای رهبری نصیحت کرده بود که به گونه‌ای رفتار نکنند که مردم به این نتیجه برسند که از این مقوله بگذرند. این توصیه‌ها برای این بود که رفتارها نباید جانب‌دارانه از یک گروه خاص باشد تا دیگران احساس کنند این نهاد مزاحم زندگی آن‌ها است و حق آن‌ها را پایمال می‌کند. بحث من این است که آقای خامنه‌ای با این روش بساط ولایت فقیه را جمع می‌کند. »

در تازه‌ترین انتقادها به رهبر جمهوری اسلامی ایران از زبان یک روحانی برجسته، روز سه شنبه آیت‌الله جلال‌الدین طاهری با انتشار بیانیه‌ای این پرسش را مطرح کرد که چرا چتر حمایت قانون تنها برای شما و دوستان شما است؟

امام جمعه سابق اصفهان در بیانیه‌ای درباره دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اعلام کرد: این انتخابات را مخدوش و آن را باطل و تصدی مجدد رئیس دولت را برای دور بعد نامشروع و غاصبانه می‌دانم.

(۲)

سه دسته روحانیون

بکتاش خمسه‌پور، رادیو فردا، ۱۴ تیر ۱۳۸۸

در پی اعلام مواضع آیات عِظام، حسینعلی منتظری، اسدالله بیات زنجانی، عبدالکریم موسوی اردبیلی و روحانیون ارشد دیگری چون آیت‌الله جلال‌الدین طاهری اصفهانی درباره تحولات ایران، آیت‌الله العظمی یوسف صانعی، از مراجع تقلید با صدور بیانیه‌ای از مردم ایران خواسته است از حقوق خود دفاع کنند.
این روحانی بلندپایه در بیانیه خود همچنین سرکوب مردم را حرام و اعترافات تلویزیونی را بی‌ارزش خوانده و همچنین «استقامت» را شرط موفقیت مردم ایران دانسته است. احمد قابل، از روحانیون قم و پژوهشگر دینی، در گفت‌وگو با رادیو فردا به بررسی این بیانیه پرداخته است.
رادیو فردا: آقای قابل، اهمیت بیانیه آیت‌الله العظمی صانعی در چیست؟
احمد قابل: این بیانیه از این جهت مهم است که نشان می‌دهد این مسأله تمام نشده است. علیرغم اینکه شورای نگهبان به اصطلاح خودش پرونده انتخابات را بسته و جریانات مربوط به انتخابات را تمام شده فرض می‌کند، این قضیه همچنان ادامه دارد و در سطح بسیار بالایی هم ادامه دارد.
یعنی مرجعیت شیعه، مصادیق مختلفش، درحال اظهارنظر هستند و مواضع خودشان را ابراز می‌کنند و مردم را دعوت می‌کنند چه به آرامش و چه به پیگیری خواسته‌ها. این‌ها نشانگر آن است که مردم همچنان خواستار احقاق حق خودشان هستند.
پیش‌تر، مراجع تقلید دیگر، روحانیون ارشد دیگر، بیانیه‌هایی صادر کرده بودند. اصولاً بیانیه مراجع چه تأثیری می‌تواند در تحولات ایران داشته باشد؟

به نظر من، ما جایگاه این قضیه را مقداری معکوس می‌بینیم. یعنی با توجه به حضور فوق‌العاده مردم در صحنه دفاع از حق خودشان، و بخصوص راهپیمایی عظیمی که مردم در ۲۵ خرداد انجام دادند، علیرغم همه تهدیدهای شدیدی که از جانب حاکمیت می‌شد و اتفاقاتی که افتاد و خون‌هایی که به ناحق ریخته شد، این‌ها همه دست به دست هم داد و به مراجع هم جرأت بخشید که آن‌ها هم پا به پای مردم پیرو مردم باشند و در این صحنه یک مقداری شجاعت نشان بدهند و از حقوق ضایع شده خودشان و از حقوق ضایع شده چندین ساله ملت حمایت کنند. اهمیت این مسأله این است که جناح حاکم که می‌خواست همیشه طیف مقابل خودش را متهم کند به وابستگی به بیگانگان، به دوری از دیانت، به اینکه این‌ها یک مشت انسان‌های لاابالی هستند که می‌خواهند دین را صدمه بزنند و از اسلام گذر کنند. وقتی مراجع تقلید و روحانیون برجسته کشور و کسانی که تمام عمر [خود را] برای اسلام و این گونه چیزها (یا به حسب ظاهر یا به حسب واقع) فدا کرده‌اند و سپری کرده‌اند، به این‌ها که نمی‌توانند تهمت بزنند که مرجع تقلید مثلاً دست از اسلام شسته و خلاف اسلام حرکت می‌کند یا دنبال مثلاً سکولاریزم است. چون به هر حال این‌ها این اتهامات را متوجه همه مخالفان خود می‌کنند. در بین مخالفان هستند کسانی که معتقد به سکولاریزم هستند و از روش‌های مدنی هم استفاده می‌کنند، آن‌ها هم حق دارند از خودشان دفاع کنند. ولی به هر حال حضور این آقایان و کسانی با این شاخصه در سطح جامعه، حداقل این بخش از هجوم آن‌ها و تهمت‌های آن‌ها را به طور کلی منتفی می‌کند و دیگر حنایشان پیش افکار عمومی رنگی نخواهد داشت و نخواهند توانست این دروغ را جا بیندازند که هرکس با آن‌ها مخالفت می‌کند به خاطر این است که آن‌ها پایبند اصول اسلامی‌اند و مخالفان می‌خواهند این اصول اسلامی را از بین ببرند. این همه مرجع تقلید، عالم برجسته دینی، این‌ها وقتی به مخالفت با سیاست‌های حاکم می‌آیند، نشانگر این است که نه، اتفاقاً آن‌ها هستند که از اسلام فاصله گرفته‌اند. وقتی که این آقایان هم آمدند در جانب ملت، یعنی ملت دارد مسیر صحیحی را طی می‌کند و حاکمیت است که دارد مسیر باطلی را طی می‌کند. باطل، هم از نظر شرعی و هم از نظر عقلی، منطقی و قانونی.

آقای قابل، شما خودتان به عنوان یک روحانی فکر می‌کنید که چه بخش از روحانیون ایران با روحانیون بلندپایه که طی بیانیه‌های خود، مواضعشان را در مورد تحولات جاری کشور، اعلام کردند، همسو هستند؟

ببینید، ما روحانیت را باید به سه دسته تقسیم کنیم. یک دسته روحانیون درباری هستند، وابستگان به حاکمیتی که دارد ظلم می‌کند به مردم. این‌ها همیشه چشمشان به این است که از دربار چه دستوری صادر می‌شود، پی همان را می‌گیرند. جار و جنجال‌های حکومتی را دوست دارند. یعنی در حقیقت قدرت را دوست دارند و فکر می‌کنند در سایه قدرت و در سایه سلاح و این‌ها بیشتر به مقاصد خود می‌رسند. طبیعتاً مقاصد آن‌ها هم نمی‌تواند مقاصد شرعی و اسلامی باشد. بیشتر مقاصد دنیوی و منافع شخصی است.

یک بخش عمده‌ای از روحانیت هستند که بدنه حوزه‌ها را تشکیل می‌دهند، آدم‌هایی هستند که شاید هیچ در صحنه سیاست نیستند. آدم‌های ساکتی هستند، در حقیقت مثل اکثریت جامعه در شرایط عادی، این‌ها ساکتند.

یک بخشی هم هستند روحانیونی که علیه رفتارهای ناصحیح و خلاف شرع و قانون و خلاف عقل در کشور، که از سوی مسؤولان کشور انجام می‌گیرد، موضع دارند. گرچه عدد این‌ها تا قبل از این جریان بسیار کم بود ولی الآن در این صحنه یک مقداری واضح‌تر شد و به جرأتی که مردم به آن‌ها بخشیدند، بعضی‌ها جرأت پیدا کردند و اظهارنظرهای صریح‌تری کردند.

آن بدنه حداکثری که شاید بیش از ۸۰ تا ۸۵ درصد هستند که گفتم معمولاً کاری به این دعواهای سیاسی ندارند و آدم‌هایی هستند که می‌خواهند زندگی خودشان را بکنند، این‌ها در صدشان می‌تواند معمولاً به یکی از این دو طرف ریزش کند. همان چیزی که زمان انقلاب ۵۷ هم اتفاق افتاد. الآن هم تقریباً چنین وضعیتی است. اگر شرایط به نفع خواسته‌های مردم رقم بخورد، به نحوی که مردم بتوانند احقاق حق کنند، آن بدنه روحانیت، آن ۸۵ درصدی که به حسب ظاهری می‌شود آن‌ها را بی‌تفاوت حساب کرد، آن‌ها هم انگیزه پیدا می‌کنند و به جانب مردم می‌آیند.

(۳)

ولایت فقیه و قانون اساسی

میترا شجاعی، صدای آلمان، ۳ مرداد ۱۳۸۸

دویچه‌وله: جناب قابل، آقای هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه تهران مشروعیت نظام جمهوری اسلامی را برگرفته از مردم دانستند. این در حالی است که برخی از فقها، از جمله آقای محمد یزدی، که بلافاصله فردای آن روز به ایشان جواب دادند و صحبت‌های ایشان را غلط فاحش دانستند، معتقدند که بحث مشروعیت و مقبولیت جداست و آن چیزی که مردم به نظام می‌دهند مقبولیت است و نه مشروعیت و نظام مشروعیتش را از خدا می‌گیرد. نظرتان را در این مورد بفرمایید.

احمد قابل: از نظر فقهی نظریات مختلفی از جانب فقها در مورد ولایت فقیه ارائه شده، به گونه‌ای که بعضی از فقها اساساً ولایت فقیه را جز در موارد بسیار خاص و مقید به قیود سه‌گانه‌ای، در بقیه موارد اصلاً از آن فقها نمی‌دانند. عده بیشتری ولایت را تا حد ولایت بر [مثلاً] قضا یعنی قضاوت را از آن فقها می‌دانند، ولی در حد حکومت تامه قبول ندارند. تعداد کمی از فقها، مثل آیت‌الله خمینی و آیت‌الله منتظری، کسانی هستند که ولایت مطلقه فقیه را قبول دارند به معنای اینکه به آن سه قید محصورکننده قدرت فقیه، مقید نیست و مثل سایر حکومت‌ها حق قانون‌گذاری و قضاوت و اجرا دارند، اما در چارچوب قانون. از این به ولایت مطلقه فقیه تعبیر می‌شود که در قانون اساسی آمده، البته لفظ مطلقه‌اش به معنای مطلق‌العنان و خارج از چارچوب قانون نیست، ولی متأسفانه برداشتی که الآن وجود دارد و امثال آقای مصباح یزدی و محمد یزدی آن را عنوان می‌کنند و

عنوان مطلق‌العنان بودن فقیه را به این معنا می‌دانند که تابع هیچ قانونی نیست و خودش حرفش قانون است. در اصل در مورد مشروعیت ولی فقیه هم دو نظر هست. یک نظریه این است که خدای سبحان در یک مکانیسمی فقیه را انتخاب کرده و این‌ها منصوب از جانب خداوند هستند و یک نظریه هم که در قانون اساسی این نظریه دوم آمده، نظریه انتخابی بودن فقیه است، یعنی خداوند شرایطی را برای حاکم اسلامی گفته که یکی از آن‌ها فقاهت است، اما شروط دیگری هم دارد، مثل عادل بودن، عاقل بودن، آگاه به مسائل و مصالح جامعه بودن، سیاست‌مدار بودن، حسن تدبیر داشتن و از این قبیل مسائل. حالا در نظریه دوم که در قانون اساسی آمده و خود آقای خمینی و مراجع وقت به آن رأی دادند و به عنوان فصل‌الخطاب، این نظریه ولایت فقیه در قانون اساسی تأیید شد، این است که ولی فقیه باید منتخب ملت باشد با روش غیرمستقیم، یعنی نمایندگان مردم به عنوان مجلس خبرگان انتخاب می‌شوند و آن‌ها ولی فقیه را انتخاب می‌کنند و می‌توانند بعد عزلش کنند، می‌توانند بر او نظارت کنند و به او تذکر بدهند و او را وادار کنند از بعضی سیاست‌هایی که غلط تشخیص داده می‌شود برگردد و اگر سیاستی درست است و مصلحت جامعه هست او را ملزم کنند به اینکه آن سیاست را اعمال کند.

این دقیقاً همان اتفاقی است که در مورد آیت‌الله خامنه‌ای افتاد، یعنی ایشان را مجلس خبرگان به این عنوان منصوب کرد. پس حالا بر چه اساسی برخی فقها معتقدند که ایشان جانشین امام دوازدهم شیعیان و منصوب خداوند است؟

این‌ها نظریه‌ی شخصی خود این آقایان است که اصلاً هیچ مبنای علمی هم ندارد و این‌ها هیچ کدامشان هم جرأت نمی‌کنند برای این نظریه مقاله علمی بدهند یا کتاب بنویسند. این‌ها می‌گویند ولی فقیه را خدا منصوب کرده و خبرگان او را کشف می‌کنند، یعنی پیدایش می‌کنند، مثل اینکه یک جنس زیرخاکی را عده‌ای زحمت می‌کشند و از زیر خاک پیدا می‌کنند و درمی‌آورند و کلی هم ارزش دارد. این‌ها یک چنین تصور غلطی دارند. در صورتی که اصلاً داستان این نیست.

بنابر نظریه ولایت فقیه، تازه اگر کسی این نظریه را قبول کند، شروطی در متن دیانت برای حاکم اسلامی برشمرده شده که به قول آقای منتظری که در کتاب خودش نوشته، شروطی هشت‌گانه است و قانون اساسی هم تقریباً مبتنی بر نظریه ایشان است. یکی از آن شروط هشت‌گانه افقه بودن است، یعنی باید فقاهت داشته باشد و مجتهد اعلم باشد که حالا این‌ها قید اعلمیتش را هم بعداً در بازنگری برداشتند. به هر حال این نظریه که آقایان می‌گویند ولی فقیه یک موجود ذی‌جودی است که خدای سبحان او را در بین جامعه گذاشته و تا وقتی او را کشف نکرده‌اند جامعه سرگردان و متحیر است و بعد باید خبرگان او را کشف کنند و به محض اینکه کشف کردند دیگر او ولایت تامّه بر همه دارد و دیگر هیچ قانونی هم نمی‌تواند او را محدود کند، این چرندی است که هیچ مبنای فقهی درست و حسابی ندارد، نه مستند قرآنی دارد، نه مستند روایی و به همین دلیل هم هیچ کدامشان جرأت نکرده‌اند تا حالا که یک مقاله رسمی در این خصوص بنویسند و بتوانند استدلال کنند، فقط ادعا می‌کنند و بعد هم این موضوع را در دست و بال یک عده افراد نادان و ناآگاه نسبت به فقه انداخته‌اند که این‌ها هم اظهارنظرهای غیرکارشناسانه می‌کنند و متأسفانه با جوسازی و ارعاب حتی جلوی بحث‌های علمی در حوزه‌ها را هم سر مبحث ولایت‌فقیه گرفته‌اند. یک نمونه‌اش راجع به مرحوم آیت‌الله میرزا علی فلسفی در مشهد بود که اصلاً با تماس‌های تلفنی ایشان را وادار کردند درس را بعد از اینکه چند روزی شروع کرده بود ترک کند، یعنی اصلاً آن مبحث را حذف کند و سراغ مطلب دیگری برود.

این بحثی که گفته می‌شود مقام ولایت فقیه یا مقام رهبری، جانشین امام دوازدهم شیعیان است، این نیابت امام دوازدهم شیعیان، آیا به معنی معصوم بودن است؟

نخیر، فقط در خصوص مراجعه مردم برای کشف احکام شریعتشان است، منتها با این تفاوت که وقتی به امام معصوم مراجعه می‌شود، او مصون از خطاست، یعنی اگر اظهارنظری در حیطه دین می‌کند، حقیقت دین را بیان می‌کند، ولی

آقایان علما قبول دارند که ممکن است به حقیقت رسیده باشند و ممکن هم هست نرسیده و به خطا رفته باشند. خودشان این را تحت عنوان مبنایی به عنوان مخطُئه قبول دارند که ممکن است به خطا رفته باشند. یعنی با همین تحفظ که این تفاوت کلی بین فقیه و امامی که این‌ها جانشین او هستند وجود دارد. طبیعتاً با توجه به مجموعه این مسائل، می‌شود گفت که این آقایان و حتی کسانی که از نظریات آن‌ها پیروی می‌کنند، این مطلب در ذهنشان هست که این تفاوت بسیار زیاد بین دو فرد اصلی و جانشین وجود دارد. بنابراین اگر گروهی هم برفرض قبول داشته باشند که ولی فقیه نایب امام دوازدهم شیعیان است، این دلیل بر معصوم بودن او نمی‌شود.

پس چرا آقای خامنه‌ای در بخش استفتائاتشان آورده‌اند که اختیارات ولی فقیه در صورت تعارض با اراده و اختیار مردم بر تصمیمات و اراده مردم مقدم و حاکم است. با توجه به کدام اصل فقهی این را گفته‌اند؟

این‌ها برمی‌گردد به همان مبانی غیراصولی که بعضی‌ها برای خودشان تصور کرده‌اند. مردم در حقیقت صاحبان اصلی حق هستند و ولیّ، می‌خواهد تا به عنوان وکیل آن‌ها متصدی امور اجتماعی شود. این که کسی ولایت به گونه‌ای داشته باشد که بتواند خود صاحبان حق را مسلوب‌الأختیار کند، این حرف بی‌قاعده‌ای است، یعنی مبتنی بر هیچ اصلی نیست. متأسفانه در محدوده‌ی مسائل ولایت فقیه، در بین کسانی که از این نظریه دفاع می‌کنند، اظهارنظرهای غیرعلمی به شدت رواج دارد. در حقیقت هرکسی برای توجیه رفتار خودش سعی کرده یک مبنای علمی یا شبه‌علمی درست کند. این‌ها هیچ اساسی ندارد که ما بگوییم نظر فقیه بر تشخیص مردم یا اکثریت مردم ترجیح دارد. نخیر، چنین چیزی نیست. در خصوص مسائل خاص دینی، یک فقیه به عنوان کارشناس در مقابل یک جمع غیرکارشناس که مردم هستند و از آن علم هم خبر ندارند، طبیعتاً اینجا نظریه آن عالم برای افراد غیرعالم متبع است، اما نه در خصوص مسائل اجتماعی که همه مردم در این جور امور باید خودشان مجتهد باشند. یعنی اینجا جای

تقلید نیست. یک‌بار از آیت‌الله منتظری سؤال کردند که آیا مسائل سیاسی از نوع مسائل تقلیدی است یا از نوع مسائل کلامی که هر کسی باید خودش به نتیجه برسد، ایشان گفتند نخیر از سنخ مسائل تقلیدی نیست و اصل هم همین است که اصلاً مسائل سیاسی از نوع مسائل حلال و حرام و طهارت و نجاست نیست که بگوییم کسی اینجا تشخیص حکم شریعت را نمی‌دهد، چون مبانی را بلد نیست و یک فقیه می‌تواند این را تشخیص دهد.

در قانون اساسی، ما یک اصل داریم، اصل ۵ که ظاهراً استناد بعضی از آقایان به این اصل است که می‌گوید ولایت و امامت امت در زمان غیبت بر عهده فقیه عادل است، ولی اصول زیاد دیگری داریم مثل اصل ۱۰۷ و اصل ۱۱۱ که از عزل رهبری سخن می‌گوید یا اصل ۱۴۲ که حتی به قوه قضائیه امکان رسیدگی به اموال رهبری را می‌دهد. اصول زیادی داریم که نشان می‌دهد رهبری باید کنترل شود. چرا این اصول مهجور افتاده‌اند؟

من اصل ۵۶ قانون اساسی را از این اصول مهم‌تر می‌دانم. ما در قانون اساسی یک جا با صراحت صحبت از حق حاکمیت داریم. آنجا رسماً می‌گوید، حاکمیت مطلق از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم قرار داده است. بعد تکرار می‌کند که هیچ‌کس حق ندارد این حق خدادادی را از انسان سلب و در اختیار فرد یا گروه خاصی قرار دهد. بعد می‌گوید، ملت این حق الهی را از طریق اصول بعدی قانون اساسی اعمال خواهد کرد. بلافاصله در اصل بعدی می‌گوید، در جمهوری اسلامی ایران قوای مجریه و مقننه و قضائیه بر کشور حاکمند که زیر نظر ولایت مطلقه امر بر اساس اصول بعدی قانون اساسی اعمال نظر می‌کنند. یعنی این اصل ولایت مطلقه امر، زیرمجموعه‌ی حق حاکمیت ملی شمرده شده و هیچ‌گاه سخن از این نیامده که حق حاکمیت از آن فقیه است. آنجا هم که عنوان ولایت آمده، معنای اصلی و فقهی‌اش به معنای سرپرستی است، یعنی اینکه ملت وقتی می‌خواهد یک مدیریتی بر خودش قرار دهد، سرپرستی را در اختیار فقیه قرار می‌دهد و برای این هم در اصول قانون اساسی

ساز و کار مشخصی آمده که ملت، مجلس خبرگانی را تشکیل می‌دهد، آن‌ها رهبری را برمی‌گزینند و بر او نظارت می‌کنند. در اصل ۱۱۱ قانون اساسی چندبار سخن از وظایف رهبری شده و سخن از حقوق رهبری نشده، یعنی رهبری در برابر قانون وظیفه‌مند و مسؤول است، ولی این آقایان همه این تصریحات قانون اساسی را زیر پا می‌گذارند، با خیالاتی که خودشان دارند و هیچ مبنای علمی هم ندارد. شما اگر به محیط‌های علمی بروید، می‌بینید که آقایان علما و طلبه‌های فاضل، به خاطر این اظهارنظراتشان به این‌ها می‌خندند، ولی متأسفانه چون این افراد تریبون ندارند و امکان این را ندارند که مطالبشان را مطرح کنند و این هم بحثی است که عملاً باید به یک بحث کارشناسی علمی بیفتد، این‌ها فعلاً همین‌طور عوامانه یک نقش مار می‌کشند و می‌گویند مار این است نه آن کسی که می‌نویسد میم و الف و ر. این آدم (محمد یزدی) خودش سال‌ها در همین مملکت در مورد قانون اساسی کار کرده است. حتی در زمان آقای خمینی سر اینکه در قضاوت نسبت به تطابق قوانین با اسلام، آیا نظر رهبری باید به عنوان نظریه شورای نگهبان مدنظر قرار گیرد یا نظر مشهور فقها، آنجا خودش یک‌بار در روزنامه رسالت بحث کرده و ترجیح داده بود که به نظر مشهور فقها باید عمل شود. من نمی‌دانم حالا چطور شده که این آقا از آنجا به اینجا رسیده است. می‌گویند آدم دروغ‌گو حواسش هم پرت است. این‌ها الآن از این اوضاعی که پیش آمده عصبانی هستند و یادشان می‌رود که مبانی علمی ربطی به هیجانات سیاسی یا اتفاقات سیاسی در امروز و دیروز و فردا نباید داشته باشد، بلکه باید یک مبنای مستدلی باشد، نه اینکه من امروز چون خوشم می‌آید یا با این حرف مقاصدم برآورده می‌شود، این را بگویم، فردا که مقاصدم به شکل دیگری برآورده می‌شد، نظرم را عوض کنم و یک چیز دیگری بگویم.

بنابراین با توجه به صحبت‌های شما پیشنهادی که چند سال پیش از سوی آقای رفسنجانی مطرح شد، یعنی واگذاری رهبری به یک شورا و تشکیل شورای رهبری، آیا از نظر قانون اساسی چنین چیزی الآن به نظر شما ممکن است؟

البته من همین جا تصحیح کنم، ایشان این عنوان را با این صراحتی که شما می‌گویید عنوان نکردند که بیاییم شورای رهبری تشکیل دهیم. ایشان گفتند در باب حل مشکلات فقهی، یک شورای فقهی تشکیل شود. البته شاید منظور نهایی ایشان همین باشد که شما می‌گویید، اما بیشتر این بود که ولی فقیه یک نفر باشد، اما فقها کمکش کنند و ایشان هم از نظریات کارشناسان فقها استفاده کنند. این لزوماً به منزله تبدیل رهبری فردی به شورای رهبری نبود. گرچه به لحاظ محتوا این می‌شد، اما به لحاظ شکلی می‌شد با همین ولایت فردی هم همراهی داشته باشد و عملاً هم آقای رفسنجانی می‌توانست بگوید، نه من منظورم این نبوده و نظرم این است که همین فرد باشد منتها از نظرات فقها استفاده کند. ضمن اینکه بعضی از مسائل در گرو فتاوی فقهاست، یعنی مثلاً قوه قضائیه می‌تواند مبتنی بر قضاوت فقهای موجود یا نظریه پیشینیان، بعضی از تصمیمات را عملی کند. حالا به هر حال اصل ماجرا این است که این از نظر قانونی با این قانون اساسی که شورای رهبری را حذف کرده‌اند، این امر شدنی نیست، مگر اینکه به قانون اساسی‌ای که تا سال ۶۷ معتبر بود برگردیم، یعنی قانون اساسی اول تا قبل از بازنگری. در آن قانون اساسی بحث شورای رهبری به شدت مطرح بود و یکی از گزینه‌های اصلی بود. می‌شود از اینجا هم کمی عقب‌تر رفت و به پیش‌نویس قانون اساسی رسید که اصلاً مبحث ولایت فقیه در آن مطرح نبود و خود بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و مراجع وقت و اعضای شورای انقلاب، از جمله همین آقایان خامنه‌ای و هاشمی و مرحوم شهید بهشتی و این‌ها، همه تأیید کرده بودند که همان را به رفراندوم بگذارند، اما متأسفانه بعداً در مجلس خبرگان اول حذف شد و قانون دیگری آمد. آن هم می‌شد یک مدل از جمهوری اسلامی باشد که ولایت فقیه در آن نباشد.

پس با توجه به قانون اساسی کنونی که الآن موجود است شما راه برون‌رفت از بحران کنونی را چه می‌بینید؟

اگر بخواهیم در چارچوب همین قانون عمل کنیم، باید رهبری به محدوده‌های قانونی شمرده شده در قانون اساسی محدود شود و همگان از این ادعای باطلی که رهبری می‌تواند فراقانون باشد و می‌تواند قوانین را نادیده بگیرد دست بردارند؛ و بعد مجلس خبرگان باید مجلس خبرگانی باشد که حقیقتاً نمایندگان ملت باشند، آدم‌های باجرأتی باشند، آدم‌های عالم و آگاه به زمان باشند و همچنین همه تخصص‌هایی که باید بر رهبری نظارت کند در آن موجود باشند، یعنی حتی تخصص‌های اقتصادی و نظامی و سیاسی باید در مجلس خبرگان باشند، چون وقتی می‌خواهند بر عملکردهای رهبری در این حیطه‌ها نظارت کنند، باید خودشان کارشناس باشند تا بتوانند اظهارنظر کنند و اگر او خطا کرد به او هشدار دهند و بگویند که از خطایش دست بردارد. اگر این مجلس خبرگان حقیقی شکل بگیرد و حقیقتاً نظارت کند و حتی اگر رهبری درست رفتار نکرد، او را عزل کند، با این قانون اساسی می‌شود در این مسیر حرکت کرد و به نتیجه رسید.

(۴)

مراکز علمی پاشنه آشیل حکومت هستند

دیدار با دانشجویان عضو انجمن اسلامی دانشگاه مازندران
۳ شهریور ۱۳۸۸

چند تن از اعضای شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه مازندران با احمد قابل دیدار کردند. به گزارش خبرنامه امیرکبیر احمد قابل در این دیدار با بیان اینکه اگر روند اعتراضات تا مهرماه ادامه یابد مهار آن برای جمهوری اسلامی دشوارتر می‌شود، گفت: «مراکز علمی کشور پاشنه آشیل حکومت هستند.»

(گزارش خبرنامه امیرکبیر از این دیدار توسط احمد قابل ویراستاری شده است.)

آزادی رسانه

وی در این دیدار که در مؤسسه‌ی الجواد مشهد روی داد، در پاسخ به سؤالی در رابطه با نسبت اصلاح‌گری دینی و دین با اصلاح و تحولات اجتماعی گفت: «فقط فرهنگ دینی ما اشکال ندارد، فرهنگ اجتماعی ما هم به گونه‌ای منحط است. کار فرهنگی را با قانون نمی‌توان عوض کرد. این برمی‌گردد به حوزه‌ی اندیشه و اندیشمندان. اگر جنبه‌ی علمی تقویت شود جامعه کم کم از خرافات فاصله می‌گیرد. باید امکان در اختیار نهادهای علمی قرار گیرد. جامعه را نمی‌توان اصلاح کرد مگر اینکه آزادی بیان در آن جامعه حضور داشته باشد به صورت مطلق. تنها نظام کنترلی که می‌تواند جامعه را کنترل کند رسانه‌ی آزاد است.»

تأکید بر آزادی بیان

وی با اشاره به روند تاریخی اصلاح‌گری روشنفکران و عملکرد بد حاکمان در صدسال پس از مشروطه ادامه داد: «از این رو باید روی دو چیز حساسیت ویژه داشت. یکی بحث آزادی رسانه است که باید آن چنان میخ آزادی رسانه را محکم بکوبیم که هیچ جای سوء استفاده نباشد و نتوانند آن را به بند بکشند. دومی هم بحث شورای نگهبان است که با پیشنهاد مراجع و انتخاب مجلس است. من البته معتقدم می‌توان مثل آنچه در کویت اعمال می‌شود عمل کنیم. یعنی هر طرح یا لایحه‌ای که به مجلس می‌رود، با تأیید مشروعیت آن از سوی دو فقیه شناخته شده که ضمیمه‌اش باشد ارائه شود و همین برای اثبات مشروعیت آن‌ها کفایت می‌کند. مثلاً دو فقیه روشن اندیش باشند که نمایندگان مجلس طرح را فقط از جنبه‌ی عدم مغایرت با شرع به امضایشان برساند. بحث شورای نگهبان در پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی، همچون متمم قانون اساسی مشروطه است».

تا پیش نویس قانون اساسی با مردم همراهی می‌کنم

احمد قابل در رابطه با مسائل روز کشور و جنبش سبز گفت: «اگر این وضعیت فعلی ادامه پیدا کند (که ان‌شاءالله ادامه پیدا می‌کند) و اگر کار به جایی برسد که شرایط حاد بشود، من موضعم را علنی می‌کنم که فقط تا پیش نویس قانون اساسی با مردم همراهی می‌کنم و اگر مطالبات مردم بیش از آن باشد، موافقت و همراهی نخواهم کرد و حتی مخالفت خود را ابراز خواهم کرد. من بازگشتم به پیش نویس قانون اساسی خواهد بود که از سوی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و آقایان شورای انقلاب، مثل شهید بهشتی و آقایان هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای و آیت‌الله طالقانی نیز آن را امضاء کرده بودند و همه‌ی این اتفاقات، پس از رفراندوم جمهوری اسلامی بود و معلوم می‌شود از دیدگاه همه‌ی این آقایان، جمهوری اسلامی با مدل پیش‌نویس قانون اساسی هم سازگار است. البته اسم نظام چندان تفاوتی نمی‌کند. ولایت فقیه باید حذف شود و برگردیم به پیش‌نویس».

وی در ادامه افزود: «اگر الآن حاکمان به خواست مردم تمکین کنند، شاید مردم به یک رفراندوم کوچک بسنده کنند یعنی محدود به همین خواسته‌های آقایان هاشمی و موسوی. اما اگر اینجا تمکین نکنند در ایستگاه بعدی معلوم نیست مردم بسنده کنند. در سال ۵۷ اگر شاه روزهای اول صدای انقلاب مردم را می‌شنید می‌توانست سلطنت کند اما حکومت نکند. هنگامی صدای مردم را شنید که دیگر مردم صدای او را نشنیده گرفتند.»

به گزارش خبرنامه امیرکبیر قابل در پاسخ به این پرسش که پیش‌نویس قانون اساسی جدایی دین از دولت را به صورت شکلی پذیرفته بود و قسمی از دولت لائیک بود اضافه کرد: «حکومت اگر شکلی مشخص در توصیه‌های شریعت نداشته باشد می‌شود حکومت مردمی و حکومت مردمی در ایران، حکومت دینی است. چون قوانین اش از دین می‌آید. در پیش‌نویس هم به این صورت است.»

شرایط حکومت پس از مهرماه بسیار خطیر است

وی با اشاره به بازگشایی مراکز علمی کشور در ابتدای مهرماه گفت: «فکر می‌کنم اگر تا مهرماه همین روند ادامه پیدا کند و تا مهر حکومت نتواند این آتش افروخته شده را خاموش کند، مهر به بعد شرایط برای جمهوری اسلامی بسیار دشوارتر می‌شود. این به آن دلیل است که دانشگاه‌ها، دبیرستان‌ها و حوزه‌ها شروع به کار می‌کنند. مراکز علمی کشور پاشنه‌ی آشیل حکومت هستند. مطمئن باشید انتخاب آقای مشایی اگر در زمان تحصیل بود در حوزه حتماً علما کلاس‌های درس را تعطیل می‌کردند. هرکدام از این‌ها یک تظاهرات است. شرایط حکومت پس از مهرماه بسیار خطیر است، برای همین بحث تعطیلی دانشگاه‌ها حداقل در شهر تهران را مطرح کرده‌اند.»

احضار گسترده دانشجویان بی‌فایده است

یکی از اعضای انجمن اسلامی دانشگاه مازندران با اشاره به استراتژی جدید وزارت علوم در حذف فعالین دانشجویی از دانشگاه‌ها بیان داشت: «با توجه به احضارهای گسترده دانشجویان در دانشگاه‌های مختلف به کمیته‌های انضباطی مثل

احضار ۵۰ نفر به کمیته انضباطی دانشگاه مازندران آقایان قصد پاک‌سازی دانشگاه‌ها از فعالین دانشجویی را دارند.»
احمد قابل در پاسخ به این دانشجو گفت: «این محدودیت‌ها دوای درد حکومت نخواهد بود. یا باید همه‌ی شما را دستگیر کنند یا اگر بیرون از دانشگاه هم باشید انگار درون دانشگاه هستید. دنیای ارتباطی امروز درون دانشگاه و بیرون دانشگاه ندارد.»

بعضی‌ها بیش از حد به مجلس خبرگان امیدوارند

قابل در پاسخ به پرسشی در رابطه با نامه‌ی جمعی از علما و روحانیون نیز گفت: «من در مصاحبه با رادیو فرانسه گفتم انتشار نامه بدون امضا کار درستی نیست. حالا حداقل دو نفر بوده‌اند که این نامه را امضا کرده‌اند، باید اسامی را منتشر می‌کردند. این نامه شبیه نامه‌ی مجلس خبرگان می‌ماند که آقایان نوشتند و بدون امضا منتشر کردند. این به آن در. اما این‌گونه نامه‌های بی‌نام تأثیر زیادی نخواهد داشت علی‌رغم اینکه متن نامه متن خوبی بود.»
وی در ادامه افزود: «بعضی‌ها را می‌بینم بیش از حد به مجلس خبرگان امیدوارند، در حالی که روحانیونی در این مجلس هستند که ترسویند و در مقابل آقای خامنه‌ای هیچ چیز ندارند. در واقع دست‌چین شده‌ی خود آقای خامنه‌ای‌اند.»

بعید نیست علما در مقابل حکومت قرار بگیرند

قابل در رابطه با نقش علما در تعارض با حکومت گفت: «از این بی‌عقلی‌های حکومت هیچ بعید نمی‌بینم که علما را در مقابل خودشان قرار بدهند و آن‌ها را وادار به واکنش کنند. علما تا جایی که توانسته‌اند سعی کرده‌اند در مقابل آقای خامنه‌ای قرار نگیرند و جایی که یک سرش آقای خامنه‌ای باشد غیر از معدودی از علما کسی تا به حال جرأت اعلام موضع نداشته است. اما اگر آزار و اذیت علما ادامه یابد، علما هم جری می‌شوند. دقت کنید هیچ‌کدام از علما انتخاب آقای احمدی نژاد را تبریک نگفتند [آقای نوری همدانی هم که تبریک گفت، بعد از حدود سه ساعت تحمل فشار افرادی که برای توجیه ایشان رفته بودند و با تصور

همراهی سایر مراجع اقدام کرد و بعد که تنها ماند، پشیمان شد و در بیانیه‌اش در مورد کشتار در چین، دولت را توبیخ کرد که چرا اعتراض نکرده است. البته پس از تنفیذ و تحلیف، هیچ‌کس از مراجع به احمدی نژاد تبریک نگفت] حتی آقایان نوری همدانی و مکارم شیرازی».

در پایان این دیدار احمد قابل در پاسخ به پرسشی در رابطه با نقش هاشمی رفسنجانی در جنبش سبز بیان داشت: «من چندان به آقای هاشمی اعتماد ندارم. چون آدم صادقی نبوده است. به هر حال آقای هاشمی در حال حاضر و از سوی کودتاچیان یکی از سوژه‌های اصلی حذف است. طبیعی است که به آن‌ها کمک نمی‌کند. باید توجه کرد که آقای هاشمی اصلاً اهل ریسک نیست و بسیار ترسوست. ببینید چه قدر اوضاع رهبری خراب است که آقای هاشمی جانب مردم را گرفته و جانب آقای خامنه‌ای را چون ریسک زیادی داشته است نمی‌گیرد.»

(۵)

نقد مجلس خبرگان رهبری

مصاحبه با سایت روز در مورد اجلاسیه‌ی مجلس خبرگان
۹ مهر ۱۳۸۸

آقای قابل به نظر شما چرا مجلس خبرگان رهبری در تاریخ تشکیل این مجلس هیچ‌گاه بررسی عملکرد رهبر را در دستور کار خود قرار نداده است؟

براساس قانون اساسی، مجلس خبرگان وظیفه نظارت و عزل رهبری را دارد و اعضای این مجلس باید بررسی کنند که آیا رهبری به وظایف خود عمل می‌کند یا دچار ضعفی شده و آیا شرایط رهبری را هنوز داراست یا اینکه زایل شده است؛ از سوی دیگر باید بررسی کنند که آیا در جامعه، کسان دیگری از لحاظ توانایی‌ها بر رهبر سبقت گرفته‌اند یا نه؟ اما متأسفانه مجلس خبرگانی که ما داریم به دلیل چینش گزینشی و انتخاب آنان از سوی رهبر که با واسطه شورای نگهبان صورت می‌گیرد نه تنها از این وظایف خود بسیار به‌دور است که با مجلس خبرگانی که در قانون اساسی هم تعریف شده کاملاً فاصله دارد. آقای خامنه‌ای، فقهای شورای نگهبان را انتخاب می‌کند و شورای نگهبان هم اعضای خبرگان را دست‌چین می‌کند؛ چند نفر منتقد همچون چون آقای هاشمی و دستغیب و نورمفیدی هم به این دلیل به این مجلس راه می‌یابند که آقایان نمایش دموکراتیک بودن را بدهند؛ چند نفری باید تحمل شوند تا آقایان پز دموکرات بودن بدهند.

یعنی می‌توان مخالفت آیت‌الله خامنه‌ای با عزل آیت‌الله دستغیب را نیز در همین راستا یعنی پز نمایش دموکراتیکی که می‌فرمایید ارزیابی کرد؟

مسأله عزل آیت‌الله دستغیب را به یکی از تبصره‌های آیین‌نامه مجلس خبرگان رهبری مستند کرده بودند که باید بگویم اگر این مجلس چنین تبصره‌ای را تصویب کرده باشد این امر کاملاً خلاف روح قانون اساسی است. درست است که مجلس خبرگان، تنها نهادی است که می‌تواند قوانین حاکم بر خود وضع کند و در این زمینه اختیار تام دارد اما خبرگان رهبری این اختیار تام را در چارچوب و محدوده قانون اساسی دارند و اگر تبصره‌ای تصویب کرده باشند که در صورت انتقاد از رهبری، نماینده باید عزل شود، این کاملاً خلاف قانون اساسی است. قضیه مخالفت رهبر با این عزل [اگر واقعیت داشته باشد] هم همان پز و نمایش دموکراتیک بودن است که عرض کردم.

این مشکل از کجا ناشی می‌شود؟ آیا قانون اساسی پشتوانه‌ای برای عملی شدن اصول خود به ویژه درباره خبرگان رهبری ندارد؟

نه ببینید بحث چیز دیگری است. انتقادها همیشه این بوده که باید این افراد قبل از خبرگان، در بیرون شناخته شوند و مشخص شود که آیا لیاقت دارند در این مجلس حضور یابند یا نه و مهم‌تر از همه اینکه باید یک تحلیل عقلانی نسبت به رهبری داشته باشند وگرنه کسی که رهبری را مافوق قانون می‌داند و حق نظارت برای خودش قائل نیست، اصلاً لیاقت ندارد در چنین جایگاهی قرار گیرد. متأسفانه آنچه که در قانون اساسی آمده حتی یک روز هم بر مجلس خبرگان حاکم نبوده است. به غیر از خبرگان اول که قانون اساسی را نوشتند، ما مجلسی مطابق قانون اساسی نداشتیم و این همیشه خبرگان بودند که پیش رهبری رفته و رهنمود گرفته‌اند در حالی که بر اساس قانون اساسی، این‌ها باید رهبر را احضار کنند و به او رهنمود بدهند که چه بکند و چه نکند؛ اما متأسفانه واژگونه است. همه چیز مثل اسلامی است که آقایان واژگونه معرفی می‌کنند و قانون اساسی را نیز واژگونه معرفی می‌کنند. در اصل آن چیزی که به اسم جمهوری اسلامی اکنون حاکمیت پیدا کرده

است، کاملاً برخلاف قانون اساسی است و آنچه که قانون اساسی گفته است حاکم نشده و ما با یک نموداری مشابه لفظی قانون اساسی مواجه هستیم. وقتی با چنین حکومتی مواجه هستید که اساسش خلاف قانون اساسی است چه توقعی می‌توانید داشته باشید؟ آقایان مارک جمهوری اسلامی را برخود زده‌اند و می‌گویند که نظام مطلوب مردم همین است در صورتی که اگر بررسی دقیقی صورت بگیرد، رهبری و سایر نهادها کاملاً خلاف قانون اساسی هستند هر چند که برخی از این نهادها ظاهر قانونی خود را حفظ کرده‌اند اما در همین نهادها هم بنیاد زیربناهای قانونی را برکنده‌اند.

خب با این اوصاف چه باید کرد؟

تنها راه باقی‌مانده برای حاکمیت، بازگشت حقیقی و با قرائتی کاملاً حقوقی و علمی به قانون اساسی است. اما متأسفانه ۳۰ سال است که چنین اقدامی صورت نگرفته است.

ببینید می گویید ۳۰ سال است نشده؛ مردم هم می‌گویند اگر قرار بود بشود در این سی ساله می‌شد. در این زمینه چه نظری دارید؟

من هم این رفتار حاکمان را به جمهوری اسلامی جفا می‌دانم؛ متأسفانه این‌قدر کج‌روی کرده‌اند که راه صحیح هم در چشم مردم از جلوه افتاده است وگرنه می‌شد با همین قانون اساسی نظام دموکراتیک درست کرد هرچند که عیب‌هایی دارد اما می‌شد با بازنگری‌ها در قانون و برگزاری رفراندوم و نظرخواهی از مردم این عیب‌ها را برطرف کرد. اما متأسفانه حاکمان اصول قانون اساسی را تعطیل کرده‌اند و از اصولی که می‌توانند به نفع خود بهره‌برداری کنند بهره می‌برند و می‌بینیم که برخی از اصول قانون اساسی به شکل جوک درآمده است. واقعاً خنده‌دار است که از یک طرف قانون اساسی می‌گوید راهپیمایی آزاد است از آن طرف آقایان مردمی را که به این اصل قانون اساسی عمل می‌کنند بازداشت می‌کنند و می‌زنند و می‌کشند. یعنی اکنون کار خلاف قانون اساسی و به نفع حاکمان قاعده شده و هر کس بر اساس قانون اساسی عمل می‌کند با او برخورد می‌کنند؛ یعنی

هرگاه که حاکمان از لفظ قانون استفاده می‌کنند و سخن می‌گویند متأسفانه فریبی بیش نیست و تا وقتی که عزمی برای بازگشت به قانون اساسی نباشد و آقایان به عهدی که با مردم بسته‌اند پایبند نباشند هیچ امیدی نمی‌توان به تغییر و بهبودی اوضاع داشت. آقایان باید وحشت کنند از فردای قیامتشان که خدا بارها در قرآن کریم گفته است ملت‌های قبل از اسلام را به خاطر نقض پیمانشان لعن کرده است. اما این‌ها همان را تکرار می‌کنند؛ گویا همه‌ی کسانی که در مسیر ستم قدم می‌گذارند همه‌ی رفتارشان مثل هم است.

این روزها به نظر می‌رسد برخورد با روحانیون منتقد وضع فعلی جامعه شتاب بیشتری گرفته است؛ از برکناری و جابجایی برخی ائمه جمعه گرفته تا برخورد با آیت‌الله دستغیب و بازداشت فرزندان برخی روحانیون در قم. دلیل آن را در چه می‌دانید؟

این قضیه اختصاص به این زمان ندارد؛ از همان آغاز انقلاب منتقدان و مخالفان بر خلاف اصول قانون اساسی و در عمل، از حقوقی برخوردار نبوده‌اند. البته سال ۵۸ را می‌توان از این قاعده مستثنی کرد اما اندک اندک شروع کردند به برخورد با مراجع تقلید همچون شبیری، شریعتمداری، خویی و اطرافیان آن‌ها و رسید به قضیه آیت‌الله منتظری که شدیدترین این برخوردها بود. روحانیون طرفدار آیت‌الله منتظری سالها در زندان و تبعید و محرومیت مطلق به سر بردند اما اخیراً چون اختلاف‌نظر و شکاف بین مردم و حکومت بیشتر شده، جمع بیشتری به منتقدان پیوسته‌اند و انتقادها هم اصولی‌تر شده است. این روند برخورد با روحانیون منتقد، روند مستمرّی بوده که با یک شیب و منحنی از اول انقلاب آغاز شد و اکنون نزدیک به ۱۸۰ درجه رسیده و هر چه فاصله بین مردم و حکومت بیشتر می‌شود، این برخوردها هم شدیدتر می‌شود و در اصل همان روند، که قبلاً چون چشمه‌ساری بوده و فقط افرادی که در معرض آن بودند می دیدند، اکنون تبدیل به سیلی شده که همه آحاد جامعه می‌بینند.

درمیان روحانیون و حتی در همان مجلس خبرگان رهبری کسانی هستند که به وضعیت فعلی انتقاد دارند اما می‌گویند فشار زیاد است و نمی‌توانند موضع علنی بگیرند. آیا شما با این توجیه برای سکوت روحانیون موافقید؟

خصوصیات فردی افراد را نمی‌شود تغییر داد. برخی شجاعت‌هایی دارند که دیگری ندارد؛ انگیزه‌های عمل افراد و باورها بسیار متفاوت است و نمی‌شود افراد را با هم مقایسه کرد. از ۸۶ نماینده مجلس خبرگان، ۶۲ نفر بیانیه پایانی را امضا کردند و ۲۴ نفر یا در جلسه شرکت نکردند و یا در جلسه بودند و حاضر به امضای آن نشدند. همین قدر هم از مجلسی که حکومت تمام تلاش خود را به کار گرفته که تابع محض باشد خوب است. در مورد مراجع هم همین طور است. یکی با بیانیه‌اش افراد اصلی را خطاب قرار داده و انتقاد می‌کند دیگری اما سکوت می‌کند و با سکوت خود می‌خواهد اعتراض خود را نشان دهد.

اما این توجیهات از سوی مردم قابل قبول نیست و مردم انتظار دارند علما و مراجع صریحاً اعلام موضع کنند. آیا این انتظار نابجا است؟

من هم معتقدم این توجیه که قابل قبول نیست اما باید توجه داشت که انتخابات مجلس خبرگان از اساس باطل است؛ حتی آیت‌الله جوادی آملی که پیش از وقایع اخیر در جناح طرفدار رهبر بودند و آن موقع هنوز این بحث‌ها مطرح نشده بود، اعلام کردند که "در انتخابات خبرگان، شبهه‌ی دور وارد است". یعنی که فقهایی که رهبر انتخاب می‌کند صلاحیت خبرگان را بررسی می‌کنند و این «دور» و باطل است. اکنون ما با این وضعیتی که اساس یک چیزی باطل است، چه‌کار می‌توانیم بکنیم. حرف منطقی می‌زنیم، به آقایان اهانت می‌شود ولی آقایان به شعور و فهم ۷۰ میلیون ایرانی توهین می‌کنند و هیچ اتفاقی هم نمی‌افتد.

به نظر شما مقصر اصلی وضعیت فعلی جامعه کیست؟

من صراحتاً رهبری نظام را به براندازی نظام متهم می‌کنم و این موضوع را در فروردین ۸۷ هم نوشته و منتشر کرده‌ام. همین آقایانی که ما را متهم می‌کنند، همین‌ها تیشه به ریشه نظام دارند می‌زنند. ما در سال ۷۷ در روزنامه سلام اعلام

کردیم که خبرگانی که می‌خواهند بر عملکرد رهبر نظارت کنند باید تخصص داشته باشند یعنی متخصصان مختلف و با تخصص‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی و... از جمله فقیهان، حضور داشته باشند که بتوانند بر عملکرد رهبر که سیاست‌های کلی نظام را در این زمینه‌ها تعیین می‌کند نظارت کنند و الا امام‌جمعه‌ای که هیچ چیزی از این مسائل نمی‌فهمد چگونه می‌خواهد بفهمد تصمیمات رهبری در آن مسائل تخصصی درست بوده یا نه؟ آن موقع صحبت از این بود که در انتخابات شرکت نکنیم و تحریم کنیم اما آقای هاشمی به عنوان نایب رئیس خبرگان آمدند و در نماز جمعه گفتند شما شرکت کنید مجلس تشکیل شود ما در خبرگان این موارد را بررسی و تصویب می‌کنیم. مردم شرکت کردند اما تنها چیزی که تاکنون مطرح نشده همین مسأله بوده و سر ما و مردم را به قولی شیره مالیدند. آن‌روز به نقص‌های قانونی توجهی نکردند و اکنون خود گرفتار شدند و تا بدانجا پیش رفتند که رهبری به هیات رئیسه قبلی خبرگان گفته بود که شما در مسائل دخالت نکنید. در حالی‌که این خبرگان است که باید به رهبر تذکر دهد.

با این اوصاف شما راهکار را درچه می‌دانید؟ فکر می‌کنید در چارچوب همین نظام جمهوری اسلامی می‌توان کار به جایی برد یا اینکه باید فراتر رفت و به اصلاحات عمیق تری فکر کرد؟

چارچوب جمهوری اسلامی خیلی وسیع و گسترده است و اگر نیروی پرقدرتی مثل مردم بتواند حاکمیت را وادار به عقب نشینی کند و ولایت رهبری بر اساس قانون تعریف شود نه فراتر از قانون، می‌توان به خیلی چیزها در چارچوب جمهوری اسلامی امیدوار بود. البته به شرطی که رهبری دست از خیره سری بردارد. برداشتن نظارت استصوابی، ورود فقهای مجتهد اصلاح طلب و متخصصان مختلف به مجلس خبرگان می‌تواند کارساز باشد. از سوی دیگر بازگشت به قانون اساسی تنها خواست فعلی مردم است. مردم مگر چه می‌خواهند، حاکمیت قانون را و اینکه رئیس جمهور و نماینده و... را خود انتخاب کنند. نه اینکه وضع به جایی

برسد که نماینده خبرگانی هم اگر بخواهد اعتراض کند او را گوشه‌ای کشیده و بگویند که "مرد حسابی ما به زور آوردیمت مجلس خبرگان، تو که رأی نداشتی"! البته در این میان آیت‌الله دستغیب و چند نفر دیگر که حقیقتاً نماینده‌ی مردمند و حاکمان نیز به حضور چند منتخب حقیقی مردم در مجلس خبرگان، برای پز دموکراتیک نیاز داشت، واقعاً استثنا بودند. اما متأسفانه می‌بینیم که منتصبان سلطان با پشتوانه نظامی، امنیتی و قضایی هر کاری می‌خواهند می‌کنند و منتخبان مردم با تهدید و فشار و توهین مواجه هستند. راه حل فقط بازگشت به قانون اساسی است.

(۶)

بازخوانی خطبه رجبیه آیت‌الله منتظری

فرزانه بذرپور، جرس، ۵ تیر ۱۳۸۹

جرس: شاگرد آیت الله منتظری بودن، اتهامی است که احمد قابل سال‌هاست به آن افتخار می‌کند، این روحانی ۵۴ ساله که کسوت روحانی را از تن به‌در کرده معتقد است که خداوند حق خاصی برای هیچ‌کس و از جمله فقها برای حکومت به مردم قائل نشده است و در دادگاه قسم خورده است تا با آنچه او شبیه‌سازی افراد با ائمه شیعه می‌داند، مبارزه کند.
احمد قابل در سال ۸۰ زندان انفرادی ۱۲۰ روزه اوین را تحمل کرد و بعد از آن هم در سال ۸۴ به اتهام تبلیغ علیه نظام دادگاهی شد و به زندان افتاد. او دو سالی هم در تاجیکستان به سر برد و بازگشتش به وطن باز هم با زندان همراه بود و این بار وزارت اطلاعات تشخیص داد که رفتن قابل به خارج از کشور به صلاح و مصلحت نیست. قابل چند مرتبه نامه های تند و انتقادی به رهبر جمهوری اسلامی نوشته است و تاوان این نامه‌ها را با زندانی شدن پرداخته است. این محقق حوزوی در سال ۸۴ نامه سرگشاده ای به مناسبت شانزدهمین سال رهبری آقای خامنه‌ای به او نوشت و گفت که ایران بر سر دوراهی قرائت استبدادی و قرائت دموکراتیک از حکومت قرار گرفته است. قابل در این نامه متذکر شد که حکومت داری آقای خامنه‌ای خودکامه و به روش استبداد رأی است و با فهرست کردن اشتباهات و مدیریت‌های به زعم خود مفسدانه متذکر شد که

عاقبتی بدتر از صدام و میلیشویچ در انتظار رهبران نظام است. در ۲۹ آذر ۱۳۸۸ احمد قابل که بعد از درگذشت آیت‌الله منتظری برای مراسم تشییع او از مشهد به قم سفر می‌کرد در بین راه بازداشت شد و بالاخره در روز ۲۱ خرداد ۱۳۸۹ پس از تحمل حدود ۱۷۰ روز زندان، آزاد شد. با احمد قابل گفت‌وگویی کرده‌ایم درباره خطبه ۱۳ رجب آیت الله منتظری که چهارده سال از آن می‌گذرد. در این گفت‌وگو درباره موضوعات دیگری نیز به بحث نشستیم.

امروز ۱۳ رجب است و ولادت امام علی، آیت‌الله منتظری در سال ۷۶ و در چنین روزی خطبه معروفی خواندند که حصر و تعرض به بیت را در پی داشت، خطبه رجبیه آیت‌الله منتظری درباره اختیارات ولایت فقیه بود و صیانت از مرجعیت و اختیارات قانونی رییس جمهور، شما بعد از ۱۴ سال این خطبه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من تصور می‌کنم دو نکته در این باب وجود دارد. نکته اول این بود که تا سال ۷۶ در صحنه ریاست جمهوری رقابت جدی برقرار نشده بود ولی در انتخابات سال ۷۶ رقابت جدی در دو جناح سیاسی بروز کرده بود. پس از آن انتخابات به دلیل فشارهای سیاسی که برای محدود کردن و کنترل دولت جدید اعمال می‌شد که خبر از ویژگی‌های مأیوس کننده‌ای می‌داد. پس از این ماجرا بود که آیت‌الله منتظری احساس کرد که مجموعه جناح رقیب اردوگاهشان را به سمت بیت رهبری تغییر دادند تا اجازه ندهند که نیروی پیروز، خواسته‌های خود را عملی سازد به گونه‌ای که پیش‌بینی می‌شد که در انتخاب وزرا دخالت‌های پنهان و آشکاری صورت می‌گیرد و خبرهای موثقی وجود داشت که در مورد وزارت کشور و وزارت خارجه افرادی را می‌خواهند به رئیس جمهور تحمیل کنند که این برخلاف قانون اساسی بود.

آیت‌الله منتظری در این مقطع می‌خواستند با تذکر دادن به رئیس جمهور، حقوق قانونی او را متذکر شوند و ایشان را وادار کنند که بر مواضع قانونی خودشان تأکید دارند تا اصلاحاتی در سطح جامعه شکل گیرد. کما اینکه متأسفانه امروز

هم هنوز شاهد این هستیم که بسیاری از حقوق مدنی و شهروندی آحاد مردم زیر پا گذاشته می‌شود. مطلب مهم دیگری که وجود داشت این بود که آیت‌الله منتظری احساس کرد که حاکمیت تصمیم گرفته که مرجعیت مستقل از حکومت را حذف کند.

آنچه که پیش‌تر رخ داده بود در جریان انتخاب رهبری این بود که بعد از فوت آیت‌الله خمینی شرط مرجعیت را برای انتصاب رهبر برداشتند و در بازنگری سال ۶۸ بنابر ضرورت خاصی مرجعیت از رهبری جدا شد و در این سال‌های منتهی به ۷۶ توقع و به اصطلاح پیشروی را برای حاکمیت در پی‌داشت که آن‌ها می‌خواستند در این فاصله چند ساله ۶۸ تا ۷۶ قابلیت‌ها به گونه‌ای پیشرفت کرده که فردی که برای نداشتن مرجعیت قانون اساسی مورد بازنگری قرار گرفته تا به رهبری رسیده، ایشان در این فاصله زمانی کوتاه توانسته که از سایر رقبا که مرجع هم بودند پیشی بگیرد و مرجعیت را به صورت واحد در اختیار خودش بگیرد. این دغدغه‌ای بود که طبیعتاً می‌بایست تمام مراجع نسبت به این زیاده‌خواهی موضع می‌گرفتند اما جرأت می‌خواست و هزینه‌هایی را برای آن‌ها در پی داشت. اما تنها کسی که این شهامت و جرأت را داشت و مقتدرانه در برابر این زیاده‌خواهی موضع گرفت آیت‌الله منتظری بود که الحق والإنصاف درست هم وارد میدان شدند و به جا مطالبی را فرمودند و هشدار دادند که شما به کار رهبری‌تان برسید و پا در وادی مرجعیت نگذارید چون این صلاحیت‌های خاصی می‌خواهد و فعلاً این صلاحیت‌ها را دیگران دارند. این کل ماجرا بود به نظر من.

در همین خطبه آیت‌الله منتظری می‌فرمایند که خود مبدع ولایت فقیه بودند درحالی‌که عده‌ای که سوابقی در انقلاب و طرح ولایت فقیه ندارند ایشان را به ضدیت با ولایت فقیه متهم می‌کنند. جناب قابل آقای منتظری در این خطبه گفتند که نقش ولایت فقیه تنها نظارتی است و نه حکومت‌داری، آیا از همان ابتدا هم مرحوم منتظری همین نظر را داشتند و یا این نظر ایشان دچار تطور تاریخی شده بود؟

خود مقوله‌ی ولایت فقیه در فقه شیعه یک مقوله سربسته بود تا قبل از اینکه در قانون اساسی بخواهد بیاید یا در کتاب ولایت فقیه مرحوم آیت‌الله منتظری اجزای آن مسأله را بخواهند مورد بررسی قرار دهند. اگر کسی نظریه‌ای را مطرح می‌کند شاید خودش قبول دارد که هنوز در جزئیات نیاندیشیده همه اجزا را مدلل بیان کند. چه مرحوم آیت‌الله خمینی و چه آیت‌الله منتظری کسانی بودند که مقوله‌ی ولایت فقیه را قبل از انقلاب مطرح می‌کردند قائل به کلیات بودند و جزئیات امر را توجه نکرده بودند. وقتی این به صحنه عمل نزدیک می‌شد در جریان پیروزی انقلاب طبیعتاً اجزای مسأله خودش را نمایان کرد و آن‌ها متوجه شدند که باید در نظریه ولایت فقیه که کلیاتش را گفتند با دقت بیشتری جزئیاتش را بیان کنند.

چه تفاوتی میان نظریه ولایت فقیه از منظر آیت‌الله منتظری و آیت‌الله خمینی وجود دارد؟

تفاوت عمده‌ای که بین این دو بزرگوار وجود داشت این بود که آقای خمینی قائل به نصب ولی فقیه از جانب خدا بود و نقشی را برای مردم نمی‌دانست الا جایی که به تزاحم فقها می‌اندیشید. همه فقها بنابر نظر آقای خمینی صاحب ولایت بودند ولی از میان این فقها باید یک نفر انتخاب می‌شد. بدین معنا که شرکت در انتخابات نبود. ایشان می‌گفت کسی از فقها زودتر اقدام کرد و مردم هم اعمال ولایت او را پذیرفتند به طور طبیعی او ولی فقیه خواهد بود و سایر فقها حق تعرض به او را در محدوده‌ای که او اعمال ولایت کرده ندارند. ایشان در کتاب متوجه اشکالات می‌شوند و جواب‌هایی داده می‌شود که اجازه بدهید به امور کارشناسی واگذاریم.

آیت‌الله منتظری وقتی شروع کردند بحث ولایت فقیه در کلاس‌های حوزه، در بحث اجتهادی باید ریز مسائل با دلایل آن عرضه شود به طور طبیعی خودشان نسبت به نکات مورد اشکال متوجه می‌شود و به تدریج به نکات تازه‌ای می‌رسیدند. اما یکی از موارد افتراق نظریه ولایت فقیه آیت‌الله منتظری و آیت‌الله

خمینی در بحث نصب بود. برخلاف آقای خمینی، ایشان قائل به نصب ولی فقیه از جانب خدا نبودند بلکه به انتخابی بودن تأکید داشتند و می‌گفتند که ولی فقیه حتماً باید انتخاب شود و بیعت شرط تحقق ولایت اوست؛ و خداوند این‌ها را نصب نکرده و به رضایت عامه باز می‌گردد. این مثل این می‌ماند که شرط رئیس‌جمهور این است که کمتر از ۴۰ سال و بیش از ۶۵ نداشته باشد و اگر کسی بیش از ۶۵ سال داشته باشد نمی‌تواند رئیس‌جمهور شود. انتخاب در این نظریه موضوعیت داشت اما در نظریه آیت‌الله خمینی از باب ضرورت با این اختلاف مبنا، نظریه ایشان به حکومت دموکراتیک نزدیک‌تر بود؛ و این مسأله وجود داشت با کم و زیاد شدن برخی شرایط پیرامونی سازگارتر بود.
ایشان با حاکمیت مطلقه فقیه مخالف بودند و در بازنگری هم رأی ندادند و تأکید کردند که در قانون اساسی اولیه لفظ مطلقه ولایت فقیه نبود و حتی آقای خمینی هم که گفتند مقصودشان چه بود. اگر اصطلاح فقهی باشد آنچه در حال حاضر در صحنه سیاست در حال اجراست خیلی متفاوت است. اما اگر مقصودشان از مطلقه، مطلق‌العنان بودن است که برخی گفتارها را مصداق و شاهد می‌آورند. ایشان در یکی از مباحثشان می‌گویند که حتی رسول‌الله هم به این معنا ولایت مطلقه ندارد. اجمالاً در ماجرای ولایت فقیه آقای منتظری هم وقتی بحث را به صورت جدی در سال‌های ۶۰ به بعد مورد بررسی قرار دادند و در آنجا ایشان به طور واضح این مسأله را دریافتند که وقتی یک جزئیات به میان می‌آید برخی از حرف‌های کلی تخصیص می‌خورد و از آن کلیتش پایین می‌آید و قیودی بدان می‌خورد که دیگر نمی‌توان با آن دید کلی بررسی کرد. در انتهای بررسی علمی که بررسی دقیق و طولانی مدتی هم بود تفاوت‌های عمده‌ای داشت و پس از اجرا هم بازنگری‌هایی در همان اجزای مسأله انجام داد که باز این تغییرات جزئی که پیش می‌آمد، از جمله اینکه مثلاً موقت بودن انتخاب ولی فقیه را، این بحث مطرح می‌شود که انتخاب برای زمان مشخص یا همیشه که آقای منتظری می‌گفتند می‌تواند موقت و برای مدت معین باشد.

این خیلی نظریه را دموکراتیک‌تر می‌کرد. این‌ها مواردی بود که افزوده شد و قبلاً نسبت به این مسأله سکوت شده بود. آیت‌الله منتظری واضع اصلی نظریه بودند و کسی است که به تمامی نظریه را شکافت و در یک بحث گسترده فقهی آن را بیان کرد. نهایتاً به نظارت فقیه رسید. گرچه من و دوستان دیگر که شاگرد ایشان بودیم درباره همین نحوه ولایت تردید داریم و معتقدیم خداوند هیچ حق ویژه‌ای را برای هیچ‌کس از جمله ولی فقیه نداده است.

آیا به نظر شما حاکمیت و رهبری در برخورد سال ۷۶ و حصر آیت‌الله منتظری نقش اصلی را داشتند؟

در قضیه‌ی آن سال، این‌ها پشت سر ولی فقیه آمدند و سعی کردند با استفاده از جایگاه ایشان به کنترل و مانع‌تراشی بر سر کار اصلاح‌طلبان اقدام کنند. متأسفانه این شروع شد و به حدی پیش رفت که به قول رئیس جمهور وقت هر نه روز یک‌بار دولت را با بحران مواجه کردند. به‌گونه‌ای که حتی بعد از شکست در انتخابات مجلس شورای اسلامی تا انحلال انتخابات مجلس و ابطال آراء پیش رفتند تا بتوانند بعضی از افراد را از راهیابی به مجلس بازدارند و افرادی را به مجلس آورند. نهایتاً در آن جایگاه قرار گرفتند. تمام جناح رقیب دست به دست هم دادند تا با جایگاه فوق‌العاده قوی و قدرتمند که رهبری و اختیارات رهبری بود توانستند که از طریق ایشان در برابر اصلاح طلبان سدی بسازند که بعد از ۸ سال دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی، عملاً اصلاح‌طلبی را زمین‌گیر کنند و از صحنه‌ی سیاست کشور حذف کنند.

الآن بعد از ۱۴ سال شاهد حمله به یک مرجع هستیم. شما سیر ماجرای برخورد با مراجع را در سی سال جمهوری اسلامی چگونه می‌بینید؟ بنیان فکری این مسأله را ریشه در چه می دانید؟

مسأله‌ی برخورد با مرجعیت از نظر تاریخی اگر بخواهیم در سی و یک سال جمهوری اسلامی بررسی کنیم، دو رویکرد می‌توان داشت. برخورد با مراجع در

آغاز انقلاب، مرحوم آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله شبیرخاقانی، آیت‌الله خویی، آیت‌الله قمی، آیت‌الله سید محمد روحانی و یا آیت‌الله سید محمد شیرازی و یا آیت‌الله صادق روحانی، با خیلی از این افراد برخوردهای تندی شده است. بعضی از این آقایان بیش از ۱۷ سال در حصر بودند. ولی آیت‌الله منتظری ۵ سال در حصر بودند، آیت‌الله قمی یا صادق تهرانی ۱۰ سال در حصر بودند. شما تصور کنید که این نحوه برخورد با مراجع از طریق نهادهای حاکمیت و در دستگاه‌های تصمیم‌گیری بودند و یا در دادگاه‌های انقلاب بودند یا در دادگاه‌های نظامی بودند تحت این عنوان که آقای شریعتمداری با کودتا چیان همکاری کرده و تهمت‌های این چنینی درست کردند. بعدها اگر می‌خواستند حمله کنند به مرجعی سعی کنند ایشان را مسبوق به سابقه کنند که این را رویه قبلی عنوان کنند.

بعضی از دوستان ما که امروز نگران هستند و از آنچه که امروز اتفاق می افتد تبری می جویند باید از خیلی رفتارهای پیشین هم تبری جویند. سکوت هایی که آن زمان کردند. این سکوت ها می توانسته تایید تلقی شود. در سال ۷۵ با رسانه‌های اصلاح طلب من در مصاحبه‌ها می‌گفتم و بعد برادر من را در دادگاه روحانیت زده بودند که شما این حرفها را زده اید و از آقای شریعتمداری حمایت کردید. ما باید برخی از تاریخ انقلابمان را بازنگری کنیم که کجا باید اقدام می‌کردیم ولی نکردیم. اگر شما بگویید کار درآن زمان درست بوده ولی حالا اشکال دارد می‌توانند به راحتی ادعا کنند که همان که آقای شریعتمداری را داشته همان را می‌توان به آقای صانعی منتسب کرد. برفرض که این‌ها تمکین نکنند. مگر مراجع باید در برابر هر تصمیم حاکمیت تمکین کنند؟! حتی مردم هم حق اعتراض دارند. چه برسد به مراجع که حق جداگانه‌ای هم دارند چون طبق قانون اساسی موضوع اجتهاد مستمر مبنای حرکت نظام عنوان شده و لذا مراجع حتی حق اعتراض اضافی هم دارند. حق نقد و امر به معروف و نهی از منکر که همه افراد دارند. مجتهدین موظفند که چون قدرت تشخیص بیشتری دارند باید

امر به معروف و نهی از منکر در اموری بشوند که شاید مردم عادی نتوانند آن را تشخیص دهند.

البته من نمی‌خواهم حق خاصی برای فقها در نظر بگیریم اما طبق قانون اساسی مبتنی بر ولایت فقیه چنین چیزی نوشته شده است. ما عقاید خودمان را که فعلاً نمی خواهیم صحبت کنیم. اگر این برخورد ها هست، ما باید خطاهایی که در مباحثات سیاسی مان داشتیم را بگوییم اشتباه کردیم. آن زمان که آقای شریعتمداری اعتراض کرد و ما خیال کردیم که حق اعتراض ندارد و اگر کسی از ما از برخورد با آقای شریعتمداری حمایت کردیم الآن بگوییم آن کار اشتباه بوده و یا حمله به بیت آیت‌الله منتظری از سال ۷۰ به این سو چند بار حمله شده اگر می خواسته محکوم شود باید از همان زمان محکوم کنیم. حتی در سال ۷۶ که حمله شد با اینکه در حمایت اصلاح طلبان هم این حرفها را زده بود نتوانستند در برابر موجی که جناح رقیب علیه آیت‌الله منتظری به راه انداخت که منجر به حصر ناجوانمردانه ایشان در طول پنج سال شد، نتوانستند اقدامی فوق‌العاده انجام دهند یا جلو ایشان را بگیرند.

نهایت توجیه شان این بود که قرار بود حملات شدیدتری علیه آیت‌الله منتظری صورت بگیرد اما ما در جلسات شورای عالی امنیت ملی با تصمیماتی جلوی آن اقدامات را گرفتیم و از جان ایشان محافظت کردیم. به هرحال مجموعه‌ی آنچه که اتفاق افتاد از دید من یکی است. منتها ممکن است بگوییم بعضی از رهبران کشور در آن سال‌های آغاز انقلاب خودشان تصمیم‌گیرنده نبودند بلکه بدنه تصمیم می گرفت و کار اشتباهی را انجام می‌داد و مسوولان حاکمیت در برابر کار انجام شده قرار می گرفت و بعد دولت هم چون اقدام برای مجازات یا تنبیه این افراد نمی‌کرد، شریک آن‌ها می‌شد. اما در سال ۷۶ تصمیم برخورد با آیت‌الله منتظری بعد از تحریک و تهییج و بعد از صحبت‌های تند و تحریک مردم (طرفداران حاکمیت) به حمله به بیت آیت‌الله بود. پس از اینکه آن موضع گیری‌های تند شد این امر صورت گرفت و عاملش خود آقایان بودند و می‌توانند

بگویند مردم خودشان تصمیم گرفتند. شاید این دو مسأله را بتوان تا حدی تفکیک کرد اما در کل همه در اتفاقی که می‌افتد مقصرند از آن کسی که امر می‌کند تا آنکه تحریک می‌کند تا کسی که مباشر است و اقدام می‌کند. متأسفانه این روندی سی ساله دارد و این‌گونه نیست که مربوط به چند سال اخیر بوده باشد.

اکنون در برابر توهین به مراجع چه باید کرد؟ آقای سروش در نامه‌ای پیشنهاد داده بودند تا روحانیت معترض، هجرت کنند و برخی راهکارها مثل تحصن در اماکن مقدس را طرح کردند. نظر شما چیست؟ آیا این راهکارها عملی است یا استقبالی می‌شود؟

پیشنهاد که پیشنهاد بدی نیست. اما اینکه عملی نمی‌شود، علتش هم این است که کسی اگر کار روانکاوی درباره روحیات علما و مراجع و آشنا به تیپولوژی آقایان باشد، می‌داند که این‌ها اهل چنین ریسک هایی نیستند. شاید به این دلیل که اتمام حجتی با آقایان کرده باشد. من نقد نمی‌کنم ولی اینکه به عنوان خبر از واقع اگر بخواهم بگویم که چنین اتفاقی می افتد یا این پیشنهاد موثر واقع می‌شود، من باورم این است که رفتار و سلوک آقایان تا جایی که اطلاع دارم بعید می‌دانم کسی اقدام کند و اگر کسانی اقدام کنند از آن رده تاثیرگذار که مورد نظر آقای سروش هست نخواهد بود ولی شاید در رده میانی کسانی تصمیم بگیرند و بخواهند بروند. ولی از رده‌های بالا فکر نمی‌کنم کسی بخواهد هجرت کند یا بست بنشیند. البته اگر شرایط جامعه بگونه‌ای پیش رود که هر روز بخواهند حملات به مراجع را گسترش دهند، کمااینکه برخی حدس شان این است که فرستادن پیغام به سایر مراجع است. در گروه پیغام فرست ممکن است آدم هایی باشند که بخواهند اقدام عملی هم بکنند.

در برابر منزل مرجع دیگر هم داد و فریاد بکنند. اگر تعمیم یابد از سوی مهاجمان ممکن است از سوی آقایان واکنشی صورت گیرد اما قابل پیش‌بینی نیست. به هرحال من ندیدم فرد عاقلی حتی در جناح مقابل که از هجوم‌ها دفاع

کند و بعضی از این مهاجمان چهره‌های شناخته شده‌ای هستند که به شرارت در شهر شهره هستند، مثلاً یکی از مأموران نیروی انتظامی به یکی از همین مهاجمان به بیت آیت‌الله صانعی گفته که از اینجا دور بشو وگرنه من می‌گویم که چه شرارت‌ها و دزدی‌ها و سوابق بدی را داشتی. به هرحال بعضی از این مهاجمان چهره‌های شناخته شده‌ای هستند که سوابق دزدی و شرارت داشته‌اند. من واقعاً نگران هستم که این‌گونه مأموران با این سوابق ناشایست که در چنین مأموریت‌هایی آدم‌هایی نیستند که به قاعده حرف آمر را گوش کنند و ممکن است این تیپ افراد بنابر هوا و هوس‌شان حملاتی انجام دهند که بعد خیلی کارها را خراب‌تر می‌کنند و این به صلاح آقایان نیست. بروند لااقل آدم‌های مناسب‌تری پیدا کنند...

در ۱۳ رجب هستیم. آیا بنابر روایات تاریخی، امام علی حکومت را امری آسمانی می‌دانستند یا آن را با مقبولیت مردمی، مشروع تلقی می‌کردند؟

دو دیدگاه در بین علمای شیعه وجود دارد. یک دیدگاه مبحث امامت به معنای حکومت است و حکومت هم مخصوص خداست و در مورد ائمه اطهار وجود دارد. آیت‌الله منتظری می پذیرند که تا زمانی که در دست معصوم است صبغه‌ی الهی دارد ولی تشریح همین صبغه‌ی الهی بر خی مسأله‌ی بیعت را به عنوان مقوم عملی و مقبولیت عامه را برای اصل اساسی از سوی ائمه برای رسیدن به حق الهی به رسمیت می‌شناسند و عده‌ای هم این را قبول ندارند. اعتقاد شخصی من این است که مقوله حکومت منوط به اراده مردم است و خدای سبحان هم این حق را به مردم داده است. در قانون اساسی هم حاکمیت مطلق از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است؛ لذا کسی حق ندارد این حق را از انسان سلب و در اختیار گروهی قرار دهد. سلوک حضرت علی به گونه ایست که خود حکومت ارزشی از نظر وی نداشته بلکه نتیجه‌ای که از آن به دست می‌دهد برای ایشان مهم است. امام علی (ع) می‌گویند که مجموعه‌ی حکومت برای من از آب عطسه یک بز بی‌ارزش تر است.

یا یک پر کاهی که می‌خواهد به ظلم و جور از دهان مورچه گرفته شود کم ارزش تر است، مگر اینکه این سبب شود که برای احقاق حقی و رساندن حقی به یک مظلوم. اگر حاکمیت کارکرد مثبت برای مردم داشته باشد آن زمان ارزش می‌یابد. این دید الهی است ولی اگر بنا باشد که ابزار حاکمیت منجر به سلب حقوق مردم شود بلکه حقوق دیگران هم ضایع شود مطمئناً در دیدگاه حضرت علی، پشیزی ارزش ندارد.

این دیدگاهی است که ایشان ارائه می‌کند. پس طبیعتش به احقاق حقوق مردم بر می‌گردد. هر حاکمیتی که در آن حقوق مردم و عدالت بیشتری رعایت شود این حکومت نزدیک تر به دیدگاه الهی است و هر چه ظلم بیشتر باشد دورتر است. حکومت در مسأله امامت یا شریعت مقدس اسلام موضوعیت ندارد. آنچه موضوعیت دارد این است که حکومت به عنوان یک ابزار، چگونگی حاکمیت به گونه‌ای است که منجر به احقاق حق می‌شود یا به ظلم می‌شود. اگر منجر به حق و عدل شود ارزش می‌یابد.

امروز شخص رهبری صراحتاً حکومتشان را با دوران پیامبر و حضرت علی مقایسه می‌کنند و با همین قیاس مخالفان را کافران و منافقین نامگذاری می‌کنند. این شبیه‌سازی را ناشی از چه می‌دانید و چنین قیاسی چه تبعاتی می‌تواند داشته باشد؟

مرحوم مولوی در مثنوی داستانی را نقل می‌کند و می‌گوید از قیاسش خنده آمد خلق را، وقتی فرق آنقدر بسیار است که فرق میان عدالت و ظلم است چگونه می‌شود که بین یک حکومت سراسر عدل با یک حکومتی که جا به جا می‌توان ظلم و ستمش را نشان داد و در آغاز بحث نمونه‌ای از مظالمش را بررسی می‌کردیم، چطور می‌شود که چنین حکومت ظلم و جوری را با حکومت سراسر عدل مقایسه کرد. خودشان را می‌خواهند با ائمه و پیامبران مقایسه کنند حقیقتاً این قیاسی مع الفارق و غیر منطقی است من در جلسه دادگاه خودم خطاب به قاضی گفتم وقتی که من می بینم که در خطبه‌های نماز جمعه صحبت می‌کنند و

رهبری کشور جا به جا، مکرر در مکرر با حکومت سراسر عدل علی (ع) مقایسه می‌کنند دلم می‌گیرد.

مگر من غیرت دینی نداشته باشم که از ساحت امیرالمؤمنین دفاع نکنم. گفتم چطور شما از ساحت رهبرتان دفاع می‌کنید اما به ما اجازه نمی دهید که از ساحت امیر المؤمنین دفاع کنیم و بگوییم که این مقایسه‌های باطل را نکنید و آبروی امیر المؤمنین را نبرید. امیرالمؤمنین اختصاص به شما ندارد. او به همه شیعیان و مسلمین اختصاص دارد. آبروی اسلام را نبرید. آبروی رسول الله را نبرید. من قسم یاد کردم و گفتم والله در مقابل این چنین مقایسه‌های باطلی خواهم ایستاد حتی اگر یک روز از عمرم باقی مانده باشد و حتی اگر به قیمت از دست دادن جانم باشد برنخواهم گشت. این اعتقاد ماست و اگر اهانتی خدای نخواسته به ساحت امیرالمؤمنین شود آن هم به گونه‌ای که هیچ منطقی ندارد و با وجود اینهمه تذکری که داده می‌شود. تنها چیزی که برای ما باقی می‌ماند این است که فریاد بکشیم و بگوییم این مقایسه‌ی باطلی است و فکر می‌کنم برای دفاع از عقیده، اگر انسان جانش را در برابر دفاع قانونی از عقیده اش نیز بدهد هیچ کس در این دنیا و در پیشگاه خدای سبحان ملامتش نخواهد کرد.

به عنوان آخرین سؤال، شما فکر می‌کنید جمهوری اسلامی آیا به استقرار دین و ارزش‌های اسلامی کمکی کرده است و آیا شما فکر می‌کنید روحانیت صدمه دیده از استبداد دینی چگونه می‌تواند حیثیت تاریخی از دست رفته خود را اعاده کند؟

نه روحانیت همه هستی اش عبارت است از حکومتی به نام جمهوری اسلامی و نه اینکه نبود این حکومت به معنای بود و نبود اسلام تلقی می‌شود؛ و نه جمهوری اسلامی همه دیدگاه دین را در خود دارد که اگر صدمه‌ای به حکومت بخورد به کل دین خدا از بین رفته است. نمی‌خواهم منکر این بشوم که رفتاری که به نام دین صورت گرفته ضرری به دین نزده ولی ما معتقدیم به این بیان خداوند سبحان است که فرمود : خداوند نور خودش را به اتمام خواهد رساند و هیچ سر و صدا و نوساناتی که دیگران ایجاد می‌کنند و بدخواهی بدخواهان و

جهالت جاهلان نمی‌تواند اصل نور خدا رو خاموش کند؛ و اگر دین و شریعت همان نور خدا باشد این صدمه‌ای نخواهد خورد. هر چند که ممکن است عده‌ای متالم شوند و بخشی دین گریز و برخی دین ستیز شوند ولی این گناهش به گردن آقایانی است که با رفتار بد خودشان باعث این دین گریزی و دین ستیزی شدند و بخشی از این هم به قصور خود این انسان ها باز می‌گردد که نتوانستند بین رفتار بد انسانهای مدعی با حقیقتی که در ورای این رفتارها به عنوان حقیقت اسلام وجود داشته است تفکیک کنند. علی رغم رفتار صلیبیون، قیصرهای رم و کشیشیان قبل از رنسانس و اربابان کلیسا، مسیحیت صدماتی متحمل شد اما باقی ماند. رفتارهای که در ایران انجام می‌گیرد آسیب زننده است اما اساس اسلام باقی خواهد ماند و دیدگاه‌های عقلانی و رحمانی اسلام مورد استقبال انسان‌های که اهل منطق هستند باقی خواهد ماند.

درباره روحانیت و استبداد دینی چطور؟

همانطور که رفتار روحانیون قبل از رنسانس به علما صدمه زد ولی همچنان می‌بینیم که احترام آن‌ها در بسیاری از جوامع مراعات می‌شود. اگر آن‌ها که در مسیر دین رحمانی قدم برمی دارند توقع اضافی نداشته باشند و بتوانند درک کنند که این رفتارهای ناشایست که به نام دین شده در بخش عمومی مردم اگر اتفاق می‌افتد قدری از آن حق مردم است.

با توجه به رفتارهای بدی که دیده‌اند، اگر این روحانیون تساهل و مدارا داشته باشند و با مردم معترض در محیطی دوستانه و آزاد گفتگو کنند، این تیپ از روحانیون می‌توانند در جامعه محترم باقی بمانند علی رغم سوءظن‌های که مردم به آن‌ها دارند احترام شان حفظ خواهد شد.

مردم به کسانی که احترام شان را حفظ می‌کنند، و عقاید خرافی را نقد می‌کنند و بر عقاید محکم پای می فشارند، از جان و دل احترام می گذارند. فکر نمی‌کنم که جریان آیت‌الله منتظری دلیل کمی باشد برای ادعای من، احترامی که نسبت به آقای منتظری در میان بسیاری از مردم و حتی غیر مسلمانان وجود داشت ناشی

از این بود که می دیدند تأکید ایشان بر دین رحمانی است. آیت‌الله منتظری فرصت نکرده بنا بر محضوراتی بسیاری از نکات را بگوید ولی مطمئنم که در آینده این موضوعات مطرح خواهد شد و افراد منطقی را به خود جلب خواهد کرد.

با تشکر از وقتی که در اختیار جرس گذاشتید.

(۷)

همه‌ی ملت به قید وثیقه آزادند

مریم محمدی، رادیو زمانه، ۶ مرداد ۱۳۸۹

احمد قابل، اسلام‌شناس، پژوهشگر دینی و از شاگردان آیت‌الله منتظری است. وی در روز بیست‌ونهم آذرماه سال گذشته، روز وفات آیت‌الله منتظری، حین سفر از مشهد به قم، برای شرکت در تشییع‌جنازه‌ی استادش دستگیر شد.
آقای قابل هفت‌ماه در زندان به‌سر برد و روز بیست‌ونهم اردیبهشت ماه سال جاری، در جلسه‌ی دادگاهی که برای وی تشکیل شده بود، با دستبند و پابند حاضر و سپس با قرار وثیقه آزاد شد. این البته اولین بازداشت و دستگیری آقای قابل نبود. وی از منتقدان سرشناس نظام جمهوری اسلامی به‌شمار می‌رود که همواره بر بیان نظریات خود در هر شرایطی اصرار دارد.
این اسلام‌شناس و پژوهشگر، در گفت‌وگویی با زمانه از دلایل بازداشت طولانی‌اش می‌گوید.

احمد قابل: با توجه به آن‌چه در بازجویی‌ها و در طول مدت زندانی بودنم گذشته و هم‌چنین صحبت‌هایی که پس از آن مطرح شده است، گمان من این است که انگیزه‌ی نخست آقایان برای بازداشت من، این بود که در مراسم تشییع پیکر مرحوم استادم نباشم. این عمدی بود که آن‌ها را وادار کرد تا فوری مرا بازداشت کنند. ابراز هم می‌کردند که: با توجه به زبان تند و تیزی که دارید، بیرون بودنتان به‌هیچ عنوان به صلاح دستگاه امنیتی نیست. هم‌چنین به گفته‌ی آن‌ها، به صلاح خود من هم نیست.

شما چه مدت و بر چه اساسی بازجویی می‌شدید؟ محتوای بازجویی‌ها چه بود؟

من حدود دو ماه بازجویی داشتم. در طول این دو ماه حرف‌های زیادی بین ما رد و بدل شد. تقریباً مجموعه‌ی آن‌چه من نوشته بودم یا در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها گفته بودم و فحوای مطالبی را که طرح کرده بودم، به لحاظ موضوعی و نه به لحاظ موردی، تحت پرس‌وجو قرار می‌دادند.

تقریباً نزدیک به ۱۶۰ صفحه بازجویی داشتم. علاوه بر این مابین ۲۰۰ تا ۳۰۰ صفحه پرنیت از مصاحبه‌ها و نوشته‌های من و هم‌چنین گزارش‌هایی که از سخنرانی‌های من برایشان ارسال شده بود نیز در پرونده قرار داشتند.

طبیعی بود که باید راجع به تک‌تک این موارد توضیح می‌دادم. منتها دو مطلب خیلی برجسته بود: یکی مسأله‌ی انتقاد از مقام رهبری بود که در واقع نکته‌ی اصلی بود. پرس‌وجوی آن‌ها این بود که چرا شما این‌قدر روی رهبری تأکید کرده‌اید و انتقادهایتان عمدتاً مقام رهبری را در بر می‌گیرد. مگر این همه مسؤول دیگر که در کشور هستند، هیچ مسؤولیتی ندارند؟ چرا شما به آن‌ها انتقاد نمی‌کنید؟

من هم مایلم این سؤال را از شما بپرسم: چرا فکر می‌کنید که همه‌ی فشارها باید روی رهبری باشد؟ این فکر هم وجود دارد که مجاری قدرت در کشور ما متعدد هستند و ممکن است شخص رهبر به‌تنهایی نتواند مانع یا عامل همه چیز باشد. در این صورت، آیا تمرکز نقدها روی او درست است؟

در میان دوستان ما هم در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد، ولی من جزو کسانی هستم که معتقدم تمام پیرامونی‌های رهبری، قدرتشان را به‌صورت سایه از رهبری اخذ کرده‌اند. رهبری هم اشراف دارد. این مسأله را بچه‌های اطلاعاتی در بازجویی‌ها البته با کاربرد کلمه‌ی غلط «با اشرافیت کامل...» یادآوری می‌کردند؛ در صورتی که اشرافیت کلمه‌ی غلطی است... به‌هرحال من شواهد و قراین فراوانی برای این امر دارم که تمام این مسائل با اشراف کامل رهبری صورت می‌گیرد.

به‌عنوان نمونه؛ از زندان که بیرون که آمدم، شنیدم یکی از علما و مراجع در دیدار با آقای خامنه‌ای، به ایشان تذکر داده‌اند که: "سیاست پس از انتخابات، سیاست درستی نبوده است و حتی منجر به فایده‌ای برای شما نشده است. افراد را آزاد کنید، این بگیرو ببندها را تمام کنید و حداقل بساط دیگری را پهن کنید". آقای خامنه‌ای هم در پاسخ گفته‌اند: "به‌تازگی یک فهرست ۵۰ نفره آورده بودند که من امضا نکردم". مفهوم این سخن آن است که فهرست‌های قبلی را ایشان امضا کرده و افراد دستگیر هم شده‌اند.

یعنی وقتی کار به این‌جا برسد که نام تک‌تک افرادی که قرار است دستگیر شوند، به امضای مقام رهبری برسند، دیگر باید گفت: تا چه حد دخالت در حوزه‌ی قوه‌ی قضاییه، قوه‌ی مجریه و قوه‌ی مقننه؟! حول محور همین قضیه‌ی دانشگاه آزاد، دیدید که ایشان چه کرد. اگر بناست که رهبری دخالت نکند، پس چرا جلوی مصوبه‌ی مجلس را می‌گیرند؟ تازه این مجلس که مجلس ما نیست. مجلس رهبری است. مجلس ملت که نیست. قوه‌ی قضاییه هم که متعلق به خود رهبری است.

یعنی خود ایشان هم با خودش در تعارض است، نمی‌داند چه می‌خواهد بکند. البته من به ایشان حق می‌دهم. با توجه به اوضاعی که پس از انتخابات رقم خورده، آنقدر گرفتاری ذهنی دارند که نمی‌توانند ذهن‌شان را منسجم کنند، ولی ما که نباید تاوان عدم انسجام ذهنی ایشان در تصمیم‌گیری‌ها را بپردازیم.

گفتید که دو مورد در بازجویی‌های شما خیلی برجسته بود. یکی مسأله‌ی انتقاد از رهبری بود. وجه دوم چه بود؟

مورد دوم مسأله‌ی مصاحبه‌ها و اظهاراتم در رسانه‌های خارجی است که از آن‌ها با عنوان «رسانه‌های بیگانه» یا «رسانه‌های دشمن» یاد می‌کردند. من هم هیچ‌وقت و در هیچ نوبت نپذیرفتم که مصاحبه با یک رسانه، ممنوعیت قانونی و یا ممنوعیت شرعی دارد.

حرفم این بود که خود مسؤولین شما با رسانه‌های خارجی مصاحبه می‌کنند. رسانه‌ی خارجی با رسانه‌ی خارجی فرقی ندارند. حتی همان‌هایی که شما نامشان را می‌برید و آن‌ها را خیلی بد جلوه می‌دهید و به‌اصطلاح خودتان پیش‌قراولان ناتوی فرهنگی معرفی می‌کنید هم، در مصاحبه‌های مسؤولین کشور حضور دارند. سؤال می‌پرسند و پاسخ می‌گیرند. یعنی رسانه‌های آمریکایی، انگلیسی و بقیه‌ی کشورها.

طبیعی بود که آن‌ها جواب خاصی نداشتند و فقط به مصوبه‌ی شورای عالی امنیت ملی استناد می‌کردند. من هم گفتم که شورای عالی امنیت ملی حق قانون‌گذاری ندارد. بر فرض هم که آن‌ها چیزی را تصویب کرده باشند، برای من ملاک نیست. مسؤولین خودشان هرکاری دل‌شان می‌خواهد بکنند، اما ملت طرف قرارداد حاکمیت است. حاکمیت حق ندارد که یک‌جانبه قراری را علیه ملت وضع کند و بعد هم توقع داشته باشد که عملی شود.

خلاصه ما به توافق نرسیدیم. در گزارش بازجویی اطلاعات آمده بود که متهم مصرّ بر مواضع خودش است و تأکید دارد که آن را ادامه خواهد داد. با توجه به همین شرط، من بیرون آمدم. حال نمی‌دانم چرا و به چه نحو، تصمیم بر این گرفتند که من از زندان بیرون بیایم؟ ما نه رفتنمان به اختیار خودمان بود و نه آمدنمان.

آقای قابل، این اولین دستگیری شما نیست و شما پرونده‌های بازی در قوه‌ی قضاییه دارید. الآن هم با قید وثیقه آزاد شده‌اید. در نامه‌ای که منتشر کردید، توضیحاتی در این مورد داده‌اید که شاید برای مردم به لحاظ حقوقی زیاد مفهوم نباشد.

من اصلاً از تاریخ شانزدهم اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۸۱، با قید وثیقه آزاد بوده‌ام و وثیقه‌ی من در طول این مدت، در اختیار دادگاه ویژه‌ی روحانیت تهران بوده است. آن دستگیری هم منجر به محاکمه نشد. یعنی پس از این که من ۱۲۵ روز در انفرادی بودم، خودشان قرار را از بازداشت به وثیقه تبدیل کردند و بعد هم مرا بیرون کردند.

بعد از آن، چند باری در طول این مدت با آن‌ها مواجه شدم؛ از جمله زمانی که مرا ممنوع‌الخروج کردند و در ستاد خبری اطلاعات خراسان حدود دو ساعت و نیم، به اصطلاح خودشان، با من گفت‌وگو کردند. همان‌جا شرط کردم و گفتم که من نه آدمی هستم که رفتارهایم برخلاف قانون بوده باشد و نه بنا دارم رفتارهای خلاف قانونی را که شما تجویز می‌کنید، بپذیرم.

من براساس قانون، آن‌چه حدّم باشد و بر اساس شریعت، آن‌چه وظیفه‌ی شرعی‌ام باشد و براساس هویت ملی، آن‌چه وظیفه‌ی ملی‌ام باشد را انجام می‌دهم. کاری هم به خوش‌آمد و بدآمد کسی ندارم. سعی‌ام هم این است که هیچ‌کار خلاف قانونی انجام ندهم و مدعی‌ام که این حاکمیت است که رفتارهایش با ما همیشه رفتارهای غیر قانونی بوده است.

الآن هم بر همین ادعا استوارم. سه‌بار در بازجویی‌ها، در جواب بازجوها نوشتم که: گویی حاکمیت متن قانون اساسی را متنی براندازانه می‌بیند و در برابر ما که مستندمان قانون اساسی و قوانین کشور است، می‌گوید این‌گونه نمی‌توان مملکت را اداره کرد. اگر مملکت را با قانون نمی‌شود اداره کرد، پس با بی‌قانونی و هرج و مرج می‌شود اداره کرد؟

شما که با قرار وثیقه آزاد بوده‌اید، الآن چگونه دوباره با قرار وثیقه آزاد شده‌اید؟

آن‌ها مجدداً، متأسفانه برخلاف قوانین خودشان و برخلاف اقراری که خود قاضی دادگاه در دادگاه کرد که نمی‌شود هم‌زمان هم بازداشت باشم و هم سندی به خاطر من بازداشت باشد، متأسفانه شش ماه این‌کار را ادامه دادند و سپس وثیقه‌ی جدید خواستند. من مخالفت کردم و نوشتم حتی اگر یک میلیون هم بخواهید، به‌هیچ‌عنوان وثیقه نمی‌سپارم.

اما آن‌ها در نبود من، با خانواده و وکیلم به توافق رسیده بودند. وثیقه‌ای سپرده شد و من بیرون آمدم که برخلاف میل و رغبتم بود. حتی ده‌روز پیش از آزادی که مرا برای تبدیل قرار بردند، به طور رسمی نوشتم که مخالف این امر هستم.

این عدم شفافیت در مورد وثیقه و آزادی و دریافت وثیقه‌ی مجدد، گویا در مورد خیلی از زندانیان سیاسی وجود دارد.

بله؛ من در مصاحبه‌هایم هم می‌گفتم که همه‌ی ملت به قید وثیقه آزادند. الآن از مورد من شرم‌آورتر، مورد آقای زیدآبادی است. در همین پرونده‌ی اخیر، از ایشان ۴۰۰ میلیون تومان وثیقه گرفته‌اند که آزادش کنند و حتی یک روز هم این بنده‌ی خدا را آزادی نداده‌اند. خب این یعنی چه؟! اگر نمی‌خواهند آزادش کنند، چرا از او وثیقه می‌گیرند؟ اگر وثیقه می‌گیرند، چرا آزادش نمی‌کنند؟

این‌ها که طبق قوانین خودشان، خلاف قانون است. در دادگاه هم گفتم: نمی‌دانم چرا وقتی نوبت به مخالفان سیاسی می‌رسد، با اینکه آن‌ها زبان دارند و حرف هم می‌زنند، اصرار دارید هیچ قانون را رعایت نکنید؟

(۸)

دستگیری ها با امضای آیت‌الله خامنه‌ای صورت گرفته است

ایلیا جزایری، العربیة، ۹ مرداد ۱۳۸۹

احمد جنتی دبیر شورای نگهبان اخیراً رهبر جمهوری اسلامی ایران را رهبری معرفی کرد که برای حکومت از طرف خدا مأموریت دارد. او روز گذشته در مسجد جمکران گفت: «در زمانی که امام خمینی رحلت کرد، خداوند متعال، سمت رهبری انقلاب را بر مقام معظم رهبری محول کرد و ایشان مأمور شد از طرف خداوند، که این انقلاب را و این نظام را و این راه علی را حفظ کند و ادامه دهد.»

در همین حال در روزهای اخیر استفتایی را سایت دفتر آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران درج کرد که در آن ایشان ولی فقیه را «ولی امر» و ولایت او را شعبه‌ای از ولایت پیامبر و ائمه دانسته است. این استفتا که با واکنش‌های بسیاری در جامعه همراه بود، پس از چند روز از سایت دفتر برداشته می‌شود اما مدتی بعد بازگردانده می‌شود.

از سویی در روزهای اخیر برخی منتقدین ایرانی آیت‌الله خامنه‌ای را مسؤول هرآنچه دانستند که در ایران رخ می‌دهد. احمد قابل اسلام‌شناس و پژوهشگر مسائل دینی که روز درگذشت آیت‌الله منتظری مرجع منتقد حاکمیت ایران در راه شرکت در مراسم سوگواری ایشان بود، دستگیر و ۷ ماه را در زندان می گذراند.

او اخیراً و پس از آزادی موقت از زندان، متن دفاعیاتش در دادگاه را منتشر کرد و درآن آیت‌الله خامنه‌ای را متهم به «اقدامات مکرر علیه امنیت ملی، تبلیغات مکرر علیه نظام، نشر اکاذیب بصورت گسترده به قصد تشویش اذهان عمومی، توهین‌های بی‌شمار به مخالفان سیاست‌های حاکمیت، و درنهایت؛ براندازی سخت نظام» کرده است.

این‌ها و بیش از این‌ها، موضوع گفت‌وگوی ما با احمد قابل اسلام‌شناس و روحانی مخالفی است که اخیراً با وثیقه از زندان آزاد شد.

احمد قابل تأکید کرد پایه نظریه ولایت فقیه از نظر آیت‌الله خمینی برمبنای «نصب» بود اما آیت‌الله منتظری آن را بر پایه «انتخابی» می‌دانست اما «درباره حیطه اختیارات، هر دو نظریه می‌گویند که حوزه اختیارات ولی فقیه با حوزه اختیارات پیامبر و ائمه تفاوتی نمی‌کند.»

او آیت‌الله خامنه‌ای را مسؤول همه اتفاقاتی دانست که پس از انتخابات ریاست جمهوری گریبان‌گیر ایران شد.

وی گفت: «سیاست هایی که در کشور اعمال می‌شود، مثلاً نحوه برخورد با مخالفان سیاسی و دستورالعملی که در این خصوص وجود دارد قطعاً مطابق نظر ایشان است.»

احمد قابل سپس برای اثبات گفته خود تأکید می‌کند یکی از مراجع قم به وی گفته است هنگامی‌که از آیت‌الله خامنه‌ای خواستم دستگیری‌ها و محاکمات عجیب و غریب را خاتمه دهد رهبر جمهوری اسلامی به او گفت: «تازه یک لیست پنجاه نفره آورده بودند من آن را امضا کنم تا دستگیرشان کنند که من امضا نکردم.»

به گفته آقای قابل این نشانه این است که «لیست تمام کسانی را که دستگیر شده‌اند آیت‌الله خامنه‌ای امضا کرده است.»

او افزود: «رهبری در تمام مسائل دخالت می‌کند، همه چیر را زیر نفوذ خود گرفته است، اجازه نمی‌دهد دیگران از حدود و اختیارات قانونی خود استفاده کنند و

همه اموری که در کشور رخ می‌دهد، زیر نظر رهبری است و از نظر قانونی هم کسی که تا این حد دخالت می‌کند، هر اتفاقی که بیفتد ولو این که او راضی نباشد، او مسؤول است.»

وی با اشاره به حوادث کهریزک گفت: «ایشان باید دستور می‌داد تمام کسانی که دست‌اندرکار این جریان بودند، آمرین و مأمورین را تحت تعقیب قضایی قرار دهند. اما این کار را متأسفانه نکرد و دخالت ایشان در حد یک اظهار تأسف کوچک بود... اما در روز عاشورا مردم را می‌کشند، ایشان اظهار تأسف نمی‌کند. تنها از این بابت اظهار تأسف می‌کند که عده‌ای کف زدند و حرمت روز عاشورا را شکستند.»

قابل این سؤال را مطرح کرد که «حرمت عاشورا با ریختن خون یک انسان بی‌گناه شکسته می‌شود؟ یا با سوت و کف زدن یک عده؟ کدامیک از نظر اسلامی اهمیت بیشتری دارد؟»

او تأکید کرد «این حساسیت‌های معکوس و نابه‌جا باعث می‌شود که ما یقه بگیریم و بگوییم رفتار ایشان خلاف اسلام و قانون است و دخالت‌هایش بیش از حدی است که قانون اجازه داده است.»

وی با بیان اینکه مردم مانند «مارگزیده‌ای شده‌اند که از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسند»، گفت: «مردم دیگر به راحتی به کسی اعتماد نمی‌کنند، نه به حاکمیت و نه به مخالفان آن اعتماد عمومی وجود دارد.»

قابل نقطه ضعف جنبش سبز را در «طرح شعارها، خواسته‌ها، طرح‌ها و برنامه‌های خلاف منطق و عقل» دانسته و تأکید می‌کند «اگر این‌ها به لحاظ عقلانی مدیریت نشود، طبیعی است جنبش صدمه می خورد.»

او افزود «طولانی شدن حرکت اعتراضی مردم و زود پیروز نشدنش، یک نعمت برای جنبش سبز است. جنبش سبز اگر با تأمل و تدنی پیش برود، کم کم به عقلانیت مشترکی خواهد رسید که مانع صدمه خوردن مردم و کشور و متوقف شدن این حرکت خواهد شد.»

این پژوهشگر مسائل دینی راه برون رفت از اوضاع فعلی را در پذیرش «حکمیت عقلای جامعه» دانست.
وی تأکید کرد حاکمیت باید معتمدان مردم را دعوت کند و با آن‌ها وارد مذاکره شوند و راهکاری برای برون‌رفت از این وضعیت، بدون این که به کشور صدمه‌ای وارد شود تدوین کنند.

مشروح مصاحبه با آقای قابل در ذیل می‌آید.

آیت‌الله خامنه‌ای در استفتایی که اخیراً از ایشان شده است، ولایت فقیه را شعبه‌ای از ولایت پیامبر و ائمه دانسته است. آیا در نظریه ولایت فقیه که آیت‌الله خمینی و آیت‌الله منتظری ارائه داده‌اند نیز چنین نظری ارائه شده است؟
عنوان بحث ولایت فقیه که آیت‌الله خمینی ارائه داده که بر مبنای «نصب» استوار است، این است که پس از خداوند سبحان، پیامبر خدا و پس از پیامبر خدا، ائمه هدی و پس از این‌ها، فقها بر جامعه ولایت دارند. این نظریه است که آیت‌الله خمینی به آن ملتزم بود، نظریه «نصب فقها از جانب ائمه هدی و در حقیقت از جانب خدا» عنوان دارد.
کسانی که این دیدگاه را قبول داشته باشند، می‌گویند ولایت فقیه ادامه ولایت انبیا و اولیای خدا است. بر پایه این دیدگاه، کسانی که در سمت «ولایت فقیه» قرار می‌گیرند، افرادی هستند که به استثنای بحث «ولایت تکوینی»، در مباحث مربوط به ولایت تشریعی ادعا می‌شود که همان ولایت رسول‌الله و ائمه را دارند. بنابر نظر آیت‌الله خمینی این مسأله ثابت است که «فقها» منصوب از جانب خدا هستند با واسطه که از جانب انبیا و اولیای خدا معرفی شده‌اند و در سلسله ولایت خدا قرار می‌گیرند.
اما پایه نظریه «انتخابی» بودن فقیه که نظریه آیت‌الله منتظری است، داستان این نیست که ولی فقیه را خدا یا ائمه انتخاب کرده‌اند. ایشان مدعی بود که منصب فقاهت یا به عبارتی کسی که «فقیه جامع‌الشرایط» باشد، برای تصدی حکومت بر بقیه افراد اولویت پیدا می‌کند. اما در حقیقت این مردم هستند که انتخاب می‌کنند

و قدرت را به او می‌دهند و خداوند تنها این مسأله را «تشریع» کرده است و هر کسی که مسلمان باشد، باید ولی فقیه را شناسایی کرده و او را برای رهبری انتخاب کند.

اساس این نظریه این می‌شود که خداوند برای فقها و برای فقه چنین جایگاهی قرار داده است که کسی که دانش فقه را داشته باشد و بر سایر دانشمندان فقه هم برتری علمی داشته باشد، توصیه الهی بر این است که باید او را در رأس امور قرار بدهند. وقتی که در رأس امور قرار گرفت، همه اختیاراتی که سایر حکومت‌ها دارند را او خواهد داشت. اما نمی‌توان به‌طور مستقیم گفت که این فرد منصوب از جانب خدا است. چون ممکن است که مردم در تشخیص و تعیین مصداق اشتباه کنند. طبیعی است وقتی که مردم اشتباه کنند، معنی آن این نیست که خدا ابتدا آن فرد را انتخاب کرده و بعد عزل کرده است، بلکه به این معنی است که فردی که قرار بود از جانب مردم انتخاب شود، به خاطر غفلت‌ها و به خاطر عدم آشنایی مردم با او، کار به او واگذار نشده و اشتباهاً به شخص مشابهی واگذار شده است.

این دو مبنا یکدیگر متفاوت هستند اما درباره حیطه اختیارات، هر دو نظریه می‌گویند که حوزه اختیارات ولی فقیه با حوزه اختیارات پیامبر و ائمه تفاوتی نمی‌کند.

آیا این صاحبان این دو نظریه بر حوزه اختیارات پیامبر و ائمه در حوزه اجتماعات اتفاق نظر دارند؟

این مسأله آن طور که باید منقح نشده است و با ذکر تمام جزئیات تعیین شده نیست. فقها تا قبل از انقلاب ایران در این خصوص زیاد نمی‌اندیشیدند، تصوری هم از حکومت نداشتند و اگر هم داشتند، تصوری اجمالی و جزئیات امر برای آن‌ها خیلی واضح نبود. در حدود احکامی که در اسلام در خصوص مسائل جزایی و کیفری و امثال آن‌ها بود، یا بعضی از مسائل حقوقی آن هم بیشتر با مصادیقی از دنیای قدیم در روایات ما خودش را نشان می‌داد، نمای جزئی داشتند

اما تمامی حدود و زمینه‌ها فعالیت‌های اجتماعی دولت‌های مدرن در آن دخالت دارند و تحت امر دولت‌ها قرار می‌گیرد، نسبت به آن وقوف کاملی نداشتند. بعد از انقلاب در مقام عمل دیدیم که مشکلات فراوانی پیش آمد که از قبل برای آن طرح و برنامه‌ای وجود نداشت.

مشکلات پیش آمده پس از انقلاب نشان‌گر آن است که آقایان برای اداره اجتماع، طرح مدونی نداشتند. انقلاب خیلی زود پیروز شد و فرصتی برای فکر کردن درباره اجزای مسأله به آقایون داده نشد، طبیعتاً وقتی که سوار بر قدرت شدند، می‌خواستند همانجا برنامه‌ریزی کنند. بنابراین دچار مشکلاتی شدند که از همان ابتدا دامن انقلاب را گرفت و تا به امروز ادامه دارد و خیلی هم شدیدتر شده و اوضاع را به‌هم ریخته است.

شما نظریه ولایت فقیه را یک نظریه کاربردی و قابل عملی برای اداره جامعه می‌دانید؟

بنده با این که شاگرد مرحوم آیت‌الله منتظری هستم، اما از همان زمانی که ایشان این نظریه را مطرح کرد تا همین امروز، با وجود تمام ادله‌ای که ایشان و استادشان آیت‌الله خمینی مطرح کردند، قانع نشدم که خداوند حق ویژه‌ای برای فقها قرار داده است.

مرحوم آیت‌الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی شاگرد مرحوم آخوند خراسانی از علمای بزرگ و رهبران مشروطه، تصریح می‌کند که اصلاً دانش فقه هیچ نسبتی با سرپرستی جامعه و ریاست بر جامعه ندارد. تنها نسبتی که می‌تواند پیدا کند در بحث احکام حقوقی و جزایی است آن هم در صورتی که تدوین شود و به صورت قانون در سطح جامعه در بیاید یعنی اکثریت جامعه آن را بپذیرد، آن موقع این احکام اجرایی می‌شود.

بنده همه دلایل آقایون را مورد بررسی قرار دادم و مقاله‌ای هم در این‌باره نوشتم و به این نتیجه رسیدم که ولایت فقیه با این ادله اثبات نمی‌شود.

جناب آقای قابل، شما در گزارشی که از دادگاه خود دادید، آیت‌الله خامنه‌ای را مسؤول هر آنچه دانستید که در ایران در حال رخ دادن است. آیا به نظر شما ایشان در جریان جزئیات هر آن چه که در حال رخ دادن در جامعه ایران، یعنی در زندان‌ها و در حوزه‌های دیگر تصمیم‌گیریهای سیاسی هست؟

قطعاً مقصود من این نیست که آیت‌الله خامنه‌ای مثلاً در جریان رفتار قاضی یا زندانبان در فلان دادگاه یا فلان زندان است یا خود این دستور را داده؛ و این برای هیچ فرد صاحب منصبی در حوزه سیاست مقدور نیست که رفتار همه مأموران خود را با همه جزئیات آن بداند.

اما سیاست‌هایی که در کشور اعمال می‌شود، مثلاً نحوه برخورد با مخالفان سیاسی و دستورالعملی که در این خصوص وجود دارد قطعاً مطابق نظر ایشان است.

من برای تأیید سخن خود به این نکته اشاره می‌کنم که یکی از مراجع تقلید قم در مدتی که من در زندان بودم، با آیت‌الله خامنه‌ای دیداری داشت. بعد من رفتم ملاقات آقایون که برای من تعریف کردند. از جمله مسائلی که در این دیدار درباره آن صحبت می‌شود، مسائل بعد از انتخابات است. این مرجع تقلید با زبان انتقاد به آیت‌الله خامنه‌ای می‌گوید که «شرایط بعد از انتخابات و سیاستی که اتخاذ کردید، چه سودی برای شما داشته؟ شما این همه آدم را دستگیر کردید، محاکمات عجیب و غریبی که راه انداختید، این‌ها که به نفع شما نشده است. این‌ها را آزاد کنید، این بساط را خاتمه دهید و شیوه دیگری را در پیش بگیرید.» آقای خامنه‌ای در جواب این مرجع تقلید می‌گوید: «تازه یک لیست پنجاه نفره آورده بودند من آن را امضا کنم تا دستگیرشان کنند که من امضا نکردم.» بعد این مرجع تقلید برای دوستان ما نقل می‌کند که نشان می‌دهد لیست تمام کسانی را که دستگیر شده‌اند آیت‌الله خامنه‌ای امضا کرده است. ایشان تا این حد دخالت می‌کند و بر رفتارهایی که انجام می‌گیرد نظارت دارد.

وقتی که ما دخالت آیت‌الله خامنه‌ای را تا این حد می‌بینیم یا این که فردی در قامت دادستان تهران را که رئیس پیشین قوه قضائیه می خواست عوض کند اما

ایشان دخالت می‌کند و مانع می‌شود، یا مثلاً خبرهای موثقی داریم گاهی جایی می‌خواهند استاندار انتخاب کنند، ایشان دخالت می‌کند یا وقتی که مجلس می‌خواهد وزیری را استیضاح کند، توصیه می‌کند که به او رأی بدهند یا ندهند، یا در زمان دولت آقای خاتمی وقتی ایشان در دولت اول خود می‌خواست وزیر اطلاعات معرفی کند، ۱۵ نفر را ایشان برای تصدی این پست معرفی کرد که ایشان قبول نکرد تا آخر به نفر ۱۶ رسید که آیت‌الله خامنه‌ای رضایت داد، در صورتی که این‌ها بر خلاف قانون اساسی است. قانون اساسی می‌گوید که رئیس جمهور مسؤول انتخاب وزرا است و ایشان حق ندارد در این مسائل دخالت کند؛ ولی وقتی ما این دخالت‌ها را می‌بینیم، عملاً نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که رهبری در تمام مسائل دخالت می‌کند، همه چیر را زیر نفوذ خود گرفته است، اجازه نمی‌دهد دیگران از حدود و اختیارات قانونی خود استفاده کنند و همه اموری که در کشور رخ می‌دهد، زیر نظر رهبری است و از نظر قانونی هم کسی که تا این حد دخالت می‌کند، هر اتفاقی که بیفتد ولو این که او راضی نباشد، او مسؤول است. مگر آن واقعاً مخالفت کند. مثلاً اتفاقی در کهریزک بیفتد، اگر مخالفت ایشان در این حد باشد که «اگر جا ندارید این‌ها را آزاد کنید» یا این که برای مسائل بهداشتی این بازداشتگاه تعطیل شود، این مخالفت با آن چیزی که در کهریزک رخ داده است نیست.

در کهریزک انسان‌ها کشته شده‌اند، به حیثیت انسان‌ها تجاوز شده است. ایشان باید دستور می‌داد تمام کسانی که دست‌اندرکار این جریان بودند، آمرین و مأمورین را تحت تعقیب قضایی قرار دهند. اما این کار را متأسفانه نکرد و دخالت ایشان در حد یک اظهار تأسف کوچک بود.

آن وقت از سویی دیگر در روز عاشورا مردم را می‌کشند، ایشان اظهار تأسف نمی‌کند. تنها از این بابت اظهار تأسف می‌کند که عده‌ای کف زدند و حرمت روز عاشورا را شکستند. حرمت عاشورا با ریختن خون یک انسان بی‌گناه شکسته می‌شود؟ یا با سوت و کف زدن یک عده؟ کدامیک از نظر اسلامی اهمیت

بیشتری دارد؟ قرآنی که می‌گوید اگر خون یک انسان به ناحق ریخته شود مانند این است که خون تمام انسانیت ریخته شده است مهم‌تر است یا این که بر فرض عده‌ای حرمت مراسم عزاداری را نگه نداشتند؟ اصل مراسم عزاداری مستحب است حرمت آن هم نگه داشته نشود، کار حرامی صورت نگرفته است. اما خون یک انسان به‌ناحق ریخته شود، کار حرام صورت گرفته است آن هم به حدی که خون تمام انسان ها ریخته شده است.

این حساسیت‌های معکوس و نابه‌جا باعث می‌شود که ما یقه بگیریم و بگوییم رفتار ایشان خلاف اسلام و قانون است و دخالت‌هایش بیش از حدی است که قانون اجازه داده است.

به نظر شما راهی را که جنبش سبز می‌رود راه درستی است؟

جنبش اعتراضی که پس از انتخابات ریاست جمهوری آغاز شده، وجود مختلفی دارد و افراد مختلفی با حاکمیت فعلی مخالفت می‌کنند. همه آن‌ها در بعضی مخالفت ها محق هستند. جاهایی هم ممکن است اشتباه کنند. کسی نیست که بنشیند و سره و ناسره کند تا ببیند مردم باید به چه چیزی فراخوانده شوند. ضمن این گویا متأسفانه همه دست به دست هم دادند و لو ناخواسته که سرمایه‌ای که به نام اعتماد از مردم گرفته شود که شد. یعنی مردم دیگر به راحتی به کسی اعتماد نمی‌کنند، نه به حاکمیت و نه به مخالفان آن اعتماد عمومی وجود دارد. اما اعتمادهای خاص وجود دارد. یعنی ممکن است شمار زیادی از مردم به فردی اعتماد کنند و دیدگاه او را مبنای عمل خود قرار دهند. اما با توجه به صدماتی که خوردند، همچون مار گزیده‌ای هستند که از ریسمان سیاه و سفید می ترسد. اما به هر حال اتفاقی که رخ داده این است که مردم به طور عموم اعتماد کامل به کسی ندارد و اگر هم اعتمادی باشد، اعتمادی است مقطعی و بر اساس اتفاقاتی که تا آن روز افتاده است و سعی می‌کنند که قدم به قدم جلو بیایند و به کسی اعتماد کنند.

جنبش سبز یک وجه اکثریتی دارد که تیپ مذهبی داخل جامعه هستند. طبیعی است که من به عنوان یک روحانی و به عنوان فردی که در حیطه دین اظهار نظر می‌کند، اگر بنا باشد اظهار علاقه‌ای بکنم، بیشتر به همین تیپ مذهبی است.

من دوست ندارم تدین مردم و پایبندی آن‌ها به اسلام مخدوش شود. کمال مطلوب من این بود که شرایط به گونه‌ای رقم می‌خورد که مردم را در برابر دین قرار نمی دادیم. متأسفانه در طول این سی ساله پس از انقلاب، کاری که کردیم این بود که یک تیغ برداشتیم و افراد را با اسم دین با رفتارهای ضد دینی برش زدیم. یعنی با خشم و خشونتی که خداوند از آن پرهیز داده، مردم را در مقابل دین قرارر دادیم. اگر امروز اتفاقی در کشور رخ بدهد و مردم در مقابل دین قرار بگیرند، گناه آن گردن مخالفان دین نیست بلکه گناه آن بر گردن مدعیان دین است. آن‌ها بودند که این صدمه را به دین زدند و باید جوابگو باشند، کسانی که به اسم دین سوار بر مملکت و بر سرنوشت آن شدند و آن را به این منجلاب کشاندند. خداوند دین را در چهره یاور انسان معرفی کرده و فرموده است «ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم». متأسفانه الآن این چهره دین را گرفته‌اند. دین رحمانی را به دین خشمانی و غضبانی تبدیل کرده‌اند که همه را عملاً فراری می‌دهد. وقتی می گوییم جنبش سبز، با این چهره‌های مختلف روبرو هستیم. آن چیزی که آقای موسوی، آقای کروبی، و آقای خاتمی می‌گویند تا جایی که در محدوده منطق، اخلاق، شریعت، انسانیت و حقوق بشر باشد، ما همراه هستیم و از روش‌های قانونی هم استفاده می‌کنیم. هر جا هم بخواهد بر خلاف قانون و عقلانیت و منطق باشد، طبیعی است که همراهی نمی کنیم.

جنبش سبز هم نقاط ضعف و قوتی دارد. نقاط ضعفش این است که گاهی شعارها، خواسته ها، طرح‌ها و برنامه ها خلاف منطق و عقل می‌شود. منظورم از منطق توجه نکردن به واقعیات و بیش از واقعیت خواستن و مطرح کردن خواسته‌ای پیش از زمان مناسب آن نیز هست. اگر این‌ها به لحاظ عقلانی مدیریت نشود، طبیعی است جنبش صدمه می خورد.

اما در مجموع گمان می‌کنم این طولانی شدن حرکت اعتراضی مردم و زود پیروز نشدنش، یک نعمت برای جنبش سبز هست. جنبش سبز اگر با تأمل و تدنی پیش برود، کم کم به عقلانیت مشترکی خواهد رسید که مانع صدمه خوردن مردم و کشور و متوقف شدن این حرکت خواهد شد. مگر این که افراد رادیکال بخواهند زمام این حرکت را در دست بگیرند.

من حتی در بازداشتگاه به بازجوها آن جا گفتم شما باید خودتان کمک می‌کردید که سردمداری اعتراض ها به دست کسانی بیفتد که پیرو عقل و منطق و شعور و اصلاحات هستند نه کسانی که می‌خواهند همه چیز را منهدم کنند، چون نسخه براندازی و انقلاب به معنی دگرگون کردن همه چیز، از نشر علمی هم بدترین گزینه برای تحولات اجتماعی است. همانگونه که ما از این تحول در سال ۵۷ نتیجه نگرفتیم و امروز تأسف خیلی مسائل آن را می خوریم. اگر بخواهیم بار دیگر تاسف نخوریم و این چرخه را تکرار نکنیم، بهترین راه آن اصلاح است. اما اصلاح دو سویه دارد؛ یک سویه آن این است که حاکمیت این اصلاح را بپذیرد و اقتضای اصلاح را از بین برد، یک سویه آن هم این است که آن کسی که خود را اصلاح طلب و منتقد می‌داند، واقعاً راهکاری که ارائه می‌دهد، راهکار اصلاحی باشد.

از نظر خودتان راهکاری مشخصی برای برون رفت از وضعیت فعلی ایران دارید؟

راه برون رفت از اوضاع فعلی این است که حاکمیت، حکمیتی را از عقلای جامعه قبول کند. عقلای جامعه کسانی هستند که حداقل در مقاطعی از مردم رأی اعتماد گرفته‌اند، حاکمیت می‌تواند از مردم بپرسد چه کسانی میان آن‌ها بیشترین نفوذ را دارند. واقعاً معتمدان مردم را دعوت کنند و با آن‌ها وارد مذاکره شوند و راهکاری برای برون رفت از این وضعیت بدون این که به کشور صدمه‌ای وارد شود تدوین کنند. البته خبر دارم گروهی در درون حاکمیت با بعضی از دوستان ما درباره این که چه‌کار باید کرد، درحال مذاکره هستند. منتهی عزمی در رأس حاکمیت برای جواب دادن به این تلاش‌ها وجود ندارد.

آقای هاشمی با این که من شخصاً به خاطر سوابقشان، هنوز نمی‌توانم به ایشان اعتماد کنم، ولی راهکارهایی در خطبه نماز جمعه مطرح کرد و هنوز هم بر همان‌ها تأکید می‌کند. آقایونی در قم اظهارنظرهایی کردند همچون آیت‌الله اردبیلی، آیت‌الله جوادی آملی و دیگران. کسانی از دو طرف باید یک توافقی ایجاد کنند و به این اوضاع نابسامانی که پس از انتخابات آقایون درست کرده‌اند، خاتمه بدهند. به هر حال اعتراض مردم بر اساس قانون اساسی بود. مردم حق داشتند به خیابان بیایند و تظاهرات بکنند. اصل ۲۷ قانون اساسی بر این مسأله تصریح دارد. این آقایون حتی از دادن مجوز پرهیز می‌کنند. قانون اساسی را که نمی‌شود میلی اجرا کرد. البته قانون اساسی ۳۰ سال است که به صورت میلی اجرا می‌شود. ولی روزی بالاخره حوصله مردم سر می‌رود چون طرف قرارداد حاکمیت، ملت هستند.

تصور من این هست که مردم خیلی مراعات کرده‌اند. واقعاً ۳۰ سال فرصت طولانی بوده که به حاکمیت داده شده است. ولی نمی‌دانم حاکمیت از کجا خود را این همه از مردم طلبکار می‌داند و از کجا این حق را برای خود قائل است؟

الا این که با همان اندیشه عجیب و غریب «ولایت فقیه منصوب از جانب خدا» بشود آن را توجیه کرد که این‌ها خیال کنند خداوند واقعاً به آن‌ها برای سرکوب مردم و عمل برخلاف میل مردم، حق ویژه داده؛ و الا اصل ۵۶ قانون اساسی تصریح دارد که حاکمیت پس از خدا از آن مردم است و این حق خدادادی را نمی‌شود از مردم سلب کرد و در اختیار شخص یا گروه خاصی قرار داد.

منظور هم از فرد؛ ولی فقیه و گروه؛ یک جناح خاص فکر و سیاسی در کشور است. ولی با وجود تصریح اصل ۵۶ قانون اساسی، اما متأسفانه این کار ۳۰ سال صورت گرفته است.

این حق الهی مردم است و سلب آن یعنی رفتار بر خلاف رضایت الهی و منطق و شعور بشری و عرف جامعه بین‌الملل است که امروز جایگاه ما را هم در سطح بین‌الملل و هم در داخل در این نقطه‌ای که هست قرار داده. آقایون کلاه خود را قاضی کنند، ببینند کجا جا دارند؟ چه‌کسی به آن‌ها خوش‌بین است؟ چه در داخل و چه در خارج.

(۹)

اعدام‌های اخیر در زندان وکیل‌آباد مشهد

مصاحبه با کمپین حقوق بشر، ۲ شهریور ۱۳۸۹

جرس: مقامات قضایی در زندان وکیل آباد مشهد طی چند ماه گذشته بیش از صد نفر که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها محکومان مواد مخدری بوده‌اند را اعدام کرده‌اند و این اعدام‌ها همچنان ادامه دارد.
به گزارش کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران، یک منبع موثق با اعلام این خبر گفت: هر هفته ده‌ها نفر از محکومان به اعدام که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها جرائم مربوط به مواد مخدر دارند در زندان وکیل آباد مشهد به دار آویخته می‌شوند، چهار شنبه گذشته ۶۸ نفر اعدام شدند و طی هفته‌های آتی هم گفته شده که اعدام‌ها ادامه خواهد داشت.
به گفته وی محکومان به اعدام در زندان وکیل آباد مشهد در پنج بند سالن‌های ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴ و نیز بند قرنطینه بالغ بر صدها نفر هستند.
منبع یاد شده به کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران گفت که اخیراً صادق لاریجانی نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای رهبر ایران نوشته و درخصوص محکومان به اعدام کسب تکلیف کرده است.
احمد قابل، پژوهشگر دینی و از شاگردان آیت‌الله منتظری که خرداد ماه ۸۹ پس از مراسم تشییع استادش در نیشابور بازداشت و پس از تحمل ۱۷۰ روز زندان آزاد شد، دراین‌باره می‌گوید: من هیچ‌کدام از زندانی‌ها را از نزدیک ندیدم و مثل

بقیه از لای پنجره و در سرک نمی‌کشیدم اما خبرها را می‌شنیدم. سربازان زندان هم مثل من و شما انسان هستند و خبرها را به هم منتقل می‌کنند. طی اخباری که آن‌ها به هنگام هواخوری می‌دادند ما شاهد اعدام ۵۰ نفر در همان ۱۷۰ روز بودیم.

وی به کمپین گفت خبری از اعدام زیر ۱۸ ساله‌ها ندارد اما به خاطر می‌آورد که به گفته نگهبانان زندان، دو جوان ۱۸ ساله در بین آن ۵۰ نفر زندانی مشهد وجود داشته‌اند.

این پژوهشگر دینی ادامه داد: بند ۶/۱ جایی که ما بودیم، علاوه بر اینکه محل نگهداری زندانی‌های دراز مدت بود سوییت‌هایی هم داشت که اعدامیان را چند ساعت قبل از اعدامشان به آنجا می‌آورند و شرایط چنان تغییر می‌کرد که همه متوجه می‌شدند که یک اعدامی در بند است. به طوری که همه درها بسته می‌شد، اگر زمان تماس تلفنی بود تلفن‌ها قطع می‌شدند و حتی تردد سایر مسؤولان زندان هم ممنوع می‌شد چرا که بند ۶/۱ مستقیم زیر نظر حفاظت زندان اداره می‌شد.

احمد قابل در خصوص خبر منتشر شده در روزهای گذشته مبنی بر اعدام ۷۰ نفر گفت: من در این خصوص تحقیق مجزایی نداشته‌ام و این خبر را در رسانه‌ها خوانده‌ام. متأسفانه به هم‌بندان پیشینم هم دسترسی ندارم و تنها می‌دانم که خانواده قربانیان هنگام تحویل جنازه این رقم را در فرم‌ها خوانده‌اند اما این را می‌دانم که می‌توان به قاعده آن را پذیرفت و ظاهراً جایی برای انکار وجود ندارد. به‌هرحال مأموران زندان و سایر زندانیان بخشی از این جامعه‌اند و اخبار این چنینی سینه به سینه پخش می‌شوند. خصوصاً که اتفاقاتی از این دست در کشور ما کم رخ نداده است.

احمد قابل درخصوص اینکه آیا چنین تعداد زیادی از زندانیان می‌توانند در زندان با حکم اعدام وجود داشته باشند به کمپین گفت: یک امر بسیار متداولی در زندان وجود دارد که افراد مدت‌ها در زندان به‌سر می‌برند درحالی‌که حکم اعدام دارند.

وی افزود: افرادی که متهم به قتل هستند به اعدام محکوم می‌شوند اما زمانی به خانواده‌شان داده می‌شود تا به دنبال جلب عفو خانواده مقتول باشند و اعدام را با دیه جابجا کنند.

هم‌چنین، کسانی هستند که به جرم حمل سلاح غیرقانونی به اعدام محکوم هستند اما یک دوران زندان هم دارند که باید پیش از اعدام سر کنند. همین الآن که با شما صحبت می‌کنم صدها نفر در زندان هستند که چند سال است حکم اعدامشان صادر شده است. حتی در همان بند ۶/۱ که ما زندگی می‌کردیم شخصی بود که به مدت ۱۳ سال برای حمل سلاح غیرقانونی زندانی بود و حکم اعدام داشت.

مورد دیگر که به‌هنگام بازگشت از دادگاه ما را به هم دستبند زده بودند فردی بود با جرم داشتن ۷۰ کیلو کریستال که مدت‌ها زندانی بود و در همان زمان حکم اعدام برایش صادر شده بود.

از سوی دیگر به گفته منبعی که اطلاعاتی را از وضعیت اعدامی‌های زندان وکیل در اختیار کمپین گذاشته است محل اعدام متهمان محکوم به اعدام در زندان وکیل‌آباد مشهد بند ۶ است که تحت حفاظت اطلاعات زندان است و متهمان در دو سری در هر ماه و هر سری تعدادی بین۳۰ تا چهل نفر به صورت دسته جمعی اعدام شده‌اند.

این منبع به کمپین گفت: «به عنوان مثال در ماه‌های مهر ۸۸ تا اردیبهشت ۸۹ تقریباً ۱۵۰ نفر اعدام شده‌اند ولی تنها یک بار اعلام شده که فقط ۵ نفر اعدام شده‌اند در تاریخ ۱۹ فرودین ۸۹. در حالی که در این تاریخ ۳۵ نفر اعدام شدند که هشت تن از آن‌ها زن بودند.»

از دیگر اطلاعاتی که در این زمینه به کمپین رسیده است می‌توان به تعداد دفعات اعدام دسته جمعی اشاره کرد که در یک ماه اخیر از دو بار در ماه به چهار بار در ماه افزایش پیدا کرده است. گفته می‌شود تعداد افرادی که اعدام شده‌اند رقمی بین

۶۰ تا ۷۰ نفر بوده است: «صدها محکوم به اعدام نیز در صف اعدام زندان وکیل آباد مشهد به سر می‌برند.»
به گفته منبع یاد شده در روزهایی که قرار است اعدام‌های دسته جمعی صورت گیرد تلفن‌های زندان وکیل آباد قطع می‌باشد. بند ۶-۱ نیز تلفن عمومی ندارد و زندانی‌ها هر هفته یک یا دو بار به مدت کوتاه اجازه تلفن دارند.

(۱۰)

دورانی نیست که مانند گالیله از حرفم برگردم

مصاحبه با لوموند، ۲۷ بهمن ۱۳۸۹

جرس: احمد قابل، نویسنده، پژوهشگر و نواندیش دینی، طی مصاحبه با روزنامه فرانسوی لوموند، خاطرنشان کرد «حاکمیت جمهوری اسلامی نسبت به افکار عمومی مردم ایران، هیچ پروایی از متهم شدن به رفتارهای ضد حقوق بشری ندارد. به همین دلیل تلاش کرده است تا «اعلامیه جهانی حقوق بشر» را ضد اسلامی معرفی کند.»

این شاگرد مرحوم آیت‌الله منتظری، که چندی پیش از زندان آزاد شده، همچنین به سخنان خود در جریان دوران بازداشت خود خطاب به مقامات اشاره کرده و می‌گوید «به آن‌ها گفته‌ام که اگر می‌خواهید محکمه‌ی تفتیش عقاید را برپا کنید، اقدام کنید ولی بدانید که اکنون دورانی نیست که من مثل گالیله از حرفم برگردم، بلکه مطمئن باشید که عقایدم را آشکارا در بیدادگاه و خارج آن می‌گویم.»

متن پرسش و پاسخ سرویس بین‌الملل روزنامه لوموند با احمد قابل، که در اختیار جرس قرار گرفته، به شرح زیر است:

محکومیت شما در چه وضعیتی قرار دارد؟ و شما بیشتر در چه مواردی مورد بازجویی قرار می‌گرفتید؟

پاسخم را با یاد خدا آغاز می‌کنم و امیدوارم که هیچ گاه او را از یاد نبرم. از او می‌خواهم که همیشه در دفاع از حقیقت و عقلانیت و حقوق بشر، من و هم‌میهنان و همفکران و همراهانم در سراسر دنیا را یاری کند.

حکم اولیه، مرا به ۳ سال زندان که یک سال آن به اتهام تبلیغ علیه نظام و دو سال آن به اتهام اهانت به رهبری است محکوم کرده و سپس ۱۶ ماه از دو سال را به ۴۰ میلیون ریال جریمه‌ی نقدی و ۳ سال عدم خروج از محل اقامتگاه دائمی خود (شهرستان فریمان) و ۳ سال محرومیت از مصاحبه و سخنرانی و انتشار آن در جمع بیش از سه نفر و مصادره‌ی لپ تاپ، و به‌خاطر داشتن وسایل دریافت از ماهواره (رسیور و آنتن بشقابی) به یک میلیون ریال جزای نقدی، محکوم کرده‌اند. البته وکلای من به حکم اعتراض کرده‌اند که پرونده به دادگاه تجدید نظر فرستاده شده ولی ظاهراً تغییر چندانی را نمی‌توان انتظار داشت.

اکنون بیش از ۵ سال است که ممنوع‌الخروج از کشور هستم و بیست و اندی سال است که از تدریس در مراکز رسمی حوزه و دانشگاه، محرومم و حدود شش سال است که مجوز چاپ و انتشار کتاب‌هایم را نمی‌دهند.

بازجویی‌ها در مورد سخنرانی‌ها، نوشته‌ها و مصاحبه‌هایم با رسانه‌های خارجی بود. نگرانی اصلی آن‌ها از انتقادهای آشکاری بود که در نوشتار و گفتار به رهبری کشور داشتم. آن‌ها از اینکه فردی از جایگاه دفاع از دین، آنان را متهم به نقض اصول و مبانی عقلانی دین و متهم به نقض قانون اساسی و سایر قوانین کشور در برخورد با مخالفان مسالمت جو و ملتزم به قانون می‌کند و حاکمیت را به‌خاطر بکارگیری سیاست‌های ضد بشری، محکوم می‌کند، شدیداً ناراحت بودند.

به طور خاص از متهم کردن رهبری و مجرم دانستن او در رفتارهای خلاف دین و قانون حاکمیت، بسیار ناراحت بودند و پیشنهاد می‌دادند که من همه‌ی انتقادهایم را در هرزمان که لازم دانستم و در نوبت‌های مختلف، بنویسم و بدهم به مسؤولان استانی وزارت اطلاعات (در استان خراسان) تا آن‌ها به رهبری برسانند و برایم رسید بگیرند، ولی از انتشار گفتاری و نوشتاری آن انتقادات پرهیز کنم!! که من با استناد به دلایل دینی و قانونی آن را رد کردم و انتقاد آشکار از رهبری را حق قانونی و شرعی و بلکه وظیفه‌ی قانونی و شرعی خود دانستم.

یکی دو مورد هم نسبت به اعتقادات و نظریات دینی‌ام (مثل؛ حجاب، عزاداری‌ها و برخی مسائل دیگر) پرسیدند که پاسخ ندادم و گفتم: تفتیش عقاید برخلاف قانون اساسی و جرم است و دستگاه حکومتی حق ندارد در این مسائل وارد شود. آیا شما کارشناس مسائل دینی هستید که این مسائل را از من می‌پرسید؟ یا اگر من توضیح علمی بدهم شما آن را می‌توانید بفهمید؟ من بر اساس تأیید استادم و برخی مجتهدان بزرگ دیگر، در مسائل دینی صاحب نظر و دارای رتبه‌ی اجتهاد هستم و حق اظهار نظر تخصصی در مسائل دینی را دارم. بعد هم گفتم: مثلاً من حضرت مریم را پیامبر خدا می‌دانم، پیامبری از جنس زن، و مستندم تأکید قرآن بر این امر است و این به دستگاه قضائی ربطی ندارد. اگر کسی مدعی است باید در حوزه‌ی علمیه‌ی قم یا نجف باشد و در همان جا هم به این ادعا و صحت یا عدم صحت آن بپردازد و یا پاسخ خود را با استدلال ارائه کرده و منتشر کند.
اگر می‌خواهید محکمه‌ی تفتیش عقاید را برپا کنید، اقدام کنید ولی بدانید که اکنون دورانی نیست که من مثل گالیله از حرفم برگردم، بلکه مطمئن باشید که عقایدم را آشکارا در بیدادگاه و خارج آن می‌گویم.

در مورد شرایط و مکان زندانی که در آن قرار داشتند توضیحاتی بدهند، در چه زندانی و چه نوع سلولی بودید؟

۷۴ روز اول بازداشتم را در یکی از اتاق‌های عمومی بازداشتگاه اداره‌ی اطلاعات و امنیت مشهد گذراندم که دوره‌ی بازجویی در همین مکان و همین زمان سپری شد. سپس مرا به زندان وکیل آباد مشهد منتقل کردند. ۱۱ روز را در بند قرنطینه بودم و پس از آن به بند ۱/۶ (شش یک) اتاق عمومی ۴ منتقل شدم. جمعاً بیش از ۶ ماه از بازداشتم را در این مکان آخری گذرانده‌ام.
این بند مستقیماً زیر نظر «حفاظت زندان» اداره می‌شود و ظاهراً ارتباط تنگاتنگ و مستقیمی با زیر مجموعه‌ی وزارت اطلاعات دارد و مجری نظریات آن‌ها نیز هست.

محدودیت‌هایی نسبت به سایر بندهای زندان دارد و اساساً یکی از تهدیدها برای سایر زندانیان این است که؛ «اگر تخلفی کنند به بند ۱/۶ فرستاده می‌شوند». گروه‌های مختلفی در اتاق‌ها و سلول‌های این بند نگهداری می‌شوند. از افرادی که با جرایم و اتهامات مختلف زندانی شده‌اند و در سایر بندها اقدام به درگیری، سرقت، فرار، توزیع مواد مخدر و سایر جرایم می‌کنند تا معتادان و زندانیان بهایی و زندانیان سیاسی در این بند نگهداری می‌شوند. کسانی که هنگامه‌ی اجرای حکم اعدامشان فرا رسیده را نیز چند ساعت قبل از اعدام، از تمامی بندها به سلول‌های این بند منتقل کرده و ساعتی پس از غروب، برای اجرای حکم آنان را می‌برند. در زمان اجرای حکم اعدام، تلفن و خدمات عمومی بند، کاملاً تعطیل می‌شود.

اساساً سهمیه‌ی میوه زندانیان در زندان مرکزی مشهد (وکیل آباد) حذف شده و جز سه چهار نوبت در سال، چیزی به زندانی داده نمی‌شود. فروشگاه این بند هم گاه با فاصله‌ی بیش از دو ماه یک‌بار و در سریع‌ترین نوبت، با فاصله‌ی یک ماهه، اقدام به عرضه‌ی محدود میوه برای خرید زندانیان می‌کند که به‌خاطر نبودن یخچال و نبود جای مناسب برای نگهداری میوه، حداکثر می‌توان میوه‌ها را برای یک هفته خرید و ذخیره کرد.

در این مدت، چند نوبت با پابند و دستبند به محکمه برده شدم که بر خلاف قوانین کشور است. از همه تنفرآمیز تر، بازرسی‌های بدنی پس از مراجعه از دادگاه، ملاقات حضوری با خانواده و یا وکیل است که زندانی را برهنه می‌کنند و فقط با یک شورت او را بازرسی بدنی می‌کنند و سرباز را موظف کرده‌اند که علاوه بر لمس تمامی اعضای بدن از روی شورت، درون آن را هم ببیند!! این در حالی است که نه دین و نه قانون، این کار را مجاز نمی‌دانند و بلکه نگاه کردن به عورت دیگران را حرام می شمارد. به گمان من این رفتار زشت و شنیع، هیچ جایی برای سخن گفتن حاکمیت از کرامت انسان در ایران باقی نمی‌گذارد.

چقدر بی‌حیا هستند آنانی که با مخالفان سیاسی و عقیدتی خود چنین رفتاری می‌کنند و باز هم ادعای دفاع از کرامت انسان را دارند. مگر آنانی که حقیقتاً مجرمند و دست به سرقت و جنایت زده‌اند را می‌توان از حقوق انسانی محروم کرد و کرامت انسانیشان را نادیده گرفت که اینان پا را فراتر نهاده و با افرادی که شرافتمندانه از حقوق ملت خود و حقوق بشر و حق آزادی او دفاع می‌کنند و از ظلم و ستم انتقاد می‌کنند تا به رفتارهای نیک تبدیل شود، این‌گونه غیر انسانی رفتار می‌کنند!!

در روزهای آخر، محدودیت‌ها افزایش یافت و من از تلفن و ملاقات محروم شدم. ضمناً پس از آزادی با وثیقه، شنیدم که نوبت تلفن دوستان و هم اتاقی‌هایم به سه روز در هفته تقلیل یافته، حق استفاده از هواخوری بند، شدیداً محدود شده و به حدود یک ساعت در روز تقلیل یافته و حق استفاده از آشپزخانه هم منتفی شده است. در تمام مدت روز در را به روی هم اتاقی‌هایم قفل می‌کنند و جز برای تلفن زدن و یا خرید محدود از فروشگاه، از بیرون آمدن آنان از اتاق ممانعت می‌کنند.

آیا شما از حق داشتن یک محاکمه عادلانه برخوردار بوده‌اید؟ چه فشارهایی در زندان بر شما وارد آورده‌اند؟ بایستی در قبال آزادی موقت وثیقه سنگینی پرداخت می‌کردید؟

من و تمامی مخالفان سیاسی حاکمیت کنونی در سی سال اخیر ایران، برخلاف عهد و میثاق ملی که در اصل ۱۶۸ قانون اساسی آمده است، در محاکمی بدون حضور هیئت‌منصفه (که افکار عمومی را نمایندگی کند) و عمدتاً غیر علنی، محاکمه شده‌ایم. این در حالی است که قانون اساسی کشور بر علنی بود و حضور هیئت‌منصفه تأکید کرده است!!

از نظر دینی، نقض عهد و پیمان از گناهان بزرگ بشمار می‌آید و جالب است که حاکمیت ایران مدعی عمل به آموزه‌های دینی است. نام حکومت را «جمهوری

اسلامی» نگذاشته‌اند تا به نام اسلام، بر خلاف آن رفتار کنند. یکی از جرم‌های من از نظر حاکمیت، نشان دادن همین تفاوت‌ها در ادعا و عمل حاکمیت بوده است.

این محاکمات در جایی اتفاق می‌افتد که شاکی متهمان (دادستان)، منصوب از طرف قوه‌ی قضائیه است و رؤسای این قوه منصوب رهبری بوده و علناً در گفتارشان تصریح کرده‌اند که دیدگاه‌های رهبری کشور را «فوق قانون» می‌دانند و عکس او را در محاکم، بالای سر قضاتی که منصوب ریاست قوه‌اند بر دیوار نصب کرده‌اند. اساساً محاکمه در چنین جایگاهی بدون حضور هیئت‌منصفه‌ی مردمی، نمی‌تواند عادلانه باشد، چرا که شاکی و قاضی اعضای یک تیمند و معلوم است که آن تیم، با هم هماهنگ بوده و گویا پیشاپیش همه‌ی اتهامات را به عنوان جرایم ارتکابی رقیب خود، قبول کرده است.

در این گونه محاکم، حضور هیئت‌منصفه ضرورتی بیش از دیگر محاکم دارد، چرا که داور بین حاکمیت (که شامل قوه‌ی قضائیه هم هست) و مخالفان سیاست‌های حاکمیت، باید مردمی باشند که نقش فرد سوم و داور بازی بین تیم حاکمیت و تیم منتقدان حاکمیت را دارند. نمی‌شود که تیم شاکی خود به قضاوت در مورد شکایت و ادعاهایش بپردازد!!

رفتار عمومی کارمندان زندان با من و امثال من خیلی نا مناسب نبود بلکه بسیاری از آن‌ها با ما همدردی کرده و اعلام همفکری می‌کردند. ولی رفتار برخی افراد در تیم حفاظت، در هنگامه‌ی بردن و آوردن به محاکم، بازرسی‌های بدنی و بازرسی اتاق و احضار روزهای آخر به حفاظت زندان، همراه با تحقیر و توهین‌های مکرر بود. ممانعت از حق تلفن و حق ملاقات هم در روزهای آخر اتفاق افتاد.

وثیقه‌ی درخواستی برای آزادی موقت من در مشهد، خیلی سنگین نبود (۵۰۰ میلیون ریال) ولی آپارتمان شخصی‌ام در تهران بر خلاف همه‌ی قوانین کشور، مدت ۸ سال و اندی است که به مبلغ ۳۰۰ میلیون ریال در بازداشت است. بهانه‌ی آن هم طلب وثیقه برای آزادی من از بازداشت سال ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ بود که پس از ۱۲۵ روز بازداشت به صورت انفرادی در زندان اوین با این قرار آزاد شدم. در

این مدت ۹ ماهه‌ی سال ۸۸ و ۸۹، هم من بازداشت بودم و هم وثیقه‌ام. در صورتی که پرونده‌ی تهران هم به مشهد آمد و به‌خاطر اشتراکشان در عناوین اتهامی، همه‌ی پرونده‌ها باهم رسیدگی شد و حکم بدوی آن هم صادر شده و پس از صدور حکم، تبدیل قرار بازداشت به قرار وثیقه به مبلغ ۵۰۰ میلیون ریال هم انجام گرفته است، ولی هنوز هم وثیقه‌ی تهران آزاد نشده و به این تخلف آشکار از قانون پایان نداده‌اند.

براساس این حقیقت که شما یک اندیشمند و محقق دینی شناخته شده هستید آیا این موضوع موجب شد که با شما جدی‌تر (شدیدتر و خشن‌تر) برخورد کنند؟ چرا و به چه دلیل؟

البته مأموران اطلاعات و امنیت، تا حدودی مراعات ادب را می‌کردند و ظاهراً احترام می‌گذاشتند ولی شرایط عمومی مثل چشم بند زدن و محروم کردن از برخورداری‌های عمومی و عادی (که می‌گفتند مقررات بازداشتگاه است) اعمال می‌شد.

شاید سوابق من و شناختی که از نحوه‌ی رفتارم در سه بازداشت قبلی داشتند (که در تهران سال ۸۰–۸۱ با انواع اهانت‌ها و فحاشی‌ها شروع شد و به عذر خواهی‌های بعدی و پایانی منتهی شد) و احتمالاً توصیه‌های خاص مسؤولان بالاتر، مانع از برخورد شدید در دوران بازجویی شده بود. قاضی محکمه هم مراعات ادب را می‌کرد و در مجموع رفتار نامناسبی نداشت.

بازجوها و قاضی پرونده، به این نکته بارها اقرار می‌کردند که من یک محقق دینی هستم و طبیعتاً خود را درگیر بحث‌های علمی با من نمی‌کردند. سابقه‌ی بیش از ۴۰ سال تحصیل و تدریس و تحقیق در حوزه‌ی معارف اسلامی، چیزی نیست که بشود انکار کرد. حتی اگر فردی کند ذهن می‌بودم، این مقدار زمان فعالیت علمی، به ناچار دانشی در اختیارم قرار می‌داد.

البته بازجوها مدعی بودند که نظریات دینی من موجب «تزلزل ایمان مردم» شده و می‌شود و مدعی بودند که من عقاید مردم را زیر سؤال برده‌ام. انتساب من و

برخی دوستان همراه و همفکرم از نظر علمی به آیت‌الله منتظری (رض) که اعلم فقهای شیعه در زمان خود بود، نگرانی خاصی برای حاکمیت ایجاد کرده است.

حاکمان کنونی کشور (از رهبری تا سایر مسؤولان) هیچ‌کدام دانش دینی آیت‌الله منتظری را نمی‌توانستند انکار کنند و حتی رهبری فعلی، در پیام تسلیتش به مناسبت درگذشت مرحوم استاد، به این نکته اقرار کرده است. وقتی فردی عالم و فرهیخته چون علامه منتظری (ره) رفتار حکومت را ضد اسلامی معرفی می‌کند، نقطه‌ی اتکای حاکمیت مدعی اسلام، فرو می‌ریزد.

من هم جزو معدود شاگردان بزرگ‌مردی چون آیت‌الله منتظری بوده‌ام که ایشان حکم اجتهادش را امضاء کرده است. این رتبه را ایشان از سال ۱۳۷۲ به بعد شفاها و در مجامع گوناگون تأیید می‌کرد تا در سال ۱۳۷۷ کتبا آن را به من و دیگران ابلاغ کرد. علاوه بر اینکه جزو معدود شاگردانی بودم که رابطه‌ای صمیمانه و مشاوره‌ای با ایشان داشتم. ایشان حتی در برخی اظهارات علمی خود با برخی دوستان و شاگردان همفکرش مشورت می‌کرد، همان‌گونه که با برخی مخالفانش نیز مشورت می‌کرد!!

ایشان در سال ۱۳۸۱ سه نفر را به نیابت خود برای پاسخگویی به مسائل اسلامی و پرسش‌های کاربران اینترنت معرفی کردند که من هم یکی از آنان بودم. این مطلبی بود که بازجوی اطلاعاتی هم به آن پرداخت و از من درباره‌ی این مطلب پرسید. معلوم بود که نسبت به این قضیه پس از رحلت مرحوم استاد، نگران بودند.

اساساً علت اولیه‌ی بازداشت من، ممانعت از حضورم در تشییع و مجالس بزرگداشت آن فقیه نامدار اسلام بود و این را بازجوی اول، رسماً اعلام کرد.

بازداشت دومم نیز علاوه بر ناراحتی دستگاه‌های قضائی و اطلاعاتی از اطلاع رسانی من در مورد اعدام‌های زندان مشهد، انگیزه‌ی دیگری برای ممانعت از حضورم در مجالس سالگرد استاد (ره) داشت. به همین دلیل، چند روز پس از سپری شدن سالروز درگذشت استاد، موقتاً از زندان آزاد شده‌ام.

با توجه به این که تنها سنگر باقی مانده برای حاکمیت «ادعای پایبندی به اسلام و دفاع از اسلام» است و اعلام بطلان ادعاهای او از سوی امثال من (که عمری را در راه تحصیل و تحقیق و تدریس معارف اسلامی گذرانده ایم) ممکن است مورد قبول مردم علاقه‌مند به اسلام قرار گیرد، حساسیت خاصی به مخالفت مذهبی‌ها نسبت به دیگر مخالفان سیاسی دارند و به همین خاطر بیشتر مورد هجوم و تحریم حاکمیت قرار داشته‌ایم.

البته در راه دفاع از حقیقت و حقوق ملت، دشواری‌ها را باید پذیرفت و استقامت ورزید. چرا که خداوند از انسان‌های وظیفه شناس و مدافع حقوق ستمدیدگان راضی است و کسب رضایت خداوندی، بزرگ‌ترین پیروزی است و شیرینی ممانعت از ظلم ظالمان بر مظلومان و جلوگیری از تجاوز به حقوق ستمدیدگان، از هر شهدی گواراتر است.

در میان روحانیون در ایران آیا بحث و اختلافی در مورد تحول حکومت بعد از انتخابات ریاست جمهوری دهم وجود دارد؟ بر طبق اخبار رسیده، آقای خامنه‌ای در یک ماه چهار بار به قم سفر داشته‌اند. آیا ایشان به دنبال کسب حمایت روحانیون و مراجع منتقد خود هستند؟

هر حاکمیتی در پی کسب حمایت افراد و گروه‌های جامعه‌ی خود، برآمده و تلاش می‌کند. تردیدی نیست که حاکمیت کنونی ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست.

حاکمیت ایران چون مدعی اسلامی بودن است، شخصیت‌های تأثیرگذار و صاحب نظر اسلامی را باید در اردوگاه خود جمع کند و رضایت آنان را کسب کند تا صدای مخالفی به عنوان اسلام بر نخیزد. وجود صداهای مخالف به نام اسلام، جبهه‌ی حاکمیت را در اصلی‌ترین سنگرش تضعیف می‌کند.

این حاکمیت نسبت به افکار عمومی مردم ایران، هیچ پروایی از متهم شدن به رفتارهای ضد حقوق بشری ندارد. به همین دلیل تلاش کرده است تا «اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر» را ضد اسلامی معرفی کند و تمامی مجامع حقوق بشری را

بی‌اعتبار سازد و دفاع از حقوق بشر را مرادف با «دفاع از همجنس بازی» یا «دفاع از اهانت به پیامبر خدا» و امثال آن دانسته یا صرفاً به دفاع از این گروه‌ها فرو کاهد. حتی این خط فکری را در اطلاع رسانی خود به مردم و اخبار سراسری شبکه‌های مختلف رادیو و تلویزیون دنبال می‌کند. به همین خاطر به مخالفت با حقوق بشر افتخار می‌کند.

این حاکمیت از متهم شدن به «مخالفت با دموکراسی» نگران نمی‌شود چرا که با افتخار می‌گوید: «دموکراسی غربی را قبول نداریم» و سخن از عنوانی نامفهوم به عنوان «مردم‌سالاری دینی» می‌کند که نه خود مشخصات مردم‌سالارانه‌ی آن را می‌شناسد و نه دیگران از آن تصویری در ذهن دارند.

این حاکمیت فقط یک ادعا دارد که از متهم شدن به ضدیت با آن می‌ترسد و آن «دینی بودن و اسلامیت» است. اینجا نمی‌تواند بگوید من افتخار می‌کنم که اسلامی نیستم. اگر کسی بتواند نشان دهد که رفتار حاکمیت، اسلامی نیست، آشنایان با اسلامند که طبیعتاً مردم ایران و جهان، آن را در رویکرد عالمان دینی و فقهاء اسلامی متجلی می‌بینند.

حال اگر عده‌ای از آنان مخالف حاکمیت و رفتارهای او باشند و او را به رفتار خلاف اسلام متهم کنند، تنها توجیه مشروعیت و مقبولیت حاکمیت از بین می‌رود و به زائده‌ای مضر برای جامعه تغییر چهره می‌دهد!!

پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ جمع بزرگی از عالمان بزرگ و مراجع شیعه با رفتارهای سرکوبگرانه و خون‌ریزی‌های حاکمیت مخالفت کردند و حداقل این است که از تأیید رویکرد حاکمیت امتناع کردند. برخی علناً اعلام مخالفت کردند و برخی در خفا به رهبری کشور تذکر و هشدار دادند.

در مسائل پس از انتخابات، حامیان دولت و رهبری از سکوت علما شدیداً ناخشنود بودند تا چه رسد به عالمانی که مخالفت کردند و تذکر دادند. حضرات آیات؛ موسوی اردبیلی، صانعی، جوادی آملی، دستغیب شیرازی، محقق داماد، طاهری اصفهانی، بیات زنجانی، موسوی تبریزی، موسوی خوئینی‌ها، موسوی

بجنوردی، و فقهای مجمع محققین و مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم و بسیاری از مجتهدان جوان تر حوزه‌های علمیه و روحانیان سرشناس دیگری چون؛ هاشمی رفسنجانی، سید محمد خاتمی، عبدالله نوری، مهدی کروبی، مجمع روحانیون مبارز، هادی خامنه‌ای، حسن خمینی، ناطق نوری و حسن روحانی و بسیاری دیگر که از جمع حاکمیت فاصله گرفته بودند، در این باره شدیداً حاکمیت را نگران کردند و به همین دلیل، صدمه‌ی بزرگی به حیثیت رهبری کشور وارد شد. برای جبران این خسارت بزرگ، ده‌ها سفر آقای خامنه‌ای به قم هم کافی نخواهد بود و همان‌طور که آقای خامنه‌ای گفت: «آبروی ایشان و حاکمیت ایشان رفت».

خانواده شما در پی حوادث سال گذشته تحت فشار و مراقبت ویژه‌ای هستند؟

اساساً خانواده‌ی ما برای رهبری فعلی کشور و بسیاری از مسؤولان گذشته و حال جمهوری اسلامی، خانواده‌ای شناخته شده است. آقای خامنه‌ای با خصوصیات این خانواده به خوبی آشنا است. با مرحوم پدرم که روحانی بود دوستی مختصری از قبل انقلاب ۵۷ داشت و من و برادرم هادی قابل را به طور خاص و پس از رسیدنش به مقام رهبری، می‌شناسد. پیش از این توصیه‌ی خاصی هم در مورد چگونگی برخورد با من و معدودی از دوستانم به دادگاه ویژه‌ی روحانیت داشته است که مربوط به قبل از انتخابات بود.

برخوردهای انجام گرفته با برادرم گرچه بیشتر سیاسی و به‌خاطر عضویت ایشان در حزب مشارکت بوده است و برخورد با من بیشتر به‌خاطر دیدگاه‌ها و شیوه‌ی انتقادی است که انجام می‌دهم، ولی من، برادر، شوهر خواهر، خواهران و برخی فرزندان خواهران و برادرانم (که بیش از سه نفرشان پس از انتخابات، بازداشت شده و یا چند ترم از تحصیل دانشگاه محروم شده و به حبس تعلیقی محکوم شده و پس از مدتی آزاد گردیده‌اند) اساساً از منظر دین و شریعت اسلامی منتقد حاکمیت بوده‌ایم.

من متأسفانه عضو هیچ تشکیلات سیاسی نبوده‌ام و اساساً علاقه‌ای به جنبه‌های اجرائی سیاست ندارم. کار من بیشتر تحلیل مسائل است و عمده‌ی درگیری من

با حاکمیت، به‌خاطر نسبت دادن این‌همه ظلم و فساد به اسلام است. البته با اصل ظلم و ستم از جانب هرکسی و به هرکسی و با هر عنوانی که باشد مخالفم ولی چون در آن مرحله فعالان زیادی در صحنه‌ی سیاسی حضور دارند، من بیشتر وقتم را در سیاست، به نسبت سنجی بین دین و شریعت با رفتارهای مدعیان سیاست دینی اختصاص می‌دهم.

من و خانواده‌ام نیز کم و بیش اسلام را می‌شناسیم و در برابر انتساب ستم‌های حاکمیت به اسلام، سکوت را جایز نمی‌دانیم و به همین جهت مورد خشم حاکمیت قرار گرفته‌ایم.

هنوز ۱۵ روز از آزادی برادرم از زندان ۲۲ ماهه نگذشته بود که در ۲۹ آذر ۱۳۸۸ بازداشت شدم. در زمان آزادی (که بیش از ۸ سال آن به قید وثیقه بوده) همه گونه محرومیت را تجربه کرده‌ام. چند نوبت سخنرانیم را در حسینیه‌ی ارشاد تهران و چند نوبت در دانشگاه‌های مختلف کشور را لغو کرده‌اند. چند بار در نجف آباد هیئت امنای حسینیه‌ی اعظم را تحت فشار گذاشته‌اند تا از دعوت من برای سخنرانی منصرف شوند. برخی دوستانم در فریمان را تهدید به برکناری از کار و یا حذف برخی امکانات درآمدیشان کرده‌اند.

شنود تلفن‌ها، به تلفن‌های مادر و همسر و فرزندم نیز سرایت کرده است. خواهران و برادران و برخی دیگر از بستگانم نیز مشمول این عنایت حاکمیت هستند. برخی فشارهای روانی و تهدید به بازداشت برای همسر وفادار و فداکارم هم در دوران بازجویی من و نیز در زمان مراجعات وی به محکمه و بحث با برخی مسؤولان پرونده (به‌خاطر مصاحبه‌هایش) پدید آورده بودند. تعقیب و مراقبت در برخی رفت و آمدها و جلسات و فرستادن مخبر به جمع‌های دوستانه و تهدید برخی افراد به صورت تلفنی و یا حضوری نسبت به برقراری ارتباط آنان با من و خانواده ام و احضار مادر و خواهرم و برخی دوستان به اطلاعات و پرس‌و جوهای مکرر در مورد من و فعالیت‌هایم، اموری بوده و هستند که برایم تکراری و طبیعی شده است و مدت‌ها است که من و همفکرانم با این روند آشناییم و با آن کنار آمده و زندگی می‌کنیم.

آیا شما در زندان با افرادی برخورد داشته اید که در تابستان ۸۸ بازداشت شده باشند ولی هنوزجلسه دادگاه برای بررسی جرمشان تشکیل نشده باشد و همچنان از ملاقات با خانواده‌شان محروم باشند؟

آری، دو برادر تهرانی بودند که خانواده‌ام در سالن ملاقات مادر آن دو را در انتظار گرفتن مجوز ملاقات دیده که ظاهراً با ملاقات ایشان موافقت نمی‌کردند. من در اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ یکی از آن دو برادر را در هواخوری برای چند دقیقه دیدم و به یک پرسش او در مورد چگونگی رسیدگی به پرونده ها در محاکم، پاسخ دادم. این دو نفر بیش از یک‌سال است که بازداشت شده‌اند و هنوز محاکمه نشده و تکلیفشان تعیین نشده است.

آیا شما فکر می‌کنید که دولت "جنبش سبز" را مرده قلمداد می‌کند یا برعکس از آن بسیار نگران است و به همین دلیل زندانیان را آزاد نمی‌کند؟

جنبش سبز در بیانات آقای خامنه‌ای هنوز زنده است. تقریباً هیچ دیدار و سخنرانی‌ای نیست که رهبری به آنچه «فتنه‌ی سال ۸۸» می‌خواند، تذکر و توجه ندهد. سایر مسؤولان کشور هم نمی‌توانند عواقب و آثار فراوان آن جنبش عظیم را نادیده بگیرند، هرچند در گفتار مدعی پایان یافتن آن می‌شوند.

از آن جنبش هنوز بیانیه‌ها و مصاحبه‌های سران و فاصله گرفتن ده‌ها چهره‌ی ارزشمند حاکمیت، از رهبری کشور و اختلاف نازُدودنی تعدادی از بزرگان حوزه و مراجع با حاکمیت، باقی است. هنوز زندانیان سرافراز جنبش و خانواده‌های صبور و مهربان و تلاشگرشان که با بیانیه‌ها و خبرهای امیدوار کننده‌شان نشان می‌دهند که این جنبش نفس می‌کشد و اعصاب و روان حاکمیت را آرام نمی‌گذارد، باقی هستند و تا این شاهدان سرافراز باشند، جنبش نمی‌میرد.

هنوز خون‌های به ناحق ریخته شده‌ی شهدای جنبش می‌جوشد و رسوایی ستمگران را رقم می‌زند؛ و هنوز لطف و محبت مردمی که با اشاره و حضور و سخنی کوتاه، دل مبارزان مسالمت جوی جنبش سبز را گرم می‌کنند و پشتوانه‌ی خانواده‌های ارجمند اسیران جنبش می‌شوند، پایان نیافته است و هنوز امید اصلاح به یأس نینجامیده است و هرگز نخواهد انجامید. تا امید هست، جنبش سبز هست. سبز و سرزنده و شاداب.

آینده سیاسی ایران را چگونه می‌بینید؟

آینده را اگر فقط همین فردای امروز بدانیم، فردای ایران را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. ولی اگر آینده‌ی کمی دورتر از فردا را بنگریم، آینده از آن هر تفکری است که آگاهی و توسعه و شادی را برای ایران می‌خواهد. تفکری که از خون‌ریزی متنفر باشد و به صلح و صفای آدمیان در سراسر کره‌ی خاکی بیندیشد و ایران را به عنوان بخش ارزشمندی از این کلیت، آزاد و رها از هر نوع کینه‌ورزی و انتقام‌جویی و استبداد بخواهد که هیچ حاکمی جرأت تعرض به آزادی بیان و حقوق انسان را نداشته باشد و اگر جسارت کرد، ساختار قدرت به گونه‌ای باشد که با مسالمت بتوان ابزار قدرت را از او گرفت و به وفاداران به حقوق بشر سپرد. این نه تنها آینده‌ی ایران که آینده‌ی دور و نزدیک همه‌ی آدمیان است. ایران جزو دورترین ملت‌ها به این ارزش‌های انسانی، نیست و شاید جزو نزدیکترین‌ها باشد. آگاهی روز افزون ملت و رشد تکنولوژی اطلاع‌رسانی و ناممکن شدن بیش از پیش سانسور و آشکارتر شدن ناتوانی حاکمیت در اداره‌ی سیاسی کشور و مجبور شدنش به بهره‌گیری از نیروهای مسلح و نیروهای امنیتی برای کنترل اوضاع سیاسی، آشکار شدن پیامدهای ناگوار سیاست‌های نادرست و غیرعلمی در مسائل اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی، مطمئناً پرده‌های غفلت را یکی پس از دیگری کنار می‌زند. هرگاه آگاهی و خواست مبتنی بر انصاف در جامعه‌ی ایران شکل گیرد، تحول ناگزیر خواهد بود. تحول در سیاست‌ها، که اساس خواسته‌ی ملت است و نه فقط جابجایی در اشخاص و سیاستمداران.

اگر روند تغییرات در ایران مبتنی بر «رفرم و اصلاح‌طلبی» باشد، استبداد، امکان بقا و یا بازگشت دوباره‌ی پس از اصلاح را نخواهد داشت ولی اگر با استفاده از ابزار خشونت و روش‌های اصطلاحاً انقلابی، تغییری در ایران حاصل شود، امکان تحقق استبداد جدید با نامی نو را نمی‌توان نادیده گرفت، چرا که ابزار رسیدن به هدف، معمولاً تقدیس می‌شود و اگر خشونت ورزی، مقدس و نیکو شمرده شود، مسیر گذشته در قالبی دیگر بازسازی خواهد شد.

(۱۱)

منشور جدید جنبش سبز تا چه حد قابل پیگیری و اجراست؟

احمد قابل- حسن شریعتمداری

امیر مصدق کاتوزیان، رادیو فردا، ۹ اسفند ۱۳۸۹

نسخه دوم منشور جنبش سبز هم در روزهای گذشته منتشر شد که ویرایش جدیدی از بیانیه شماره ۱۸ میرحسین موسوی، چهره شاخص جنبش سبز است. با هدف اعلام شده شناخت ریشه‌ها و اهداف، راهکارهای بنیادین و ارزش‌های مورد تأکید جنبش سبز.

آن‌طور که وب‌سایت‌های حامی این جنبش گزارش کرده‌اند، ویرایش جدید جنبش سبز که به امضای میرحسین موسوی و مهدی کروبی، دو رهبر اصلاح‌گرا و معترض در ایران رسیده است، محصول نقد و بررسی ده‌ها کارشناس و صاحب‌نظر حوزه‌های مختلف بر بیانیه شماره ۱۸ میرحسین موسوی است.

در این نسخه از منشور همچون ویرایش پیشین، همچنان بر اجرای بدون تنازل اصول قانون اساسی تأکید شده و علاوه بر آن محورهای جدید درباره نقش و حقوق زنان، اقلیت‌ها، کارگران و اقشار محروم به ویرایش نخست افزوده شده است.

انتشار ویرایش جدید منشور جنبش سبز هم همچون ویرایش نخست بحث‌هایی را در میان صاحب نظران و فعالان سیاسی برانگیخته است.

از جمله این که آیا در محتوای منشور پیشینهادی همه خواست‌های جنبش اعتراضی در ایران در نظر گرفته شده است یا هنوز میان خواست‌های چهره‌های شاخص جنبش سبز و دست‌کم بخش‌هایی از هواداران این جنبش تفاوت‌های معنی‌دار مشاهده می‌شود.

پرسشی که در برنامه این هفته دیدگاه ها با دو فعال سیاسی در داخل و خارج ایران در میان گذاشتیم: احمد قابل، پژوهشگر دینی و فعال سیاسی اصلاح‌طلب در ایران و حسن شریعتمداری، فعال سیاسی جمهوری‌خواه در آلمان.

آقای قابل، علت حمایت‌تان را از نسخه دوم منشور جنبش سبز و نکاتی که فکر می‌کنید در آن مهم است، چیست؟

به نام خدا. بحث من در ارتباط با دفاع از منشور به عنوان متنی است که منتسب به آقایان موسوی و کروبی و همفکران‌شان است. یعنی با همه شرایط پیشینی و پسینی که برای این دوستان پیش آمده و با توجه به محدودیت‌هایی که در داخل کشور هست برای بیان همه مطلوبات و یا بعضی از مطلوب و ضمناً نگاه کردن به واقعیت موجود در کشور برای تحولات اصلاحی و طبیعتاً این متن به عنوان یک متن اصلاح‌طلبانه می‌تواند مطلوبات مردم را برآورده کند البته اگر شرایط اجرایی فراهم باشد.

آقای شریعتمداری، نظر شما چیست؟ چه انتقاداتی در خارج از کشور در این مورد مطرح شده است؟

از یک سو این متن نسبت به بیانیه هجدهم آقای موسوی پیشرفت‌های چشمگیری دارد و از پختگی بیشتری برخوردار است. اما از آنجا که نامش منشور است... منشور در اصطلاح سیاسی یعنی مجموعه باورها و مجموعه عقاید یک جمع، و مجموعه باورها و عقاید را به سختی می‌توان به مصلحت‌ها، کمبودها و دلایل تاکتیکی منتسب کرد.

بنابراین اگر فقط «طریقیت» دارد به قول علما و نه «موضوعیت»، بحثی در آن نیست. یعنی عده‌ای در داخل تشخیص می‌دهند که با یک تاکتیک معینی برخی از

اصلاحات معین را می‌توانند پیش ببرند. ولی اگر معطوف به عقاید آن‌ها و باورهای آنهاست آن وقت با آن مشکل جدی داریم که من نسبت به آن نظرات خودم را خواهم گفت.

آقای قابل، شما جوابی به این صحبت آقای شریعتمداری دارید؟

از منظر این که این عقیده و باور آقای موسوی و آقای کروبی باشد، باز از باور و از دید آن‌ها به عنوان شخص خود آن‌ها دفاع می‌کنم. گرچه به عنوان احمد قابل و جایگاهی که من دارم در جامعه ایران، و ممکن است متفاوت بیاندیشم. اما باید جایگاه آن آقایان را در نظر گرفت.

این‌ها کسانی هستند که هنوز باور دارند به این که فردی مثل آیت‌الله خمینی، مشی او به نفع مردم بوده و نگاهی دموکراتیک داشته و تعیین کننده... که حتی جنبه‌هایی که در زندگی ایشان منفی ارزیابی می‌شود آن‌ها را به عهده دیگران بگذارم و نهایتاً بگویم که قانون اساسی- حالا کاری به آقای خمینی و حتی عملکرد آقای خمینی نداشته باشم- قانون اساسی واجد قابلیت‌هایی است که این قابلیت‌ها اگرچه امروز بالفعل نشده یا عکسش بالفعل شده اما به لحاظ منطقی همچنان امکان ساختن یک ایران دموکرات و یک حکومت دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی اما با قرائتی دموکراتیک از آن می‌شود به آن رسید.

این باور را اگر کسی داشته باشد به نظر من اگرچه ممکن است باور قابل نقدی باشد اما این جور نیست که آن را یک سره باطل ارزیابی کرد. به هر حال اگر شما معتقد به اصلاح‌طلبی باشید یعنی معتقد باشید که برای تغییرات اجتماعی از طرف جامعه اصلاحات بهتر از تغییرات اساسی و کلی است یعنی به این معنا که همه چیز را حذف کنیم و از نو یک طرح جدیدی بیاوریم، راهکارش همین است که در منشور سبز عرضه شده. به این جهت حتی می‌شود به لحاظ این باور از آن دفاع کرد.

آقای شریعتمداری، دفاع آقای قابل مبتنی بر همان اصطلاح قانون اساسی بدون تنازل است...

بله. ببینید. به عنوان عقاید شخصی این آقایان برای من هم محترم است. ولی این‌ها منشور جنبش سبز می‌دانند و در جایی هم متذکر می‌شوند که در به روی انتقادات باز است و این جنبش سبز به همه تعلق دارد. مشکل از آنجا شروع می‌شود. اگر این منشور منشور جمعیت معینی بود که عقاید معینی داشتند با آن مشکلی نبود. ولی وقتی می‌خواهد متعین کند یک حرکت اجتماعی را و به عنوان باور اجتماعی گروه‌های معینی، گروه هایی که آمده‌اند و مطالبات مدنی خاصی را مطرح کرده‌اند، آن وقت به آن ایرادهایی وارد است که عرض می‌کنم.

اولاً اگر ما مهم‌ترین خصوصیت انقلاب را جنبه ضد استبدادی آن بدانیم و در نتیجه دموکراسی‌خواهانه، از ابتدای انقلاب، مشکل با آقای خمینی و شاگردانش این بوده که قانون اساسی جمهوری اسلامی گاهواره استبداد ولایت فقیه است و چنان ولایت فقیه در آن عجین شده و چنان در تار و پود آن تنیده شده که راه‌های اصلاح آن را قانون اساسی بر روی خودش بسته و بنابراین منظور از اصلاح‌طلبی بیشتر مسالمت‌جویی است تا اصلاح قانون اساسی.

اغلب مواد اصولی قانون اساسی ابدالدهری است و قابل تغییر نیست. تفسیر قانون اساسی با شورای نگهبان است. اختیار شورای نگهبان به عهده ولی فقیه است. ولی فقیه در تفسیر مطلق‌العنانی خودش که قانون اساسی پس از تجدید نظر به او داده است در حقیقت ممثل دین و دولت و مردم است و قانون اساسی هیچ راهی را برای تغییر جز به اراده او موکول نکرده است.

بنابراین خواست اصلاح‌طلبی قانونی یک خواست ممتنعی است که معلوم نیست اساس آن بر کدام واقعیت‌ها است و وقتی آقای موسوی می‌گوید که قانون اساسی باید بدون تنازل اجرا شود، معلوم نیست از چه سمتی می‌گوید. گرباچف اگر مدلی برای اصلاح داشت، در صدر شوروی بود. تفسیر حقوقی و شرعی و عرفی

قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است و آن است که باید تشخیص دهد که آیا قانون اساسی بدون تنازل اجرا می‌شود یا نه.

مطلب دوم این است که این آقایان مدت‌ها متصدی مقام‌های مختلف در مملکت بودند. آیا در دوره خودشان فرصت این که قانون اساسی چنان کامل عمل شود که مردم از مواهب آزادی برخوردار باشند، نبوده؟ اگر نبوده، چه تضمینی هست که در آینده چنین فرصتی فراهم شود؟

آقای قابل، این دو نکته را شما پاسخ دهید. بعد به سؤالات دیگر می‌رسیم...

یک اینکه در همین قانون اساسی فقط یک جا صحبت از حاکمیت شده و آن این است که حق حاکمیت پس از خدا از آن ملت است و از آن مردم است و تأکید شده که هیچ‌کس حق ندارد این حق خدادادی را از ملت سلب و در اختیار فرد، توی پرانتز بگذاریم مثلاً ولایت فقیه، یا گروه خاصی قرار دهد.

بعد نوشته که ملت این حق خدادادی را از طریق اصول بعدی قانون اساسی اعمال می‌کند. این اصل ۵۶ قانون اساسی است. بلافاصله اصل بعدی قانون اساسی اصل ۵۷ می‌گوید قوای حاکم در جمهوری اسلامی عبارتند از سه قوه‌ای که اسم می‌برد و بعد می‌گوید زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول دیگر قانون اساسی اعمال می‌گردد.

یعنی اصل ۵۷ زیرمجموعه اصل ۵۶ است و نمونه‌ای از حق حاکمیت. در بخش حقوق ملت وقتی حاکمیت از آن ملت شد آن حقوق ملتش دقیقاً در حق حاکمیت ملی آمده یعنی قبل از اصل ۵۶ می‌گوید حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن... پس می‌بینید اصل این است که همه این‌ها باید با نظر مردم باشد.

مجلس خبرگان اگر واقعاً نمایندگان حقیقی‌اش انتخاب شوند و نه نمایندگان ولی فقیه، کاری که می‌کند انتخاب ولی فقیه است در شرایطی که باید انتخاب کند و هم دائماً او را مورد نظر قرار دادن و بررسی عملکرد او و تذکر دادن به او و اگر تخلفی کند از خواسته ملت و در نهایت اگر رفتارش بر اساس قوانین و بر اساس

خواست ملت نباشد عزل او کاملاً کنترل شده است از طریق مجلس خبرگان. ولی الآن هیچ‌کدام این‌ها وجود ندارد.

آقای قابل، در مورد مسأله حقوقی‌اش فکر می‌کنم به همین اندازه روشن‌کننده بود. در مورد آن اشکال دیگر که گفتند این عده وقتی خودشان متصدی امر بودند...

بله. اینکه فرمودند این‌ها متصدی امر بودند، آقای موسوی نخست‌وزیر بود و در آن زمان از بین سه قوه، قوه مجریه اسماً ریاستش دست رئیس‌جمهور بود که همین آقای خامنه‌ای بود و فقط موارد اجرایی‌اش نفر اولش می‌شد نخست وزیر که انتخاب وزرایش را با اختیار خودش نمی‌توانست داشته باشد که در آن استعفایی که در سال ۶۷ داد برای همین بود که وزیر امور خارجه می‌گفت من وزیر رئیس‌جمهورم نه وزیر شما و [نخست‌وزیر] اطلاع ندارد که در این کشور چه می‌گذرد، به این خاطر استعفا کرد. خوب این نشان می‌دهد که ایشان به خاطر جنگ به تأخیر انداخته و از حق خودش گذشته و احساس می‌کرد که نمی‌تواند اینجوری کار کند.

یا مثلاً آقای کروبی آدمی بود که خیلی محتاط بود و (نامفهوم) دیگران را متهم به تندروی می‌کرد. اما بحث این است که زمان خیلی از حقایق را برای افراد مکشوف می‌کند که پیش از آن برایشان کشف نشده. ما نباید همه را با خودمان قیاس کنیم. ممکن است ما اصلاً ملاک مخالفتمان جنبه مثبت نداشته باشد.

ممکن است من مخالفت کنم به خاطر قدرت‌طلبی. چون من قدرت نتوانستم به دست بیاورم مخالف شدم نه روی ملاکی که دموکراتیک نبوده. ممکن هم است که نه مخالفت من از ابتدا به خاطر عدم رعایت مسائل دموکراتیک بوده؛ لذا ما هر مخالفی را هم در هر مقطعی از زمان باید رصد کنیم ببینیم که انگیزه‌ای دارد.

آقای شریعتمداری، پاسخ شما در زمینه دو پرسش و انتقادی که مطرح کردید. صحبت‌های آقای قابل نکات زیادی داشت. یکی این که چیزهایی که در قانون اساسی می‌گویند... اتفاقاً قانون اساسی معجونی از ضد و نقیض‌ها است. ولی در کل و در عمل ولی‌فقیه مسلط است به قانون اساسی، مسلط است به اداره کشور.

اختیاراتش طوری است که مجلس خبرگان را هم او تعیین می‌کند و این مفروضاتی که عده‌ای از علما می‌کنند از این هم بیشتر بود.
این بود که اگر ولی فقیه به وظایف خودش عمل نکند خود به خود از لحاظ شرعی ساقط است. مقام ثبوت را می‌گرفتند و مقام اثبات یادشان می‌رفت. یادشان می‌رفت که اینکه خود به خود ساقط است، چه قوه‌ای خواهد توانست در عالم واقع خارج این ولی‌فقیه را عزل کند؟
امروز هم آقای قابل فراموش می‌کنند که در مجلس خبرگان دست نشانده چه مکانیسمی وجود دارد که مستقل انتخاب شود؟ اصلاً در قانون اساسی چنین مکانیسمی پیش‌بینی نشده و قدرت فائقه طبق همین قانون اساسی ولی فقیه است. اینکه آیا قانون اساسی درست عمل می‌شود و نمی‌شود هم مرجع قانونی‌اش شورای نگهبان است.
بنده و آقای قابل و آقای موسوی در داخل قانونی که اگر می‌خواهیم اصلاحات قانونی بکنیم هیچ مقامی برای تشخیص اینکه این درست انجام می‌شود یا نه، نداریم. فقط می‌توانیم آرزوهای خودمان را بیان کنیم.

آقای شریعتمداری، در زمینه کارنامه آقای موسوی و آقای کروبی و کسان دیگری که...

من قبول دارم این حرف‌هایی که ایشان می‌زنند. ولی خودشان آن دوره را دوران طلایی می‌دانند. من قبول دارم این آقایان خیلی عوض شده‌اند. خیلی به سمت آرمان‌های دموکراتیک آمدند. ولی همه جامعه پا به پای این‌ها عوض نشده. عده زیادی هستند که اصولاً این مشکلات را نداشتند. ایشان می‌گویند که آن‌ها شاید قدرت‌طلب بودند. قدرت‌طلبی هم عین سیاست است.
اصلاً موضوع سیاست قدرت است. مهم این است که قدرت در یک مکانیسم دموکراتیک اعمال شود. نه در یک فضای استبداد زده. این که عیب نیست. این حسن است. خوب است سیاستمداران ما قدرت‌طلب باشند اما این قدر عاقل باشند که در یک سیستم دموکراتیک آن را اعمال کنند.

به هر صورت اگر چنین چارچوبی مسلط به فضای فکری آقایان باشد، این‌ها مانند گورباچف رهبران گذار هستند. رهبران استقرار نیستند. جامعه از آن‌ها پیشی گرفته و این‌ها تسهیل می‌کنند این را که از دیکتاتوری به دموکراسی برسیم و بنابراین مورد احترام و قدردانی ما هستند. ولی این‌ها نخواهند توانست این آرزوی خودشان را در حقیقت به مقام عمل برسانند.

آقای قابل، شما جوابی دارید به گفته‌های آقای شریعتمداری؟

بله. من البته صحبتم قطع شد. داشتم می‌گفتم که ممکن هم هست که کسانی که پیش از آقای موسوی و آقای کروبی و بعضی دوستان دیگر به مخالفت اقدام کردند واقعاً مخالفت‌هایشان مبنای دموکراتیک داشته. من یک سویه نخواستم همه را متهم کنم به قدرت‌طلبی.

قدرت‌طلبی هم دو سویه دارد. یک قدرت‌طلبی مثبت است. همان که آقای شریعتمداری فرمودند. یکی هم قدرت‌طلبی منفی است. یعنی وقتی که می بیند که از راهکارهای دموکراتیک راهی برای رسیدن به قدرت ندارد، می‌خواهد با به هم زدن قواعد بازی و ایجاد هرج و مرج به قدرت برسد.

مقصودم گروه‌هایی است که به هر حال وجود دارند در هر جامعه‌ای که پایگاه مردمی ندارند اما می‌خواهند با به هم زدن اوضاع قدرت را کسب کنند. من مقصودم گروه‌های این چنینی بود. والا قبول دارم که بعضی‌ها واقعاً با دیدگاه‌های دموکراتیک از همان ابتدا به مخالفت‌هایی پرداخته‌اند و این‌ها پیشتر از بقیه متوجه قضایا شده‌اند و فضل آن هم برای آن‌ها ثابت است.

مورد دیگری که من در این خصوص دارم این است که من نمی‌خواهم بگویم آقای کروبی یا آقای موسوی هیچ‌گونه نقدی برشان وارد نیست. من خودم هم شما می‌دانید... هم سلوکم نشان می‌دهد این‌ها را هم موضع‌گیری‌هایم نشان می‌دهد که موافق با بسیاری از موضع‌گیری‌های آقایان در دوران مسؤولیت‌شان نبودم و نیستم.

خواستگاه فکری من در بعضی جاها با این آقایان متفاوت است. من اصلاً از نظر شخصی اعتقادی به ولایت فقیه ندارم. یعنی معتقد نیستم که شریعت چیزی به نام حق ویژه برای فقها در نظر گرفته است. شاید چشم‌اندازی که من آن را ترسیم می‌کنم و می‌پسندم، این مثل پیش‌نویس قانون اساسی است. ولی تا وقتی قانون عوض نشده، به عنوان یک واقعیت راه گذارش به آن روند دموکراتیک در یک کشور همین است.

ایشان که می‌فرمایند مجموعه‌ای از تناقض در قانون اساسی هست، من می‌گویم چرا باید ما اجازه دهیم که آن رویکرد غیردموکراتیک در تفسیر، جایگاهی برای خودش پیدا کند و تفسیرهای دموکراتیک را پس بزنیم. پس اگر می‌گوییم ممکن است تفسیرهای دموکراتیک از قانون اساسی... این همان حرفی می‌شود که آقای موسوی و آقای کروبی الآن دارند می‌زنند. ما باید در این خصوص آن‌ها را تقویت کنیم و حتی اگر مواردی هم با آن‌ها اختلاف نظر داشته باشیم.

آقای شریعتمداری، فکر می‌کنم طرح یک پرسش از شما این بحث را شفاف‌تر می‌کند و موجب می‌شود که مطلب روشن‌تر شود. پرسش قرینه‌اش را هم بعداً از آقای قابل می‌کنم. علاوه بر عده‌ای از ایرانیان که در طیف راست و سنتی حامی اصل ولایت فقیه‌اند، در میان معترضان هم عده‌ای حامی این اصل هستند به گفته شماری از اصلاح طلبان حتی. عده‌ای که به رغم اعتقاد به ولایت فقیه ممکن است به قرار داشتن رهبر کنونی جمهوری اسلامی ایران در این سمت معترض باشند یا حتی نه به حضور او در این سمت بلکه به نحوه اجرای ولایت فقیه. آیا تکیه بر حسب اصلاً ولایت فقیه از قانون اساسی در این منشور موجب کنار گذاشتن این طیف بالقوه و بالفعل معترض از جنبش چند صدایی سبز به گفته شما، نمی‌شود؟

ببینید. سه تفسیر از قانون اساسی در وضع فعلی هست. معنی‌اش این است که قانون اساسی موجود در بین همه جناح‌های نظام بی‌اعتبار است. یک تفسیر آقای خامنه‌ای دارد و دنبال ولایت مطلق فقیه است به معنای واقعی‌اش. یعنی همه چیز در شخص خودش خلاصه شود.

یک تفسیر آقای احمدی‌نژاد و دوستانش می‌کنند، دنبال درآوردن یک سیستم ریاست‌جمهوری‌مدار بر عکس یک سیستم بر اساس پارلمان و مجلس از این قانون اساسی هستند و می‌گویند قانون اساسی فعلی آن طوری اجرا نمی‌شود.

یک تفسیر هم آقای موسوی این‌ها دارند. معنایش این است که یک ذاتی این قانون اساسی دارد که قانون اساسی فعلی آن نیست و باید برگشت به آن اصل اساسی قانون اساسی. بنابراین قانون اساسی فعلی که عملاً اجرا می‌شود در نظر همه جناح‌های قدرت فعلی بی‌اعتبار است.

در نظر اپوزیسیون اصولی نظام و مردم هم بی‌اعتبار است. در چنین فضایی گذار به دموکراسی نه از طریق اصلاح قانون اساسی- که هر جناحی تفسیر دیگری از آن دارد- بلکه برفراز قانون اساسی با یک قرارداد برای انتخابات آزاد صورت می‌گیرد.

بهتر است جناح‌هایی که همه‌شان قانون اساسی را بی‌اعتبار می‌دانند، بر فراز قانون اساسی موجود قبول کنند که یک انتخابات آزاد و منصفانه تحت نظارت بین‌المللی ایجاد شود و به وسیله بسیار کم‌هزینه‌ای ما به یک دموکراسی متمدنانه منتقل شویم.

این راهی است که امروز می‌شود پیشنهاد کرد برای اینکه تفسیر دیگری از قانون اساسی در فضای بحران زده موجود عملی شود، آرزویی بیش نیست. هیچ کدام از جناح‌ها قانون اساس فعلی را قانون اساسی قابل تمکین نمی‌داند.

آقای قابل، پرسش پایانی و قرینه از شما: در یک محاسبه هزینه و فایده آیا درست است که به بهای صرف نظر کردن خواست عده‌ای از فعالان پیگیر جنبش سبز یعنی تأکید بر حذف اصل ولایت فقیه از قانون اساسی، خواست عده دیگری که حفظ یا تعدیل این اصل را در نظر گفته‌اند، در دستور کار قرار داد. حمایت آن عده از جنبش سبز مهم‌تر است یا از دست دادن این عده که خواست‌ها و میزان پیگیری‌شان در یک حد دیگر است؟

در متن منشور صحبت از این است که قانون اساسی وحی منزل نیست و غیرقابل تغییر نیست. یک متنی است که در خودش هم امکان بازنگری را گذاشته. حتی در آنجایی که بعضی از آقایان می‌گویند که در قانون اساسی هست که بعضی از اصولش غیرقابل تغییر است، آن را هم می‌شود با رفراندوم مسأله را حل کرد. رفراندوم در همین قانون اساسی پیش‌بینی شده است.

دوستانی مثل آقای شریعتمداری می‌گویند باید از این گذر کنیم و بیاییم یک منشور دیگری داشته باشیم و اصلاً عنوان قانون اساسی را نیاوریم و بحث انتخابات آزاد را... ایشان که می‌فرمایند هزینه، آیا فکر می‌کنند آن کم‌هزینه‌تر است؟ یعنی به این معنا که امکان اجرایش در داخل کشور و امکان رویارویی و مصاف حاکمیت با کسانی که چنین درخواستی داشته باشند خیلی کمتر است و هزینه کمتری دارد. وقتی حاکمیت دارد الآن کسانی را که در چارچوب این قانون اساسی تحول را طلب می‌کنند، این جور سرکوب می‌کند و با این وضعیت آن‌ها را مواجه می‌کند، آیا می‌شود واقعاً قبول کرد که آن راهکار شدنی‌تر است و برنامه مشخصی برای رسیدن به آن وجود دارد؟

من گمان نمی‌کنم که آن آسان‌تر باشد. قطعاً خود آقایان اگر توجه کنند آن خیلی دشوارتر و پرهزینه‌تر است و به نظر نمی‌آید که منطقی باشد که کسانی که الآن در محدوده هستند و می‌خواهند این هزینه‌ها از آن‌ها گرفته شود، خیلی بعید است، مردمی که در داخل هستند و باید این هزینه‌ها را بپردازند.

به نظرم می‌آید که ما یک مقداری توقع را در حدی که امکانش هست بگیریم و به نظرم می‌آید این منشور سبز با توجه به این که راه را هم باز گذاشته و هیچ چیزی را نبسته، نخواسته حتی انحصارطلبی کند بلکه انحصارطلبی را در متن خودش مذموم دانسته و گفته این به عنوان اندیشه‌ای که ما داریم می‌خواهیم دیگران نقدش کنند و می‌توانند دیگران اصلاً حضور داشته باشند و لزومی ندارد با آن نماد سبزی که آقای میرحسین موسوی در انتخابات ریاست جمهوری آن را باب کرده و به همین خاطر اسم این قضیه شده جنبش سبز، خوب حالا می‌توانند در قالب عنوان دیگری باشند.

این منافاتی با آن ندارد و جلوی آن را نمی‌گیرد. منتها اگر بنا است با عنوان جنبش سبز و به عنوان مانور میرحسین موسوی کسی بیاید توی میدان و آن را منشأ برای اعتراضاتش قرار دهد، خوب طبیعی است که باید قبول کند که آن فردی که مدعی است رأی اصلی را در انتخابات برده ولی آن را باطل کردند و نخواندند، او فعلاً میدان‌دار باشد و او حرف بزند.
منتها ما کمکش کنیم که اگر جایی هم نقص دارد، نقص آن را برطرف کنیم با پیشنهادهای خودمان اما اساس را بر این بگذاریم که وفاق همان چیزی که ایشان می‌گوید به اضافه اصلاحاتی که ... می‌گویند این دفعه با صد نفر مشورت کردند و مطالب را اصلاح کردند تا حدی و هنوز هم بسته نشده. به نظرم می‌آید این راهکار راهکار منطقی‌تری باشد.

آقای شریعتمداری، چون پرسشی مطرح کردند، انصاف حکم می‌کند که مختصر به صحبت‌های آقای قابل جواب بدهید که بحث را ببندیم.
من فکر می‌کنم کسی مدعی این نیست که آقای موسوی باید از سمت خودشان کنار بروند. مسأله همان دعوت شخص آقای موسوی است به این که باید این منشور اصلاح شود. اصلاح اساسی این منشور این است که واقعیات را به جای خیالات بگذاریم.
این نظام برایش فرقی نمی‌کند که آقای موسوی در داخل نظام است. آقای موسوی فکر می‌کنند که در داخل نظام ماندند. مدتها است این نظام ایشان و آقای کروبی را کنار گذشته. هیچ اصلاحاتی در داخل این نظام با توجه به این انحصارگری موجود کم‌هزینه‌تر از اصلاحات معقول‌تری که ما پیشنهاد می‌کنیم نیست و هیچ نظامی برخورد سخت‌تری با کسانی نخواهد کرد که می‌گویند خود شما هم بیایید ولی اجازه بدهید که دیگران هم بیایند و در یک انتخابات آزاد با هم شرکت کنیم.
به نظر من موج تغییرات خاورمیانه نشان می‌دهد که راستای تغییرات در همه جا در همین زمینه است و ایران هم یک جزیره مستثنی نخواهد بود.

(۱۲)

"نظام" اسم مستعار آقای خامنه‌ای است

نوشابه امیری، روز آنلاین، ۲۲ اسفند ۱۳۸۹

با احمد قابل، پژوهشگر دینی و فعال سیاسی در ارتباط با حوادث ایران، جنبش سبز و ویژگی‌های روند حوادث مصاحبه کرده ایم. آقای قابل که به تازگی از زندان آزاد شده، ضمن تأکید بر اینکه «خشونت طلبان سابقه دار به حاکمیت موجود، موجودیت بخشیده و می بخشند و بود و نبودشان را به آن گره زده اند» می‌گوید: «آقای خامنه‌ای لازم بداند، تیم ریاست جمهوری را چون دستمال کاغذی به کناری می اندازد. مقدمات این کار از هم اکنون شروع شده است و اگر فرصتی بیابند، آشکارتر نیز خواهد شد.»
احمد قابل بر این باورست که: «آقای خامنه‌ای بازیگردان اصلی ماجراها است و مدیریت تمامی اتفاقات را نیز خود وی برعهده دارد.»
این مصاحبه که از طریق ایمیل انجام شده، در پی می‌آید.

برخی در مقایسه حوادث کشورهایی چون مصر. تونس و...می‌گویند در این کشورها اعتراضات مردم متوجه یک شخص [بن علی یا مبارک] است، اما در ایران متوجه یک نظام شده است. به عبارت دیگر آقای خامنه‌ای سرنوشت بقیه نهادها مانند سپاه مجلس قوه قضاییه و... در نهایت نظام را به خود گره زده است. نظرتان در این مورد چیست؟

البته در مورد رفتار آقای خامنه‌ای، درست است که او سرنوشت یک «نظام» (جمهوری اسلامی) را به سرنوشت خودش گره زده است. اساساً ایشان و دوستانشان در نهادهای حکومتی، عنوان «نظام» را اسم مستعار آقای خامنه‌ای

می‌دانند. ولی معلوم نیست که مشابه همین رفتار در مصر و تونس بوده یا خیر. لااقل بین شخص اول حکومت مصر و تونس با برخی نهادهای حکومتی و یا سران آن نهادها، ارتباطاتی چون رابطه آقای خامنه‌ای با همین نهادها در حکومت ایران وجود داشته است که عنوان «یکه سالاری» را در همه‌ی این کشورها، وجه مشترک قرار داده بود.

شما گفته اید «نظام از طریق ظلم آشکار مشغول براندازی سخت است»، این ظلم از چه مرحله‌ای پررنگ شده و مختصات آن چیست؟

تقریباً از همان روزهای نخست، اتفاقات غیر اصولی و غیر منطقی هم پابه پای حرکات مثبت، از سوی برخی نهادهای مردمی و برخی افراد در نهادهای حکومتی، پدیدار شد. سرعت اتفاقات روزها و ماه‌های آغاز یک انقلاب بزرگ و عدم استقرار یک نظم و نظام تعریف شده، برخوردهای ناروا و غیر منطقی در آن حد را طبیعی جلوه می‌داد. اما اندک اندک این کژروی ها تبدیل به قاعده می‌شد و غالب رفتارها را تحت تاثیر خود قرار می‌داد. از اینجا به بعد، زمان هشدار و پاک‌سازی حاکمیت از افراد متخلف فرا رسید که متأسفانه کمتر به انتقادات و هشدارهای دلسوزان ملی و یا مذهبی توجه شد.

اوج انحراف در اهداف انقلاب، از زمانی بود که برخی گروه‌های مخالف حاکمیت، دست به اسلحه بردند و حاکمیت هم ابتدائا برای دفاع از موجودیت خود اقدام کرد، اما سپس در مقام انتقام از مخالفانی برآمد که اقدام به ترورهای کور کرده و یا به تجزیه طلبی فرا خوانده و اقدامات شبه نظامی را برای رسیدن به اهداف خود برگزیده بودند. خصوصاً بحث «اسراف در قتل» به عنوان «ظلم غیر قابل جبران» از دیدگاه شریعت محمدی (ص) گناهی است که به هیچ وجه نمی‌توان در برابر آن بی‌تفاوت بود. وقتی کشتن ناحق یک نفر، در منطق قرآن برابر با کشتار تمام انسان ها است، کشتار چند هزار نفر با چه چیزی برابر می‌شود؟!!

این دو گروه خشونت طلب درون نظام و مخالف نظام، عامل اصلی «انحراف انقلاب ۵۷ به مسیر تحکیم خشونت و استبداد» در ایران شدند و البته پیروز این میدان، خشونت طلبان درون حاکمیت بودند که کشتار سال ۱۳۶۷ را نیز درکارنامه خود و حاکمیت ثبت کردند. در تمام این مدت، افرادی در درون حاکمیت بودند که با روند انحرافی مبارزه و تلاش می‌کردند تا مانع گسترش خشونت ها گردند. آیت‌الله منتظری (رض) بزرگ‌ترین قهرمان اصلاح طلب این صحنه بود و تنها فردی بود که جرأت ابراز عقایدش را داشت و همه‌ی داشته هایش را در مبارزه منفی با خشونت طلبان و برای پیشگیری از انحراف غیر قابل بازگشت انقلاب، از دست داد.

پس از سال ۶۷ و توقف اعدام ها، میدان سیاست دست‌خوش تحولاتی به نفع بازیگران خشونت طلب شد و افراد مخالف خشونت و آرامش طلب درون حاکمیت، از عرصه سیاسی کشور حذف شدند و در زمان کوتاهی، تمامی مناصب تاثیر گذار را از «اصلاح طلبان» گرفتند و امکان دخالت در تصمیمات حاکمیت را از دلسوزان ملت و کشور سلب کردند. البته در این مدت نیز با «قتل‌های زنجیره ای» بساط انحراف ادامه یافت ولی اقدام اصلی اقتدارگرایان خشونت طلب، بستن فضای سیاسی و ریشه کن کردن تمامی رسانه هایی بود که «آزادی بیان» را به عنوان حقی از حقوق ملت مورد تأکید قرار می‌دادند. من این همه را «ظلم و ستم به ملت ایران و اندیشه‌ی اسلامی» می‌دانم و بر اساس بیان پیامبرخدا (ص) که: «الملک یبقی مع الکفر ولایبقی مع الظلم» معتقدم که خشونت طلبان حاکم بر کشور، با اطلاع از این گزارش پیامبر که صریحاً می گوید: «حکومت، با ستمگری نمی‌ماند» (برانداخته می‌شود) و با اطلاع از ظلم و ستم خود و همدستان شان، اقدام به تداوم این رفتارهای ستمگرانه کرده‌اند. یعنی «اقدام به براندازی» نظام جمهوری اسلامی کرده‌اند و بجای آن «نظام دیکتاتوری» را جایگزین کرده‌اند.

حکومت سالهاست که مخالفان را به کودتای خزنده و براندازی متهم می‌کند. هنوز هم هیچ کودتاگر و براندازی و با شواهد قانونی و ملموس، معرفی نشده. سؤال این

است که اولاً چرا این اتهام، اتهام مورد علاقه حکومت است و ثانیاً اینکه وقتی مستندی ارائه نمی‌شود، نظام اسلامی در باوراندن آن به پیروان خود موفق بوده یا هست؟

آقای خامنه‌ای و دوستانش، پس از شکست تاریخی از ملت در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ ریاست جمهوری، تمام توان خود را در نهادهای انتصابی (شورای نگهبان، قوه‌ی قضائیه، نیروهای مسلح، صدا و سیما و منابر جمعه و جماعات) بکار گرفتند تا اصلاح طلبان را نابود کنند.

از دید خشونت طلبان حاکمیت، رسانه‌های آزاد (که روزنامه‌های مستقل از حکومت بودند) را باید با قوه قهریه و قضائیه، می بستند و روزنامه نگاران و مدیران آن‌ها را به بند می کشیدند و با تعطیل فله‌ای مطبوعات، امکان تنفس دوباره‌ی خشونت طلبی را فراهم می‌کردند.

ایجاد مانع در مسیر اقتدارگرایان و «بازگشت خشونت طلبی» به معنی مواجه شدن با اتهامات «پایگاه دشمن، مزدوری اجانب، جنگ نرم، کودتای مخملی و خزنده، اقدام علیه نظام و اقدام علیه مقدسات اسلامی» بود.

قتل‌های زنجیره‌ای که از سال ۶۸ به صورت پراکنده پی گرفته شده بود، در سال ۷۷ و ۷۸ آشکارا و پی در پی انجام گرفت تا نشان دهد که برخی حاکمان و مقتدران، خواب بازگشت به دهه ۶۰ را می‌بینند. اثبات نقش وزارت اطلاعات در قتل‌های یادشده، بخش خشونت طلب حاکمیت را رسوا کرد. حمله به کوی دانشگاه نیز مشت بسته خشونت طلبان را پیش ملت باز کرد.

شکست در انتخابات مجلس ششم، ضربه‌ی شکننده دیگری بود که کمر خشونت طلبان حاکمیت را شکست. ولی از آن پس، اقدامات تلافی جویانه تا آنجا پیش رفت که جز «نابودی اصلاح طلبی» و اصلاح طلبان، گویی هدف دیگری برای حاکمان خشونت طلب وجود نداشت.

به هرحال نتیجه آن همه شکست و تحقیر و رسوایی، انتقام سخت و دشواری است که امروزه باید پس داده شود و رقیب، واهمه‌ای از داوری مردم و

افکارعمومی داخل و خارج ندارد. تمام وجودش در آتش انتقام می سوزد و هزینه کینه آن همه رسوایی را باید پرداخت.

باورمندان به نظام کنونی چه کسانی هستند؟ با چه انگیزه هایی؟

آنچه امروز در حاکمیت کشور باقی مانده، نظام جمهوری اسلامی نیست؛ چرا که رفتارش نه مبتنی برقانون اساسی است که اکثریت جمهور در سال‌های ۵۸ و ۶۸ به آن رای داده‌اند و نه مبتنی بر دستورات خداوند و سنت پیامبر (ص) و علی (ع) است.

برخی عالمان مدافع حاکمیت، به‌خاطر «ترس و طمع» یا یکی از آن دو در جمع مدافعان دیده می‌شوند. اکثر افراد عادی و ناآگاه نسبت به حقایق دنیای سیاست، به تصور دفاع حاکمیت از دین و شریعت و خدمتش به ملت، هنوز از آن دفاع می‌کنند.

خشونت طلبان سابقه دار حاکمیت نیز به‌خاطر ترس از «سرانجام ناگوار» چاره‌ای جز دفاع از حاکمیت ندارند. در حقیقت آنان به حاکمیت موجود، موجودیت بخشیده و می بخشند و بود و نبودشان را به آن گره زده اند.

علت علنی شدن نامه نگاری های به قول شما نصیحت گرایانه به آقای خامنه‌ای چیست و چه تاثیری داشته؟

ظاهراً تاثیری نداشته ولی آشکار گویی، پس از آن پدیدآمده که هشدارهای مخفیانه بی‌تاثیر بوده و مانع کژروی ها نشده است.

آقای خامنه‌ای به تدریج در نوک حملات و انتقادات مردمی قرار گرفته؛ بخشی این ماجرا را به حساب گروه احمدی‌نژاد می گذارند که قصد دارد با یک بازی دوگانه خود را به عنوان آلترناتیو حکومت اسلامی و البته همچنان با پسوند اسلامی معرفی کند. معتقدان به این نظر بحث «ایران ایران» کردن افرادی مانند مشایی و همزمان حمله به روحانیون را هم در این چارچوب می‌بینند؟ نظر شما چیست؟

من با این تحلیل مخالفم. آمدن گروه یادشده، با تصمیم آقای خامنه‌ای بوده و با تصمیم ایشان هم آنان نقش مخالف روحانیان سنتی در قم را بازی می‌کنند تا هم

اهرم فشار رهبر بر مراجع باشند و هم مهار آنان در گرو حمایت‌های مراجع از رهبری باشد.
آقای خامنه‌ای در همان دهه اول رهبری اش گفته بود: «ما باید یک جناح چپ از خودمان داشته باشیم»! و آقای مشایی هم اخیراً گفته است: «ما باید ۱۴ میلیون رای مخالفانمان را برای انتخابات بعدی از آن خود کنیم»!
بنا بر این معتقدم هرگاه آقای خامنه‌ای لازم بداند، تیم ریاست جمهوری را چون دستمال کاغذی به کناری می اندازد. مقدمات این کار از هم اکنون شروع شده است و اگر فرصتی بیابند، آشکارتر نیز خواهد شد.

تحلیل شما از نبردی که درون حاکمیت در گرفته که در یک سوی ان کسانی مانند مطهری قرار دارند و توکلی و در سوی دیگر حامیان دولت، چیست؟ آقای خامنه‌ای در کجای این دعوا ایستاده و چرا؟

البته اختلافات درون مجموعه اقتدارگرایان جدی است و علت اصلی آن هم «لزوم بی‌اطلاعی بازیگران میانی از ساختگی و تحت کنترل بودن این اتفاقات است». انکار نمی‌کنم که این بی‌اطلاعی، می‌تواند درگیری‌های جدی را هم ایجاد کند و کنترل بازی را از دست بازیگردان ها خارج سازد.
آقای خامنه‌ای بازیگردان اصلی این ماجراها است و مدیریت تمامی اتفاقات را نیز خود وی برعهده دارد. ثیپولوژی ایشان به گونه‌ای است که حتی به فرزند خودش نیز تاوقتی امکان عرض اندام می‌دهد که در محدوده‌ی اختیارات تفویضی عمل کند. ماجرای آقای هاشمی نیز از دید آقای خامنه‌ای چیزی جز «تعدی هاشمی از نقش مورد نظر رهبری» نبود که منجر به حذف ایشان گردید.

ترکیب جنبش سبز را چگونه می بنیید؟ نقاط کلیدی ضعف و قوت آن کجاست؟

به نظر من هنوز ترکیب مشخصی برای جنبش سبز نمی‌توان تعریف کرد. هیچ توافق نوشته شده و هیچ هماهنگی خاصی صورت نپذیرفته. هرچه بود مربوط به انتخابات سال ۸۸ بود و از آن پس، همه با هم تعارف می‌کنند. البته ادعای تمامی نیروهای متشکله جنبش سبز، تقلب در انتخابات و نادیده گرفتن رای آقایان

موسوی و کروبی است. بنابراین نوعی توافق نانوشته در حمایت از این دو نفر وجود داشته که امیدوارم به توافق اصولی تری بیانجامد تا معلوم شود که «چه می‌خواهیم». ما می دانیم که «دیکتاتوری و استبداد» را نمی خواهیم. حتی می توانیم ادعا کنیم که نگاه ما به دیکتاتورها و مستبدان، نگاهی فرعی است و مشکل ما با مقوله «دیکتاتوری و استبداد» است نه با دیکتاتور و مستبد. ولی مهم‌تر از این توافق، رسیدن به هدف مشترک ایجابی، مثلاً «دموکراسی و حقوق بشر» است. آن گاه می‌توان یکدیگر را تحمل کرد و با نقد علمی و اخلاقی، راهکارهای یکدیگر را مورد بررسی قرار داد تا شاید در راهکارها نیز به اشتراک نظر برسیم. مسأله «خشونت گرایی» که آفت انقلاب ۵۷ شد، باید به عنوان یک آفت همیشه فعال در صحنه‌ی اجتماع و سیاست، از هم اکنون مورد نفی و طرد همگان قرار گیرد.

علت این نحوه برخورد حکومت با اقایان موسوی و کروبی چیست؟ چه هدفی را دنبال می کنند؟

آنان پیش از انتخابات به عنوان «افراد صالح» تایید شدند تا اگر رای مردم را داشتند، در منصب ریاست جمهوری قرار گیرند. آقای موسوی عضو منصوب رهبری در مجمع تشخیص مصلحت نظام بود و آقای کروبی خود از پذیرش چنین سمتی انصراف داده بود. وقتی آنان در برابر تقلب و رفتارهای غیر قانونی خشونت طلبان ایستادند، شدند مزدور بیگانه و «فتنه گر»؛ آن هم فتنه‌ای که به اوایل انقلاب و حتی قبل از انقلاب (به گفته‌ی وزیر اطلاعات) برمی گشت. دیگری آن‌ها را خائن معرفی می‌کند که از زمان نخست وزیری خیانت کار بوده و یا در پست ریاست مجلس با بیگانگان سرو سری داشته و...هیچ کس از اینان نمی پرسد که لیست بلند بالای خیانت کاران ادعایی خشونت طلبان در نظام جمهوری اسلامی، به حدی رسیده است که گویا حداقل ۲۶ سال از ۳۲ سال پس از انقلاب را خیانتکاران دانه درشت مدیریت کرده‌اند. اگر ۱۰ سال آن با مسؤولیت آیت‌الله خمینی باشد بیش از ۱۶ سال آن با مسؤولیت والای آقای خامنه‌ای (که سیاست گذار اصلی کشور بوده) همراه بوده و عملاً «اقرار خشونت

طلبان به ۱۶ سال خیانت ایشان به ملت» را نیز اثبات می‌کند! البته معلوم است که این تبلیغات گسترده برای بالابردن هزینه‌ی مخالفت با سیاست‌های خشونت طلبان و ایجاد رعب و وحشت در بین مخالفان و وادار به سکوت کردن ایشان صورت می‌گیرد.

در صورت ادامه بازداشت موسوی و کروبی، راه آنان چگونه می‌تواند ادامه یابد و از چه برخوردهایی باید پرهیز و چه برخوردهایی را تقویت کرد؟

من معتقدم که جنبش سبز باید به یک «فکر راهبردی» و «اندیشه‌ی راهبر» مجهز شود و وابستگی به افراد را وانهاده و وابسته به افکار باشد. یعنی «رهبری جنبش سبز» باید رهبری فرد یا افراد نباشد بلکه «رهبری فکر یا افکار مشترک» باشد.

در اینصورت بازداشت بزرگان جنبش، مانع تداوم پایداری مردم و معترضان در جهت تامین حقوق قانونی و انسانی شان نخواهد شد و این حربه از دست رقیب گرفته خواهد شد.

در این لحظه خاص تاریخی، به چه امید دارید و از چه چیزهایی ناامید شده‌اید؟

من به گام مثبت ملت ایران در مسیر آینده‌ای بهتر، کاملاً امیدوارم. ما از نظر باورها و عقاید، چیزی به نام ناامیدی نداریم. از همه که ناامید شویم، نوبت امید به خدا می‌رسد که با «نهی قرآن» و تأکید بر پرهیز از ناامیدی از رحمت خداوند رحمان، امکان نومیدی منتفی می‌شود. من در جمع معترضان، امید به پیروزی را پررنگ تر از آنچه گزارش داده شده، می بینم. در زندان و بازداشتگاه اطلاعات، افراد گمنام ولی توان مند و امیدواری را دیدم که اثری از آن را در رسانه‌ها نمی‌توان دید و یا کمتر می‌توان دید. به این نکته هم اطمینان دارم که «هیچ قدرتی نمی‌تواند بر جمع امیدوار به پیروزی، پیروز شود، حتی اگر بارها و بارها آن جمع را شکست دهد».

(۱۳)

جنبش سبز، اصلاحات، روحانیت و ولایت فقیه

پاسخ به پرسش‌های سایت سبز لینک، ۱۹ فروردین ۱۳۹۰

پرسش اول

با سلام و تبریک عید نوروز. جناب آقای قابل بعد از ۲۵ بهمن که همراه با حضور خوب و نجیبانه ملت بود علی رغم حکومت نظامی متأسفانه شاهد اتفاقات ناخوشایندی بودیم. عدم همراهی بخشی از اصلاح طلبان و انفعال آنان بخصوص در مجلس و حتی خالی کردن پشت آقایان موسوی و کروبی توسط بخش‌هایی ازنیروهای باقی مانده اصلاح طلبان ومعتدل ها که درکم کردن هزینه حصر این دو بزرگوار و همسران آنان مؤثر بود.

۱- علت این انفعال و پشت کردن را چه می‌بینید؟ آیا بازخورد این انفعال، سرخوردگی بعضی عزیزان در جنبش و رادیکال شدن فضای درون جنبش نیست؟ و آیا حاصل آن، اختلاف در جنبش که دلخواه حاکمیت اقتدارگراست نیست؟

سلام بر شما.

نمی‌توان منکر تاثیر منفی رادیکال شدن جنبش شد. مطمئناً آثاری دارد ولی همه‌ی افراد و گروه‌های تشکیل دهنده‌ی جنبش سبز باید توان تحلیل و تحمل دیدگاه‌های مختلف مردم معترض را داشته باشند. مردمی که شدیداً و با خشونت بار ترین رفتارها از سوی حاکمیت ستم‌پیشه سرکوب می‌شود، طبیعتاً واکنش‌های تندی را نشان می‌دهد. حتی قرآن کریم هم تایید می‌کند که خشم ستمدیده اگر

باعث فریاد تند و توهین‌آمیز شود، خداوند آن را ناپسند نمی‌داند (لایحب‌الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم). در همین حال هم مسؤولیت رادیکال شدن شعارهای مردم معترض، بر عهده‌ی حاکمیتی است که موجب خشم مردم معترض می‌شود.
البته افراد موثر و مورد اعتماد معترضان باید مردم را به پرهیز از دام «خشونت گرایی» (که حاکمیت بر سر راه مردم پهن کرده تا «انگیزه‌ای مشروع برای سرکوب اعتراضات» پیدا کند) همیشه و مکرراً پرهیز دهند و از چیره شدن فضای احساسات به هیجان آمده بر تصمیمات خردمندانه و منطقی، جلوگیری کنند.

۲.آیا جنبش سبز سرکوب و سقط شد؟ در ادامه پاسخ به این سوال ادله خود بیان بفرمایید.

بهترین دلیل بر زنده بودن جنبش سبز، طراوت و سرسبزی و تنفس آن در فضای فکری جامعه و تجلی آن در تحلیل ها و حضور سرافرازانه‌ی اسیران زندانی جنبش اعتراضی و خانواده‌های صبور آنان است.
تکبیرهای شبانه و حضور آگاهانه‌ی مردم معترض در ماه‌های گذشته، نشان داد که این حرکت مسالمت‌جویانه و قانونی، سرکوب شدنی نیست.
نشانه‌ی دیگر حضور موثر و سرزنده‌ی جنبش اعتراضی را در واکنش‌های حاکمیت و نیروهای امنیتی و مسلح آن باید دید. لشکر کشی‌های خیابانی و ایجاد فضای پادگانی در شهرهای بزرگ، بی‌دلیل انجام نگرفته و نمی‌گیرد. تا زندانیان سرافراز و تحلیل گران هشیار و سخنگویان شجاع جنبش اعتراضی و حضور مردم در هنگام نیاز باشد، سخن گفتن از مرگ جنبش سبز، سخنی منطقی نخواهد بود.
آرزوی سلامتی برای شما

پرسش دوم

جناب قابل.

در ابتدا تبریک سال نو، ادای احترام و ممنون از بابت حضور شما در سبزلینک.

سوال من از شما:

به نظر شما آیا در عصر جدید رابطه سنتی روحانیت – مردم احتیاجی به تغییر دارد یا نه؟ جایگاه مذهب را دنیای مدرن چگونه میبینید؟ آیا هنوز باید در همه شؤونات زندگی بشر وارد شود یا تنها محدود به امور اخلاق فردی و اخروی آنان شود؟

مطمئناً باید تعریفی دوباره از مقولات؛ «روحانیت، مذهب و اخلاق» ارائه کرد. نه مدرنیته مدعی مذهب مردم است و نه مذهب با مدرنیته سر جنگ دارد. هم اکنون نیز سنتی ترین مذهبی‌های ما از دستاوردهای دنیای مدرن بهره می برند و مشتری پروپا قرص اینترنت و کامپیوتر و موبایل و انواع و اقسام ابزارهای زندگی مدرن هستند.

روابط روحانیت با مردم نیز تفاوت‌های عمده‌ای داشته و با استفاده از ابزار مدرن، شکل جدیدی به خود گرفته است. البته هنوز هم تغییرات وسیع و حتی تغییرات ماهوی در پیش است.

تلازمی بین «عدم دخالت در همه‌ی شئون زندگی بشری» از سوی مذهب با «فروکاستن نقش مذهب به امور فردی» نیست. مثلاً می‌توان «دین و مذهب» را به عنوان «پیش نهاد دهنده‌ی راهکارهایی منطقی و محدود در بخش‌هایی از زندگی بشر» پذیرفت و درباره‌ی حضور مذهب در «ایجاد انگیزه برای مراعات اخلاق انسانی در صحنه‌ی اجتماع» هم اندیشه کرد. مهم این است که «دین و مذهب به مزاحمی بی‌سود و زیانبار برای زندگی بشر تبدیل نشود». گرچه با کمال تاسف، قرائت‌های رایج از آن «مزاحمی سمج و پرزیان» ساخته‌اند.

پرسش سوم

ضمن سلام و تشکر از قبول دعوت:

آقای قابل جنابعالی در سال ۷۷ از طرف حضرت آیت‌الله منتظری حکم اجتهاد گرفته و برای پاسخگوئی به مسائل شرعی و دینی در محیط مجازی معرفی شدید آیاغیر از شما به فرد یا افراد دیگری این مسؤولیت واگذار شده؟ جناب قابل ممزوج و مخلوط شدن خرافات بی‌اساس و عدم توان پاسخگوئی مذهب در مواجهه با عقلانیت و خرد گرائی همچنین نا کار آمدی حکومت اسلامی در ۳۰ سال گذشته باعث ایجاد موج دین گریزی و دین ستیزی نزد جوانان خصوصاً در فضای مجازی شده ایا این اشکال را اساساً از دین میدانید یا حکومت دینی یا ...

در پاسخ پرسش اول باید گفت: حضرات آقایان محسن کدیور و سید محمدعلی ایازی نیز از طرف استاد (رحمة‌الله‌علیه) همراه با من، معرفی شده بودند.

در مورد خرافات باید توجه کرد که نقش حکومت ها در این امر، خیلی موضوعیت نداشته و ندارد. اساس آن «جهل» افراد و یا گروه‌هایی است که چه اعتقاد مذهبی داشته باشند یا نداشته باشند، بدون دقت هر ادعایی را می‌پذیرند و اساساً به ادعاها و لوازم آن نمی‌اندیشند. برای روشن شدن بحث خرافه‌گرایی و عوامل آن، می‌توانید مصاحبه‌ی مرا در این خصوص مطالعه کنید. لطفاً به این آدرس مراجعه کنید:

http://ghabel.blogspot.com/۲۰۰۶/۰۱/blog-post_۳۱.html

پرسش چهارم

با عرض سلام و تبریک سال جدید.

مرحوم آیت‌الله منتظری که از پایه گذاران نظریه ولایت فقیه بودند در سال‌های آخر عمرشان فرمودند که آنچیزی که ایشان از ولایت فقیه در نظر داشتند با آنچیزی که اکنون اجرا میشود کاملاً متفاوت بوده است. حتی مسأله ولایت مطلقه فقیه که اکنون در قانون اساسی آمده بعد از فوت آیت‌الله خمینی مطرح شد. حالا رژیم فعلی تلاش دارد این نظریه را جزء یکی از اصول دین جا بزنند و ولی فقیه را مقدس جلوه دهد. حتی چندی پیش یک از وابستگاه رژیم گفته بود مخالفت با آقای خامنه‌ای مخالفت با خدا است و فکر میکنم مطلب مشابهی هم در مورد آقای احمدی نژاد بیان شده بود. سؤال اول من از جناب آقای قابل این است که ولایت مطلقه فقیه اصلاً توسط چه کسانی ابداع شد و آیا این افراد پشتوانه علمی برای این نظریه ارائه کرده‌اند؟

ولایت مطلقه‌ی فقیه (یا ولایت عامه) ظاهراً توسط مرحوم «ملا احمد نراقی» به عنوان یک بحث فقهی مطرح شده است. البته اصل بحث از «ولایت مقیده‌ی فقیه» بحثی دراز مدت در فقه شیعه است.

مثل همه‌ی بحث‌های فقهی، دلایل قرآنی و روایی و عقلی، مورد استناد موافقان اندک (حدود ٪۵) و مخالفان بسیار (٪۹۵) ولایت مطلقه‌ی فقیه قرار گرفته و هریک تابع برداشت خود بوده‌اند.

مرحوم آیت‌الله منتظری که قوی ترین متن استدلالی در این مورد را نوشته است، اولاً قائل به «مشروعیت آن از طریق انتخاب مردم» است (نه به نصب الهی) و ثانیا در تعارض بین «افقه بودن» و «سیاستمدار تر بودن» (در صورتی که سایر شروط را به طور مساوی داشته باشند) رسماً قائل به ترجیح «سیاستمداری» بر «فقاهت» بود. من در سال‌های ۶۹ یا ۷۰ به ایشان عرض کردم که همین ترجیح، نشانگر «عدم ثبوت ولایت فقیه» است.

سؤال دوم من این است که آیا در نظریه اولیه ولایت فقیه روشی برای جلوگیری از مستبد شدن ولی فقیه و نظارت بر اعمال وی در نظر گرفته شده است؟ اگر جواب مثبت است پس چرا این روشها درست عمل نکردند؟

عمده‌ترین ناظر بر ولی فقیه که در قانون اساسی پیش‌بینی شده، مجلس خبرگان منتخب مردم است. طبق معیارهای حقوقی، این مجلس باید از کارشناسان مختلف؛ فقه و حقوق، اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی، فرهنگ و هنر، امور دفاعی و نظامی باید تشکیل شود تا بتواند بر تصمیم‌گیری‌های و عزل و نصب‌های مقامات قضایی و فرهنگی و نظامی و سیاست‌گذاری‌های کلان کشور از سوی رهبری، کارشناسانه نظارت کند و در صورت تخلف او را استیضاح کرده و حتی در صورت بی‌توجهی به مصوبات نظارتی خبرگان، می‌توانند او را عزل کنند. اما در عمل، با اعمال نظارت استصوابی (که مخالف صریح اصول متعدد قانون اساسی است) همه چیز را از مسیر قانونی خارج ساخته و مجلس خبرگان را مثل سایر نهادهای انتخابی، به نهادی انتصابی تبدیل کردند و طبیعی است که چنین مجلس تقلبی، نمی‌تواند بر رهبری نظارت کند و تنها تحت امر او فعالیت کرده و فعالیت خواهد کرد.

پرسش پنجم

با سلام و تبریک سال نو به شما و خانواده محترم و همچنین تبریک به پاس پایداری و پایمردی تان و همچنین تشکر از حضورتان در جمع کاربران سایت سبزلینک:

۱–اخیراً تعاریف عجیب و غریبی از سلامت اقتصادی حاکمان کشور و استقلال کشور ارائه گردیده است با این ادعا که چون شخص اول مملکت ساده زیست است پس ایشان دارای سلامت اقتصادی است و نقاط مبهم حتی از نوع خاکستری هم در پرونده ایشان وجود ندارد. در این تعریف زوال سرمایه‌های

اقتصادی کشور و فساد اقتصادی حاکم بر فضای کشور و ... چه می‌شود؟ آیا این‌ها نقاطی سیاه یا خاکستری تلقی نمی شوند؟ درباره استقلال هم ظاهراً انزوای سیاسی به استقلال سیاسی تعبیر شده و از این منظر حکام مصر وتونس وابسته ولابد حکام ایران و کره شمالی و لیبی مستقل اند! دیدگاه شما در این موارد چیست؟

کاش مسؤولان کشور میلیون‌ها تومان حقوق ماهیانه می‌گرفتند و زندگی اشرافی می‌داشتند ولی در مصرف بیت‌المال و منابع ملی، کمی احتیاط می‌کردند و این‌همه اموال عمومی را برای مقاصد شخصی و وجهه‌ی خصوصی خود در سطح جامعه مصرف نمی‌کردند.
در یکی از سال‌های حضور مجلس ششم اعلام شد که ۳۷ میلیارد تومان فقط خرج سفرهای استانی مقام رهبری بوده است. اگر در تمام مدت بیست و دو ساله‌ی رهبری ماهیانه ۵ میلیون تومان حقوق به ایشان می‌دادند، تنها به عدد «۱۳۲۰ میلیون تومان» می‌شد. این عدد کجا و «۳۷۰۰۰ میلیون تومان» کجا؟!! آیا آیت‌الله خمینی که هیچ سفر استانی نداشت و لااقل چنین مخارجی به بیت‌المال تحمیل نکرد، ناموفق‌تر از ایشان در مدیریت کشور بود؟!!
در مورد استقلال نیز باید به این پرسش پاسخ داد که در برابر کشتار مردم مسلمان ایالت سین کیانگ چین و کشتار مردم چچن در روسیه، چه نشانی از استقلال جمهوری اسلامی دیده شد؟!! امروز از یک سو ادعا می‌شود که ملت ایران از تحریم‌های بین‌المللی سود می برد!! و از سوی دیگر رسماً اعلام می‌شود که پیش‌شرط هرگونه مذاکره‌ای با غرب، لغو تحریم‌های بین‌المللی است!!! آیا هیچ تأثیری در تحمیل سیاست‌های قدرت‌های بیگانه، ناشی از تحریم‌ها به ملت ایران وجود نداشته است؟!! داستان غم انگیز «نیروگاه اتمی بوشهر و بازی کثیف روس‌ها و چاپیدن ۱۵ ساله‌ی منافع ملت ایران دلیل استقلال ما است؟!! آیا مشکلات پیش آمده در مورد سهم ایران از دریای مازندران، ناشی از نیاز حاکمان به حمایت‌های روسیه در مراکز بین‌المللی و باج دادن به آن کشور نیست؟!!

داستان انزوای سیاسی در سطح بین‌المللی، حدیث مفصلی است که در این مختصر نمی گنجد.

۲- قبل از حصر - بازداشت رهبران سبز، زمزمه هایی از بازگشت دوباره گروهی از اصلاح طلبان به صحنه انتخابات و تکرار تجربه آزموده آن هم بدون تعیین تکلیف انتخابات قبلی مطرح گردید که با وقایع ۲۵ بهمن و حوادث پس از آن، ظاهراً بصورت موقت طرح این موضوع مسکوت گذاشته شده اما احتمالا طرح این موضوع در روزهای آینده دوباره از سر گرفته می‌شود. دست آویز شدن به راهبرد شرکت در انتخابات را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا بدون تعیین تکلیف انخابات خرداد ۸۸ و حوادث پس از آن و در شرایطی که قطعا سلامت انتخابات با فضای فعلی کشور مخدوش است، شرکت در انتخابات را به صلاح می دانید و آیا جز ایجاد تشتت و انشقاق در جنبش سبز و فروکاهیدن مطالبات به نازل ترین سطح ممکن می‌تواند تاثیر دیگری داشته باشد؟ ارزیابی کلی شما نسبت به آثار مثبت و منفی هر یک از راهبردهای حضور در انتخابات، حضور مشروط در انتخابات، سکوت در برابر انتخابات، و یا تحریم فعال در انتخابات آتی چیست؟ در شرایط فعلی کدام راهکار را موفق تر ارزیابی می‌کنید؟

تنها در صورتی که نهادی غیر حکومتی و با نظارت بین‌المللی در ایران انتخاباتی برگزار کند، شرکت در آن مطلوب است. در غیر اینصورت گمان نمی‌کنم شرکت در نمایش‌های انتخاباتی، منطقی باشد.

پرسش ششم

۱- انتخابات مجلس آینده را چطور ارزیابی می‌کنند؟

پیش بینی مثبتی از آن ندارم. حاکمیت فعلی شایستگی برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه را ندارد.

۲- آیا جریان احمدی- مشایی را خطری جدی برای مرکزیت حاکمیت می‌دانند؟

خیر. چپ روی‌های آنان بازی اصحاب قدرت با بازیگردانی مرکزیت و کنترل شده و برای جلب آراء مخالفان است. این سخن صریح جناح حاکم بر کشور است. البته امکان جدی شدن درگیری ها در تقسیم منافع قدرت و خارج شدن مسایل از دست بازیگردانان وجود دارد.
با سپاس فراوان

پرسش هفتم

با عرض سلام و تبریک عید نوروز و آرزوی استواری روزافزون برای شما
ابتدا لازم است به عنوان یکی از دوستداران جنبش سبز از شجاعت و جوانمردی شما تشکر کنم.
اما بعد...
۱- به نظر شما جریانات فکری درون حوزه علمیه و به طور کلی روحانیت را به چند دسته می‌توان تقسیم نمود؟ کدامیک از این گروهها در آینده به جریان غالب تبدیل خواهند شد و با عنایت به سیطره روزافزون حاکمیت بر حوزه، همکنون آیا ستیز و رقابتی برای تصاحب جایگاه برتر در میان این جریانات می‌بینید؟ در این میان وزن نواندیشان دینی و کسانی که با اندیشه‌های نوین به سراغ اسلام و روحانیت می روند چه میزان است و تعاملات آنان با سایر گروههای فکری حوزه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

روحانیت به سه دسته‌ی؛ مدافعان حاکمیت و مخالفان حاکمیت و اکثریت خاموش تقسیم می‌شود.
تحولات عظیم در سطح جهانی و امکانات گسترده برای تحقیق و اطلاعات دقیق از تغییر و تحولات اجتماعی و علمی، آینده‌ی حوزه‌های علمیه را از آن همراهان علم و واقع‌گرایان صحنه‌های اجتماعی و خردگرایان موجود در آن‌ها خواهد ساخت.

طبیعتاً نواندیشی دینی محصول آشتی با علم و منطق و پذیرش واقعیت‌ها است. پس این گروه نامتعین، نقش اساسی «تحول در حوزه‌ی اندیشه‌ی دینی» را بر عهده خواهد داشت.

۲- برخی از روشنفکران سکولار به این نتیجه رسیده‌اند که دین اسلام از اساس اصلاح ناپذیر است و تنها راه برای تحول سیاسی اجتماعی ایران و جامعه دینی آن، نه اصلاح، که وادار نمودن دین به عقب نشینی از عرصه عمومی است. به نظر شما آیا این اظهار نظر صحیح است یا خیر؟ در صورت عقب نشینی اجباری دین، یا به طور کلی نهادهای دینی، انتظار چه عواقبی را برای جامعه و این نهاد می‌رود؟ تغییرات و تحولات دین به چه صورت خواهد بود؟

من به عنوان کارشناس معارف دینی و شریعت محمدی (ص) با برداشت این گروه از روشنفکران سکولار موافق نیستم و ادعای آنان را نادرست می‌دانم که ناشی از کم اطلاعی آنان از اسلام و مبانی آن است.
بعد هم باید پرسید که با کدام ابزار می‌خواهند دین را «وادار به عقب نشینی» کنند. امیدوارم با ابزار استبداد و سرکوب یا با توسل به راهکارهای غیر اخلاقی «وادار به عقب نشینی اجباری» نکنند به این کار اقدام نکنند. اگر با منطق و اخلاق به نقد بپردازند باید از آن استقبال کرد و پاسخگوی نگرانی‌های آنان بود.
در صورت استفاده از زور و استبداد و اجبار، مسیر بازگشت دین ورزی خردمندانه و کسب اقتدار سیاسی برای آنان آسان تر از هنگامه‌ای خواهد بود که بدون اجبار و سرکوب، دین و دینداران وادار به عقب نشینی شده باشند.
اگر دینداران با خشونت و استبداد از صحنه‌ی اجتماعی بیرون رانده شوند، حربه‌ی «مظلومیت» چندان کارا است که حتی ممکن است منجر به سوء استفاده‌ی مدعیان شریعت و بنیادگرایان خشونت طلب مدعی اسلام و بازگشت مجدد آنان به قدرت شود.

سایر پرسش‌ها نیز با این پاسخ، منتفی می‌شود و اساساً حذف کلی دین و مذهب و علایق دینی و مذهبی از جامعه‌ی بشری، ممکن نبوده و نیست، هرچند تقلیل جایگاه آن محتمل و بلکه مشهود است.

۳- بسیاری بر این عقیده‌اند که جامعه ایران همچنان جامعه‌ای دینی خواهد بود. از طرف دیگر شاهد گرایش روزافزون جامعه به سمت عرفان اسلامی-عرفانهای نوین، مسیحیت و غیره هستیم، برخی هم از پدیده دین گریزی صحبت می کنند. نظر شما در این مورد چیست و آینده این تغییرات را چگونه می‌بینید؟ به نظر شما بازتاب این تحولات در آینده حکومت جمهوری اسلامی چه خواهد بود؟ واکنش نهاد دین به این تغییرات چیست و آیا می‌توان انتظار داشت به غیر از واکنش طرد کننده، رفتار دیگری از دستگاه روحانیت در مورد ببینیم؟

رویکردهای «طرد کننده» اندک اندک از ارزش می افتد و تنها چیزی که کارایی خواهد داشت، آزادی انتخاب عقیده و به‌رسمیت شناختن حقوق فطری بشر حتی در انتخاب دین و مذهب است. این راهکارها در متن شریعت بوده و هست ولی از سوی متدینان ومتشرعان نادیده گرفته شده است. کمتر کسی است که نشنیده باشد که قرآن با صراحت از اصل «لا اکراه فی‌الدین» (در دین، هیچ نشانی از وادارکردن افراد به امری که نمی پسندند، وجود ندارد) دفاع کرده است.
من کاری به حکومت ندارم ولی تنها به این می‌اندیشم که؛ «آیا در مجموع، از نکات مبهم و تاریک در ذهنیت خود، به نکاتی در مجموع روشنتر گرایش داریم یا به نکاتی که ابهامات و تاریکی‌هایش در مجموعه‌ی اندیشه‌ی مورد نظر، بیشتر است؟!!».

دین‌گریزی به صورت یک بحران، در کشورهای اسلامی، اختصاص به ایران (و در حد بسیار کمتری در افغانستان) دارد. شما از مرزهای ایران که پا را فراتر می‌گذارید، اساساً از این پدیده خبری نمی‌بینید و یا آنقدر کمرنگ است که با سایر تحولات اجتماعی قابل قیاس نیست.

ضمن آنکه من معتقدم؛ «از آنچه امروزه به نام دین و شریعت در رسانه‌های عمومی حاکمیت ایران (و برخی مجامع اسلامی دیگر) عرضه می‌شود، باید گریخت و اگر کسی نگریزد باید در خردمندی او تردید کرد». ادعاهایی به نام اسلام که جز ریاکاری و بداخلاقی و فریب و دروغ، کمتر چیزی برای ارائه دارد.

پرسش هشتم

با سلام خدمت آقای قابل
می‌خواستم بپرسم که جنبش سبزی که مد نظر شماست فقط خواهان اصلاحات است یا نظریه‌ی براندازی یا همان اسقاط نظام را در بر می‌گیرد؟

بحث «بازنگری قانون اساسی» نیز در خود قانون تصریح شده است و می‌توان اکثر قریب به اتفاق اصول قانون اساسی را مورد تجدیدنظر قرار داده و اصلاحات را تعمیم دهد. اصولی را که نمی‌توان در بازنگری دچار تغییر کرد، از طریق «رفراندوم» در باره‌ی آن‌ها می‌توان تغییر داد. این نکته‌ای است که در متن قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است. پس حوزه‌ی اصلاحات می‌تواند همه‌ی مطلوبات مردم را تحت پوشش قرار دهد. با این تفاوت که صندوق‌های رای حقیقی ملت، حکم به تغییر یا عدم تغییر خواهد کرد و کسی در باره‌ی نتایج آن تردید نخواهد کرد که آیا اکثریت ملت خواهان آن تغییرات بوده‌اند یا خیر؟!!
چرا عکس‌العمل مردم نسبت به وقایع پیش آمده زیاد چشمگیر نبوده آیا مردم نمی‌توانند مبارزه کنند یا میترسند وسرد شده‌اند وشعله‌های جنبش در حال کم شدن و خاموشی است یا رو به انفجار و فوران؟ به گمان من، حضور مردم خیلی خوب بوده. نگاه کنید به روزهای ۲۵ تا ۲۸ خردادماه ۱۳۸۸ که جمعیتی بسیار بیشتر از مردم مصر در میدان تحریر قاهره را در خیابان‌های تهران مشاهده کردیم. البته وقتی هزینه ها از سوی حاکمیت بالا برده شد و پای جان و حیثیت افراد به میان آمد، نگرانی‌ها افزایش یافت ولی بازهم حضور چشمگیری داشتند. پیش از این در پاسخ به پرسش‌های مشابه، جواب سایر سؤالات شما را هم داده‌ام.

چرا شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی ۲۵ بهمن توسط رسانه‌های اصلاح طلب سانسور وبایکوت خبری شد؟ آیا این خیانت به مردم وخون شهدا نیست؟

رسانه‌های اصلاح طلب، بلندگوی مواضع و اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه بوده و هستند. آنان اساساً با «مرگ خواهی» موافق نبوده و نیستند. شعار معروف آنان «زنده باد مخالف من» بوده و هست. فرقی نمی‌کند که چه کسی مخالف آنان باشد. خشونت طلبان درون حاکمیت یا برخی از مخالفان خارج از حاکمیت.
رفتار دموکراتیک این است که تفاوت‌های موجود در جنبش سبز را بپذیریم و قبول کنیم که هرکسی در محدوده‌ی داشته‌های خصوصی خویش، حق مالکیت و تصرف دارد.

من البته ترجیح می‌دهم که در هنگامه‌ی خبر رسانی، علایق فردی و گروهی را نادیده بگیریم و اصل خبر را آنگونه که هست و واقعیت داشته، گزارش کنیم و اگر نقدی به آن داریم در تحلیل‌های خود به آن بپردازیم. بنا بر این با انتشار اصل خبر مبتنی بر واقعیت موافقم ولی می توانستند پس از انتشار آن، آن را مورد نقد قرار دهند. شما دوست عزیز و سایر دوستان هم سعی کنید تفاوت ها را برسمیت بشناسید و همه باید همدیگر را تحمل کنیم و با تمامی تفاوت ها به هم احترام بگذاریم.

آیا به نظر خودتان تحمل این همه سختی وشکنجه آن هم برای رسیدن به آرمان‌های امام ارزش دارد؟ خمینی که انتقادات ومخالفان زیادی در شبکه‌های اجتماعی جنبش سبز مانند بالاترین وآزادگی دارد؟ از دیدگاه عده‌ای، اصلاح‌طلبان مانع پیروزی و حرکت جنبش بوده‌اند نظر شما چیست؟
تهمت و اهانت مورد قبول نیست و فرقی نمی‌کند که چه کسی علیه چه کسی ادعا کند. تا در یک بررسی منصفانه و بی‌طرفانه دلایل دو طرف را نشنیده باشیم، حق داوری در مورد آن را عقلا و شرعاً نداریم. از طرفی با بررسی‌های دقیق و اظهارات مدافعان و مخالفان، ثابت شده است که دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی

با خشونت‌های فراوان از سال ۱۳۶۰ تا کنون، بر خلاف قانون اساسی و قوانین مصوبه‌ی کشور اقدامات مرگباری انجام داده‌اند.
مسلما آقایان موسوی و کروبی و خاتمی، هنگامی که از آیت‌الله خمینی تعریف می‌کنند، مقصودشان تایید جنایات صورت گرفته در دوران حضور ایشان نیست. در مجالس خصوصی تر، آنان ادعا می‌کنند که این جنایات، دور از چشم و اطلاع وی صورت گرفته و به همین دلیل آیت‌الله خمینی را مقصر نمی دانند. البته قبول دارند که دقت لازم از سوی ایشان در مسائل قضایی و امنیتی صورت نگرفته و به همین دلیل از اعتماد ایشان سوء استفاده شده است.
من البته با همه‌ی این توجیه موافق نیستم و نظریاتم را در مطالب گوناگونی که منتشر کرده‌ام، به اطلاع دوستان رسانده ام. خصوصاً در مورد اعدام‌های فله‌ای سال ۱۳۶۷.
ضمن آنکه آنان از «آرمان‌ها» سخن گفته‌اند و نه «عملکردها». آرمان هایی که عمدتاً قبل از پیروزی انقلاب ۵۷ و در پاریس بیان شده است. گمان نمی‌کنم اگر آن آرمان ها حقیقتاً عملی می‌شد، کشور ما در شرایط امروز قرار می داشت.
اگر اصلاح طلبان مانع پیروزی بوده‌اند، لابد باید کنار بکشند. همین حالا تصور کنید که همه‌ی اصلاح‌طلبان از جنبش اعتراضی کنار بکشند، چه اتفاقی می‌افتد؟
میرحسین و کروبی و اعضای زندانی مشارکت و مجاهدین انقلاب و کارگزاران و ملی مذهبی‌ها و نهضت آزادی ها و مجمع محققین و مدرسین قم و انجمن‌های اسلامی دانشجویان و مدرسین دانشگاه و آیت‌الله صانعی و آیت‌الله اردبیلی و آیت‌الله دستغیب و ده‌ها و صدها اصلاح‌طلب زندانی دیگر و یا فعالان سیاسی ظاهراً آزاد اگر همه سکوت کنند، چه کسی می‌تواند به مردم در مبارزه با استبداد یاری برساند. اگر افراد یا گروه‌های قدرتمندی هستند که توان بسیج اکثریت مردم را دارند، چرا تاکنون به میدان نیامده‌اند و اگر آمده‌اند چه تغییری در صحنه‌ی سیاسی کشور ایجاد کرده‌اند؟ آیا ممکن نیست که با اطلاع از همین مسایل، خود حاکمیت این طرح را دامن زده باشد یا دامن بزند تا بتواند از گرفتاری و بحران

بزرگی که مثلاً و فقط بازداشت موسوی و کروبی برایش داشته در امان بماند؟!!
قدری در مورد این احتمال بیاندیشیم. شاید مسیر متفاوتی را پیش پایمان بگذارد.

پرسش نهم

ببخشید آقای قابل
- آیا خداوند بین زن و مرد و در آفرینش آنان تفاوت گذاشته است و مرد بر زن برتری دارد؟

اگر مقصودتان «ارزش وجودی زن و مرد» است، هیچ تفاوتی در اصل خلقت نیست. اگر مقصودتان تفاوت جسمی است، حتماً تفاوت هایی وجود دارد که یکی را زن و دیگری را مرد می خوانیم. اگر تفاوت حقوقی را می گویید، پاسخ شما این است که؛ «هیچ تفاوتی در فرصت‌ها و امکان برخورداری‌ها از نظر خداوند» وجود ندارد. اگر برخی تفاوت‌ها را می‌گویید، تفاوت‌های ناشی از گوناگونی خلقت زن و مرد را عقلاً هم باید پذیرفت. مثلاً «حق مرخصی بارداری» ناشی از خلقت زن است و مرد چنین حقی ندارد. اگر کاری باشد که جز مردان به آن موظف نباشند، طبیعتاً پاداش آن کار هم اختصاص به مردان خواهد داشت. این هم مبتنی بر اصل عقلایی «هرکه بامش بیش برفش بیشتر» است.
بنابراین از دیدگاه دین خدا و شریعت محمدی (ص) هیچ یک از زن و مرد بر دیگری برتری مطلق ندارد و هردو مساوی هم محسوب می‌شوند.
- خواهش می‌کنم خطبه ۸۰ نهج البلاغه را خوانده و توضیح دهید.

آن روایت از نظر سندی مخدوش است و ثابت نشده که امیرمؤمنان چنین سخنی گفته باشد. خواهش می‌کنم برای روشن شدن اصل مطلب به طور مشروح، به کتاب «شخصیت و حقوق زن در اسلام» (اثر ارزشمند آقای مهدی مهریزی) مراجعه کنید. در این کتاب اسناد روایات مربوط به تحقیر زنان مورد بررسی دقیق علمی قرار گرفته است.

پرسش دهم

با سلام خدمت همرزم عزیزم جناب قابل
از آنجایی که خود نیز از شاگردان و دوست داران آیت‌الله العظمی منتظری (ره) هستم و این وجه مشترکی بین ما نیز هست این سؤال که رابطه‌ای با مردم امروز را دارد از شما داشتم.
سؤال من این است که اگر به خاطر داشته باشید در سال ۷۶ بعد از سخنرانی معروف آقا در روز ۱۳ رجب مصادف شد با حمله‌ی همان اراذل و اوباش حکومتی به بیت حضرت آیت‌الله منتظری که همانطور که ما شاهد بودیم دیدیم که چگونه با بی‌حرمتی نه تنها احترام آقا را نگه نداشتند بلکه اتهامی بدتر از آن که با پاره کردن قرآن و کتب دینی دیگر و پرت کردن آن‌ها از دفتر به داخل کوچه مواجه شدیم ولی چه شد مردم ما کجا بودند زمانی که مرحوم منتظری را به حصر بردند چرا مردم با این مسأله برخورد نکردند که امروز شاهد این مسائل شده‌ایم.
مردم ما اطلاعی نداشتند و تحت تأثیر القائات رادیو و تلویزیون نمی‌توانستند حقایق را درک کنند. گناه به گردن آنانی بود که آن حوادث را آفریدند و یا پس از وقوع، آن را تأیید کردند و یا با سکوت خود به آن رضایت دادند.
به‌هرحال شما علت به‌وجود آمدن مسائل امروز را مرتبط با همان حوادث می‌دانید یا خیر؟
مسلماً همه‌ی حوادث سیاسی یک جامعه در پیوند با سایر حوادث سیاسی آن ارزیابی می‌شود. ولی مسائل خاص دیگری هم پیش آمد که حرکات اعتراضی دوساله‌ی اخیر را موجب شد.
با تشکر فراوان و نجات همه‌ی ملت ایران و علی الخصوص زندانیان سیاسی در بند.

پرسش یازدهم

با درود فراوان خدمت آقای قابل و همچنین تبریک سال نو
پرسش من از شما به عنوان یک مجتهد دینی این است که در دنیای امروز، دین به طور عام و دین اسلام به طور خاص، چه کمکی در بهتر زیستن، بهتر تفکر کردن وبهتر رفتار کردن پیروانش میکند؟
به طور دقیق تر پرسش من اینست که آموزه‌های دین اسلام چقدر در رشد و تعالی و پیشرفت و کمال و انسانیت پیروانش (مثلاً در کشورهایی مثل پاکستان، افغانستان، عربستان، مصر، سودان، لبنان، ترکیه، ایران و بقیه کشورهای اینچنین) نقش داشته است؟
اگر به طور عمومی نگاه کنیم، مطمئناً در هویت‌بخشی و امنیت خاطر و نظم اجتماعی و حتی در علم و فلسفه و هنر، قرن ها به‌سوی رشد و تعالی در حرکت بوده‌اند. البته در قرون اخیر از آن رشد بازمانده و جز تأثیراتی اندک در برخی افراد و گروه‌ها، تأثیر بسزایی نداشته است. البته به‌خاطر انحراف اندیشه‌ی دینی از راهبردهای اصلی، در بسیاری از موارد و خصوصاً در «اخلاق انسانی» از دستیابی به اهداف مورد نظر خداوند بازمانده است و این کمبود، در دهه‌های اخیر بیشتر به چشم می‌آید.

پرسش دوازدهم

به نام بی‌نام او
سلام
سؤال اول؛ شما گفته‌اید: "اکثر افراد عادی و ناآگاه نسبت به حقایق دنیای سیاست، به تصور دفاع حاکمیت از دین و شریعت و خدمتش به ملت، هنوز از آن (نظام) دفاع می‌کنند." به نظر شما که یک پژوهشگر دینی هستید چگونه می‌توان این افراد را آگاه کرد؟

من در اون مطلب، سخنم را خوب بیان نکردم. مقصودم این بود که؛ «آن بخش از طرفداران حاکمیت که جزو افراد عادی هستند، اکثرشان از مسائل دنیای سیاست بی‌اطلاعند و...».

البته باید برای آگاه شدن خودمان ابتدا تلاش کنیم و سپس باید اطلاع‌رسانی کنیم. بسیاری از مردم در جامعه‌ی امروز ایران از اتفاقات بی‌خبرند. یا در تحلیل مسایل، سخن یک‌جانبه‌ی حاکمیت را می‌شنوند. بسیاری از مردم هنوز اطلاعات خود را از رادیو وتلویزیون رسمی میگیرند. ما باید در برابر این افراد جامعه هم مسؤولیت پذیر باشیم و در حد توان خود آنان را با دیدگاه‌های دیگر هم آشنا کنیم.

در جلسات خانوادگی، در محیط کار، در اتوبوس و مترو و تاکسی. در مسیر راه و پیاده‌روها. با روش‌های مختلفی که در دسترس قرار دارد، باید سخن منطقی خود را به مردم برسانیم و از زبان اهانت و تهمت دوری بگزینیم و سعی کنیم اطلاعات خود را دقیق و صحت آن را قبل از واگویی برای دیگران، مورد بررسی قرار دهیم.

سوال دوم با توجه به این موضوع که در اکثر افراد جامعه به خصوص قشر جوان نوعی مذهب زدگی وجود دارد جایگاه دین و مذهب را در حکومت و جامعه آینده ایران چگونه می‌بینید؟

در ضمن پاسخگویی به پرسش یکی از دوستان، پاسخ شما را قبلاً داده‌ام.

- با تشکر

من هم از همه‌ی دوستان که با پرسش‌هاشان فرصتی در اختیارم گذاشتند سپاسگزارم و از مسؤولان سایت هم قدردانی می‌کنم. همه تندرست و پیروز و بهروز باشید.

(۱۴)

طرح مورد ادعای "اسلامی کردن دانشگاه‌ها" راهی جز شکست نخواهد داشت

دانشجو نیوز، ۱ اردیبهشت ۱۳۹۰

جرس: احمد قابل، پژوهشگر نواندیش دینی، پیرامون اقدامات دولت برای آنچه «اسلامی تر کردن دانشگاه ها «می نامد، معتقد است «اسلامی کردن دانشگاه و علوم انسانی، همانند بسیاری از اسلامیزه کردن‌های مختلفی که حکومت در طی ۳۲ سال گذشته تلاش به انجامش داشته و ناموفق بوده، راهی جز شکست نخواهد داشت.»

این نویسنده و محقق که از دی ماه ۸۸ برای چندمین بار مورد بازداشت قرار گرفته و چندی پیش آزاد شده بود، در رابطه با طرح‌ها و ادعاهای در دست اقدام دولت ایران برای «اسلامیزه کردن» محیط‌های مختلف، همچنین خاطرنشان می‌سازد «اگر اختیار شهر مکه در دست جمهوری اسلامی بود حتماً در آنجا هم جداسازی جنسیتی را اجرا می‌کرد و من نمی‌دانم اگر اختیار مکه مکرمه هم در دست جمهوری اسلامی بود، احتمالاً آنجا را هم مثل حمام عمومی‌های قدیم که زنان و مردان در ساعات مجزا اجازه داشتند که استفاده کنند، در مکه مکرمه هم زن و مرد را جدا می‌کردند. احتمالاً پیغمبر، امیرالمؤمنین و ائمه ما نمی‌توانستند بفهمند که اسلامیزه کردن یعنی اینکه زن و مرد را در محیط‌های مختلف باید از هم جدا کرد.»

احمد قابل در مصاحبه با تارنمای خبری- تحلیلی دانشجو نیوز، پیرامون موضوع اسلامی کردن دانشگاهها به شرح مواردی پرداخته است:

جناب آقای قابل به نظر شما بحث اسلامی کردن دانشگاهها چرا مطرح شده و این به این معناست که در این ۳۲ سال اسلامی نبوده است؟

شما اگر هر روز از ایران این صدا را بشنوید که می‌خواهند چیزی را اسلامی بکنند تعجب نکنید چون این‌ها به خودشان هم شک دارند. یک روز می‌گویند اسلامی شده یک روز می‌گویند می‌خواهیم اسلامی بکنیم، ولی این‌ها بیشتر می‌خواهند تبلیغات بکنند چون در وضعیتی که می‌بینند مردم به مشکلات و گرفتاریهایشان بیشتر توجه می‌کنند گاهی وقتها در تبلیغات شان می‌آیند و می‌گویند مشکلات بر طرف می‌شود مهم اسلام است، مهم عقاید و اندیشه‌های ماست و بعد هم دلایل مشکلات اجتماعی را به گونه‌ای قلمداد می‌کنند که گویی چون جامعه رنگ و سدقه‌ی اسلامی کمتری دارد این مشکلات پدید می‌آید و سعی می‌کنند تمام کمبودهای مدیریتی و ناتوانی افراد متصدی امور را به گونه جلوه بدهند که گویی مشکل از آن‌ها نبوده و به خاطر بی‌اعتنایی به اسلام این مشکلات پیش آمده و اگر سخن از اعتنا و توجه بیشتر به اسلام و اسلامیزه کردن مسائل به میان می‌آورند در حقیقت می‌خواهند امیدواری ایجاد کنند که از این طریق مشکلات بر طرف می‌شود.

حال مسأله دانشگاه ها نیز به همین طریق، خوب در جریان هستید بحث علوم انسانی را که چندی پیش رهبری کشور مطرح کرد، عنوان کردند که علوم انسانی غربی است وهیچ ربطی به اسلام ندارد وما باید علوم انسانی را مبتنی بر آموزه‌های اسلامی کرده و مورد بازنگری قرار بدهیم. بخشی از این مربوط می‌شود به دلایلی که گفتم، بخشی هم بر می‌گردد به شکل حضور افراد در دانشگاه ها است که برای مثال مختلط بودن زن و مرد را این آقایان غیر اسلامی تلقی می‌کنند من نمی‌دانم اگر اختیار مکه مکرمه هم در دست جمهوری اسلامی بود، احتمالاً آنجا را هم مثل حمام عمومی‌های قدیم که زنان و مردان در ساعات

مجزا اجازه داشتند که استفاده کنند، در مکه مکرمه هم زن و مرد را جدا می‌کردند. احتمالاً پیغمبر، امیرالمؤمنین و ائمه ما نمی توانستند بفهمند که اسلامیزه کردن یعنی اینکه زن و مرد را در محیط‌های مختلف باید از هم جدا کرد ولی این آقایان تصورشان این است که جدا سازی زن و مرد می‌شود اسلامیزه کردن دانشگاه. به نظر من دلایل مطرح کردن چنین مباحثی بیشتر این است که اذهان عمومی علی‌الخصوص کسانی که بیشتر به ظواهر دین توجه دارند را متوجه خود کند.

موضوع دیگری که خودتان نیز به آن اشاره فرمودید، بحث اسلامی کردن علوم انسانی است. همانطور که مستحضرید بسیاری از مفاهیم علوم انسانی جهانی هستند و به هیچ ملت یا مذهب خاصی ارتباط ندارد. به نظر شما اصولاً اسلامی کردن علوم انسانی عملی است؟ و حاکمیت برای اجرای این منظور چه ابزاری در اختیار دارد؟

ببنید آنچه که من از آموزه‌های شریعت و دین مبین اسلام به دست می‌آورم این است که اسلام توصیه می‌کند تمام مسائل را انسانی بکنید و حتی مسائل اسلامی را مبتنی بر فطرت انسان می‌داند. در متن آیه قرآن خداوند سبحان به پیغمبر دستور می‌دهد که تو به دینی رو کن و مورد توجه قرار بده که مبتنی بر فطرت انسان است. فأقم وَجهکَ للدین حنیفاً، فطرة الله التی فطر الناسَ علیها؛ و سپس می‌فرماید این دینی است که استوار باقی می‌ماند و تمام تاریخ را از آن خود می‌کند. اگر دین مبتنی بر فطرت انسان باشد، همیشه می‌ماند ولی اگر انطباق دین با فطرت بشر به‌هم بخورد لحظه‌ای هم نمی‌ماند مگر چهره‌ای معرر و منحرفی از آن.

این آقایان تحت عنوان اسلامیزه کردن علوم و آن‌هم علوم انسانی، در حقیقت راه کجی را در پیش گرفته‌اند. درست مقابل آنچیزی که پیامبر خدا توصیه کرده است: اطلبوا العلم ولو بالصین یعنی ولو در چین هم که شده بروید و علم آن‌ها را بیاموزید. این‌همه توصیه شده که شما از علوم دیگران به علم خود بیافزایید. اصلاً صحبت این نیست که شما علم را مارک بزنید و بگویید این علم ایرانی است، این

علم اسلامی است، این علم یهودی است، این علم مسیحی است و این علم آمریکایی است. یک نگاه‌های تنگ و به اصطلاح برداشت‌های غلط افراد تنگ‌نظر و تنگ‌حوصله است که علوم را این‌طور خط‌کشی می‌کنند وگرنه علم مارک نمی‌خورد که. ما فیزیک اسلامی که نداریم حالا این‌ها می‌گویند ما راجع فیزیک نمی‌گوییم، ولی مثلاً ما جامعه‌شناسی اسلامی که نداریم، روانشناسی اسلامی نداریم، روانشناسی، روانشناسی است، در محیط اسلامی را همان مؤلفه‌هایی را دارد که در محیط‌های خارج از کشور. ممکن است در یک جاهایی توجهی به بعضی تفاوت فرهنگی و باورهای انسانی نشده باشد آن را شما می‌توانید به علمتان بیافزایید ولی این به معنای اسلامی کردن آن علم نیست، این به معنای رفع نقص یک نگاه است. مثلاً در تحقیقات ممکن است محقق بی‌توجهی کند به یکی از مؤلفه‌ها و شما بگویید آن بی‌توجهی را شما بگذارید کنار و به این مؤلفه هم توجه کنید ولی اینکه ما بیاییم و برای همیشه خط بکشیم و بگوییم آن غربی و بد است و ما باید خودمان چیزی از خودمان داشته باشیم این بی‌اعتنایی کردن به یافته‌های علمی بشر است که اسلام این همه اصرار دارد که شما از تجارب و علم بشر استفاده کنید. من نمی‌دانم این آقایان از کجای خودشان این مسائل را در می‌آورند به اسم اسلام. اسلام می‌گوید همه چیز را انسانی کنید، این آقایان می‌گویند علوم انسانی را اسلامی کنید و این در نقطه مقابل چیزی است که اسلام بدان فرا می‌خواند.

من تصور نمی‌کنم که بتوانند به جایی برسند. این‌ها ۳۲ سال است که با ادعاهایی از قبیل اسلامی کردن دانشگاه، اسلامی کردن فرهنگ، شهرسازی اسلامی، دموکراسی اسلامی، مردم‌سالاری دینی و... این پسوندهای اسلامی را آورده‌اند و فقط لوث کرده‌اند و عملاً چیز دیگری به دست نیامده است. اسلامی کردن علوم انسانی هم به نظر من مثل سایر اسلامی کردن‌ها است.

جناب آقای قابل این دید در دستگاههای امنیتی کشور وجود دارد که دانشجویان به خاطر خواندن کتب و متون غربی و همچنین تدریس مکاتب غربی در دانشگاه ها است که به رفتار حاکمیت اعتراض می‌کنند. آیا هدف از اسلامی کردن علوم انسانی می‌تواند چنین مبنایی داشته باشد؟

ببینید باید پرسید آیت‌الله شریعتمداری که طرز تفکر ایشان را شاید قبول نداشتم ولی ایشان برای چه مخالفت کرد؟ آیا کتابهای غربی را خوانده بود؟ آیت‌الله منتظری، آیت‌الله صانعی و حتی بسیاری از روحانیون سنتی ما، آنهایی که مبانی فکری‌شان به یک معنی سنتی است اما مبتنی بر آموزه‌های دینی به مقابله با ظلم بر می‌خیزند. آیا این‌ها کتابهای غربی را خوانده‌اند که تحت تأثیر قرار گرفته‌اند و شوریده‌اند علیه این آقایان؟
شما شاهد باشید منِ احمد قابل اصلاً اندیشه خود را از کتابهای غیراسلامی نگرفته‌ام. من عمده مطالعاتم و در حقیقت شاید بتوانم بگویم تنها مبانی و کتابهای مرجعی که مراجعه می‌کنم کتابهای اسلامی است. اکنون من مقابله با ظلم‌های حاکمیت را– که وظیفه خود می‌دانم– از کتابهای غربی مدل برداری کرده‌ام؟ یا اینکه من بر اساس آموزه‌های دینی، بر اساس اینکه این‌قدر در قرآن و روایات ما تأکید شده که در مقابل ظلم بایستید، به ظلم تن ندهید.
ما داریم: الظالم و المنظلم کلا هما فی النار. کسی که ظلم پذیر باشد به همراه آن کسی که ستم می‌کند هر دو در آتش می سوزند. همانطور که ظالم نباید باشیم، ظلم‌پذیر هم نباید باشیم. این مواردی است که در متن شریعت ماست و هیچ ربطی به آموزه‌های غربی ندارد و حال اگر آموزه‌هایی که در کتاب غربی‌هاست هم‌جهت با این باشد این به معنای غربی بودن این طرز تفکر است؟
اگر اینطور باشد مبارزه‌ای که خود پیغمبر با مشرکان و ظلم و ستم آن زمان انجام داد پس چه؟ آن زمان از غرب کتاب می‌فرستاند و پیغمبر تحت تأثیر آن کتابها بود؟ این آقایان حاضرند بگویند که هر مبارزه‌ای که علیه ظلم و ستم در محیط‌های اسلامی انجام می‌شود که تحت تأثیر آموزه‌های غربی بوده است؟ پس

چرا از حرکت مردم مصر، از حرکت مردم تونس حمایت می‌کنند. واقعاً آن‌ها هم کتابهای غربی خوانده‌اند علیه حکام غربی یا غرب‌گرایشان شورش کردند؟

(۱۵)

سیاست، خرافات و رابطه با اجنه

روز آنلاین، ۱ خرداد ۱۳۹۰

احمد قابل، آن‌چه را این روزها رسانه‌های جناح راست و منتقد دولت درباره جن‌گیری و استفاده از رمالی در اداره کشور می‌گویند، دروغ خوانده و به "روز" می‌گوید: حاکمیت برای تثبیت خود، از دروغ‌ها و شایعات هم نمی‌گذرد. اگر چنین چیزی وجود داشته و ادعاهایشان درست بوده باشد، قطعاً یکی دو مورد سند و مدرک ارائه می‌دادند و به تصویر می‌کشیدند.

این پژوهشگر دینی معتقد است که؛ باید برای پایان دیانت، اخلاق و انسانیت در این حاکمیت، مجلسی گرفت و قبول کرد که تمام این‌ها در این حاکمیت پایان یافته است.

مصاحبه "روز" را با احمد قابل، پژوهشگر دینی بخوانید.

آقای قابل این روزها بحث جن و جن گیری و ورود این مسائل به عرصه سیاست مطرح است. آیا چنین مباحثی ار منظر دینی قابل اعتنا هستند؟ نظر خود شما درباره این مسائلی که اخیراً در سطح کلان حاکمیت به شدت رواج یافته و طرح می‌شود چیست؟

از زمانی که دولت احمدی‌نژاد سر کار آمده، سعی کرده به گونه‌ای خود را دارای ارتباط با نیروهای ماورائی وانمود کند. در اصل این طیف فکر می‌کنند که این‌گونه بهتر می‌توانند خود را از معرض برخی نقدها دور نگه‌دارند. حالا در جامعه شیعی چه تحت عنوان انتظار و مهدویت باشد و چه تحت عنوان داشتن

نیروهای خارق‌العاده، برای حفاظت از خود، که این روزها با عنوان جن‌گیری و این مسائل مطرح است.
اگر برگردیم به گذشته، می‌بینیم که این جریان، مختص الآن نیست. ابتدا با هاله نور شروع شد و حتی جلوتر از آن با نامه‌ای از اعضای کابینه به عنوان تعهد برای حرکت در مسیر امام زمان، گرفته شد. همیشه هم می‌دیدیم که احمدی‌نژاد در هر سخنرانی، دعای فرج می‌خواند و... همه این‌ها بیشتر برای مصرف داخلی بود و آن‌ها با این مسائل، روی افکار عمومی مذهبی (که کمتر اهل تفکر هستند و در حاشیه شهرها و روستاها متمرکز هستند) سرمایه‌گذاری کرده بودند. تصورشان هم این است که باید این توده‌هایی را که هیچ چیزی برای از دست دادن ندارند، راضی نگه‌داشت و اگر بتوان آن‌ها را راضی نگه‌داشت، بقیه قشرها، توان چندانی ندارند و اگر به خیابان‌ها هم بیایند، سرکوب می‌شوند. اما توده‌ها، اگر حاکمیت را مورد پرسش قرار دهند، سرکوب نخواهند شد و نمی‌توان آن‌ها را سرکوب کرد، چون اصلاً چیزی ندارند که بابت از دست دادن آن، هراسی داشته باشند و سرکوب شوند. بیشتر باید در این زمینه، این مسائل را ارزیابی کرد، نه در مسائل دینی و مذهبی.

یعنی در اصل می‌خواهید بگویید این مسائلی که این روزها مطرح است بیشتر سوء استفاده از باورها و احساسات مذهبی مردم برای ساکت نگه‌داشتن آن‌ها است؟ از طرفی می گویید نمی‌شود به این مسأله از منظر دینی و مذهبی نگاه کرد. خب این را چگونه می‌توان باز کرد از سویی سوء استفاده از باورهای مذهبی مردم و از سویی ریشه مذهبی و دینی نداشتن این مسأله؟

آنچه که مردم به عنوان عقاید مذهبی با آن خو می‌گیرند، با آنچه که خود مذهب می‌گوید، خیلی تفاوت دارد. در همه جا همین‌طور است. باورهایی که در افکار عمومی شکل می‌گیرد، خیلی متفاوت است با اصل آن. چون به مرور خیلی ادعاهای باطل افزوده می‌شود.

البته این‌ها به راحتی قابل تفکیک است، در اندیشه دینی، اگر کسی اهل منطق، استدلال و تحقیق علمی باشد. اما بعد از مدتی وقتی رواج پیدا می‌کند، حتی عالمان هم مدافع این اندیشه رایج می‌شوند و گذر تاریخ، پرده‌های غفلت بر آن می‌کشد. عالم زبر دست هم ممکن است نتواند در لایه‌های تو در توی غفلت‌ها، حقیقت را کشف کند.

تنها کسانی که بتوانند ذهن خود را خالی از این مسائل کرده و ترس از مردم را کنار گذاشته و پرده‌ی غفلت را بدرند، می‌توانند به حقیقت نزدیک شوند. باید این تفاوت ها در اصل دین و مذهب و آنچه در باورهای عمومی است را پذیرفت.

یعنی شما این مسائلی که اخیراً مطرح می‌شود از رماله‌گری و جن‌گیری و استفاده از این مسأله در سیاست و... را بیشتر خرافه می‌دانید که جایگاه علمی و مذهبی ندارد؟

خرافاتی است به اسم مذهب، که مذهب و دین را هم احاطه کرده. حتی کسانی که این مسائل را دینی و مذهبی ارزیابی می‌کنند هم انسان‌های مغرضی نیستند، بلکه دچار غفلت هستند. انسان‌های غافل، جهلشان تعمدی نیست. باعث گرفتاری‌شان می‌شود اما تصور می‌کنند علم است، و به عدم آگاهی خود، آگاهی ندارند. برخورد با این تیپ انسان‌ها خیلی سخت است. بیماری که قبول نکند بیمار است را نمی‌شود مداوا کرد.

اما در روایات و حکایت بسیاری به این مسأله جن‌گیری برخورد می‌کنیم درباره مرحوم قاضی طباطبایی، مرحوم کشمیری، مرحوم آیت‌الله کوهستانی و بسیاری دیگر این مسأله مطرح بوده که با اجنه ارتباط داشتند و جن‌هایی را به خدمت گرفته‌اند و...

لابد شنیدید که مرحوم شیخ انصاری، با جمعی از یاران خود به مسجدی می‌رفت. درب مسجد را بسته یافت. گفت: برمی‌گردیم. چند تن از اصحاب او گفتند که؛ بزرگانی چون شما دارای کراماتی بودند که می‌توانستند از درب بسته عبور کنند. شیخ انصاری هم پاسخ داد: ما هم بمیریم، بعد از مرگمان دارای چنین کمالاتی خواهیم شد!! و از این کمالات درباره ما هم خواهند گفت!! و... با این مثال،

می‌خواهم بگویم: بسیاری از مسائلی که گفته می‌شود، دروغ‌هایی است که خود آن آقایان هم قبول نداشته‌اند. سال‌هاست این حکومت حاکم است، بیش از ۳۲ سال، و مطمئن باشید این مسائل اگر واقعی بود، قطعاً یک یا دو مورد را با سند و مدرک، ارائه می‌دادند یا به تصویر می‌کشیدند.
حاکمیتی که برای تثبیت خود، از دروغ‌ها و شایعات هم نمی‌گذرد، اگر چنین چیزی وجود داشته و ادعاهایشان درست بوده باشد، قطعاً عرضه می‌کرد. اینکه عرضه نشده، نشانگر نبودنش است.
باید این مسائل را کنار بگذاریم. درباره علمای معاصر ما هم از این حرف‌ها زده شده. مثل همان حکایت‌هایی است که آقای سعیدی، امام جمعه قم ارائه می‌داد و انسان باید به این‌ها بخندد، اما آثار منفی‌اش چنان است که خنده هم نمی‌توان کرد و باید غمگین شد از این قضیه.

آقای قابل در قرآن هم به وجود اجنه اشاره شده و از اجنه اسم آورده شده است. من صریح می پرسم آیا شما معتقد هستید که اجنه وجود خارجی ندارند؟ یا اینکه وجود دارند و ادعای هر کسی در این زمینه پذیرفته نیست؟

خدا هم وجود دارد. برای بشر هم توانایی‌های خارق‌العاده وجود دارد. به شرط زحمات و تلاش‌های علمی و تزکیه نفس و... ولی این‌طور نیست که هر کسی هر ادعایی کرد، درست باشد.
اینکه یک چیزی، یک واقعیتی، وجود دارد، یک بحث است، این ادعاهایی که این روزها مطرح است، بحث دیگر. نمی‌توان به صرف وجود داشتن یک واقعیتی، هر ادعایی را پذیرفت!!
قرآن فقط درباره وجود جن گفته، اما اینکه انسان‌ها بتوانند اختیارات آن‌ها را در دست بگیرند، از مبهماتی است که در قرآن هم نیست. اشاره‌ای که در قرآن به قضیه سلیمان نبی می‌شود هم داستانش کاملاً متفاوت است. ما باید در همان حدی که خدا گفته، بپذیریم. حق تعمیم نداریم.

این همه صحبت از معجزه و... می‌شود، خب اگر خدا بنا بود با معجزه جهان را اداره کند، این همه قانون و سنت و... نمی‌گذاشت!! تمام هستی بر اساس قانونمندی‌ها و قوانین طبیعی که از سوی خدا بر محیط حاکم است، می‌گذرد.
موارد استثنایی هم وجود دارد که خواست خدا بوده و خدا خود، کاری را مقدر نموده که چنین باشد، اما بدین معنی نیست که کسی بیاید و مدعی شود که ولایت تکوینی دارد و هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد و... نظام خلقت این‌قدر بی‌حساب و کتاب نیست که هر ادعایی از هر کسی را بپذیریم.
امام صادق می‌گوید: «اگر بخواهید مخاطب خود را آزمایش کنید، از چیزی که وجود ندارد و نیست، با او حرف بزنید. اگر تأیید کرد، بدانید احمق است و اگر رد کرد، بدانید عاقل است!!
در اصل کسانی که این شایعات و خرافاتی که این روزها مطرح است را نمی‌پذیرند، انسان‌های عاقلی هستند نه کسانی که می‌شنوند و تأیید هم می‌کنند.

فردی را به عنوان جن‌گیر احمدی‌نژاد بازداشت کرده‌اند. روزنامه جوان مدعی شده که این فرد با آغشته کردن قرآن به نجاست به قدرت شیطانی دست یافته، روزانه از مدفوع خشک خود تناول می‌کرده و به ۳۶۰ زن تجاوز کرده و دارای رمزی بوده که با ترکیب با دو رمز دیگر فرعی می‌توانسته است قلب، هوش و چشم افراد را بی‌اثر کرده و به تعبیر عوامانه کر و کور کند. آقای قابل سؤال من این است که خوردن مدفوع خشک، آنطور که این‌ها ادعا کرده‌اند نوعی ریاضت است؟ آیا این ادعاها با مبانی دینی جور در می‌آید؟ آغشته کردن قرآن به نجاست قدرتی به انسان می‌دهد؟

من خواهش می‌کنم این را دقیق منتشر کنید. وقتی فیلم شکنجه‌های همسر سعید امامی منتشر شد، که بازجوهای بی‌وجدان، یک زن مسلمان را روبروی خود نشانده و از او می‌خواستند حرف‌های رکیک بزند و نسبت‌های غیر انسانی به او می‌دادند، همان زمان گفتم: «باید برای پایان دادن به دیانت، اخلاق و انسانیت در این حاکمیت، مجلسی گرفت و قبول کرد که تمام این‌ها در این حاکمیت پایان

یافته، که این افراد به عنوان سربازان گمنام امام زمان می‌نشینند و چنین می‌کنند و مسؤولان مملکت هم می‌بینند و کوچک‌ترین واکنشی نشان نمی‌دهند!!».

الآن هم خدمت شما عرض می‌کنم این مطالب اخیر این‌قدر دردآور است که من هرگز هیچ یک از ادعاهای آقایان را قبول نمی‌کنم و نخواهم کرد. حتی اگر لباس قرآن به تن کنند!!

نسبت‌های این چنینی که گفتید: به افراد نسبت داده‌اند، گناه کبیره است. این‌ها را بگذاریم کنار و من و شما منتشر کننده فحشا نباشیم. شما تاریخ را بگردید و بخوانید؛ برای مسیحیانی که از دین یهود جدا می‌شدند هم دقیقاً همین نسبت‌های جنسی و همین نسبت‌هایی چون؛ آلوده کردن کتاب مقدس به نجاست و... داده می‌شده!!

این یک روند تاریخی دارد و فکر می‌کنند با این نسبت ها، فرد را از چشم مردم می‌اندازند!! این فردی که می‌گویید، شاید هیچ فرد ارزشمندی هم نباشد. شاید گناهان بسیاری هم مرتکب شده باشد، اما کسانی که با او چنین می‌کنند (همان طور که سر همسر سعید امامی کردند) یا بازداشت شدگان قبل و بعد از انتخابات را زیر شکنجه مجبور به اعتراف به مسائل جنسی انجام نشده کردند، ستم‌پیشگانی هستند که برای تثبیت خود و حاکمیت خود، به دروغ و باطل و این روش‌ها، روی می‌آورند. این زشت‌ترین مسأله‌ای است که با آن مواجه هستیم.

اگر فردی مسیری را کج رفته، بیایند نقد سیاسی کنند، اما در این قضیه‌ی فعلی، چون مسیر همانی است که خود تعیین کرده بودند و می‌رفتند، آقایان نمی‌توانند این را بپذیرند!!

برای زدن رقبای سیاسی خود دست به هر کاری می‌زنند و می‌بینیم همین رقبا هم، پیش از این، رقبای خود را متهم می‌کردند. همان طور که سعید امامی تا مدتی دیگران را با این شیوه‌ها، می‌خواست بشکند و آلوده کند و... شتر روزی درب خانه او خوابید و همان بلاها سر زنش آمد. اکنون هم همین است. گویی چرخه‌ای است که هر بار درب خانه‌ی یکی می‌خوابد و چه زمانی می‌خواهد این

روند متوقف شود؟ مشخص نیست. اما ما باید ذهنمان را دور نگهداریم از این آلودگی‌ها، و هر چرند و مزخرفی را به نام دین و مذهب و... نپذیریم.

دو سال پیش میرحسین موسوی درباره این مسائلی که گفتید خرافه است و نمی‌توان از منظر دینی بدان نگاه کرد هشدار داده بود و کسی توجه چندانی نکرد اکنون حاکمان جمهوری اسلامی همان حرفی را می‌زنند که آقای موسوی پیش‌تر گفته بود. چرا اکنون یک‌باره این قضیه برای حاکمیت مهم شده؟

ماجرا به خیلی قبل‌تر از هشدار آقای موسوی برمی‌گردد. به ده یا پانزده سال پیش که این مسائل در سطح مقامات بالا مطرح بود و رسانه‌ای نشده بود. کسانی هشدار می‌دادند و گاه و بیگاه در برخی روزنامه‌ها به صورت مختصر اشاراتی می‌شد. این خرافات بلایی است که غیر از سیاست، دیانت ما را خراب کرده آن موقع هشدارها برای دفاع از دیانت بود و اکنون پا به عرصه سیاسی گذاشته و قبح آن بیشتر آشکار می‌شود. به طوری که آقای موسوی و دیگران به میدان آمده و هشدار دادند. باید از آقایان پرسید چرا زمانی که دلسوزان می‌گفتند دقت کنید، بی‌اعتنا بودند و اکنون درباره رقبای سیاسی‌شان متوسل به این مسائل شده‌اند. اما خواهش من از رسانه‌هایی که به جنبش اعتراضی مردم تعلق دارند این است که چون طرف مقابل رقیب ماست، از شیوه‌هایی استفاده نکنیم که رقیبمان کرده و مورد نقد ما بوده. دامن نزنیم به این مسائل غیراخلاقی و تمرین کنیم از مسیرهای درست و اخلاقی حرکت کنیم. در این صورت است که فردا می‌توان انتظار داشت اگر قدرت دست این طرفی‌ها بیفتد در جهت خواسته‌های مردم و صادقانه تلاش کنند. اما اگر امروز بی‌مبالاتی کنیم و برای زمین زدن رقیب از هر شیوه‌ای استفاده کنیم، سرمایه اعتماد مردم را از دست می دهیم. پایبندی به اخلاق و امور منطقی و روش‌های خردمندانه است که اعتماد مردم را جلب می‌کند. تفاوت ما با آن‌ها در همین است. این خرافه‌ها و این مسائل غیراخلاقی و غیردینی را توجهی نکنیم و دامن نزنیم.

(۱۶)

راز محبوبیت شریعتی صداقت او بود

فرزانه بذرپور، جرس، ۱ تیر ۱۳۹۰

جرس: احمد قابل پژوهشگر دینی و از شاگردان آیت‌الله منتظری است که بارها به اتهام انتقاد از آقای خامنه‌ای محبوس و محکوم شده است. در سال‌روز درگذشت دکتر شریعتی به سراغ احمد قابل رفتیم. این روحانی ۵۵ ساله طلبه جوانی بود که جذب شریعتی شد. او به سختی و علیرغم محدودیت‌های حکومت شاه سخنرانی‌ها و آثار دکتر شریعتی را در حوزه پیدا می‌کرد و می‌خواند. احمد قابل می‌گوید: دکتر شریعتی به عنوان یک کنشگر سیاسی اجتماعی دینی، انسانی بود بسیار مؤثر که نسل جوان را تحت تأثیر قرار می‌داد و حتی آن‌ها که مخالف بودند از همین تأثیرش واهمه داشتند. او راز ماندگاری شریعتی را صداقت او می‌داند و اینکه کسی بود که برای منافع شخصی سخن نمی‌گفت.

به‌مناسبت سالگرد درگذشت شریعتی، گفتگوی جرس را با احمد قابل می‌خوانیم:

دکتر شریعتی روحانی نبودند اما به عنوان اثرگذارترین متفکر دینی معاصر شناخته شده‌اند، با این حال مخالفان سرسخت شریعتی اتفاقاً از میان روحانیان بودند، سؤال این است که آیا فهم و تفسیر دین تنها در حلقه روحانیت و از چارچوب فقه و اصول قابل دریافت است؟

اگر ما قبول کنیم هر اندیشه‌ای مبانی دارد و هر کسی که تلاش کند که مبانی را اقتباس کند و یاد بگیرد و پیدا کند و بعد مجموعه افکارش را مبتنی بر آن مبانی

کند طبیعتاً او را فردی آگاه در آن اندیشه می‌کند. هرکس بنابر توفیقش در شناخت آن مبانی می‌تواند برتری پیدا کند و کمبودها هم برای همگان قابل تصور است و نمی‌توان گفت که کسی فهم کاملی پیدا می‌کند. اگر کسانی مدعی شوند که فقط روحانی باید بود که مقصود دین را درک کرد و مقصودشان این باشد که صاحبان این لباس و کسانی که در حوزه هستند حق اظهارنظر دارند، این ادعا غیر علمی است. اما اینکه تصور کنیم که هر کسی در هر تخصصی می‌تواند با فهمیدن چند مطلب یا مطالعات عمومی از مذهب و دین و افکار و اندیشه‌های دینی خودش را منسجم کند این هم کار دشوار و غیرقابل قبولی است. در مجموع باید قبول کرد با توجه به فاصله‌ای که از صدر اسلام تاکنون گذشته امروز دشوار شده که مبانی دین را به راحتی فهمید و نیاز به تلاش فوق‌العاده دارد. دکتر شریعتی در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمده بود و خودش هم کم و بیش منطق و اصول حوزه را یاد گرفته بود، یعنی آموزش گرفته بود از پدر یا حتی از محیط‌های حوزوی. اما لزوماً خود دکتر شریعتی ادعا نداشت که به عنوان کارشناس شریعت مسائل را مطرح می‌کند. ایشان به عنوان یک شخص روشنفکر و دانشگاهی آمده بود که نقش دین را از لحاظ جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار دهد و توانایی‌های دین و روحانیان را بیان می‌کرد و از اینکه دین به نفع مردم استفاده نمی‌شود نگران بود. طبیعی بود که روحانیان را تحریک کند که نقش خودشان را درست انجام دهند. زبان آکادمیک شریعتی و برخی داوری‌های تند ایشان هم باعث آزردگی روحانیان می‌شد؛ و موضع گیری‌های تندی درباره ایشان می‌شد و روحانیان سنتی مطالب عاطفی و تندی که نسبت به افرادی مانند مرحوم مجلسی می‌شد را برنمی‌تافتند. من در آن موقع طلبه‌ای جوان بودم و کتاب‌های ایشان را با همه محدودیت‌ها که وجود داشت و در حوزه‌ها به زحمت یافت می‌شد، پیدا می‌کردم، و با کتابهای ایشان آشنا بودم. من در آن زمان طلبه‌ای جوان بودم و در حد اظهارنظر نبودم، اما احساس می‌کنم آثار مثبت ایشان هم انصافاً بسیار زیاد بود و فرد مؤثری بود و افراد بسیاری را جلب کرد.

جناب قابل جای تردیدی در نفوذ گسترده دکتر شریعتی بر دانشجویان سال‌های پیش از انقلاب نیست، اما سوال ما درباره نفوذ شریعتی میان طلاب و حوزه علمیه است، آیا اصلاح گری دینی دکتر شریعتی در بین طلاب حوزه علمیه بازتابی داشت؟

مرحوم دکتر شریعتی به عنوان یک کنشگر سیاسی اجتماعی دینی، انسانی بود بسیار موثر که نسل جوان را تحت تاثیر قرار می‌داد و حتی آن‌ها که مخالف بودند از همین تاثیر واهمه داشتند و اگر ایشان موثر نبود ابدا به او توجه نمی کردند و تعرض نمی کردند. مخالفان از جایگاه اجتماعی شریعتی احساس خطر می‌کردند و برخورد با دکتر هم مشکل بود، لذا برخی آقایان سنتی احساس خطر می‌کردند. از آن سو هم احساس خطر می‌شد با آن سستی که در بدنه روحانی بود و همکاری با فعالیت‌های اجتماعی نمی کردند و دکتر انتقاد می‌کرد از کسانی که این سستی را به عنوان دیانت مطرح می‌کردند. طبیعی بود که اصطکاک پیش می‌آمد و دکتر هم حامیان خودش را داشت. دکتر شریعتی در این سی چهل سال اخیر هم مخالفان درشتی و هم موافقان بزرگی داشت. همین ها که در حاکمیت بودند و هستند آقای خامنه‌ای، هاشمی، بهشتی و مشکینی تلاش ایشان را می‌ستودند. ممکن است با برخی برداشت‌های دکتر هم مخالف بودند اما می‌گفتند که نهایتاً این‌ها را اشتباهاتی است که با گفته‌های بعدی ها حل می‌شود. یادمان نرود که در دهه ۴۰ و ۵۰ باید حرکت شریعتی ارزیابی شود، این آگاهی بخشی ها در آن زمان و امکانات محدود مهم بود و جامعه امروز ما با انقلاب ارتباطات فرق اساسی با آن جامعه دارد. جامعه رشد پیدا کرده و میزان تحصیلات، نه لزوما درک و فهم بالا رفته است. من به نظرم می‌آید اگر ساحت علمی بحث و ساحت سیاسی و اجتماعی را جدا کنیم به نتیجه روشن تری می‌رسیم. از لحاظ علمی ممکن است که کسانی بگویند کمبودهایی به دکتر وارد است، اما این بحث ها بعد ازاین است که زمان بسیاری گذشته است و امروز بعضی آرمانها ضد آرمان شده است. اینجا شما داوری کنید درست نیست. از جبنه سیاسی و اجتماعی بسیار شریعتی موفق بود. مبانی فکری بسیاری از نحله‌های روشنفکری همان

گفته‌های شریعتی است. دکتر سعی می‌کرد تلاش کردن را به افراد یاد بدهد؛ او سعی می‌کرد با گفتار و رفتار وجوه مثبت انسانی را زنده کند. در صحنه اندیشه سؤالات منطقی مطرح کرد و این نصف جواب است و حرکت جامعه در مقابل سؤالات خوب شکل می‌گیرد.

فارغ از اینکه بعضی می‌گویند که میراث شریعتی شاعرانگی است، برخی می‌گویند آنچه در جمهوری اسلامی گذشت منبعث از اندیشه‌های شریعتی بوده است و نظریه ولایت فقیه با نظریه امت و امامت دکتر شریعتی پیوند خورده، به گمان شما از میراث شریعتی چه مانده است؟

آن نظریه امت و امامت ناشی ازباور رایج آن زمان بود، مرحوم آیت‌الله خمینی یکی از کسانی بود که از دوران جوانی به حکومت اسلامی می اندیشید و نوشته‌های از ایشان به جا مانده از دوران جوانی که هنوز شریعتی به دنیا نیامده بود. تصور حکومت اسلامی منتسب به خدا پیشتر بود. معنا ندارد که این را به حساب شریعتی بگذاریم. ما در حقیقت اگر بخواهیم این دو تفکر را کنار هم بگذاریم دکتر شریعتی ماجرای سال ۴۲ را به تمام وجود حس کرده بود و معتقد بود که روحانیت می‌تواند متدینین را به تحرک وا می دارد. الآن بعد از ۳۲ سال اگر دکتر را بخواهیم نقد بکنیم و این‌ها را به حساب شریعتی بگذاریم درست نیست. اگر برگردیم به سال ۵۶ و ۵۷ می‌توان گفت که تجربه ایران می توانست برای مسلمانان دیگر عبرت انگیز باشد و این تجربه را کسی نداشت. دکتر شریعتی را باید در همان زمان خودش مورد نقد و بررسی قرار داد.

فکر می‌کنید اندیشه سیاسی دکتر شریعتی به چه جامعه‌ای ختم می‌شد و آیا آنچه در جمهوری اسلامی گذشت تناسبی با اندیشه‌های شریعتی داشت؟

هر کسی که در انقلاب ۵۷ با امید آمده بود و بخواهد بگوید که آن روزها چه می‌خواستند بزرگ‌ترین مدرک ما از خواسته مردم شعار انقلاب، آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی است. در قانون اساسی هم آمده که بعد از خدا حق حاکمیت

از آنِ ملت است. حالا بعد از این که قانون اساسی تغییر داده شد و اصل ۵۷ ولایتِ مطلقه فقیه را اضافه کردند. به هر حال گروه‌های مرجع در سال ۵۷ تصور نیکی داشتند. اگر زمان انقلاب این را می‌خواستند کسی تصور نمی‌کرد که چیز بدی است. آزادی که مردم می‌خواستند آزادی بیان بود نه بی‌بندوباری، اساس بحث بر این است که مردم آزادی‌خواه بودند و مرحوم شریعتی هم همین را می‌خواست. مورد بعدی جمهوریت بود که سلطنت در سابقه خودش نماد استبداد بود و مردم باید انتخاب کنند که اگر اشتباهی کنند می‌توانند بعد از چهار سال جبران کنند. متأسفانه با فاصله کمی تا پیروزی انقلاب، مسیر تغییر کرد و خرافات شکل گرفت.

تغییر جهت برای آن آقایان پیش آمد و نه برای دکتر شریعتی، چون کسی نبود که اگر زندگی‌اش ادامه می یافت به این مسیر کشیده می‌شد. آن شعار مردم واژگونه شد. دکتر شریعتی هم همین خواسته را داشت.

دکتر شریعتی همچنان محبوب هستند در میان جوانان و عکس ایشان و قطعات ادبی و کتابهای دکتر به فروش می‌رسد و اثرگذار است، راز محبوبیت امروز شریعتی در چیست؟

به نظر من صداقت و شجاعت ایشان دلیل این محبوبیت است. وقتی صداقت و شجاعت بیان داشته باشید ممکن است بیانات شما برای همه زمان ها به کار نیاید اما صداقت شما ماندگار می‌شود، الآن اگر از مجموعه گفته‌های شریعتی نتوانید استفاده کنید، قطعاً مطالب و اندیشه‌های مفیدی را می‌توانید برای جامعه امروز پیدا کنید و کسانی هم هستند که وقت بگذارند و با شرایط امروز بسنجند و فایده‌ای پیدا کنند. به نظر من راز ماندگاری شریعتی صداقت او بود. به خاطر اینکه کسی بود که برای منافع شخصی سخن نمی گفت.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید.

(۱۷)

با شرایط سال ۸۸ شرکت در انتخابات نامعقول است

دویچه وله، ۱۹ تیر ۱۳۹۰

جرس: احمد قابل با تأکید بر این نکته «اگر هنوز شرایط سال ۸۸ بر انتخابات کشور و مجریان انتخابات حاکم باشد، شرکت در انتخابات معقول نیست»، اظهار داشت «در صورت تحقق شروط سیدمحمد خاتمی در مورد انتخابات، تحریم‌کنندگان نیز در انتخابات شرکت خواهند کرد.»

این نویسنده و فعال نواندیش دینی، همچنین سخنان اخیر فرمانده سپاه و خط و نشان کشیدن وی برای اصلاح طلبان را مدرک کودتای نظامیان در انتخابات ارزیابی می‌کند.

احمد قابل در گفتگو با دویچه وله، شروط مطروحه از طرف سیدمحمد خاتمی برای حضور احتمالی اصلاح طلبان در انتخابات مجلس یعنی «برگزاری انتخابات سالم، آزادی زندانیان، ایجاد فضای باز، سالم و امن سیاسی» را نیز مورد تحلیل قرار داده و گفته است: «اگر شرایط شرایط فعلی باشد، طبیعی است که نه فقط خود من که هیچ عاقلی قبول نمی‌کند مردم را برای شرکت در یک نمایش انتخاباتی فرابخواند. چون دعوت از مردم برای حضور در چنین نمایشی، به منزله تأیید این نمایش است.» متن این مصاحبه به شرح زیر است:

اعلام شرایط حضور اصلاح‌طلبان در انتخابات مجلس هشتم توسط آقای خاتمی، منجر به ایجاد دو طیف مخالف و موافق حضور در انتخابات شده است. نظر شما در

این‌باره و دلایلی که هردو گروه برای شرکت یا عدم شرکت در انتخابات مطرح می‌کنند چیست؟

اصل این دیدگاه‌های متفاوت، دیرزمانی است که در جمع اصلاح‌طلبان و بعدا جنبش سبز وجود داشته و این‌طور نیست که با گفته‌های آقای خاتمی این اتفاق افتاده باشد. آقای خاتمی در صحبت‌های اخیر خود شرایط امروز را در نظر گرفته‌اند. طبیعی است با زمینه‌ی ذهنی و نظری خود، اصل را بر این گذاشته‌اند که اگر شرایط مناسبی در کشور وجود داشته باشد و چشم‌انداز یک انتخاب صحیح و مردمی وجود داشته باشد، در انتخابات شرکت کنند.

اصل ماجرا این است که این دو دیدگاه از گذشته وجود داشته است. مثلاً من که خودم را یک اصلاح‌طلب و دوست آقای خاتمی می‌دانم، در انتخابات سال ۸۸ شرکت نکردم و به هیچ‌کس رای ندادم. با اینکه به لحاظ مواضع از امثال آقایان مهدی کروبی و میرحسین موسوی دفاع می‌کردم، اما آن مواضع را کافی نمی‌دانستم.

منتها از قبل نمی‌شد راجع به این مسأله داوری قطعی کرد. من حدس می‌زدم و این حدس اتفاق افتاد. دوستان ما حدس می‌زدند که می‌شود شرکت کرد و مانند سال ۷۶ ماجرا را به نفع مردم تمام کرد. اما در این حدس‌ها معمولاً بعد از اتفاق است که معلوم می‌شود چه کسی درست‌تر می‌اندیشیده است.

الآن هم عده‌ای می‌گویند که اصلاً در انتخابات شرکت نکنیم و مبنا را بر این بگذاریم که انتخابات را تحریم کنیم. عده‌ای هم می‌گویند اگر شرایط تغییر کند، باید شرکت کرد. به نظرم می‌آید که حتی آن‌هایی که دیدگاه تحریم انتخابات را دارند، اگر نظارت استصوابی لغو شود، وضعیت به‌گونه‌ای شود هرکس که می‌تواند کاندیدا شود، بیاید کاندیدا بشود و هیچ رد صلاحیتی وجود نداشته باشد، اجازه‌ی تبلیغات به همه بدهند، سانسور نکنند، رادیو تلویزیون در اختیار افراد باشد و اگر هم نیروهای مردمی به مجلس راه یافتند، مجلس به عنوان یک ابزار

قدرت و یک جناح مطیع برای رهبری نباشد در این صورت، بخش اعظم کسانی که تحریمی هستند نیز از تحریم دست برمی‌دارند و وارد میدان می‌شوند.
البته کسانی هستند که می‌گویند ما اصلاً حاضر نیستیم تحت عنوان قانون اساسی جمهوری اسلامی هیچ‌گونه فعالیتی داشته باشیم. طبیعتاً آن‌ها هم حق دارند اظهارنظر کنند، اما فکر می‌کنم در شرایط کنونی، با توجه به مقدورات مردم، آن بخش نمی‌توانند رأی اکثریت ملت را از آن خودشان بکنند. اکثریت ملت حاضر نیستند راه‌های خیلی پرهزینه را انتخاب کند.
از قبل این نظریات وجود داشته، حتی قبل از ماجرای انتخابات سال ۸۸، می‌توان گفت در طی ۳۰ گذشته این نظر وجود داشته که اگر انتخابی را مناسب می‌دید و فکر می‌کرد که می‌تواند او را به مطلوب خود برساند، تصمیم می‌گرفت در انتخابات شرکت کند. اگر شرایط را نامطلوب ارزیابی می‌کرد شرکت نمی‌کرد و سعی می‌کرده در مقام تبلیغات هم از دیگران بخواهد که شرکت نکنند. پس این دوگانگی وجود داشته و این‌طور نیست که صحبت‌های اخیر آقای خاتمی موجب این انشقاق و دوگانگی شده باشد.

سردار جعفری فرمانده‌ی سپاه از آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان خواسته که برای شرکت در انتخابات از مواضع خود برائت جویند. این نظر سردار جعفری در بین خود اصول‌گرایان هم با انتقادهایی مواجه شده ولی به‌نظر می‌رسد چنین دیدگاهی در میان گروه حاکم وجود دارد. شما نوع رفتار حکومت را در انتخابات آینده چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟

بعضی از اعضای شورای نگهبان که طبق قوانین فعلی جمهوری اسلامی حق رد صلاحیت دارند، ابراز کرده‌اند، کسانی که در ماجراهای بعد از انتخابات سال ۸۸، به اصطلاح خودشان «طرف فتنه را گرفته‌اند» و از «سران فتنه» حمایت کرده‌اند و با حرکت اعتراضی مردم همراهی کرده‌اند، قطعاً رد صلاحیت خواهند شد. پس اگر آقای جعفری مطلبی می‌گوید، همان سخنان را بازتاب داده است. ولی اینکه فردی در مقام فرماندهی سپاه یعنی یک نهاد نظامی، بر خلاف قوانین رسمی

کشور این‌گونه صحبت می‌کند، نشان‌دهنده‌ی چهره‌ی عریان کودتا است. وقتی فرمانده‌ی سپاه بر خلاف قوانین کشور شرط می‌گذارد، مدرک اثبات سخن کسانی است که از کودتای نظامی خبر داده بودند.
در هیچ‌یک از قوانین انتخاباتی نوشته نشده که کسی برای تأیید صلاحیت یا کاندیداتوری باید از کسی اعلام برائت کند. این شرط را فرمانده‌ی سپاه تحمیل می‌کند. پس معلوم می‌شود که این اراده‌ی مافوق قانون، اراده‌ی نظامی است. پس معلوم می‌شود که نظامیان در این کشور کودتا کرده‌اند. گرچه سعی می‌کنند ظاهر را حفظ کنند و بگویند که نه کودتایی نشده است. آن‌ها حق چنین اظهارنظرهایی ندارند. مگر اینکه رسماً بخواهند بگویند که شرایط کشور، شرایط حکومت نظامی است و در شرایط حکومت نظامی این نظامیان هستند که شرایط را برای انتخاب شونده و انتخاب کننده تعیین می‌کنند.
متأسفانه این اتفاق افتاده است و فکر می‌کنم پاسخ به سخنان فرمانده سپاه این است که، اگر این آقایان (نظامیان) مدعی تعیین شرایط قانونی هستند، لطف کنند خیلی واضح بگویند که ما الآن در شرایط حکومت نظامی به‌سر می‌بریم. اگر شرایط حکومت نظامی نیست، نظامیان حق ندارند بر خلاف قوانینی که مجلس خودشان تصویب کرده و حکومت خودشان تأیید کرده است، شرط اضافی بگذارند.

این روزها «پرسش چه باید کرد» مشغله ذهنی بسیاری از مخالفان و منتقدان و معترضان است. پیشنهاد مشخص شما به عنوان یک کنش‌گر سیاسی در برابر ایده شرکت در انتخابات با شروطی که آقای خاتمی تعیین کرده‌اند یا عدم شرکت چیست؟

آقای خاتمی پیش از این هم گفته است با شرایط فعلی انتخابات و به سبکی که در سال ۸۸ بروز یافت، عملاً هر انتخاباتی که صورت بگیرد، به نتیجه نخواهد رسید. یعنی آرایی که مردم به‌صندوق‌ها می‌ریزند یک چیز است و نتایج اعلام شده از سوی برگزار کنندگان انتخابات چیزی بر خلاف آن...

منظورم پیشنهاد مشخص خود شما بود...

همین را می‌گویم. اگر شرایط، شرایط فعلی باشد، طبیعی است که نه فقط خود من که هیچ عاقلی قبول نمی‌کند مردم را برای شرکت در یک نمایش انتخاباتی فرابخواند. چون دعوت از مردم برای حضور در چنین نمایشی، به منزله تأیید این نمایش است. پس اگر شرایط این است که کودتاچیان هرکس را بخواهند از صندوق درمی‌آورند، شرکت در چنین نمایشی، عقلاً امر قبیحی است و دعوت کردن از دیگران برای اینکه در چنین نمایش مسخره‌ای شرکت کنند، کار عبث و بیهوده‌ای است. ولی اگر شرایط نسبت به سال ۸۸ عوض شده و به‌گونه‌ای باشد که تضمینی وجود دارد برای اینکه رأی مردم خوانده شود و تضمینی وجود دارد برای کسانی که شایستگی نمایندگی مردم را دارند کاندیدا شوند و رد صلاحیت نشوند، یعنی نظارت استصوابی لغو شده باشد، مثلاً با مذاکره به این مسائل رسیده باشند، اگر چنین تضمین‌های عملی وجود داشته باشد، آن موقع شرکت کردن در این انتخابات یا دعوت از مردم برای شرکت در انتخابات، چون انتخابات حقیقی خواهد بود، امر معقول و خردمندانه‌ای است.

افرادی مانند مصطفی کواکبیان یا رسول منتجب‌نیا، برای شرکت در انتخابات اعلام آمادگی کرده‌اند. به نظر شما، چه لایه‌ها و طیف‌هایی از اصلاح‌طلبان چنین دیدگاهی دارند و در شرایط فعلی، بدون هیچ پیش‌شرطی قصد شرکت در انتخابات دارند و برای این‌کار برنامه‌ریزی می‌کنند؟

آقای کواکبیان در انتخاباتی که تمام کاندیداهای اصلاح‌طلب شناخته شده رد صلاحیت شدند، رأی آورد و به مجلس رفت. الآن هم تصور می‌کند می‌توان این مسأله را تکرار کرد. احساس می‌کند حاکمیت برای نمایش دموکراسی، در مجلس بعد هم مثلاً ۲۰ نفر به اسم اصلاح‌طلب را به گونه‌ای به مجلس راه می‌دهد تا اگر فردا من اصلاح‌طلب اعتراض کردم که شرایط انتخابات دموکراتیک نبوده است، بگویند ببینید افرادی مانند آقای کواکبیان یا منتجب‌نیا در مجلس هستند. این افراد هم باید از کسانی باشند که به تعبیر آن‌ها از «سران فتنه» اعلام برائت کرده باشند.

یعنی اصلاح‌طلبانی که به قول بعضی از آقایان «از اصلاح‌طلبی استعفا کرده باشند». خیال می‌کنند اصلاح‌طلبی یک حزب است که می‌شود از آن استعفا کرد. در صورتی که اصلاح‌طلب یعنی کسی که روش اصلاحی برای رسیدن به حق حاکمیت ملت را انتخاب کرده است. ما اسم چنین کسی را اصلاح‌طلب نمی‌گذاریم. چون الآن بین اقتدارگرایان هم کسانی هستند که دیدگاه‌شان نسبت به مجموعه‌ی اصلاح‌طلبان، دیدگاه خیلی منفی نیست اما با شرایط کنونی که حاکمیت بر جامعه تحمیل کرده، موافق‌اند و هیچ مخالفتی نمی‌کنند. افرادی مانند آقای کواکبیان یا منتجب‌نیا می‌شوند جزو این طیف، نه اینکه بگوییم این‌ها اصلاح‌طلب هستند و در حال وارد شدن به مجلس هستند.

اگر کسی می‌خواهد در انتخابات شرکت کند و جزو استثناهایی باشد که قصد دارند چهره حاکمیتی کاملاً دیکتاتور و مستبد را آرایش کند تا حاکمیت بتواند پز دهد که ما دموکراتیک هستیم و ببینید چندتا از نیروهای مخالف‌مان هم در مجلس هستند، برود شرکت کند. احتمال هم دارد در جایی مردم به‌صورت جزیره‌ای او را انتخاب هم بکنند. اما این خیلی دور از اخلاق است که وقتی آن‌ها می‌بینند حق حاکمیت مردم تهران، تبریز، خراسان را از آن‌ها می‌گیرند ولی مثلاً در شهر کوچکی مانند گرمسار یا سمنان که فقط یک نماینده می‌تواند انتخاب کند و اجازه می‌دهند یک نفر اصلاح‌طلب به طور استثنا انتخاب بشود بی‌انصافی است اگر به مجلس راه یابند. این انسان اصلاح‌طلب نیست.

به یک معنا فقط برای اینکه یک کرسی مجلس را به‌دست بیاورد رفته خود را به حاکمیت فروخته. اشکالی ندارد! این دیدگاه اوست ولی نباید او را اصلاح‌طلب دانست. حال برفرض در مجلس چهارتا حرف هم بزنند که مشابه حرف اصلاح‌طلبان باشد، چهارتا موضع هم بگیرند که مشابه مواضع اصلاح‌طلبان باشند، حساب این‌ها را باید از اصلاح‌طلبان جدا کرد.

نهایتاً اصلاح‌طلبان باید بنشینند و بررسی کنند، اگر هنوز شرایط سال ۸۸ بر انتخابات کشور و مجریان انتخابات حاکم است، شرکت در انتخابات معقول نیست. اگر هم نه، توانستند شرایط را ولو با مذاکره و تضمین‌های پس پرده تغییر دهند، آن وقت شرکت در انتخابات معقول خواهد بود.

(۱۸)

تشکیل شورا از سوی رهبری، اقرار به اختلاف شدید بین قواست

فرزانه بذرپور، جرس، ۵ مرداد ۱۳۹۰

جرس: رهبر جمهوری اسلامی در حکمی هاشمی شاهرودی را به ریاست شورایی تازه تأسیس به نام «حل اختلاف قوا» منصوب کرد. قرار است این شورا روابط میان قوای سه گانه را تنظیم و محل مشورت رهبری باشد بنابر حکم رهبری محمد حسن ابوترابی، مرتضی نبوی، عباسعلی کدخدایی و صمد موسوی خوشدل به عنوان اعضای این هیأت برای یک دوره پنج ساله انتخاب شده‌اند.

برای بررسی این حکم با احمد قابل به گفتگو نشستیم که معتقد است مهمتر از انتصاب شاهرودی، اقرار رهبری به اختلاف عمیق بین قواست. او می‌گوید امروز قانون گریزان بر سر منافع با هم دعوایشان شده و در این دعوا آنکه ضعیف‌تر است حذف خواهد شد. قابل، ترکیب شورا را علیه احمدی‌نژاد و به نفع مجلس و قوه قضائیه ارزیابی می‌کند و آن را پیامی از سوی تیم رهبری می‌داند. قابل معتقد است آقای خامنه‌ای به این نتیجه رسیده که کوچک‌ترین عقب‌نشینی به اضمحلال قدرت می‌رسد.

احمد قابل از شاگردان آیت‌الله منتظری است که به جرم نامه انتقادی به رهبری به سه سال حبس محکوم شد. او تاکنون یک‌سال و نیم از حکمش را گذارنده است و آخر هفته قرار است به زندان وکیل آباد مشهد برای گذراندن ادامه محکومیتش بازگردد. قابل هنوز از حکم تجدیدنظر اطلاعی نداشت اما می‌گفت

در سفر بوده که تلفنی احضارش کردند و او سفر را نیمه تمام رها کرده و تا دو روز دیگر به زندان باز می‌گردد. او می‌گوید این شاید آخرین مصاحبه‌ام قبل از زندان باشد اما امیدوارم این گرفتاریها از سر ملت بگذرد و دیگر شاهد این رنج‌ها برای هیچ‌کس نباشیم.

آقای هاشمی شاهرودی با حکم رهبری و با عنوان ریاست شورای حل اختلاف به صحنه سیاست بازگشت، به نظر شما چرا رهبری آقای شاهرودی رو به این سمت انتخاب کرد؟

مهم‌تر از شخص آقای هاشمی شاهرودی که دو دوره رئیس قوه قضاییه بوده، مسأله مورد اعتماد بودن آقای هاشمی شاهرودی است و اینکه آقای خامنه‌ای از مجموع کارهای آقای شاهرودی رضایت کامل دارند؛ و آقای شاهرودی بین رؤسای قوا به عنوان چهره‌ای معتدل شناخته شدند. از این مهم‌تر مسأله اختلاف قواست که پس از ۳۲ سال از انقلاب و تصویب قانون اساسی، اقراری بر این است که اختلاف بین قوا درحدی بوده که نیازمند تشکیل هیأتی برای رسیدگی به آن است.

پیش از این مسأله حل اختلاف بر عهده مجمع تشخیص مصلحت بوده، فکر می‌کنید چه ضرورتی بوده تا شورایی تخصصی برای این مسأله تشکیل شود؟

مجمع تشخیص مصلحت و فلسفه وجودیش را شاید نشود که با این شورا متداخل دانست، مجمع مرجع رسیدگی به اختلافات بین شورای نگهبان و مجلس است در جایی که مصالح کشور و تصلب شورای نگهبان بر قانون اساسی و شرع اختلاف ایجاد می‌کرد. در زمان آیت‌الله خمینی مشکلاتی پیش آمده بود و بنابر قانون اساسی مجمع را تشکیل دادند. اما در همین قانونی که بازنگری شد. تنظیم روابط قوا را از رئیس‌جمهور گرفتند و به رهبری دادند. اختلافی که بین قوا پیش می‌آمد در گذشته باید رئیس‌جمهور این مسأله را رفع می‌کرد اما الآن با رهبری است و این تصریح نشده بود که برعهده مجمع تشخیص مصلحت باشد. در حال

حاضر رئیس مجمع تشخیص فردی است که اختلافات با احمدی‌نژاد دارد و ایشان هم در جلسات مجمع به ریاست آقای هاشمی شرکت نکرده‌اند و اختلافات باقی می‌ماند و طبیعی است که این هیأت را نمی‌توانستند به آقای رفسنجانی بدهند. اما خود این مهم نیست، مهم اقراری است که بر اختلاف قوا که جز با تشکیل این هیأت قابل حل نیست.

اشاره کردید به اختلافات جدی که بین قوای سه گانه وجود دارد، با توجه به اینکه ترکیب حکومت به دست اصولگرایان بوده و رئیس دولت هم تا چندی پیش مورد حمایت کامل رهبری بوده است، فکر می‌کنید این تشدید اختلافات چه علتی دارد، در حالی که مدت‌هاست اعلام می‌کنند که حاکمیت یکدست است؟

در جمهوری اسلامی از همان ابتدا یک حالت مقابله با رقبای خود ساخته وجود داشته و به گفته یکی از دوستان، حکومت بخش بر مردم بوده و سعی می کرده که رقیبی بتراشد و آن را حذف کند و وقتی آن حذف می‌شد باز هم دو قطبی ساخته می‌شد و این دو قطبی خواسته و ناخواسته پدید می آمده است. با آقای احمدی‌نژاد در مقابل مخالفانی به اسم اصلاح‌طلبان به توافق رسیده بودند و الآن که تصور عمومی حاکمیت بر این است که توانسته‌اند اصلاح‌طلبان را حذف کنند، طبیعی است که بر سر منافع با هم دعوا کنند و در این دعوا آنکه ضعیف‌تر است حذف خواهد شد. به نظر می‌آید که اصل اختلاف ناشی از این است که هیچ یک از اجزای جناح اقتدارگرایان به حد خودش بسنده نمی‌کند برای همین است در مقابل اصلاح‌طلبان، همه آن‌ها از حد قانونی گذشتند و همه با هم از این قانون گریزی حمایت کردند و عادت کردند به قانون گریزی، امروز قانون گریزان با هم دعوایشان شده است، چون عادت کردند حاضر نیستند به قانون بازگردند و می‌خواهند رقیب را دور بزنند و طبیعی است که این دعوا با این سادگی قابل حل نیست. این هیأت هم از کسانی تشکیل شده که جهت‌گیری آن‌ها به نفع جناح مجلس و قوه قضاییه خواهد بود.

یعنی به نظر شما اعضای شورای حل اختلاف نماینده جناح‌های حاکم نیستند و فقط نزدیکان به رهبری را شامل می‌شوند؟

قدرت در جمهوری اسلامی و به خصوص در ۲۳ سال اخیر و رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، منحصرا در اختیار رهبری بوده و تمامی قدرت هایی که قانون اساسی به بعضی افراد از جمله رئیس جمهور یا رئیس قوه قضاییه و مجلس واگذار کرده این‌ها تبعی بوده و قدرت اصلی در دست رهبری بوده است و همان قدرت‌های فرعی را هم رهبری محدود می کرده است. به یاد بیاوریم که قوه قضاییه و شورای نگهبان چگونه در برابر دولت اصلاحات و مجلس ششم سد بستند، به طوری که قدم از قدم نتوانستند بردارند و عملاً اصلاحات را به شکست کشاندند. این‌ها چیزهایی است که متأسفانه خود رهبری و اطرافیان رهبری بر خلاف قانون دخالت هایی صورت می گرفته است. مجلس اگرهم بخواهد در قبال دولت کاری انجام دهد با نظر رهبری منتفی می شده است. وقتی مسیر رهبری با گروهی مخالف می‌شود تمام آن رفتارهای غیر قانونی درباره آن‌ها لحاظ خواهد شد. اگر بخواهیم هر یک ازبخش‌های اقتدارگرایان را مورد بررسی قراربدهیم هر کدامشان پرونده قانون گریزی دارند.

در ماههای گذشته دولت بارها با حکم حکومتی درباره اختلافاتی که با مجلس داشت و یا درباره انتصاباتی که مورد نظر رهبری نبود، مواجه شد و در این میان گاهی احمدی نژاد حکم حکومتی را نادیده گرفت و تعلل کرد، آیا انتخاب شورایی به ریاست آقای هاشمی شاهرودی به نوعی حفاظت از شان رهبری و فاصله گرفتن از دولت است؟

تصور من این است که آقای احمدی نژاد حذف شده است. احمدی نژادی که امروز در قدرت است تضعیف شده است و موجودی است که باید تمکین کند و اگر کوچک‌ترین سرکشی کند با شدیدترین برخوردها و تحقیرها روبرو می‌شود. خود احمدی نژاد این را درک کرده است، حالا اینکه بخواهد در این مدت کاری کند من فکر می‌کنم توانش را ندارد. آقای خامنه‌ای و تیم رهبری پیام می‌دهند که

کوچک‌ترین تخلفی با خواست رهبری در مجموعه قدرت باشد آن را حذف خواهند کرد؛ و زمانی که احمدی نژاد را که به قول خودشان ۲۵ میلیون رای دارد کنار می گذارند دیگران جای خودشان را دارند. آقای خامنه‌ای به این نتیجه رسیده است که کوچک‌ترین عقب نشینی به اضمحلال قدرت می‌رسد. خود ترکیب شورا هم این را تایید می‌کند.

نظرتان درباره ترکیب شورای ۵ نفره انتصابی رهبری چیست؟ در جناح مخالف دولت قرار دارند؟

آقای شاهرودی در انتخابات از حامیان آقای احمدی نژاد نبود و از رقبای او حمایت می‌کرد، آقای مرتضی نبوی که عضو موتلفه است و درگیر با احمدی نژاد است. آقای ابوترابی که نایب رئیس مجلس است و از منتقدان احمدی نژاد و وابسته به بیت رهبری است. بنابراین احمدی نژاد نمی‌تواند امیدی داشته باشد و گرچه ممکن است ظواهر امر را رعایت کند و یک جایی آقای خامنه‌ای توصیه‌ای به مجلس بکند ولی انتهای ماجرا این است که احمدی نژاد از چشم آقایان افتاده است. این در حالی است که احمدی نژاد با به به و چه چه آمد و هر کاری را با اراده رهبری می‌کرد. آنچه مسلم است اینکه؛ کسی ۸۰ درصد قدرت را بنابر قانون اساسی دارد اما طمع می‌کند به آن بیست درصد دیگر قدرت. در واقع می‌خواهد دیگران حقی در قدرت نداشته باشد و تابع محض باشند.

برخی معتقدند که پست جدید هاشمی شاهرودی و قرار گرفتن بر رأس سه قوه نوعی آماده سازی هاشمی شاهرودی برای قائم مقامی رهبری است، آیا این تحلیل را قبول دارید؟

زمانی که آقای شاهرودی به ریاست قوه قضاییه منصوب شد هم این بحث ها مطرح بود که آقای خامنه‌ای به فکر کسی برای جانشینی خودش است. نمی‌توانم حدس بزنم، اما می توانم تصور کنم این یک وجه عقلانی می‌تواند داشته باشد اما دلیل و شاهدی برای این امر ندارم. حتی بحث جانشینی مجتبی خامنه‌ای هم مطرح بود و یا صحبت از آقای مصباح یزدی بود اما این را مطمئن هستم که تمام

کسانی که در کنار ایشان قرار دارند دائما درگیر این فکر هستند که اگر اتفاقی برای آقای خامنه‌ای بیفتند تنها کسی که امکان دارد توافقی برای او انجام گیرد، آقای هاشمی رفسنجانی است. به این خاطر تمام کسانی می‌خواهند آقای هاشمی رفسنجانی حذف شود در تلاش هستند و از شش هفت سال پیش نشان می‌داد که بیت رهبری فعلی و کسانی در این بیت بدشان نمی آید با حذف رفسنجانی نوبت به کسانی دیگر برسد. این اتفاق درباره آقای منتظری افتاد و طبیعی بود که کسانی هستند که برای قدرت مطلقه‌ای که حفظش با ولایت فقیه است، تدارک ببینند و بده بستان هایی صورت بگیرد. اما من مطمئن نیستم که آقای شاهرودی در مجموعه سپاه و بیت رهبری فعلی پذیرفته شده است یا می‌پذیرند. این را مقداری بعید می‌دانم چون آقای شاهرودی خیلی از روابط وسیعی برخوردار نیست، شاید مجتبی خامنه‌ای در سپاه طرفدارانی دارد و زمینه آماده‌ای داشته باشد. در برابر آقای هاشمی رفسنجانی هم فکر نمی‌کنم آقای شاهرودی بتواند عرض اندام کند. به نظر من هاشمی رفسنجانی تنها کسی است که اگر اتفاق خاصی بیفتد ممکن است به رهبری برسد.

با سپاس از وقت شما.

(۱۹)

کروبی و موسوی به جرم مخالفت با استبداد حبس شده‌اند

پاسخ به سؤالات ۲۵ گانه محمد نوری‌زاد

جرس، ۸ مرداد ۱۳۹۰

جـرس: احمد قابل، محقق و نواندیش دینی، بیست و پنج سوال مطروحه در حوزه مراجع شیعی را که اخیراً محمد نوری‌زاد، نویسنده و مستندساز حامی جنبش سبز از مراجع تقلید، علما و محققین کشور پرسیده بود، پاسخ داده است.
این محقق و نواندیش دینی در جریان پاسخ به این سؤالات، پیرامون حوادث منطقه و ادعای لزوم الگوگیری از مدل حکومتی جمهوری اسلامی برای مردم منطقه، با بیان اینکه «با ظلم‌های کنونی، مطمئناً مدل کنونی حاکمیت ایران، با حاکمیت مخالفان علی تشابه بیشتری دارد تا حکومت علوی که هیچ شباهتی با آن ندارد»، خاطرنشان کرده است که «به نظرم خیزش‌های منطقه دنبال مدل حکومتی که در ایران حاکمیت یافته و اکثریت مردم را به اعتراض و مقاومت در برابر سیاست‌های شکست خورده‌اش واداشته، نیست.»
در سایت محمد نوری‌زاد، وی در مقدمه آورده است «پرسش‌هایی را که برای مراجع فرستادم با تغییراتی مختصر برای برخی از دانشمندان و اندیشمندان دینی نیز ارسال کردم. جناب احمد قابل دعوت مرا اجابت فرمود. سپاس من و آرزوی توفیق الهی برای ایشان.»
محمد نوری‌زاد در شرح و دلایل طرح این سؤالات پیش از این خاطرنشان کرده بود «یک جامعه‌ی پویا، به‌جای آن‌که پرسش‌های سرگردان خود را مخفی کند، به انتشار و پاسخگویی آن‌ها مبادرت می‌ورزد. پرسش در حوزه مراجع شیعی بسیار

است. درحوزه‌ای که خواه ناخواه، محل مراجعات مردمان بسیاریست»، از قول این نویسنده آورده است «من بیست وپنج پرسش صریح خود را که برگرفته از پرسش‌های سرگردان جامعه است برای مراجعی چون: وحید خراسانی، صافی گلپایگانی، سیستانی، ملکوتی، شاهرودی، سیدصادق روحانی، موسوی اردبیلی، نوری همدانی، گرامی، مکارم شیرازی، شبیری زنجانی، سبحانی، جوادی آملی، علی‌محمد دستغیب، یوسف صانعی، بیات زنجانی؛ فرستاده‌ام؛ و حتی برای جمعی از دانشمندان‌مان.»

متن پرسش و پاسخ‌های بیست و پنج‌گانۀ محمد نوری‌زاد با احمد قابل به شرح زیر است:

سلام به محضرشریف حضرت استاد قابل عزیز

پرسش‌های من، گرچه گاه از حوزه‌ی متداول مراجعات دینی مردم دور می‌افتد، باورم اما بر این است که در عالم، هیچ پرسشی یافت می‌نشود که دأب دین بر او بار نگردد. پس، صراحت نهفته در این پرسش‌ها را برمن ببخشایید و صبورانه به پاسخگویی آن‌ها همت فرمایید.

پرسش‌های من، برآمده، وگزیده‌ی مختصری از هزار هزار سخن پنهان مانده در سینه‌ی مردمی است که این روزها، چشمی از امید به آستان شمایان دارند و متأسفانه، بخش وسیعی از امید خود را به کارکردهای این دینی که جمهوری اسلامی ایران بر انتشار آن اصرار می‌ورزد، از دست داده‌اند. اگر به پاسخگویی یک یا چند پرسش متمایل نبودید، به هرچه که مقدور شریفتان است پاسخ گویید. مهم، مشارکت حضرت شماست در این داد و ستد علمی و اجتماعی:

یک:

دنیا از نگاه دین مبین اسلام، و از نگاه شخص حضرت شما یعنی چه؟ تا چه اندازه دنیا را می‌شناسید؟ چند سفر به سایر کشورها و یا حتی به شهرستان‌های داخل کشورمان داشته‌اید؟

به نام خداوند رحمان و رحیم

من گرچه در این پرسش‌ها، مخاطب اصلی نیستم ولی به عنوان دانش آموخته‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، سعی می‌کنم که پاسخ لازم از دید خود را برای شما ارسال کنم.

دنیا محل زندگی انسان در کنار سایر موجودات هستی و تأمین نیازهای طبیعی او است. نیازهای مادی و معنوی. مکانی برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با هم‌نوعان. مکانی برای هم‌فکری و همراهی. جایگاهی برای دیدن و پذیرفتن دیگران در کنار خویش و از «خودخواهی افراطی» فاصله گرفتن. آزمایشگاهی برای انسانیت انسان و تمرین خُلق و خوی انسانی. آزمونی برای بشر تا جایگاه حقیقی خود را در هستی، پیدا کند و از تکبر شیطانی فاصله گیرد و همه‌ی موجودات را محترم و مبارک شمارد.

من به کشورهای؛ ازبکستان، امارات عربی متحده، تاجیکستان، ترکمنستان و عربستان سعودی سفرهای کوتاه و بلندی داشته‌ام.

تمامی استان‌های کشور را دیده‌ام و به بسیاری از شهرهای میهنم سفر کرده و از نزدیک آن‌ها را دیده ام. بیش از ۵ نوبت به سفر ۳۰ تا ۴۰ روزه‌ی تابستانی در درون کشورم پرداخته‌ام و هم‌اکنون که پاسخ پرسش‌های شما را می‌دهم، در سفر تابستانی هستم که تاکنون، بیش از ۱۲ روز آن سپری شده است.

دو :

از نقطه نظر جنابعالی، چرا باید از جهات اجتماعی و امنیتی و اقتصادی، میان یک مرجع تقلید، و یک استاد کهن‌سال و کم نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک

پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند، فاصله‌ای به وسعت بی‌کرانگی باشد؟ آیا این فاصله‌ی انکار ناپذیر، جزئی از بایستگی‌های دینی است؟ یا نه، مردم چون بجای فرمول‌های فیزیک و شیمی، از دهان علما و مراجع ما، احادیثی از رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن می شنوند، این عزت و اعتبار اجتماعی را با آنان همراه کرده‌اند؟ چرا باید همان استاد کارآمد و کهن‌سال، با اعتنا به پشتوانه‌ی علمی درخشان خود، در حاشیه‌های این عزت و اعتبار بایستد، و مراجع ما و علمای ما در متن مستقیم آن باشند؟ چرا او، با شکایت مختصر یک رهگذر، به پشت میله‌های زندان درمی‌غلتد، و مثلاً مراجع ما از هر شکایت، مصون و در امان باشند؟ چرا آن استاد کارآمد، مطلقاً از امنیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیست؟ و عمده‌ی علمای ما و به‌ویژه مراجع ما، به دیوار بلندی از این برخورداری‌ها تکیه زده‌اند؟ چرا باید یک مرجع، و حتی یک طلبه‌ی نوپا، مقدس باشند، و او، برکنار از این تقدس باشد و در ردیف همگان؟

ارزش دانشمندان به‌خاطر دانش آنان است. به گمان من تفاوتی از نظر ارجمندی، بین یک فیزیکدان و یا شیمیدان و یا ریاضیدان با دانشمندی که علم شریعت را می‌داند، نیست. در دین خداوندی و شریعت محمدی (ص)، ارزشمندی آدمیان به «دانش و اخلاق» آنان وابسته است (ان اکرمکم عندالله اتقاکم) - (هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون). علم، چون در برابر جهل و تاریکی قرار گیرد، نور است و به همین دلیل گفته‌اند: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء».
هیچ علمی هم از این نظر که تاریکی مجهول یا مجهولاتی را زایل می‌کند، تفاوت ماهوی بر دیگر علوم ندارد و همه‌ی آن‌ها نورند.
سخن به‌یاد ماندنی قرآن کریم که؛ «انما یخشی الله من عباده العلماء = همانا دانشمندان از بندگان خدایند که نسبت به مسؤولیت‌های خود نگرانی دارند»، اتفاقاً در مورد مطلق علوم مثبت نازل شده است چرا که این نکته را پس از شمارش علوم تجربی، بیان می‌کند و مرحوم استاد، آیت‌الله منتظری (که علامه‌ای

کم نظیر در معارف شریعت محمدی بود) بارها بر این مفهوم و این نسبت و تناسب تأکید می‌کرد.

سه:

معروف است که علامه‌ی حلی – که خدایش او را رحمت کناد – دستور فرمود چاه آب منزلش را با خاک پرکنند، تا او، فارغ از داشتن یا نداشتن آن چاه، به پرسشی در همان خصوص پاسخ گوید. از نگاه شما، برای پاسخگویی به این پرسش که: «زندان انفرادی شکنجه است یا نیست؟ یا: زندان انفرادی در نظام اسلامی ما، حرام است یا حلال؟» آیا ضرورتی برای حضور چند ماهه مراجع ما و علمای ما در یک سلول و فضای کوچک، آن‌هم نه در زندان، که در کنجی از بیت شریفشان، احساس نمی‌کنید؟ البته با این تجسم هماره که افرادی در هیبت بازجویان نظام مقدس، مرتب بر آنان تحقیر و ناسزا می‌بارند و به وقت ضرورت، آنان را با مشت و لگد می‌نوازند. اگر از نوع پرسش من، احساسی از گزش و توهین به ذهن مبارکتان راه یافت، با تلمیح این سخن که: گزش پرسش من کجا و فحش‌های ناموسی و ضرب و شتم سربازان گمنام کجا، به ذات مبارک تسکین دهید.

حقیقت برخی پدیده‌ها را نمی‌توان با توصیف، دریافت. اصطلاحاً این‌گونه موارد را «یدرک و لایوصف» می‌دانند که باید آن‌ها را تجربه کرد تا حقیقتش را به چنگ آورد. مثل «عشق، نفرت، مادر بودن، پدر بودن، عفو، گرسنگی و تشنگی و...».

زندان و سلول انفرادی، از این‌گونه موارد است. البته درک حقیقت آن و آثار و عواقب آن جز با زندانی شدن واقعی و تحمل انفرادی‌های طولانی و جدّی، ممکن نیست!!

گرچه می‌توان با مدل پیشنهادی شما اندکی از حالات آن را تجربه کرد. آنچنان که با گرفتن روزه، می‌توان کمی از حقیقت گرسنگی و تشنگی را درک کرد.

شکنجه‌ای که شما و بسیاری از آدمیان، آن را تجربه کرده‌اید البته سهم عمده‌اش در همان انفرادی بودن و تنگنای سلول نهفته است و بخش و سهم دیگر آن در نوازش‌های جسمی و روحی پیوسته با سلول انفرادی است. چیزی که کمتر از

شما را در ۲۵ روز انفرادی بازداشتگاه اطلاعات مشهد (سال ۱۳۷۶) و ۱۲۵ روز انفرادی بازداشتگاه بند ۲۴۰ دادگاه ویژه در اوین(سال ۱۳۸۰ و ۸۱) تجربه کرده‌ام. البته امیدوارم که هیچ‌کس طعم انفرادی را از این پس نچشد و روابط حاکمیت و ملت در آینده‌ی ایران به گونه‌ای شکل گیرد که هیچ‌کس گرفتار این شکنجه‌ها نشود.

چهار:

از نگاه شما، آیا جهان‌بینی مراجع ما، اگر که عمر شریفشان را در بیت و شهر خود سپری کنند، با جهان بینی همانان، آنجا که از کشورهای گونه‌گون جهان دیدن فرمایند و از نزدیک با داشته‌ها و نداشته‌های ایمانی و دنیاوی مردمان جهان آشنا شوند، تفاوت می‌کند یا نه؟ اگرنه، به چه دلیل؟ و اگر بله، چرا مراجع ما تاکنون در عرصه‌های دینی جهان حضور نیافته‌اند و با توده‌ی مردم جهان و اندیشمندان و بزرگان دینی آنان از نزدیک و بی‌واسطه ارتباط برقرار نکرده‌اند؟

تلقی مراجع سنتی ما از مرجعیت، نشستن در خانه‌ی خویش و پذیرایی از دیگران است. شاید میزبانی را بر میهمان بودن ترجیح می‌دهند. شاید تصور می‌کنند که «شأن مرجعیت نیست که بر دیگران وارد شود!!». گشت و گذار را نیز نوعی تفریح دانسته که آن را ظاهراً برای خود، مکروه می‌دانند. چرا که تصور بر این است که؛ «در مسیر سیر و سلوک معنوی، باید از مکروهات نیز پرهیز کرد!!».

به گمان من اما «سیر و سفرهای تحقیقی و آشنایی با فرهنگ مردم جهان» امری است که خدای سبحان با صراحت به آن فرا خوانده است (سیروا فی الأرض، فانظروا...) و بسا که برای افرادی در موقعیت مراجع علمی مردم، لازم و واجب (و لااقل، مستحب مؤکّد) باشد. مطمئناً اگر مراجع یاد شده، این ضرورت را با ضرورت «تغییر نگاه» همراه کنند، تفاوت‌های آشکار و بسیاری بین مراجع جهان دیده با آنانی که از این موهبت محروم مانده‌اند، پدید می‌آید که در برون‌دادهای علمی و فقهی آنان نیز تأثیر می‌گذارد.

پنج:

به نظر شما، اگر که طالب سفر و مطالعه‌ی عینی آثار جهان نباشید، آیا این جهان‌بینی، با خواندن کتاب و دیدن فیلم و شنیدن اخبار، میسر می‌شود؟ مفهوم «سیروا فی‌الأرض» آیا در کیفیت فتاوای یک مرجع تأثیر دارد یا ندارد؟

در پاسخ پرسش قبلی به این نکته اشاره کردم. گمان می‌کنم که صرفاً با خواندن تاریخ و جغرافیا و یا سفرنامه‌ها و یا برخی فیلم‌های مستند، نمی‌توان همچون سفرهای واقعی و حضور تجربی، به حقایق امور رسید ولی اگر کسی نخواهد سفر کند و خود از نزدیک تجربه کند، بهره‌بردن از این گونه «اطلاعات با واسطه» می‌تواند بخشی از حقیقت را در اختیار افراد بگذارد. در هرصورت، دانستن برخی دانستنی‌های عمومی هم بر ناشناخته بودن مطلق آن موارد، ترجیح دارد.

نمونه‌های عینی این تفاوت را در دیدگاه‌های آیت‌الله شهید بهشتی و آیت‌الله سید محمدحسین فضل‌الله و آیت‌الله شیخ محمدمهدی شمس‌الدین و در مقایسه با اقران و معاصران‌شان می‌توان مشاهده کرد.

شش:

اگر مردم ایران با هزینه‌ی شخصی خود، بخواهند مراجع ما را به یک سفر دور دنیا دعوت کنند، آیا شما از ذات و برآیند این سفر استقبال می‌فرمایید؟ چرا نه و چرا آری؟

من ترجیح می‌دهم که در کنار این سیر تحقیقی و مردم‌شناسانه، مدتی بیش از یک ماه نیز در یکی از کشورهای غیراسلامی نسبتاً پیشرفته، سکونت کنند و با دقت، روابط انسانی آن محیط را زیر نظر بگیرند تا قدرت مقایسه‌ی آن محیط‌ها با رفتار مسلمانان در جوامع اسلامی را بیابند.

هفت:

خود شما، آیا یک مرجع جهان دیده و جهان گشته را به مرجعی که از بیت و شهر خود چندان فاصله نگرفته، ترجیح نمی‌دهید؟ به فرض یکسانی مراتب علمی و تقوی و صیانت نفس هردو.

اگر جهان دیده‌گی را با «تصور جزمگرایانه» همراه نکرده باشد، مطمئناً ترجیح می‌دهم.

هشت:

مراجع ما عمدتاً در سخنان خود از واژه‌های «باید و نباید» بهره‌ی فراوان می‌برند. که: مسؤولان باید فلان کنند. و مردم باید یا نباید به‌همان باشند. اولاً چرا این بایدها و نبایدهای مراجع در محدوده‌ی توصیه‌های اخلاقی متوقف می‌ماند؟ ثانیاً این «بایدها و نبایدها»، آنجا که به خود آنان مربوط می‌شود، چرا بی‌مخاطب می‌ماند؟

مثل این که بگوییم: یک مرجع، باید از درد و داغ مردم، از نزدیک، و بی‌واسطه، آگاه باشد؛ و باید به حساسیت‌های همه‌جانبه‌ی آنان ورود کند. یک مرجع باید شجاع باشد و نباید با پناه بردن به آموزه‌هایی چون تقیه و مصلحت، از کنار واجبات حتمی اجتماعی، بی‌تفاوت گذر کند. یک مرجع باید همه‌ی مردم را به‌ویژه پسران جوان و دختران جوان جامعه‌اش را بشناسد، و آن سوتر از مؤکدات دینی، واقعیات این عرصه را فهم کند، و تنها به صدور توصیه‌های اخلاقی بسنده نکند. یک مرجع باید غم‌خوار پیروان سایر ادیان و حتی به فکر مشرکان و کمونیست‌های کشورش و بی‌دینان جهان باشد و برای فهم و اعتقاد آنان احترام قائل شود و به سهم خود برای آنان کرسی‌های روشنگری تدارک ببیند.

اساساً بایدها و نبایدها بر دو گونه‌اند؛ اخلاقی و قانونی.

اظهارنظر در مورد «باید و نبایدهای قانون شریعت محمدی(ص)» حق مجتهدان است، ولی مجتهدان در برابر واقعیات زندگی نمی‌توانند بی‌تفاوت باشند و از

امکانات و موانع دنیای واقع، بی‌خبر مانده و در بی‌خبری، اقدام به صدور فتوا کنند!!

به گمان من، دیدگاه‌های کارشناسان علوم انسانی (اقتصاد، آمار، مدیریت، سیاست، حقوق، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فرهنگ، ادبیات، هنر و...) در تعیین و تشخیص بسیاری از موضوعات احکام شریعت، نقش کلیدی و بسیار مهمی دارند که بدون توجه به آن‌ها، اساساً «اجتهاد کامل و همه جانبه» محقق نمی‌شود!!

باید و نبایدهای اخلاقی اما، بهتر است که بدون بهره گیری از «واژگان الزام‌آور و اجباری» ارائه شوند و همیشه برای «اختیاری و انتخابی بودن آن» حساب ویژه‌ای باز شود تا مرز آن با قوانین و احکام شریعت، مشخص باشد و تداخلی صورت نگیرد.

من در سال ۱۳۸۳ طی نامه‌ای به محضر مرحوم استاد، علامه‌ی کم نظیر معارف اسلامی؛ آیت‌الله منتظری (قدس‌الله نفسه) نمونه‌هایی از همین مسائل مورد نظر شما را نگاشتم و هشدار دادم. ایشان در پاسخ نوشته بودند: «مطلب همانگونه است که نوشته اید...».

اجمالاً انتظار اولیه از عالمان علوم شریعت، بازخوانی شریعت با رویکرد آغازین روزها و ماه‌ها و سال‌های حضور شریعت محمدی(ص) است تا سیره‌ی نبوی درست فهمیده شود که؛ «ما أرسلناک الا رحمة للعالمین» و سپس مبتنی بر آن سیره‌ی خردمندانه و آزاد اندیشانه، راه تحمل اندیشه‌های مخالف را با پیروی از سیره‌ی فرزند پیامبر (ص) یعنی امام صادق (ع) بیاموزند و بیاموزانند تا مصداق کامل کلام خداوندی (فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه) را در جوامع اسلامی، تحقق بخشند.

نه:

علما و مراجع ما، بارها در جانبداری از شیعیان مدینه و این که آنان از داشتن یک مسجد برای برگزاری آزادانه‌ی شعائرشان بی‌بهره‌اند، به دولت عربستان سعودی اعتراض کرده‌اند. که البته درجای خود امر پسندیده‌ای است و قابل امتنان. اما چرا روزی که جلوی چشم همانان، خانقاه دراویش را در قم، با خاک یکسان کردند، به مسؤولان کشورمان اعتراض نکردند؟ مشابهت خواسته‌های دراویش کشورمان به جمهوری اسلامی ایران، مگر مثل خواسته‌های شیعیان مدینه به حاکمان عربستان سعودی نبوده و نیست؟ آیا شما موافق تخریب آن خانقاه بودید؟ آیا با زدن این برچسب که: خانقاه دراویش قم، مرکز فتنه بوده است، می‌توان کلیت آن را برچید و مردمش را در برابر چشم جهان عقل، به هیچ گرفت؟

علاوه بر خانقاه درویش در قم و بروجرد، مساجد اهل سنت در مشهد (مسجد فیض) و زابل نیز تخریب شد و کسی به یاد نیاورد که این کار در شریعت محمدی (ص) مصداق «فساد فی الأرض» است.

دلیل این سخن دو آیه‌ی قرآن است که:

۱-لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض، لفسدت الارض.

۲-لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض، لهدّمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا.

توجه می‌کنیم که حتی «تخریب صومعه (عبادتگاه مسیحیان) صله و بیعه (عبادتگاه یهودیان) را قرآن کریم ممنوع ساخته و با توجه به «وحدت موضوع و عنوان» معلوم می‌شود که «تخریب عبادتگاه‌های دیگرمؤمنان (صرف‌نظر از شرایع آنان) حرمت دارد و مصداق «فساد فی الأرض) است تا چه رسد به تخریب عبادگاه مسلمانان (مساجد اهل سنت یا حسینیه‌ی دراویش)

ده:

در نگاه شما، جامعه‌ای که بانوانش حجاب کامل یا مقبول اما اجباری دارند، و نمازهای جماعت مردمانش باشکوه است، و مجالس مذهبی‌اش پر رونق، و حسین حسین گفتن‌ها و بر سر و سینه کوفتن‌هایش مدام، و نماز شبش برقرار، اما روند جاری این جامعه، مبتنی است بر دروغگویی و دزدی و بی‌نظافتی و ریاکاری و چاپلوسی و اسراف‌کاری و حرام‌خواری، آیا این جامعه، برتری دارد به جامعه‌ای که مردمش، نه خدا را باور دارند و نه حجاب را رعایت می‌کنند و نه آداب دینی را قبول دارند، اما عمدتاً راست کردار و پاک‌دست و منصف و بی‌ریا و اهل نظافت‌اند؟ از نگاه شما، خداوند اگر بنابر انتخاب بگذارد، کدام‌یک از این دو جامعه را برمی‌گزیند و انگشت برتری بر آن می‌نهد؟

در این مثال، جامعه‌ی اول، خود ما هستیم که سخت گرفتار ظاهر دین شده‌ایم و به جایی نیز نرسیده‌ایم. جامعه‌ی دوم، مردمان کشورهای غرب و مردمان کشورهایی مثل ژاپن و حتی کشور مسلمان اما آزاد ترکیه‌اند. که از جهات انسانی و اجتماعی از ما فاصله‌ای نجومی دارند و پیروان عقاید مختلف و به‌ویژه مسلمانان در این کشورها از امنیت کم‌نظیری در برپایی شعائرشان بهره‌مندند.

در بیانات پیامبر خدا (ص) و امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) تأکید شده است که؛ «ملاک ارزشیابی افراد و جوامع، به حفظ ظاهر (زیادی نماز و روزه و حج و مناسک و شعائر ظاهری) نیست، بلکه به صدق گفتار و امانت‌داری و وفای به عهد و مراعات اخلاق انسانی است» (لا تنظروا الی کثرة صلاتهم و لا صومهم و لا کثرة الحج و المعروف، و لکن انظروا الی صدق الحدیث، و اداء الامانة و...).

این سخن سید جمال الدین اسدآبادی هم به یادماندنی است که؛ «به غرب رفتم، «مسلمانی» دیدم ولی مسلمان ندیدم، به شرق آمدم، مسلمان دیدم ولی «مسلمانی» ندیدم».

در نقلی معتبر، امام صادق (ع) سخنی از امیرمؤمنان (ع) به نقل از پیامبر خدا(ص) را روایت کرده است که؛ «روزگاری بر مسلمانان می‌آید که از اسلام، جز نامی

نمی‌ماند و از قرآن جز خطی، مردم خود را مسلمان می‌نامند ولی دورترین مردم از اسلام‌اند، مساجد آنان از نظر ساختمان آباد و از نظر هدایتگری خراب است. فقیهان آن زمان، شرورترین فقیهانی‌اند که آسمان بر آنان سایه افکنده است. فتنه‌ها از آنان شروع می‌شود و به خود آنان برمی گردد» (الکافی- الشیخ الکلینی- ج ۸ – ص ۳۰۷ و ۳۰۸ / علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: قال أمیرالمؤمنین (علیه السلام): قال رسول‌الله (صلی الله علیه وآله): سیأتی علی الناس زمان لا یبقی من القرآن إلا رسمه ومن الإسلام إلا اسمه، یسمعون به وهم أبعد الناس منه، مساجدهم عامرة وهی خراب من الهدی، فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة وإلیهم تعود)

عباراتی چون؛ «دورترین مردم از اسلام» نشان می‌دهد که غیرمسلمانان، به اسلام و نسخه‌ی وحیانی شریعت محمدی (ص) نزدیکترند.

عبارت «شرورترین فقهاء» درباره‌ی عالمان شریعت محمدی(ص) بکار رفته است!! اینکه از اسلام، فقط نامی برده می‌شود ولی هیچ آدابی از آن در رفتار پیروان شریعت دیده نمی‌شود، یا خط قرآن و زیبایی‌های ظاهری و تزئینات نوشتاری مراعات می‌شود ولی از مفاهیم قرآنی بی‌بهره می‌مانند، وصف‌الحال مسلمانان و جوامع اسلامی است!! که تنها علت آن هم فاصله گرفتن از فرهنگ جامع بشری است. فرهنگی که مبتنی بر فطرت انسانی است.

یازده:

چرا علما و مراجع ما، آنقدر که به حجاب یا بی‌حجابی بانوان حساسند، مثلاً به دزدی‌ها و دروغ‌گویی‌های مسؤولین حساس نیستند؟ آیا اسلام از بی‌حجابی و بدحجابی بانوان بیشتر آسیب می‌بیند یا از دغل‌کاری‌های بزرگان حاکم؟

امر به معروف و نهی از منکر در حوزه‌ی حضور ملت و افراد فاقد قدرت در جامعه، امری کم‌هزینه است که از عهده‌ی هرکسی برمی‌آید. اما اعمال همین حکم

در حوزه‌ی حضور حاکمان و قدرتمندان، معمولاً هزینه‌های بسیار هنگفتی دارد که افراد زیادی حاضر به پرداخت آن هزینه‌ها نیستند.
البته دستور خدای سبحان غیر از این است و برترین تلاش و کوشش مورد رضای خداوند را «بیان حق و دفاع از آن نزد حاکم ستم‌پیشه» دانسته است (افضل الجهاد، کلمة حق عند سلطان جائر)

دوازده:

چرا مراجع و علمای برجسته ما، هنوز که هنوز است، احکام برده‌داری را که در دوره‌های دور جوامع اسلامی رایج بوده، لغو نکرده‌اند و آزادانه، احکام قرآنی برده‌داری را امری سپری شده و تاریخی اعلام نمی‌کنند؟ آیا شما معتقدید هرچه در قرآن آمده، ابدی و لایتغیراست؟
بیان این احکام اگر از منظر تاریخ احکام شریعت باشد، عیبی ندارد ولی اگر با نیت بازتولید آن مناسبات باشد، طبیعتاً امری نامعقول و نامشروع است که با اهداف اصلی و قطعی شریعت محمدی(ص) در تعارض و تباین کلی است.
من معتقدم که تمامی «احکام امضائی» به یک نکته‌ی مورد نظر شریعت محمدی(ص) باز می گردند و آن نکته عبارت است از؛ «حجیت مستمرّه‌ی سیره‌ی عقلاء» که نتیجه‌ی آن «متغیر بودن احکام امضائی» (به حسب طبع آن احکام و از نظر منطقی) است!!
البته ضرورت تغییر آن‌ها در گرو «تحقق تعارض راهکارهای اجماعی عقلای بشر با مصادیق احکام امضایی است»

سیزده:

دستگاه قضایی ما، هر از گاه، حکم به سنگسار زنان زناکار می‌دهد و آبروی ما را در جهان عقل، به مضحکه درمی‌اندازد. به نظر شما چرا مراجع ما و دستگاه‌های دینی ما - مثل حوزه‌های علمیه- به صدور یک چنین احکامی اعتراض نمی‌کنند؟

مسأله‌ی حکم رجم یا سایر احکام جزایی مورد اعتراض مجامع حقوق بشری، باید مبتنی بر مبانی شریعت، مورد بازخوانی و بازنگری قرار گیرد.
به گمان من، انتظار این امر که فقیهان، با هر هجوم و انتقادی از دیدگاه‌های خود دست بکشند، امری علمی نیست. بهتر است به آنان سفارش کنیم که مبانی خود را انسجام بخشند و اهداف اخلاقی و اعتقادی را در استنباط احکام شریعت، از یاد نبرند و به «عقل عقلاء» اطمینان کنند و همچون امام هادی و امام صادق (علیهما السلام) آن را «حجت باطنی خدا» بشمارند و از «تحقیر عقل» (که معیار تشخیص سره و ناسره‌ی سایر ادله است) دست بکشند و پس از تصحصح روش‌ها، به استنباط احکام خدا اقدام کنند و از بیان نتایج تحقیقات خود طفره نروند!!
اما در خصوص رجم، من تاکنون هشت قسمت از مقاله‌ی مفصل «حکم رجم» را نگاشته و منتشر کرده‌ام (و البته با احضاریه‌ی اخیر، شاید توفیق اتمام آن را نیابم (که هفت تا ده بخش دیگر را ممکن است لازم داشته باشد) ولی امیدوارم این بررسی فقهی، راهی را پیش پای اهل دانش حوزه‌های علمیه، و محققان احکام شریعت بگشاید تا این موضوع و سایر احکام این‌چنینی را با روش‌های شناخته شده‌ی فقهی و اصولی، بازخوانی کنند.
مطمئناً با تکیه بر مبانی علمی و استدلال‌های منطقی، می‌توان پاسخ لازم درون فقهی در مورد این امور را فراهم کرد.

چهارده:

آیا مراجع ما از مأموران امنیتی‌ای که به بیت آنان رفت و آمد دارند، می‌ترسند؟ آیا این مأموران، مستقیم یا غیرمستقیم، خط قرمزهایی را برای تحکم می‌کنند؟ خود جنابعالی آیا در همان لحظه‌ای که یک سخن انتقادی را به زبان می‌آورید، نگران این نیستید که عده‌ای از اوباشان مذهبی به بیت و محل کار شما هجوم بیاورند؟ آیا با این همه سنگینی هزینه برای نقد کردن، موافقید؟

اطلاعاتی که من از برخی مراجع دارم، تأیید می‌کند که بسیار نگران مهاجمان هتاک بوده و هستند که هیچ قانون عرفی یا شرعی، مانع کارشان نمی‌شود. فشارهای آشکاری که علیه برخی مراجع در این دو–سه دهه، اعمال شده، همچون مستندی برای نگرانی جدی آنان است.

نمونه‌های نزدیک‌تر آن در مورد مرحوم آیت‌الله منتظری، آیت‌الله صانعی، آیت‌الله طاهری اصفهانی، آیت‌الله دستغیب شیرازی و عالمانی چون آیت‌الله امجد، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و برخی دیگر از روحانیان این دیار، پی در پی تکرار شده است تا هیچ‌کس گمان نبرد که از این فشارها در امان است و یا گروه‌های فشار از مأموریت خویش منصرف شده‌اند!!

طبیعی است که هیچ عالم آزاده‌ای تسلیم فشارهای غیرقانونی و نامشروع ستم‌پیشگان نمی‌شود و ذلت را نمی‌پذیرد و حداقل واکنشی که انجام می‌دهد، اظهار برائت از این رفتارهای نامشروع و ضداخلاقی است!!

پانزده:

شما قطعاً از وضعیتی که بر منابر ما حاکم است خبر دارید؛ و خبر دارید که در کل کشور، هیچ منبری وجود ندارد که سخن‌ور آن بتواند آزادانه به نقد مسائل حساس جامعه بپردازد. آیا وضعیت کنونی جامعه‌ی ما همان است که یک روز آرزویش را داشتید؟ به نظر شما چرا این‌همه سانسور شدید بر رسانه‌ها و حتی بر منابر ما حاکم شده است؟

با کمال تأسف، اکثر منابر را افراد کم اطلاع و با «دانش اندک از معارف اسلامی» اداره می‌کنند. بسیاری از عالمان و آگاهان، خود را برتر از آن می‌بینند که بر منبر وعظ و خطابه بنشینند و شاید آن را «دون شأن خود» ارزیابی می‌کنند!!

در بیان مفصل و توبیخی حسین بن علی(ع) نسبت به عالمان شریعت، بر این نکته تأکید شده است که؛ «علت تسلط ظالمان بر جوامع اسلامی، ترس و طمع عالمان آن جوامع است» (رغبة فیما کانوا ینالون منهم و رهبة مما یحذرون/ سلّطهم علی ذلک، فرارکم من الموت و اعجابکم بالحیاة التی هی مفارقتکم)

همه‌ی ستم‌پیشگان عالم، اولین سنگری را که فتح می‌کنند، سنگر رسانه‌های صوتی و تصویری و نوشتاری است و با اصلی‌ترین چیزی که مخالفت می‌کنند، «آزادی بیان» است. روزنامه‌ها را می‌بندند و رادیو و تلویزیون و تریبون‌ها را در انحصار خود قرار می‌دهند و در دنیای امروز، حق بهره‌گیری از رسانه‌های جهانی (اینترنت و ماهواره ها) را از مردم خود سلب می‌کنند و راه اطلاع‌رسانی و کسب اطلاعات را بر مردم می بندند!!

رسانه‌ها «چشم و گوش» مردم‌اند و برای تسلط استبداد، باید گوش و چشم مردم را بست تا از خطاها و جرائم حاکمیت آگاه نشوند و حقوق خود را نشناسند و مطالبه نکنند!! اگر منابر را هم رسانه‌ای صوتی و تصویری بدانیم، طبیعتاً در حکومتی که استبداد دینی بر آن حاکم است، غیر از این انتظاری نمی‌توان داشت.

شانزده:

مسؤولان ما، حادثه‌های مردمی در کشورهای سوریه و لیبی و تونس و یمن و بحرین را متأثر از نظام ما می‌دانند و با تمسک به این تحلیل نادرست، خود را از تیررس خیزش‌های احتمالی مردم برکنار می‌بینند. به نظر شما اگر مردم لیبی را و مردم سوریه را در انتخاب شیوه‌ی نظام حکومتی کشورشان آزاد بگذارند، آیا شیوه حاکم بر کشور ما را برخواهند گزید؟ چرا؟

حتی اگر ادعای حاکمیت ایران را درست بدانیم، نمی‌توان با قاطعیت گفت که کدام مرحله از انقلاب ایران سبب خیزش‌های دموکراسی خواهانه‌ی ملت‌های عرب شده است.

ممکن است آشنایی آنان با اتفاقات روزهای آغازین انقلاب ۵۷، نسل‌های مسن‌تر اعراب را قانع ساخته باشد که می‌توان اقدام به تغییر حاکمیت‌ها کرد. ممکن است جنبش سبز دو ساله‌ی اخیر مردم ایران، شوق جنبش دموکراسی‌خواهی را در منطقه، رقم زده باشد. گمان نمی‌کنم کسی دنبال مدل حکومتی باشد که در ایران حاکمیت یافته و اکثریت مردم را به اعتراض و مقاومت در برابر سیاست‌های شکست خورده‌اش واداشته است.

گمان نمی‌کنم کسی باشد که اخبار زندان‌ها و بازداشتی‌ها و جنایات کهریزک و خوابگاه‌های دانشجویی و کشتن افراد مسالمت‌جو در تظاهرات مسالمت‌جویانه‌اش را هرروزه در میان شنیده‌هایش بیابد و تصاویر جنایات هولناکش را ببیند و پدیده‌های کمیابی چون «دزدیدن شهید، دزدیدن جنازه، کشتن دختر در تشییع جنازه‌ی پدر، کشتن خبرنگار در زندان، کشتن پزشک جوان و دانشجوی جوان در بازداشتگاه و تحت شکنجه و ممانعت از برگزاری مجالس ختم و... را در چنین حاکمیتی تجربه کند و اشتیاقی به بازتولید آن در دیاری دیگر داشته باشد.

حاکمان ایران، گویا تصور می‌کنند که اخبار ایران با همان سانسور شدیدی که در ایران و از سوی رسانه‌های حکومتی اعمال می‌شود، به گوش و چشم مردم منطقه می‌رسد و لذا می‌توانند امیدوار باشند که آنان فقط از خوبی‌های حاکمیت ایران مطلعند و به همین خاطر ایران تحت حاکمیت حاکمان کنونی را «بهشت موعود» فرض می‌کنند و مشتاقانه در پی الگوبرداری و رسیدن به «حکومت ولایت فقیه» هستند!! نمی‌بینید که صراحتاً مدعی می‌شوند که کشورهای جهان از آنان درخواست می‌کنند که الگوی مدیریتی حاکمیت ایران را در اختیار آنان گذارند تا سایر کشورها هم همچون ایران به پیشرفت همه‌جانبه‌ی مادی و معنوی برسند!!؟

هفده:

صدا و سیمای ما به دستور شورای عالی امنیت ملی کشورمان، خبرهای خیزش مردم سوریه را به قصد خدمت و همراهی با بشار اسد قاتل، سانسور می‌کند. این سانسورها، به لحاظ حقوقی چگونه است؟ آیا یک نظام اسلامی حق دارد به این حوزه‌های کاملاً مردمی نفوذ کند و حق فهمیدن را از مردم سلب کند؟

چه کسی مدعی است که حاکمیت کنونی ایران «نظامی اسلامی» است؟!! طبیعتاً هرکس چنین ادعایی داشته باشد، باید به این پرسش شما (و بسیاری پرسش‌های دیگر) پاسخ دهد. خوشبختانه من چنین ادعایی ندارم!!

هجده:

در عین حال که خداوند در قرآن، ما را به شنیدن اقوال گوناگون و انتخاب و پیروی از یکی از آن‌ها ترغیب فرموده، از نگاه شما، داشتن دیش ماهواره برای دریافت و تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای، از همین منظر -شنیدن اقوال مختلف- حلال است یا حرام؟ پیش از این نیز بسیاری از مراجع ما داشتن ویدئو را حرام اعلام کردند اما به‌دلیل دور بودن این فتوا از فهم رایج اجتماع، بعدها خود حکومت به واردات بی‌شمار ویدئو دستور فرمود. اخیراً «سردار رادان» در یک سخن طنز گفته است که پلیس برای برچیدن دیش‌های ماهواره، با استفاده از عملیات راپل، به بام‌های مردم ورود می‌کند و اقدام به برچیدن دیش‌ها خواهد کرد. این رویه را انسانی و اسلامی می‌دانید؟ تماشای یک چنین مضحکه‌ای، آیا با آموزه‌های دینی ما سازگاری دارد؟

من نیز به‌خاطر داشتن تجهیزات دریافت از ماهواره، توسط دستگاه قضایی به پرداخت جریمه محکوم شده‌ام. این مطلب پاسخ شما را می‌دهد. علاوه بر این؛ اگر تجهیزات یادشده را جمع آوری نکنند، چطور می‌توان بازاری برای فروش کالاهای جدید قاچاقچیان رسمی همین تجهیزات، فراهم کرد؟!!

نوزده:

چرا سالهاست که مراجع ما شهامت ابراز فتاوای تازه ندارند؟ چرا سالها از دو فتوای حلیت شطرنج و موسیقی حضرت امام می‌گذرد و هنوز فتوایی در این اندازه صادر نشده است؟ اگر امام خمینی به حلیت شطرنج و موسیقی تأکید نمی‌ورزید، آیا مراجع ما به صدور یک چنین فتوایی دست می‌بردند؟

مرحوم آیت‌الله مطهری در مقاله «مشکلات اساسی سازمان روحانیت» نوشته است: «در سال‌های اول زعامت مرحوم آیت‌الله آقای بروجردی (اعلی‌الله مقامه) یک روز ضمن درس فقه، حدیثی به میان آمد که از حضرت صادق(ع) سؤالی می‌کنند و ایشان جوابی می‌دهند... چون این حدیث متضمن تقیه از خود شیعه بود، نه از مخالفین شیعه، فرصتی به دست آن مرحوم داد که درد دل خودشان را بگویند. گفتند: تقیه از خودمانی مهمتر و بالاتر است. من خودم در اوّل مرجعیت

عامه، گمان می‌کردم از من استنباط است و از مردم عمل. هرچه من فتوا بدهم، مردم عمل می‌کنند. ولی در جریان بعضی فتواها (که برخلاف ذوق و سلیقه عوام بود) دیدم مطلب این طور نیست» (مجموعه مقالات ۱۱۰ و ۱۱۱)
ایشان در جای دیگر می‌نویسد؛ «هیچ فقیهی در این کبرای کلی شک ندارد که به خاطر مصلحت بزرگتر باید از مصلحت کوچکتر دست برداشت و به خاطر مفسده بزرگتری که اسلام دچارش می‌شود، باید مفسده‌های کوچکتر را متحمل شد. در این، احدی شک ندارد. اگر می‌بینید عمل نمی‌شود، به اسلام مربوط نیست. یا به این است که فقیه زمان، مصالح را تشخیص نمی‌دهد یا فقیه زمان خوب تشخیص می‌دهد ولی از مردم می‌ترسد، جرأت نمی‌کند. باز هم تقصیر اسلام نیست. فقیه، شهامتی را که باید داشته باشد، ندارد.
(اسلام و مقتضیات زمان ۸۶/۲)

بیست:

آیا در باور ایمانی شما، هم‌چنان باید دست دزد را قطع کرد؟ اگر موافق این دستورالعمل قرآنی هستید، به ادامه‌ی پرسش من پاسخ بفرمایید: طبق اسناد موجود، و اقرار خود آقای محمدرضا رحیمی معاون اول رئیس‌جمهور، وی مبالغ هنگفتی از بیت‌المال را دزدیده است. اگر کسی حاضر به قطع دست ایشان نشد، آیا شما آماده‌اید مجری قانون الهی باشید؟

طبق نظریه‌ی رایج و فتاوی فقهاء، اگر کسی از بیت‌المال دزدی کند، دستش قطع نمی‌شود، چرا که خود دزد هم در بیت‌المال سهیم و شریک است!!
من گمان می‌کنم که «قطع دست دزد» حکمی امضائی بوده و از «احکام متغیر» است. تفصیل آن در این مختصر نمی‌گنجد.
البته می‌توان بیت‌المال یا اموال خصوصی مردم را «از دسترس دزد» دور نگه‌داشت و این هم نوع مجازی «قطع دست دزد» شمرده می‌شود.

یعنی با برکناری دزد بیت‌المال از مناصب قدرت، امکان چنگ‌اندازی مجدد وی به بیت‌المال را از او گرفت و دستش را از اموال عمومی قطع کرد!! یا با راهکارهای منطقی، امکان دزدی اموال شخصی افراد را از سارقان گرفت.

بیست و یک:

حمایت همه‌جانبه‌ی رئیس‌جمهور از دزدی‌های آقای رحیمی، آیا طبق قانون شرع، به مثابه شراکت ایشان در این دزدی‌ها نیست؟ و نباید دست ایشان نیز طبق آیه‌های قرآن قطع شود؟

در پاسخ پرسش قبلی، اصل مطلب را بیان کردم. مصداق مورد پرسش شما، باید در دادگاهی قانونی و مشروع، رسیدگی شود و حکم آن اجرا گردد.

بیست و دو:

زندانی کردن آقایان موسوی و کروبی در خانه‌هایشان آیا از نگاه شخصی و ایمانی شما، کاری درست و پسندیده بوده است یا خیر؟ اگر بله به چه دلیل؟ و اگر نه، آیا برای رهایی آنان و برای زدودن این ظلم آشکار، چه کرده‌اید و به کدام دستگاه نامه نوشته‌اید و آزادی سریع آنان را خواستار شده‌اید؟

این نوع برخورد، نه اولین آن بوده و (تا همین شیوه‌ی حکومتی برپا باشد) نه آخرین آن خواهد بود!! ظاهراً خدای رحمان تصمیم به رسوایی حاکمانی گرفته است که با ادعاهای گزاف «اسلامی بودن و مردم‌سالار بودن» از هیچ جرم و گناهی دریغ نمی‌ورزند!!

آقایان موسوی و کروبی که تا روز ۲۱ خرداد ۸۸، افرادی صالح برای ریاست جمهوری شناخته شده بودند، مگر کاری جز «مخالفت با استبداد و مخالفت با سلب حقوق مردم» کردند؟!! مگر جز از راه‌های مسالمت‌آمیز و قانونی، به انتقاد و صدور بیانیه پرداختند؟!!

این رفتارها وظیفه‌ی ملی و شرعی آنان بوده و هست و کسی را به‌خاطر وظیفه‌شناسی نمی‌توان محکوم کرد، مگر آنکه «عدم انجام وظیفه» مطلوب حاکمیت باشد!! (که البته از حاکمانی که وظیفه‌نشناس‌اند، بعید هم نیست).
آقایان کروبی و موسوی و همراهان و همفکرانشان، تنها «از دامان پاک خود به زندان رفته‌اند!!» و در حاکمیتی که ناپاکان را بر پاکان ترجیح می‌دهد، پاکدامنی، گناه کمی نیست!!
اما من به عنوان یک شهروند، برای پیشبرد اهداف آنان (دفاع از حق حاکمیت ملی) تلاش اندکی کرده‌ام که امیدوارم خدای رحمان حسابم را از ستم‌پیشگان جدا کند و کمِ مرا با کرم خویش، جبران کند.

بیست و سه:

هم اکنون مردان و زنان بسیاری که عمدتاً در یک فعالیت متداول قانونی حضور داشته‌اند، به اسم فتنه‌گر در زندان‌های ما به سر می‌برند. آیا با این روند که ما معترضان خود را با انگ فتنه‌گر به زندان دراندازیم و آنان را از حقوق قانونیشان دورسازیم موافق بوده‌اید؟ اگر بله، چرا؟ واگرنه، به چه دلیل؟
امیرمؤمنان علی‌بن ابی‌طالب(ع) در سه روایتی که از امام سجاد (ع) امام باقر (ع) و امام صادق (ع) در کتاب‌های «مسند زید بن علی بن الحسین» و «قرب الاسناد» نقل شده است؛ «هیچ‌یک از سه گروهی را که در حاکمیت او به جنگ مسلحانه اقدام کردند و دعوت وی به مذاکره را نپذیرفتند، متهم به شرک یا نفاق نکرد، بلکه می‌گفت: آن‌ها برادران مؤمن ما هستند که به ما ستم کرده‌اند» (إن امیرالمؤمنین لم یکن ینسب احدا من اهل حربه لا الی الشرک و لا الی النفاق، و لکنه یقول: هم إخواننا بغوا علینا). این را ببینیم تا چرایی «خنده‌دار بودن قیاس حاکمیت فعلی ایران با حکومت علوی» را دریابیم.
امیرمؤمنان نه حقوق مخالفان مسلح خود را قطع کرد و نه مزاحم اشتغال آنان به تحصیل و کار شد و نه پیش از انجام جنایت، بازداشت‌شان کرد!! و البته نه دروغ گفت و نه تکبر ورزید و نه تبعیت محض را طلب کرد و نه.... هیچ شباهتی به

«ولایت فقیه» داشت تا ادعا شود که می‌تواند زن کسی را طلاق دهد!! و نه به افراد بی‌سواد و کم‌سواد میدان می‌داد که مدعی دفاع از دین شوند و اعتبار دین خدا را یک‌سره بر باد دهند!!

مطمئناً مدل کنونی حاکمیت ایران، با حاکمیت مخالفان علی (ع) تشابه بیشتری دارد تا حکومت علوی که هیچ شباهتی با آن ندارد.

بیست و چهار:

در دو سال گذشته، مردم ما و حیثیت جهانی ما بسیار آسیب دیدند. آیا می‌توان وقایع این دو سال را یک آزمون الهی برشمرد؟ اگر بله، سهم و نقش و نمره‌ی شما در این آزمون چه بوده است؟

این آزمون الهی از اوان انقلاب بوده و اکنون نیز ادامه دارد. سهم و نمره‌ی مرا باید افراد بی‌طرف و منصف جامعه اعلام کنند، نه خود من. امیدوارم که مردود نشده باشم.

بیست و پنج:

اوباشان مذهبی قم، جلوی چشم همه ما به منزل آیت‌الله صانعی حمله کردند و به حریم خصوصی وی هجوم بردند. مراجع ما در مقام عمل چه کردند؟ تأیید یا تقبیح؟ متأسفانه جامعه‌ی دینی ما هیچ عکس‌العملی از آنان ندید و نشنید. آیا حمله به بیت آیت‌الله صانعی، واگویه‌ای به سایر مراجع نبود؟ که اگر با ما درافتید، با شما این می‌کنیم؟ چرا هیچ عالم و مرجعی مخاطره نمی‌کند و عمامه از سر نمی‌گیرد و پای برهنه برای احقاق حق خروج نمی‌کند؟

و البته همزمان، به بیت مرحوم علامه؛ آیت‌الله منتظری نیز حمله کردند و با حکم دادگاه ویژه‌ی روحانیت، آن را بستند. (در میخانه ببستند و در تزویر و ریا بگشوند) پاسخ شما را باید مخاطبان اصلی شما بدهند. من مرجع نیستم و عمامه هم بر سر ندارم تا آن را برگیرم. کفش هم از پایم درآورده‌اند و زنجیر بر آن زده‌اند تا نتوانم از ظلم حاکمیت بگریزم.

(۲۰)

مدیریت بر مجموعه‌ای پر از عیب و نقص افتخار نیست

فاطمه شجاعی، جرس، ۹ مرداد ۱۳۹۰

جرس: احمد قابل، نویسنده، قرآن‌پژوه و نواندیش دینی، در دادگاه تجدید نظر به ۲۰ ماه حبس قطعی محکوم شد و برای گذراندن دوران محکومیت باقی مانده خود امروز در حالی که روزه بود به زندان «وکیل آباد مشهد» رفت. این شاگرد آیت الله منتظری، پس از حوادث انتخابات ریاست‌جمهوری گذشته چند نوبت به جرم اهانت به رهبری و تبلیغ علیه نظام بازداشت شده است.

هاشم‌خواستار، عضو کانون صنفی معلمان نیز که مدت‌هاست در زندان وکیل‌آباد به‌سر می‌برد و چندی پیش با نگارش نامه‌ای از زندان به رئیس قوه قضاییه به توضیح شرایط نابسامان زندان وکیل‌آباد مشهد پرداخته بود، به رغم پایان دوره محکومیت آزاد نشد و به واسطه‌ی این نامه به «تشویش اذهان عمومی» متهم شد. او که دو سال محکومیت خود را در زندان وکیل‌آباد مشهد گذرانیده بود، وضعیت این زندان را «ننگ ملت ایران و بشریت» عنوان کرده و آن را به «اردوگاه‌های مرگ هیتلر» شباهت داده بود.

زندان وکیل‌آباد مشهد، بیش از یک‌سال است که به دلیل انتشار اخباری مربوط به اعدام‌های دسته‌جمعی و گاه مخفیانه و همچنین نقض گسترده حقوق بشر مورد توجه جدی فعالان حقوق بشر قرار دارد.

با احمد قابل، که خود نیز پیش از این چندین ماه را در این زندان به‌سر برده و باید روز یکشنبه، بار دیگر خود را برای گذراندن ادامه‌ی دوره‌ی محکومیت به این زندان معرفی کند، درباره‌ی شرایط زندان وکیل‌آباد و دلایل سخت‌گیری حاکمان بر زندانیانی که از شرایط این زندان سخن می‌گویند، به گفت‌وگو نشسته‌ایم که در پی می‌آید:

با تأیید حکم ۲۰ ماه حبس تعزیری صادر شده، شما باید در روزهای آتی خودتان را به زندان مشهد معرفی کنید. شما چه وقتی برای تحمل حبس باقی‌مانده خودتان را معرفی می‌کنید؟

من روز یکشنبه صبح باید خودم را برای بازگشت به زندان وکیل‌آباد مشهد معرفی کنم.

اتهامات وارده بر شما برای صدور این حکم چه بوده است؟

دو مورد را در پرونده‌ی من اثبات شده فرض کردند. یکی اهانت به رهبری که طبق قانون از ۶ ماه تا دو سال حبس دارد و برای من دو سال زندان داده‌اند. دیگری تبلیغ علیه نظام است که حداکثر یک سال زندان دارد و در دادگاه بدوی همین یک سال زندان را برای من در نظر گرفتند. حکم دادگاه بدوی عملاً سه سال زندان بود، منتهی دادگاه بدوی ۱۶ ماه از دو سال زندانی که به خاطر اهانت به رهبری در نظر گرفته شده بود را تبدیل به چهار میلیون جزای نقدی کرد و بعد از مجازات تکمیلی استفاده کرده بود که سه سال محرومیت از سخنرانی، مصاحبه، نوشتن و انتشار مطالب و سه سال هم تبعید به شهرستان فریمان و عدم خروج از این شهرستان را شامل می‌شد. در دادگاه تجدید نظر این محرومیت‌های سه ساله کلاً برداشته شد و در حقیقت آن ۱۶ ماه حذف و عملاً ۲۰ ماه دیگر باقی مانده که توسط این دادگاه تأیید شده است. بنابراین طبیعتاً باید ۲۰ ماه زندانی بکشم که یک سال از آن مربوط تبلیغ علیه نظام و هشت ماه باقی مربوط به اهانت به رهبری است. مجموعاً چون تاکنون ۱۴ ماه در بازداشت بوده‌ام باید ۵ ماه و اندی همچنان در زندان بمانم.

شما قرار است دوباره به زندان وکیل‌آباد مشهد بروید. زندانی که هاشم خواستار معلم زندانی آن را به «اردوگاه‌های مرگ هیتلر» شباهت داده بود. شما وضعیت این زندان را چطور ارزیابی می‌کنید؟

یکی از مشکلات اصلی که نه فقط در زندان وکیل‌آباد، بلکه در اکثر زندان‌ها گریبان‌گیر زندانیان بالاخص زندانیان سیاسی است دخالت ارگان‌های رسمی ولی غیرمسؤول در مسائل زندانیان است؛ مانند عدم اجازه‌ی مرخصی یا استفاده از تلفن یا قطع ملاقات‌ها. دیگر مسائلی است که نه فقط زندانیان بلکه مسؤولان زندان را نیز به گلایه واداشته است؛ به نحوی حتی کسانی که در اداره‌ی امور زندان‌ها حضور دارند خودشان هم از وضعیت نابسامان زندان‌ها و بی‌توجهی مسؤولان نسبت به امکانات زندان و کثرت زندانیان و برخورد قضات و بی‌مبالاتی آن‌ها درباره‌ی ظرفیت زندان‌ها و محکوم کردن افراد به حبس بسیار ناراحت هستند. البته من در این مورد با تلویزیون رسا گفت‌وگوی مفصلی داشته‌ام که شاید تکرار آن‌ها مفید نباشد.

هاشم خواستار، معلم زندانی، به دلیل نامه‌ای که چندی پیش به رئیس قوه قضاییه نوشت و وضعیت این زندان را «اسف‌بار» توصیف کرد متهم به تشویش اذهان عمومی شد و با این که دو روز پیش دوره‌ی محکومیت‌اش به پایان رسید از زندان آزاد نشد. فکر می‌کنید دلیل حاکمیت برای این همه سخت‌گیری و مقابله با انتشار اخبار مبنی بر شرایط زندانیان چیست؟

شاید حاکمیت تصور می‌کند که نگفتن این مطالب به نفعش هست. در صورتی که اگر خوب دقت کنیم و برآورد عقلانی داشته باشیم از مسائل، رسانه‌ها اگر بتوانند کمبودها و مشکلات را در مدیریت‌های میانی علنی کنند و بتوانند حتی گزارش‌هایی به صورت مستند پخش کنند، مدیران رده‌ی بالای کشور می‌توانند چاره‌ای برای این امر بیاندیشند. ولی اگر بنا باشد که رسانه‌ها نتوانند نسبت به مدیران رده‌ی میانی و دستگاه‌های تحت مدیریت آن‌ها هیچ‌گونه گزارشی که ناشی از کمبودها و نواقص هست را مطرح کنند، کمترین مشکل آن است که

مسؤولان رده‌ی میانی ممکن است سوء استفاده کرده و مسؤولان رده‌ی بالا متوجه نشوند که زیرمجموعه‌ی مدیریتی آن‌ها چه اتفاقاتی در حال وقوع است و این زمانی کشف شود که دیگر دیر شده باشد. بنابراین تا دیر نشده باید چاره‌ای برای آن اندیشید.

من به نظرم می‌آید که منطق حتی اقتضا می‌کند کسانی که خطر می‌کنند و این مسائل را بیان می‌کنند، آن‌ها که خودشان در زندان بودند و شرایط محیط را مشاهده کردند، باید از سوی مدیران رده‌ی بالای کشور مورد تشویق و پرس و جوی مشورتی قرار دهند تا خبرها را به آن‌ها بدهند تا مدیران رده بالا بتوانند در صورتی که مدیران زیرمجموعه‌شان مدیران ناموفقی بودند با تغییر در موقعیت‌ها شرایط را سامان دهند و اگر مشکلاتی دارند، مشکلات مدیران را برطرف کنند تا اوضاع به سامان شود. هیچ مدیر رده بالایی در کشور نمی‌تواند افتخار کند در کشوری و در مجموعه‌ای فعالیت می‌کند که پر از عیب و نقص و گرفتاری است. طبیعتاً باید باشند کسانی که عیوب را اعلام کنند تا آن‌ها بتوانند نسبت به رفع آن‌ها اقدام کنند و آن موقع می‌توانند افتخار کنند که در کشوری متصدی مسؤولیت‌ها هستند که دارای کمترین عیوب و مدیریت میانی و بالایی مناسب است. در این صورت متصدی بودن قابل افتخار است ولی اگر بنا باشد مشکلات گفته نشود چنین دستگاهی جای افتخار ندارد.

نام زندان وکیل‌آباد، مدتی است که با اخباری مبنی بر اعدام‌های مخفیانه گره خورده، اعدام‌هایی که بعضاً از سوی حاکمیت تأیید و گاه تکذیب می‌شود و در کل فضای ویژه و شاید امنیتی به این زندان داده است. فکر می‌کنید ممکن است برخوردهای شدید با کسانی که به هر نحوی راجع به شرایط زندان اطلاع‌رسانی می‌کنند در راستای همین فضای ویژه باشد؟

من شرایط ویژه‌ای در زندان مشهد، به این معنایی که شما از نظر امنیتی می‌گویید نمی‌بینم. اکثر این اعدام‌ها مربوط می‌شود به مواد مخدر و طبیعی است که داستان مواد مخدر از نظر حاکمیت جرمی امنیتی – سیاسی تلقی نمی‌شود و یک جرم

عمومی است. اما به خاطر ضررهایی که به جامعه می‌زند کیفرهای سنگینی برایش در نظر گرفته شده که می‌شود در زمینه‌ی این کیفرها مناسب هست یا نه، بحث علمی صورت بگیرد و من هم که سال گذشته مطالبی را در این زمینه مطرح کردم به همین منظور بود که مسؤولان امر سیاست‌ها را بازنگری کنند شاید که راه‌کارهای بهتری را به دست بیاورند. به هر حال جمعیت زیادی در این زندان هستند و عمده‌ی آنان قاچاقچیان مواد مخدر هستند و طبیعتاً خیلی از آن‌ها به دلیل این که چندباره اقدام به این کار کردند احکام سنگینی دارند و احکام اعدام زیاد دارند. به هر حال این اعدام‌ها اگر قانوناً صحیح باشد، در روز صدور حکم به اجرای آن نیز فکر شده، مانند تمام زندان‌ها که حکم اعدام در آن‌ها اجرا می‌شود. منتهی تراکم جمعیتی قاچاقچیان در زندان مشهد البته خیلی زیادتر از جاهای دیگر است چون مرزهای زیادی با افغانستان و پاکستان دارد.

البته من بیشتر منظورم از فضای امنیتی همان تکیه بر «مخفیانه» بودن اعدام‌ها بود که شاید زندانیان تنها شاهدان آن هستند و با همین دلیل نسبت به زندانی که هر خبری نسبت به شرایط زندان منتشر می‌کند در همین راستا سخت‌گیری مضاعفی اعمال می‌کنند.

البته خوب این خبر همیشه هست و از سوی افراد سیاسی مطرح نمی‌شده. خود مأموران زندان، خانواده‌های زندانیان محکوم به اعدام این‌ها همه خبرها را منتقل می‌کنند. به این معنا که کسی که کارمند زندان وکیل‌آباد هست، کسی که خودش صحنه‌ی اعدام را می‌بیند، مأمور نیروی انتظامی که اعدامی‌ها را همراهی می‌کنند از بند تا سوئیت‌ها و بعد از سوئیت‌ها تا پای چوبه‌ی دار، این‌ها همه خانواده دارند، بیرون می‌روند و به هر شکل این موضوع را مطرح می‌کنند. سرباز باشند یا درجه‌دار یا افسر نگهبان دیگر زندانیان که با آن‌ها دمخور هستند و به مرخصی می‌روند یا آزاد می‌شوند، این‌ها همه طبیعتاً همه خبرها را منتقل می‌کنند و چیزی نیست که بشود جلویش را گرفت. چون صحبت یک نفر و دو نفر نیست، صحبت ده‌ها و صدها و شاید هزاران نفر است که از ماجرا مطلع می‌شود و

طبیعی است که وقتی از ماجرا اطلاع پیدا کردند چهره به چهره خبر را نقل می‌کنند. درست است که رسانه‌های داخل کشور محروم هستند از انتشار اخبار آن، اما کافی است یک یا دو نفر در این جمعیت دسترسی به اینترنت داشته باشند، که امروز در دسترس همگان هم هست، بلافاصله اخبار منتشر خواهد شد. این حساسیت‌ها هست، نه این که نیست. اما باید بدانند این گونه نیست که افراد خاص این موضوعات را مطرح کنند، بلکه جمع کثیری هستند که کنترل آن‌ها مشکل است و نمی‌توان با تمام آن‌ها برخورد کرد.

سپاس از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

(۲۱)

امر غیر عقلانی در شریعت پذیرفته نمی‌شود

مژگان مدرس علوم، جرس، ۱۴ خرداد ۱۳۹۱

کتاب «شریعت عقلانی» که حاصل پژوهش‌های اجتهادی «احمد قابل» از شاگردان آیت‌الله منتظری است به‌زودی منتشر می‌شود؛ این کتاب که قرار است در دو ماه آینده (همزمان با ماههای رجب و شعبان) به‌تدریج در جرس منتشر شود بهانه‌ی گفتگو با احمد قابل است؛ پژوهشگری که پس از تحمل دو دوره زندان انفرادی در سال‌های اخیر، این روزها را در بستر بیماری می گذراند.

پیش از آنکه بخواهیم گفتگو را درباره کتاب تازه شما یعنی «شریعت عقلانی» آغاز کنیم، نخست اجازه دهید از حال و شرایط جسمی تان بپرسیم و اینکه روزها را چگونه می گذرانید؟

در حال حاضر شرایط و توانایی جسمی مناسبی ندارم و خیلی زود خسته می‌شوم. چشمانم همراهی نمی‌کند و نمی‌توانم بر روی متون متمرکز شوم و مطالعه کنم و سعی می‌کنم از ذهن خود و داشته‌های گذشته استفاده کنم. در همین مبحث «مبانی شریعت» هم تنها می توانم به سؤالات شما از آنچه در ذهن و چیزهایی که به یاد دارم، پاسخ دهم.

آقای قابل تازه ترین اثر شما در جرس در حال انتشار است، برایمان از این کتاب که گفته می‌شود حاصل تجارب طولانی علمی شماست بگویید؟

بحث این کتاب مربوط به سالها و ماهها پیش می‌شود. یک پروژه‌ای را شروع کردم که در ابتدا همان‌طور که شما از آن نام بردید «شریعت عقلانی» و بعد از تدوین (با توجه به اینکه من حق چاپ کتاب را در کشور نداشتم و این امکان را در حد جمع‌آوری بر روی اینترنت و غیره داشتم) نامش را به «مبانی شریعت» تغییر دادم و امیدوارم این مجموعه یک سیر مطالعاتی برای کسانی که علاقه‌مند به مسائل دینی و شریعت هستند، باشد. این کتاب در مجموع در حدود چهارصد- پانصد صفحه می‌شود که البته خود من زیاد راضی نیستم زیرا با شدت گرفتن بیماری‌ام این مجموعه را نتوانستم بصورت نوشتاری تنظیم کنم و کار ناقص ماند. البته با دوستانی هماهنگ کردم تا متن را تکمیل کنند. اگرچه با توجه به اینکه بحثی را یک نفر شروع کند و شخص دیگری تمام کند شاید برای هر دو نفر راضی‌کننده نباشد. اما حقیقت این است که در این تلاش یک بن بست و عدم توفیقی برایم پیش آمد.

پیش از هر چیز، از امهات این اثر و اینکه عقلانیت در شریعت عقلانی یا مبانی شریعت به چه معناست، صحبت بفرمایید؟

شریعت عقلانی کمی شناخته‌تر است زیرا یک وبلاگی به نام شریعت عقلانی از سال ۸۳ داشتم که مباحث را در آنجا می‌گذاشتم و بخشی از این مبانی شریعت همان وبلاگ شریعت عقلانی بود اما با نگارش جدید.

یکی از نکات اصلی این است که من در این بحث معتقدم که هیچ چیز غیرعقلانی در شریعت وجود ندارد. بنیان فکر دینی بر «عقلانیت» است. زمانیکه می‌گوییم دین، مقصودمان باید مشخص باشد. من دین را در سه حوزه همانند مرحوم استادم که به این باور بودند تقسیم می‌کنم: حوزه‌ی مباحث کلامی، حوزه‌ی مباحث اخلاقی و حوزه‌ی مباحث احکام.

متأسفانه در فرهنگ رایج زمانی‌که می‌گوییم شریعت یا دیانت این تفکیک‌ها صورت نمی‌گیرد و در تعاریف و نام‌گذاری‌ها تداخل‌هایی ایجاد می‌شود که سبب سرگیجه مخاطب می‌گردد. برای مثال شریعت از نظر اهالی عرفان و صوفی‌ها یک معنا دارد، اما همان شریعت از نظر کسانی‌که اهل فقه هستند معنای دیگری دارد.

شریعت از نظر احمد قابل جزوء کدام دسته است؟

شریعت از نظر من از جنبه عرفانی قضیه نیست. هر مسأله‌ای که مربوط به محمد مصطفی (ص) یک مسأله شرعی، اخلاقی و مسائل احکامی شریعت هم هست. در صورتی‌که در آن تقسیم‌بندی که عرفا دارند شریعت تنها احکام فقهی است. بنابراین، این تفاوت‌ها در مقام عمل متفاوت می‌شود و در مقام نظر هم آدمی را به راه‌هایی می‌برد که امکان اشتباه وجود دارد. من در تعاریف کمی سخت‌گیر هستم و معتقدم ما باید از تعاریف مسائل دینی شروع کنیم. برای مثال من دین را از شریعت تفکیک می‌کنم. دین یک امر کلی‌تری است و شریعت یک امر جزئی‌تر. به‌عبارتی اگر بخواهیم دین را با معنای شریعت تعریف کنیم دین شریعت به معنی العلم می‌شود، در صورتی‌که خود شریعت نسبت به دین معنی الاخص می‌شود. به عبارت دیگر شریعت محمد مصطفی یا شریعت عیسوی یا شریعت موسوی همه شرایعی هستند که در دین جای می‌گیرند و جزوی از دیانت هستند. این که ما می‌گوییم دین اسلام، دین عیسی، دین موسی به نظر من غلط است. دین از ابتدای خلقت تا آخر خلقت یک چیز بیشتر نبوده است اما شرایع مختلف بوده‌اند. در نظر بگیرید دین مانند منبع بزرگی از آب گوارا است که از آن راه‌ها و آبشخورهایی باز می‌کنند که هر کدام نامی برای خود می‌گیرد، یکی می‌شود شریعت موسی، یکی شریعت عیسی، یکی شریعت محمد مصطفی(ص). ممکن است کسی بگوید که این مسأله تفاوتی ایجاد نمی‌کند اما زمانی‌که در ریز مسائل وارد شویم تفاوت‌های خودش را نشان خواهد داد.

مهم‌ترین بحثی که من در مبانی شریعت دارم بحث إصالة الإباحه عقلیه است. به اعتقاد من هیچ امر غیرعقلانی در این شریعت پذیرفته نمی‌شود و تمام احکام

شریعت مبتنی بر «عقلانیت» است، یعنی هیچ حکم فقهی غیرعقلانی به رسمیت شناخته نمی‌شود. اساساً خدای سبحان به ما اجازه نمی‌دهد به امر غیرعقلانی به عنوان دین یا به عنوان شریعت ملتزم باشیم. البته این ادعای کوچکی نیست اگر بتوان آن را مدلل کرد لوازمی دارد که این لوازم تا آخر دست از گریبان شما نمی‌کشد. حقیقت این است که خیلی از افراد می‌توانند با این بحثها مخالفت داشته باشند اما این مخالفتها هنوز خیلی علنی نشده است. گاهی در مجامع دوستانه که این بحث را مطرح می‌کردم و زوایای این بحث کمی آشکار می‌شد حتی دوستان همفکرم همراهی نمی‌کردند. حق هم داشتند زیرا ادعا، ادعای ساده‌ای نیست و در نگاه اول و کلی یک ادعای گزافی است. اما من از روز اول این‌قدر مدرک داشته و الآن هم دارم که با جرأت این ادعا را ادامه می‌دهم.

در بحث مبانی شریعت ما می‌خواهیم بگوییم که در مبانی کلامی شریعت و در مبانی اخلاقی شریعت و در مبانی احکامی شریعت به هیچ وجه مجاز نیستیم که سر سوزنی از استدلالهای عقلی دوری گزینیم و یا چیزی را به خلاف عقل باور کنیم و بپذیریم. اساساً خدای سبحان به ما این اجازه را نداده است. خدای سبحان به ما گفته است که وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ یعنی از چیزی که به آن علم نداری هرگز پیروی مکن. به نظر من خود همین امر که در قرآن است یک مبانی اخلاقی شریعت است و خُلق و خویی که می‌خواهد برای پیرو شریعت درست کند این است که باید خودتان را عادت دهید که به محض مواجهه با یک امر غیرعقلانی و غیرعلمی از آن پروا کنید. ما حق کرنش و پیروی از امر غیرعقلانی را نداریم. اگر این را به عنوان یک خلق و شیوه در زندگی بپذیریم عملاً از همه مشکلاتی که در صحنه زندگی و نظر، به اسم دین پدید می‌آید در امان خواهیم بود. خدای سبحان این امنیت را برای ما فراهم می‌کند و خود عقل نیز این را برای ما تضمین می‌کند.

یکی از چیزهایی که در بحث‌ها فراموش می‌شود این است که زمانی‌که شما وارد بحث شریعت می‌شوید از باب علم وارد می‌شوید اما از خودمان سؤال نمی‌کنیم

که ما از باب علم وارد شدیم، پس چه‌طور می‌شود به سراغ یک سری خرافات و ادعاهای واهی برویم؟

من در بحث مبانی شریعت نشان داده‌ام که علمای ما به یک امری از نظر علمی و به لحاظ ادعا ملتزم هستند اما در مقام عمل ملتزم نیستند. خدا رحمت کند آقای مطهری را که می‌فرمودند علما به لحاظ مبانی کلامی معتزلی و از عدلیه هستند اما به لحاظ فقهی اشعری می‌شوند. بنابراین، این به لحاظ علمی درست نیست. فرض کنید من دیدگاهم به لحاظ کلامی یا به لحاظ فلسفی یک چیز باشد اما زمانی‌که به نتایج می‌رسیم نتایج ضد او باشد. خب، هرکسی که بحث کلامی را پی می‌گیرد متوجه می‌شود که من دچار اشتباه شده‌ام و متأسفانه چون ایراد گرفته نمی‌شود طرف مقابل به خودش این حق را می‌دهد که هر حرفی را بزند.

استاد لطفاً به بحث اصاله الاباحه عقلیه در مبانی شریعت بپردازید؟

یکی از چیزهایی که من در مبانی شریعت دنبالش بودم بحث إصالة الإباحه عقلیه است که در واقع یک عصای موسی در فقه شیعه است. بزرگانی مانند شیخ انصاری، سید مرتضی و مقدس اردبیلی از جمله کسانی هستند که در این خصوص بحث کرده‌اند. من روزی که این متن را جمع آوری می‌کردم به متونی برخوردم که متعجب شدم از اینکه دیدم این علما که از علمای قدیمی ما هم محسوب می‌شدند و به قول بعضی‌ها دچار اندیشه‌های مدرن هم نشده بودند بحث را به صورت علمی پیش می‌بردند و حرف‌هایی می‌زدند که هیچ نواندیش دینی هم نمی‌زند. امروز ما می‌بینیم خیلی حرف‌ها زده شده و فکر می‌کنیم نو هستند، در صورتی‌که نو نیستند و سیصد- چهارصد سال قدمت دارند و نو بودنش مربوط به این است که گویی با آن تجدید میثاق کرده‌اید و به‌تازگی عرضه شده است، همانند دیدگاه‌های نو افلاطونی و نو ارسطویی.

بحث‌هایی که مرحوم جصاص در خصوص عقلانیت شریعت مطرح می‌کند بحث‌هایی است که بعضی از اندیشمندان امروزی ما جرأت طرح آن را در حوزه‌ی شریعت ندارند یا بحثی که مرحوم مقدس اردبیلی مطرح کرده است

بعضی از علمای جدید ما حتی جرأت بیان یک جمله‌اش را هم ندارند. حقیقتاً خیلی از مباحث دینی را می‌دیدم که فکر بکر و دست نخورده بود و شگفت‌زده می‌شدم که چرا ما این همه بحث جدی و مهم داشتیم که علمای ما یا ندیدند یا با بی‌اهمیتی از کنار آن رد شده‌اند. مباحثی که می‌توانست کارگشا و زندگی ساز باشد. بنابراین بحثی که در مبانی شریعت با عنوان بحث إصالة الإباحه عقلیه آورده‌ام، بحثی قدیمی و مستدل از جانب علمای سلف است. من تنها کاری که کرده‌ام این‌ها را در معرض دید افراد قرار داده‌ام و آن‌هم به علت بیماری‌ای که به آن دچار شدم ناقص است و امیدوارم کمبودهای آنرا از طریق گفتاری تکمیل کنم.

در حقیقت این متن می‌تواند بسیاری از ناگفته‌های شریعت را بیان کند و خیلی از نکات مبهم را برطرف سازد فقط باید قدری به خودمان مهلت دهیم و شتاب نکنیم. گاهی شتاب‌هایی که در بحثهای علمی اهالی علم دیده می‌شود نوعی بی‌توجهی را می‌رساند. برای مثال منِ احمد قابل می‌بینم که این‌همه مطلب وجود دارد اما کسی چیزی نگفته است و این مسأله کمی به من شتاب می‌دهد که باید این‌ها را گفت به‌خاطر همین یک حجم وسیعی از مطالب را روی دایره می‌ریزم و این یک شتابی می‌بخشد. منظورم این است که شتاب‌زدگی نباید بشود. از یکسو مبناها را زیر پا می‌گذاریم و توجه نمی‌کنیم بلکه آنجایی که توجه به مبانی باشد و حجم مطلب بالا باشد یک شتابی درست می‌شود که صدمه نمی‌زند و باید بیشتر توضیح داده شود. یکی از نگرانی‌های من این است که ما خیلی از افراد را داریم که قادر هستند این مباحث را مطرح کنند از دوستان که به لحاظ نفری هم آن‌ها را می‌شناسیم گلایه کرده‌ام و گفته‌ام که ما شاید در اندازه توان خود تلاش نکردیم. اگر به اندازه توان خود تلاش می‌کردیم امروز با دست پُرتری در میدان بودیم. امیدوارم این فرصت فراهم شود و در آن‌صورت است که رشد اندیشه دینی را خواهیم دید.

شما از معدود افرادی هستیدکه موفق به اخذ اجازه اجتهاد از آیت‌الله منتظری شده‌اید. آیا کتاب تازه شما روایت اجتهاد در مدرسه آیت‌الله منتظری است؟ و اینکه این کتاب چقدر تحت تأثیر آراء ایشان هستید؟

به هر حال طلبه‌ای که وارد بحث‌های فقهی می‌شود از استاد خودش بهره می‌برد و تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد اما اینکه آرای او تا چه حد متأثر از آرای استادش باشد امریست که باید در خود آرا دقت شود. من از مرحوم استادم چندبار به صورت کتبی مسائلی از جمله مسأله‌ی حجاب را سؤال کردم. بعضی از دوستان خارج از کشور و از طلبه‌های عرب و بعضی هم طلبه‌های فارس‌زبان، از ایشان پرسیدند که این نظر احمد قابل چه‌قدر با نظر شما نسبت دارد و ایشان بیان کردند که صرف اینکه کسی شاگرد کسی باشد دلیل نمی‌شود که آرای فقهی‌شان با هم یکسان باشد. به هر حال خروجی رأی من در مسأله حجاب با استادم یکی نیست یا در مسائل دیگر فقهی می‌شود پیدا کرد که علی‌رغم اینکه من شاگرد استادم هستم اما نظر استاد با تمام اجزائش در نظر من نیست. یعنی تفاوت‌هایی با هم داریم که ناشی از استنباطاتی است که افراد دارند اما در هر حال یک سری جزئیات هم وجود دارد که نمی‌تواند متأثر از آرای استاد نباشد. برای مثال در بحث ارتداد من و استادم بر روی مبانی واحدی کار می‌کردیم و به نتایج واحدی هم می‌رسیدیم و آنچه که ایشان در بحث ارتداد مثلاً در اسلام و مبانی فطرت دارند تقریباً عین همان مطالبی است که من در مقالات ارتداد نوشته و منتشر کرده بودم. در این زمینه انطباق کاملی بین رأی من و رأی استادم وجود داشت لذا در بعضی از مسائل فقهی انطباق کامل می‌شود اما در بعضی دیگر از مسائل فقهی یک تفاوت رأیی باقی می‌ماند. یعنی لزومی هم ندارد که یک شاگرد حتماً همان رأی استاد را تکرار کند. اگر مسیر استنباط حکم و اجتهاد باشد (علی‌رغم اینکه کسی شاگرد کسی باشد) عملاً می‌توانند به دو رأی برسند ولو اینکه در کلیات با هم همراه باشند اما در جزئیات با هم به تفاوت رأی می‌رسند. من در بعضی از مسائل هم در کلیات و جزئیات با استادم به نتایج واحدی رسیدم اما در بعضی از

مسائل استنباطی این‌طور نبود. در کلیات با استادم همراه بودم اما در جزئیات به نتایج متفاوتی رسیدم و شاید پویا بودن اجتهاد هم به همین بستگی دارد.

ادامه دارد ...

(۲۲)

آخرین مصاحبه احمد قابل:
حجاب و اسلام سیاسی از منظر شریعت عقلانی

مژگان مدرس علوم، جرس، ۱۸ خرداد ۱۳۹۱

جرس: بخش اول گفتگوی جرس با احمد قابل در خصوص کتاب «مبانی شریعت» که حاصل پژوهش‌های اجتهادی اوست، در اختیار خوانندگان قرار گرفت. این اندیشمند دینی تأکید کرده است که هیچ امر غیرعقلانی در این شریعت پذیرفته نمی‌شود و تمام احکام شریعت مبتنی بر «عقلانیت» است. در این بخش ادامه گفتگو با احمد قابل را در خصوص جایگاه زنان و حجاب و همچنین اسلام سیاسی، مسأله دین‌گریزی پی می‌گیریم.

مبانی شریعت به روایت احمد قابل چه اصولی دارد و با دیگر قرائت‌های دینی چه تفاوتی دارد؟

واقع امر این است که کسانی‌که این متن را می‌خوانند باید نظر بدهند و قضاوت کنند که تفاوت و انطباق آن چه‌قدر است. از نظر خود من تفاوت زیادی است و به خاطر همین تفاوت‌ها هم این متن را نوشته‌ام. به هر حال همان‌گونه که از نام‌گذاری آن پیداست من از همان ابتدا شریعت را از عقلانیت جدا نمی‌دانستم. به این معنا که شما نمی‌توانید شریعتی داشته باشید که با عقلانیت قهر و بیگانه باشد. کم نبوده‌اند افرادی که نسبت بین شریعت و عقلانیت را قبول نداشتند و هم‌اکنون هم بر همین اعتقاد هستند و این تفاوت رأی را می‌رساند. البته تفاوت رأی در اینجا یک تفاوت مبنایی است، لذا همان‌گونه که در مبانی شریعت هم آورده‌ام ما

به لحاظ مبنایی با بعضی از علما و آقایان تفاوت رأی داریم و اگر لحاظ مبنایی را نمی‌خواستیم مورد توجه قرار دهیم یک اختلاف جزئی یا فقهی یا اصول فقهی می‌شد. کتاب مبانی شریعت، بیانگر اختلافات مبنایی بین نظراتی که مثلاً احمد قابل در این کتاب معرفی می‌کند با نظریاتی که سایر فقها و علما در کتاب‌ها یا در دیدگاه‌های خودشان دارند، است. در هر حال اگر بیماری نداشتم و ذهنم یاری می‌داد می‌توانستم بیشتر از این چیزی که الآن نوشته شده، بنویسم و مسائل را ریز کنم و نشان دهم که چه قدر تفاوت رأی وجود دارد. آنچه در مبانی شریعت عرضه می‌شود با آنچه که در صحنه اندیشه است خیلی با هم متفاوت است. اما الآن مجبورم به کلیات بسنده کنم یا بخشی را به صورت شفاهی بیان کنم.
انشاءالله خداوند سبحان توفیق این کار را بدهد تا بتوانم این تفاوت را گزارش کنم.

بخش دوم گفتگو:

آقای قابل جایگاه مشکلات زنان در شریعت عقلانی کجاست؟ آیا هنوز تبعیض، توجیه و تفسیر می‌شود یا به حقوق مساوی دست یافته‌اند؟
البته آنچه که در صحنه عمل می‌بینیم این است که زنان به حقوق مساوی دست نیافته‌اند و علت آن هم نگاه‌های تبعیض‌آمیزی است که در اندیشه شریعت نسبت به زن و مرد و همچنین نگاه‌های تبعیض‌آمیز عرفی که در مسأله زن و مرد وجود دارد، است. درنوردیدن این فاصله‌ها در عالم ذهن شاید آسان باشد اما در عالم عمل و کشاندن مسائل ذهنی و مسائل نظری به عالم عمل تا این فاصله‌ها پر شود و زنان از حقوق خودشان در برابر حقوق مردان به طور مساوی بهره‌مند شوند کمی دشوار است. از قدیم الزمان تا الآن این یکی از مشکلات صحنه نظر و عمل بوده است. الآن هم که حساسیت‌ها بیشتر شده است اگر کسی بخواهد ادعا کند که در صحنه نظر دینی و عمل دینی، زن و مرد از حقوق مساوی برخوردارند مخالفت‌های زیادی خواهد شد. اما باید این مخالفت‌ها مبتنی بر مدارک علمی و قابل رؤیت باشد. برای مثال شما در ارتباط با حق زن مدعی می‌شوید که زن از

حقوق مساوی در صحنه فقهی برخوردار است، باید مشخص کنید در کجای فقه این مسأله را می‌گویید. مثلاً اگر در حیطه ازدواج این را در نظر بگیرید و اینکه آیا زنان از حقوق مساوی در ازدواج با مردان برخوردارند طبیعتاً جواب اولیه «نه» است، مگر اینکه شما توجیهی داشته باشید و بتوانید توجیه‌تان را به‌گونه‌ای مطرح کنید که مخالفان در برابر شما سکوت کنند. یا هم‌چنین در برابر ازدواج چندگانه مردان و نبود چنین امری برای زنان (البته این سخن من حمل بر این نشود که من مخالف خود حکم هستم و به این رسیده‌ام که زنان چنین حقی ندارند و مردان حق دارند، من هنوز به این ادعا نرسیده‌ام و اگر بخواهم ادعا کنم باید مدرک ارائه دهم). بحث‌های فقهی مثل سایر بحث‌های علمی است که نفی و اثبات آن نیاز به دلیل دارد.

به عبارتی اگر بخواهیم ادعا کنیم که زنان با مردان حق برابر دارند باید دلیل اثباتی بیاوریم و اگر بخواهیم حقی را از زن یا مردی نفی کنیم آن‌هم نیاز به دلیل دارد تا مخالف را قانع کند. اگر نتوانستیم مخالف را قانع کنیم، عملاً رأی شما معلق می‌ماند و به جایی نمی‌رسد. این در همه زمینه‌ها از جمله بحث ارث، شهادت، طلاق، حضانت و... صادق است. فرض کنید احمد قابل نظریه‌ای در بحث ارث دارد که اختلاف را حل می‌کند یا در زمینه شهادت می‌توانم نظریاتی ارائه دهم که شهادت زن و مرد مساوی است، اما به صرف ادعای من مسأله حل نخواهد شد باید بتوانیم نظریات و استدلالات مخالف را هم رد کنیم. خلاصه این دشواری‌هایی است که البته قابل حل است اما وقت‌گیر و باید بتوانیم فرصت داشته باشیم تا تک تک مباحث را به صورت علمی مطرح کنیم.

بحث‌های فقهی یک خصوصیت دارند که اجازه نمی‌دهند که در طرح مبحث شتاب گرفته شود یعنی گاهی کند پیش می‌رود اما کندی آن به نفع پیش‌برد بحث است. متأسفانه در حوزه اندیشه دینی کم‌حوصلگی زیاد است. یعنی کسی که وارد این مباحث می‌شود دلش می‌خواهد همان اول، حرف آخر را بزند. اگر فقیهی حوصله داشته باشد و وارد این مباحث شود خیلی از این مباحث می‌شود به

جواب‌های علمی برسد. اما اگر گرفتار شتاب شود از جواب‌گویی باز می‌ماند. من همین دیشب داشتم در مورد حضانت فکر می‌کردم که مسأله‌ای به این آسانی که قابل حل است چرا پیچیده‌اش می‌کنیم؟! پیچیدگی آن هم به خاطر شتابی است که اجازه نمی‌دهد بحث در جایگاه خودش مطرح شود. حضانت بدون شک از آن پدر و مادر است و در نبود پدر از آن مادر است. مدارک محکم داریم و مقاومت بسیاری از علمای سنتی در برابر این موضوع خیلی اصولی نیست و به‌راحتی می‌شود با مدارک مطمئنه ثابت کرد که حق حضانت در نبود پدر با مادر است. روایات و مدارک مطمئنه زیادی در این زمینه است منتهی در جوسازهایی که الآن وجود دارد و شتابی که به بحث می‌دهند عملاً به ضرر این اندیشه تمام می‌شود. یعنی شما حرف حق خود را نمی‌توانید بزنید به‌خاطر اینکه به بحث سرعت می‌دهند و در سرعت بحث شما گم می‌شوید.

پیش از این مباحثی پیرامون «حجاب» در جرس منتشر شده است؛ لطفاً اشاره‌ای به این مبحث در این رساله داشته باشید.

خاطرمان است زمانی‌که بحث حجاب مطرح شد یک جوسازی‌ای شروع شد که کشف حجاب رضاخان شرعی شد و از این قبیل حرفها. اما امروز با زحمتی که بعضی از دوستان کشیده‌اند و تحقیقی که جناب آقای ترکاشوند کردند فکر نمی‌کنم هیچ فقیهی بتواند به آغاز بحث حجاب باز گردد. تحقیق آقای ترکاشوند همه چیز را بر روی دایره ریخت و نشان داد که هیچ‌گونه بنیان محکم و قوی در بحث حجاب برای اندیشه سنتی وجود ندارد. آنچه که هست مربوط به اندیشه‌ای است که الآن دارد نوشته می‌شود. مسأله حجاب پوشش بدن است نه پوشش سر و گردن. این‌قدر حساسیت بر روی یک تار مو را نمی‌دانم این‌ها از کجا آورده‌اند!؟

در حقیقت این بحثها بیشتر به عوام‌گرایی نزدیک است تا بحث علمی. چه معنا دارد که یک تار مو از دید فقیهی باعث شود که عرش خدا بلرزد و از طرفی همان فقیه بگوید که پوشاندن حجم بدن زن لازم نیست. متأسفانه کسانیکه این

حرفها را می‌زنند به تبعاتش فکر نکرده‌اند که کدام از این حرفها با هم سازگار است. بحث من این است که در طرح مسائل مربوط به زنان یک ناآشنایی در طرح مباحث وجود دارد. آقایان فقهایی که عدم لزوم پوشش حجم بدن زن را مطرح کرده‌اند، یک مانکن زن را با آن مدل حجابی که عرضه کرده‌اند تصور کنند و آن حجاب خود را بر روی مانکن پیاده کنند، بعد خودشان به این مدل نگاه کنند. آیا خجالت نمی‌کشند که این را به عنوان یک نمونه پوشش زن مسلمان عرضه کرده‌اند؟

در عالم خیال که نمی‌شود پوشش را طرح کرد. آیا این آقایان می‌توانند بگویند که این پوشش در زمان رسول خدا وجود داشته است؟ آیا اضافه کردن مسائلی که مال دین نیست به دین قبیح و مضر نیست؟ اتفاقاً آنچه که در دین ممنوع است به صورت صریح گفته شد که شما چیزی که از دین نیست به دین نچسبانید. چرا چیزی که خدا حلالش کرده است حرامش می‌کنید؟ جالب است که به آنچه که خدا حرام کرده گیر نمی‌دهند اما آنچه که خدا حلالش کرده حرامش می‌کنند. متأسفانه مثل اینکه اضافه کردن به دین عیب نیست اما کم کردن از دین را عیب می‌دانیم، در صورتی‌که هم کم کردن و هم اضافه کردن به دین عیب است. متأسفانه در بحث‌های دینی حالت بی‌طرفی رعایت نمی‌شود.

آیا در شریعت عقلانی احمد قابل، جایی هم برای بُعد فراعقلی یعنی شهودی و عرفانی اسلام باقی می‌ماند؟

بحث شهودی و عرفانی به مباحث اعتقادی برمی‌گردد و بحث‌های اعتقادی جایگاه خودش را دارد. ما شریعت را به سه حوزه تقسیم می‌کنیم: بخش عقاید، بخش احکام و بخش اخلاق.

در بخش عقاید و اخلاق به خصوص در جایی‌که این دو مقارن هم قرار می‌گیرند بحث‌های عرفانی و شهودی را داریم. یعنی عقیده‌ای به نام توحید، معاد که جزو عقاید ما است و زمانی‌که می‌خواهیم این‌ها را با هم مطرح کنیم ما را در مرحله خاصی قرار می‌دهد که با کشف و شهود به سراغش می‌رویم، در حالی‌که اساس

فکر اسلامی را باید به شکل علنی قرار داد. من با باورهای مخفیانه مخالف هستم. بر همین اساس هم همیشه گفته‌ام که من اهل عرفان نیستم و معتقدم که اندیشه شریعت باید اندیشه متجلی باشد. یعنی در جایگاهی مطرح شود که همه چیز آن در حال کشف و شهود باشد. من خیلی با اندیشه‌های پنهان، کاری ندارم و وقت خود را هم صرف آن نمی‌کنم و زیاد به سؤالاتی که در خصوص عالم عرفان می‌شود نمی‌پردازم. معتقدم خیلی از افرادی هم که پای در وادی عرفان می‌گذارند، نباید وارد آن شوند. گفت «مدعی خواست که آید به تماشاگه راز، دست غیب آمد و بر سینه‌ی نامحرم زد.»

به نظر من وادی کشف و شهود وادی‌ای نیست که هر کسی بتواند مدعی آن باشد و من خیلی مجاز نمی‌دانم افراد خودشان را در آن وادی بیندازند. گاهی اوقات حتی افرادی را که خود را سریع به آن وادی می‌اندازند متهم می‌کنم که آن‌ها می‌خواهند از پاسخگویی فرار کنند. به عبارت دیگر عرفا را متهم می‌کنم به فرار از واقعیت‌ها و جوابگویی‌ها، زیرا همان‌گونه که می‌دانید یکی از وادی‌هایی که عرفا برمی‌شمارند، وادی تحیر و مقام حیرت است و می‌گویند یک عارف باید به مقام تحیّر برسد. من این اعتقادات را باور ندارم. مانند فردی که تحت تعقیب است و کنار استخر می‌رسد، برای اینکه از دست تعقیب کننده خلاص شود خودش را به داخل استخر پرتاب می‌کند. بنابراین این‌ها نوعی فرار از جواب‌گویی است.

اسلام سیاسی در مبانی شریعت چه جایگاهی دارد؟

اسلام سیاسی به معنای اینکه سیاست بخشی از زندگی بشر را تشکیل می‌دهد. سیاست عبارت است از مناسبات اجتماعی که به صورت مدون در زندگی بشر وجود دارد، حالا چه به صورت تئوری آن را فهمیده باشیم چه در مقام عمل. من تصویری که از زندگی دارم خواه ناخواه در زندگی من تأثیر می‌گذارد و به یک معنا زندگی سیاسی آغاز می‌شود. لازم نیست این زندگی سیاسی را حتماً رنگ شریعت بزنند. من از شرعی کردن همه مسائل پروا دارم و فکر می‌کنم این هم

یکی از آن کلاه‌هایی است که دارند بر سر بشر می‌گذارند. من در مبانی شریعت اعتقادی به مبحث خلیفة اللهی ندارم. مبنای تفکر سیاسی دینی هم متأسفانه مبتنی بر این شده است که بشر را خلیفة الله دانسته‌اند. من می‌گویم که هیچ‌کس نه می‌تواند خلیفه خدا باشد و نه هست. اساساً عنوان خلیفة الله یک عنوان متناقض، غیرعلمی و غیربرهانی است. اگر خلیفة الله نیست پس نمی‌توانند ادعای حکومت الهی داشته باشند. حکومت الهی که برخی از بزرگان دین گفته‌اند و ما قبول کرده‌ایم در حد بسیار نازل و در خصوص اولیاءالله و معصومین است. هیچ انسان متوسطی از جانب خدا مأموریتی برای تشکیل حکومت ندارد. (بر روی قید متوسط دقت کنید) هرکس که ادعا می‌کند جانشین خدا در زمین است و مدعی است که حکومت دینی تشکیل داده است (غیر از انسانهای خاص) همه ادعاهای باطل است. آن کسی که انسان خاص است خود خدا قدرت خاصی به او می‌دهد و ارتباطی هم به ما ندارد. (بحث امامت باید در جای خود مطرح شود) واقعیت امر این است که بیشتر این ادعاها از سوی کسانی بوده که اصلاً قابلیت نداشته‌اند. به عبارتی امام معصوم این ادعا را نکرده، بلکه انسان‌های عادی آمده‌اند ادعای امامت ائمه معصومین را مطرح کرده‌اند. آیا از نظر منطق کسی می‌تواند جانشین خدا شود؟ خدایی که لم یلد و لم یولد است و خدایی که قادر مطلق است، مگر کسی می‌تواند جانشین او شود؟! از سوی دیگر مگر خدا کار خود را تعطیل کرده است که کسی جانشین او شود؟ معنای جانشینی چیست؟ یک باوری در بعضی از اقشار یهود بود که می‌گفتند: "یدالله مغوله" خدا دست و بالش بسته است و خودش امر دنیا را به دنیایی‌ها واگذار کرده و خودش در آسمان نشسته است.

اساساً این مسأله جانشینی مبتنی بر چند اصل «باطل» است. یک؛ برای خدا جا تعیین می‌شود. یعنی خدا جایش در آسمان است و عده‌ای در زمین قرار است جانشین او باشند. خب، در باورهای دینی شما که گفته شده خداوند جایگاهی ندارد، مکان ندارد پس چرا به این امر توجه ندارید و می‌گویید جای خدا در آسمان است و در زمین برای او جانشین می‌خواهیم. چرا جای خدا در آسمان

باشد و در زمین نباشد؟ حکایت همان مسأله است که می‌گفتند خدا فرزند دارد. برای او فرزندانی قرار می‌دادند و در فرض زنان را ملائکةالله (در تمام اندیشه‌های دینی به صورت مؤنث است) قرار می‌دادند. در خود قرآن هم به این امر اعتراض می‌شود که شما که از جنس مؤنث فراری هستید، پس چطور برای خدا دخترانی را قرار می‌دهید. خود خدا نشان می‌دهد که این‌ها تا چه حد دچار اشتباه هستند. یا چرا اصلاً گفته می‌شود جای خدا در آسمان است و چرا در زمین نیست؟ این‌ها همه پیش فرض‌های غلطی است که ما مسلمانان هم در ناخودآگاه ذهنمان آمده و از خودمان نمی‌پرسیم که چرا این باورهای غلط را در ذهنیت خودمان راه داده‌ایم! متأسفانه می‌بینیم علمای بزرگ هم این را به ذهن خود راه داده‌اند. متأسفانه نمی‌دانم چرا دچار این انحطاط فکری و اخلاقی می‌شویم و متوجه این امر نیستیم؟ واقعیت این است که در اندیشه دینی دقت نمی‌کنیم و این فقط یکی از نمونه‌هاست و دیگر جنبه‌ها مانده است.

من می‌گویم باید از کلی‌ترین مباحث شریعت شروع کرد. به‌خاطر همین هم در مبانی شریعت، بحث را از جانشینی انسان برای خدا در زمین شروع کرده‌ام. در هرحال یک امر مبنایی را در شریعت درست کردند که از بیخ و اساس باطل است و توجه هم نمی‌کنند که چه آثار و عواقبی دارد. من در مبانی شریعت سعی کرده‌ام این نکاتی که دیده نمی‌شده را مطرح کنم و نشان دهم که چه بلاهایی به اسم دین بر سر دین می‌آورند. اگر امروز در اندیشه‌های دینی به بن‌بستی برمی‌خوریم ناشی از همین بی‌توجهی‌هاست و تا زمانی‌که این بی‌توجهی‌ها را برطرف نسازیم در همین بن‌بست می‌مانیم و هر روز اوضاع تفکر دینی بدتر می‌شود.

متأسفانه علمای ما بی‌خیال این وضعیت هستند بحث‌های اصلی را گذاشته‌اند و به دنبال بحث‌های فرعی رفته‌اند. برخی از طلبه‌ها که بیشتر به مباحث جدیدتر توجه می‌کنند دردشان در جامعه علمی بسیار بیشتر از علمای دینی است، زیرا متوجه شده‌اند که چه بلایی به نام دین بر سر دین می‌آید. برای مثال همین قضیه

امام هادی و این‌ها که در اینترنت پیش آمد، فکر می‌کنید این قضیه از چه زمانی استارت خورده است؟ از آن زمانی‌که آمدند صحنه تلویزیون، رسانه‌ها و منبرها را از این شایعه‌های مسخره که شاید این جمعه بیاید و پرده از چهره گشاید و... شروع شد. از همان زمان تفکر اسلامی را به تمسخر گرفتند. وقتی چند تا مداح نادان، صحنه‌گردان اندیشه دینی می‌شوند، اندیشه دینی هم همین می‌شود! با آن کفرگویی‌هایشان که بگویند در جواب اینکه خدای تو کیست؟ بگو علی... بی‌دلیل نیست که امیرالمؤمنین فرموده اند: «اُحثُوا التّرابَ فی وجوه المدّاحین» «خاک بر صورت مدح‌کنندگان و متملقان بپاشید» شاید آن زمان ایشان می‌دانستند که مداحان چه بلایی بر سر دین می‌آورند جالب است که علمای ما هیچ چیزی نمی‌گویند این در قاموس کدام شیعه می‌تواند گنجانده شود؟ اگر همین روند ادامه پیدا کند به خدا قسم بساط تفکر دینی جمع خواهد شد. این‌جور تفکر دینی وجودش برای شریعت وبال است. این اندیشه‌ای که الآن به اسم اندیشه شریعت عرضه می‌شود اساسش برای جمع شدن و نابودی بنیان گذاشته شده است.

متأسفانه حکومت ما که دغدغه دین ندارد، اگر دغدغه دین داشت که نمی‌گذاشت کار به اینجا بکشد. درهرحال امیدوارم خداوند خودش لطف کند و کسانی‌که متدین و برای دین دل می‌سوزانند به فکر بیافتند و جلوی این همه تجاوز به محدوده تفکر دینی را بگیرند.

رابطه سیاست و دیانت را چگونه می‌بینید؟ آیا می‌توان دیانت را از سیاست جدا کرد؟

تا زمانی‌که اسلام در صحنه اجتماعی کشور ما وزن و جایگاهی دارد این وضع غیرقابل انکار است. به این معنا که اقشار مختلفی از مردم به آن ابراز علاقه می‌کنند و سعی می‌کنند با اتکا به آن عقاید مسیر زندگی خودشان را تعیین کنند، زیرا عقاید مسلمانان از ذهنشان حذف نمی‌شود و به خاطر رفتارهای نامناسب برخی یا هجوم برخی از افراد به دیدگاه‌های اسلامی عقاید خود را طرد نمی‌کنند. ممکن است اتکای آنان به بعضی از مواضع سیاسی که از دیانت اخذ می‌کردند

کمی سست شود، اما اساس آن از بین نمی‌رود. واقعیت این است که در صحنه سیاسی کشور ایران من به عنوان یک طلبه و شاگرد آیت‌الله منتظری هستم و این هویت من است. اگر بخواهم این را نادیده بگیرم هویت خود را نادیده گرفته‌ام. جایگاه سیاسی و مذهبی برای افراد است البته شاید افول و صعود داشته باشد به همین خاطر باید دقت کنیم که افول به معنای حذف کامل در نظر گرفته نشود. من در صحنه سیاسی اجتماعی معتقد هستم که اساساً تفکر سیاسی از کسانی‌که اعتقاداتی (اعم از اسلامی و غیراسلامی) دارند، قابل حذف نیست. من حتی زمانی‌که بعضی از بزرگان این مملکت به محض دیدن یک افولی برای یک تفکری در صحنه سیاسی و اجتماعی، می‌گفتند: «این دیگر برای همیشه در گورستان تاریخ دفن شد» را باور نداشتم و معتقد بودم که صحنه زندگی اجتماع از این طلوع‌ها و غروب‌ها کم نداشته است و الآن هم بر همین باور هستم. من چهل سال است آخوند هستم و تحصیل، تحقیق، حضورم در صحنه اجتماع شاخصه آخوند بودنم است. الآن این شاخصه را از دست نمی‌دهم و راضی هم نیستم که از دست دهم و این بخش عمده‌ای از هویت من را تشکیل می‌دهد. (البته این هویت منفی نیست و من می‌دانم چگونه از این هویت در جنبه مثبت استفاده کنم) بر همین دیدگاه، صحنه سیاست برای احمد قابل صحنه‌ای مشحون به مسائل اجتماعی، سیاسی و دینی است. شاید برخی دیدگاه‌هایم مورد نقد جدی مخالفان قرار گیرد، اما اشکال ندارد.

اساساً صحنه سیاست و اندیشه صحنه نقد و انتقاد است. تا زمانی‌که به ضرر مطلقش معتقد نشوم، از آن دست برنمی‌دارم و سعی می‌کنم از مواهب و جنبه‌های مثبت آن استفاده کنم. اگر هم جنبه منفی دارد آن را شناسایی کنم و خود را از مسیرش دور نگه‌دارم. نه معتقدم تمام تصمیمات مردم ایران (به زبان آماری و عددی یک جامعه هفتاد میلیون نفری) مبتنی بر باورهای دینی است و نه معتقدم هیچ‌کدام از این تصمیمات متأثر از باورهای دینی نیست، بلکه معتقدم از افراط و تفریط باید برحذر بود. بخش‌های عمده‌ای هنوز تحت تأثیر مسائل و باورهای

دینی است و بخش‌های عمده‌ای هم نسبت به روزهای اول انقلاب دچار افول شده و از برخی از باورهای دینی فاصله گرفته است. خیلی از نیروهای مذهبی ما هستند که در صحنه سیاست تلاش می‌کنند تا بتوانند خسارت‌هایی که از تصورات دینی غلط بعضی از همراهانمان ناشی شده است را جبران کنند؛ و در مقابل کسانی‌که می‌خواهند بر رفتار این دوستان (که می‌خواهند جبران کنند) داوری کنند قاعدتاً باید قبول کنند که آن‌ها انسان‌های متعهدی هستند. آن‌ها زمانی باوری و تفکری داشته و این باور مورد سوء استفاده کسانی قرار گرفته است. حالا سعی دارند این موارد سوء استفاده را شناسایی کنند و به جامعه نشان دهند و جلوی صدمات آن‌را بگیرند که کار آنان قابل تقدیر است.

امروز باید قبول کنیم که خطا در صحنه عمل و نظر اتفاق می افتد. مرد آن است که وقتی دید این خطا رخ داده و صدماتی را وارد می‌سازد، با تمام وجود و صداقت بگوید که من اشتباه کردم و می‌خواهم جبران کنم. مسلماً این مهلت هم از سوی جامعه به او داده می‌شود، حتی بعد از خسارت هم، برای جبران مهلت می‌دهند. بدین ترتیب کسی نمی‌تواند دیانت را از صحنه سیاست جدا کند، منتها دیانتی که بخواهد در صحنه سیاسی و اجتماعی انحصارطلب باشد من این انحصارطلبی را رد می‌کنم. صحنه سیاست نه منحصراً باید در دست کسانی باشد که به اسم دین حرف می‌زنند و نه منحصراً در اختیار کسانی‌که می‌خواهند دین را از صحنه زندگی بشر حذف کنند. من معتقدم صحنه سیاست نباید در انحصار مذهبیون قرار گیرد، نه در ایران و نه در هیچ کجای دیگر. بحث بیداری اسلامی که بعضی از آقایان مطرح کردند، از دید من یک ادعای نادرست است. چه کسی گفته است که هر اتفاقی در دنیای عرب بیفتد در راستای بیداری اسلامی است. یک بخشی از آن است اما همه‌ی آن نیست. چنانچه خیلی از افراد هم که کاری به اسلام ندارند، بیدار شده‌اند. اگر مقصود از بیداری اسلامی این باشد که همه کسانی‌که لفظ اسلام را در گفتار و نوشته‌هایشان ندارند بروند تا بقیه سیاست را بر عهده بگیرند، چنین امری اصلاً در مصر و تونس دیده نمی‌شود. اما بعضی‌ها

یک‌جوری اظهارنظر می‌کنند که انگار تلویزیون جمهوری اسلامی ایران مردم مصر و تونس را راهنمایی می‌کند. از آن‌طرف هم کسانی‌که ادعا می‌کنند در صحنه مصر و تونس هیچ نامی از اسلام وجود ندارد و هرچه هست نیروهای سکولار هستند، هم نادرست است. متأسفانه این افراط و تفریطی است که در صحنه سیاست وجود دارد. باید حواسمان جمع باشد که بیهوده گرفتار این افراط و تفریط‌ها و شتاب‌زدگی نشویم. بنابراین من مصرانه معتقدم صحنه سیاست را هیچ‌کس در این دنیا نمی‌تواند از صحنه دیانت به طور کل جدا کند. یعنی اساساً قدرت انسانی در این عالم وجود ندارد که بتواند این دو صحنه را از هم جدا کند. هرکسی هم که تلاش کند سیاست و دیانت را از هم جدا کند تلاش عبث و بی‌فایده‌ای کرده است.

می‌دانید برخی روشها و کج فهمی ها باعث دین‌گریزی برخی جوانان شده است، شما در مبانی شریعت آیا چاره‌ای برای این وضعیت یافته‌اید؟ چگونه به این شرایط نگاه می‌کنید؟

من پیش از بیماری و در چند سخنرانی بحث دین‌گریزی را در صحنه دنیا به عنوان یک بحث ضروری مطرح کردم. معتقدم شرایط زندگی در دنیا به گونه‌ای رقم خورده که باید یک دین‌گریزی به خصوص در ایران انجام می‌گرفت. یعنی در ایران یک دینی درست شده بود که باید گریز از آن آغاز می‌شد و الآن هم برهمین اعتقاد هستم. اگر جوانان و مردم این مملکت تصمیم نگیرند که از این دینی که در اختیارشان گرفته گریزان شوند من به عقل این مردم شک می‌کنم. یعنی هرکس عقل داشته باشد باید از این دینی که عرضه شده و عرضه می‌شود گریزان باشد. زمانی‌که یک دینی به شما عرضه می‌کنند که خط بر روی عقلانیت می‌کشد غیر از گریز از آن دین، کاری نمی‌شود کرد. بعضی‌ها می‌گویند با آن بجنگیم. اما ما اهل جنگ نیستیم و جامعه را به خشونت دعوت نمی‌کنیم. حداکثر کاری که به صورت خردمندانه می‌توانیم انجام دهیم این است که به لحاظ منطقی

با آن مبارزه کنیم. از آن گریزان باشیم و به جوانان بگوییم با این دین ارتباط برقرار نکنند.

بنابراین دین‌گریزی بد نیست و در بعضی جاها به لحاظ عقلی لازم است. مدتی که از انقلاب گذشت و رفتارهای سوء همکاران و همصنفان خودم را دیدم پیش خودم می‌گفتم خدایا چگونه می‌شود و با چه قدرتی می‌توانیم جامعه را از این مسأله آگاه کنیم که کسانی دارند به اسم دین به دین صدمه وارد می‌سازند؟ اما می‌دیدم هیچ راهکاری نیست. اما همین‌طور که زمان پیش می‌رفت می‌دیدم که خود روحانیت با دست خودش کارهایی می‌کند و با ادعاهای که صدمات را متوجه دیانت می‌کرد، صدماتی را دارد به خودش می‌زند. کسانی‌که ادعا می‌کنند در اوج نشسته‌اند و هیچ چیز مثبتی برای عرضه کردن به جامعه ندارند و فقط صدمه وارد می‌سازند. متأسفانه نیرویی هم نداریم که این را به پایین بکشیم. من وقتی این‌ها را می‌دیدم زجر می‌کشیدم. تنها چیزی که به نظرم می‌رسید این بود که ظاهراً کار دارد از دست ما در می‌رود و به دست خود خدا می‌افتد و دیدیم که خدا تدبیر می‌کند. خداوند چنان ضربه حیثیتی به روحانیت مدعی (که چیزی هم برای ادعاهایش ندارد) می‌زند و آن را تقلیل جایگاه می‌دهد. من خوشحالم که این جایگاه از آن اوج ثریا تا جایی پایین آمده که قاعدتاً باید در همین‌جا متوقف می‌شد. هنوز هم برخی از روحانیت ادعاهای نادرست دارند و باید جایگاهشان تقلیل پیدا کند تا به جایگاه درست خود برسد.

تفاوت روحانیت با افراد غیرروحانی حتی در طرح مباحث دینی آنچنان بالا و والا نیست که در ایران تبلیغش را می‌کنند. ببینید روحانیونی که صفحه تلویزیون را پر کرده‌اند و در مباحث فلسفی و مباحث عرفانی حرفی برای گفتن ندارند و اگر بخواهید درصد بگیرید بیشتر حرف‌هایشان مداحی است. مثلاً مسأله امر به معروف و نهی از منکر که در متون قدیمی اسلامی وجود دارد و حضرت سیدالشهدا و امیرالمؤمنین(علیهم‌السلام) بارها از آن گفته‌اند، اما علمای ما این را مورد توجه قرار نمی‌دهند و صبر می‌کنند تا در صفحه تلویزیون یک حاکم

اسلامی متجدد و جدید بگوید امر به معروف و نهی از منکر از احکام مهمه اسلام است. خب، این کشف فوق‌العاده‌ای است؟! مسأله دیگر هم این است که تحت تأثیر مسائل سیاسی می‌خواهند برای خودشان جایگاهی درست کنند. متأسفانه در بحث‌های دینی خیلی از مسائل است که ما هنوز به آن نپرداخته‌ایم. به این علت که جرأت‌ها را گرفته‌اند تا کسی نتواند حرف بزند. این یکی از خیانت‌هایی است که در این سال‌ها به اندیشه دینی و کشور ما شده است. آیا یک اندیشمند دینی نباید بتواند آن‌گونه که می‌خواهد سخن بگوید. اگر یک کلمه بگوید تحت فشار قرار می‌گیرد و اگر نگوید تحت فشار قرار نمی‌گیرد اما عملاً وزن آن تفکر و اندیشه را به خاطر منافع خود سبک و سنگین می‌کند.

بحث عمیق رجم طی هشت بخش در جرس منتشر شد، لطفاً خلاصه‌ای از آراء جدیدتان را در این رساله بفرمایید؟

در بحث رجم غیر از آن هشت قسمت، قرار داشتم نُه قسمت دیگر را بنویسم، اما متأسفانه وضعیت چشمم این فرصت را به من نداد. اتفاقاً بحثی بود که حکومت هم روی آن حساسیتی نداشت، غیر از آن حساسیتی که بر روی امثال ما دارند که مبادا به عنوان صاحب رأی و فهم و درک علمی به جامعه معرفی شویم. یک بحثی بود که به نفع خود حکومت هم بود. من از همان آغاز که به بحث رجم پرداختم، می‌دانستم که از نظر فقهی قابل حل خواهد بود و الآن هم امیدوارم خداوند مهلتی بدهد تا این بحث را ولو به صورت گفتاری تکمیل کنم. این بحثی است که مُهر حکومتی و غیرحکومتی به آن نزده‌اند و نمی‌زنند. تنها مشکلی است که ناشی از بی‌توجهی‌هایی است که در بحث فقهی شده است و اگر این بی‌توجهی‌ها برطرف شود و علما یک توجهی به مجموع بحث داشته باشند مسأله قابل حل خواهد بود.

کتاب مبانی شریعت در ماه‌های رجب و شعبان در جرس به‌تدریج منتشر می‌شود چه توصیه‌ای به خوانندگان کتابتان دارید؟

بحث مبانی شریعت به علت اینکه متن نوشتاری آن طولانی بود من توانستم متن را به عربی تهیه کنم اما بعد که خواستم متن را به فارسی مطرح کنم این امر میسر نشد. متن از نظر من خیلی نقص دارد. درصدد هستم این متن را به صورت گفتاری به دوستان بگویم تا آن‌ها زحمتش را بکشند که این خیلی کار و زمان می‌برد. ان‌شاءالله خداوند یاری دهد تا متن را کامل کنیم. البته دوستان خودشان انسان‌های توانایی هستند و می‌توانند زحمت بکشند و بخش‌هایی از مطلب را پیگیری کنند. من بر این باور هستم که مسائل علمی متعلق به کسی نیست. مثلاً من اگر یک روایتی را مبنای بحث قرار می‌دهم آن روایت متعلق به من نیست.

در هر حال اگر دوستانی هستند که این نوشته‌های من را دور از آبادی نمی‌دانند، خودشان می‌توانند در حدی که فکر می‌کنند می‌شود چیزی به آن افزود بنویسند و منتشر کنند. مجاز هستند و این امری نیست که حتی نیاز به اجازه داشته باشد. در این بحث‌های صوتی خودم حضور دارم و این‌طور نیست که بحث‌ها از دستم خارج شده باشد. من متأسفانه گاهی شاهد اظهارنظرهای غلطی بودم که گاهی از روی نادانی و گاهی از روی حسادت در بخشی از جنبه ها مطرح کردند و گفته‌اند که چرا عده‌ای متصدی این کار شده‌اند؟ در صورتی‌که در این کار هیچ‌کس متصدی کاری نشده است، مگر اینکه با لطف و عنایت و با اذن بوده است. یعنی هیچ‌کس دخل و تصرفی نکرده است تا دیگران بخواهند نگران شوند. در هر حال ان‌شاءالله با کمک دوستان و صحبت‌های گفتاری بتوان کمبودهای این بحث را اندک اندک جبران کرد.

با تشکر از فرصت و زمانی که با صبوری در اختیار ما قرار دادید.

مجموعه آثار احمد قابل

(انتشارات شریعت عقلانی، فضای مجازی، ۱۳۹۱)

الف. آثار منتشر شده:

۱. «**نقد فرهنگ خشونت**»، یادداشت‌های سیاسی ۷۹–۱۳۷۵، ۳۷۶ صفحه، انتشارات سرائی، تهران ۱۳۸۱

۲. «**اسلام و تأمین اجتماعی (مبانی و راهکارهای حمایتی و بیمه‌ای در قرآن، روایات، اخلاق و فقه اسلامی)**»،۴۸۶ صفحه، موسسه عالی پژوهش تامین اجتماع، تهران، ۱۳۸۳

۳. «**مبانی شریعت**»، مباحثی در مبانی و اصول فقه، ۳۵۶ صفحه، مرداد ۱۳۹۱

۵. «**وصیت به ملّت ایران**: یادداشت‌های سیاسی و مصاحبه‌ها ۹۱–۱۳۸۸»، ۴۲۰ صفحه، آبان ۱۳۹۱

ب. آثار در دست انتشار

۴. «**نقد خودکامگی**»، یادداشت‌های سیاسی و اشعار ۸۸–۱۳۸۰، صفحه، [به‌زودی]

۶. **تفسیر موضوعی قرآن کریم**، (۸۶–۱۳۸۵)

۷. **بیم و امیدهای دینداری** (سخنرانیها ۸۸–۱۳۸۳)

۸. **شریعت عقلانی**: در نسبت عقل و شرع (۸۷–۱۳۸۳)

۹. **فقه، کارکردها و قابلیت‌ها**: رساله‌های فقه استدلالی، مقالات فقهی اصولی، پاسخ به پرسش‌های دینی (۸۹–۱۳۸۲)

۱۰. **احکام بانوان در شریعت محمدی**: حجاب، برتری مردان؟ ازدواج موقت، حق جدائی، ارث و ... (۸۷–۱۳۸۲)

۱۱. **احکام جزائی در شریعت محمدی**: ارتداد، رجم، مهدورالدم، بازداشت موقت، اعتراف گیری نامشروع و قضاوت (۹۰–۱۳۸۲)

۱۲. **یادداشتها** (۸۲– ۱۳۷۶): حواشی بر ولایت فقیه، روایات اقتصادی و یادداشت‌های پراکنده.

– **از نگاه من**: احمد قابل به روایت دیگران: خانواده، استاد و همدرسان، علما و دانشجویان، فعالان سیاسی و روزنامه‌نگاران.

در بخشی از دفاعیاتم (با اشاره به عکس رهبری که در سمت راست من روی دیوار بود) گفتم: این آقا در خطبه‌های نماز جمعه و پیش چشم همه‌ی من و شما و در سایر سخنرانی‌هاشان، بارها و بارها حکومت پر از ظلم و جور خویش را با حکومت سراسر عدل امیر مؤمنان علی (ع) مقایسه می‌کند و به این وسیله صراحتاً به مولای متقیان(ع) و پیامبر خدا(ص) و اسلام اهانت می‌کند!! چطور است که شما به اتهام «اهانت احتمالی به رهبری» غیرت می‌ورزید و صدها نفر را ماه‌ها بازداشت کرده و برخی را به مدت‌های طولانی زندانی می‌کنید، ولی من مدعی پیروی از امیر مؤمنان(ع) این‌قدر بی‌غیرت باشم که در برابر این جسارت‌ها و اهانت‌های آشکار هیچ واکنشی نشان ندهم؟!! مگر من بی‌غیرت باشم که سکوت کنم. والله در برابر این جسارت‌ها و اهانت‌ها می‌ایستم حتی اگر به قیمت جانم تمام شود!! البته این وظیفه‌ی هر مسلمانی است که از حیثیت علی بن ابیطالب(ع) و ساحت دین خدا و پیامبر عزیز(ص) در برابر این جسارت‌ها دفاع کند.

بخشی از دفاعیات احمد قابل در دادگاه (صفحه ۱۳۱ کتاب)